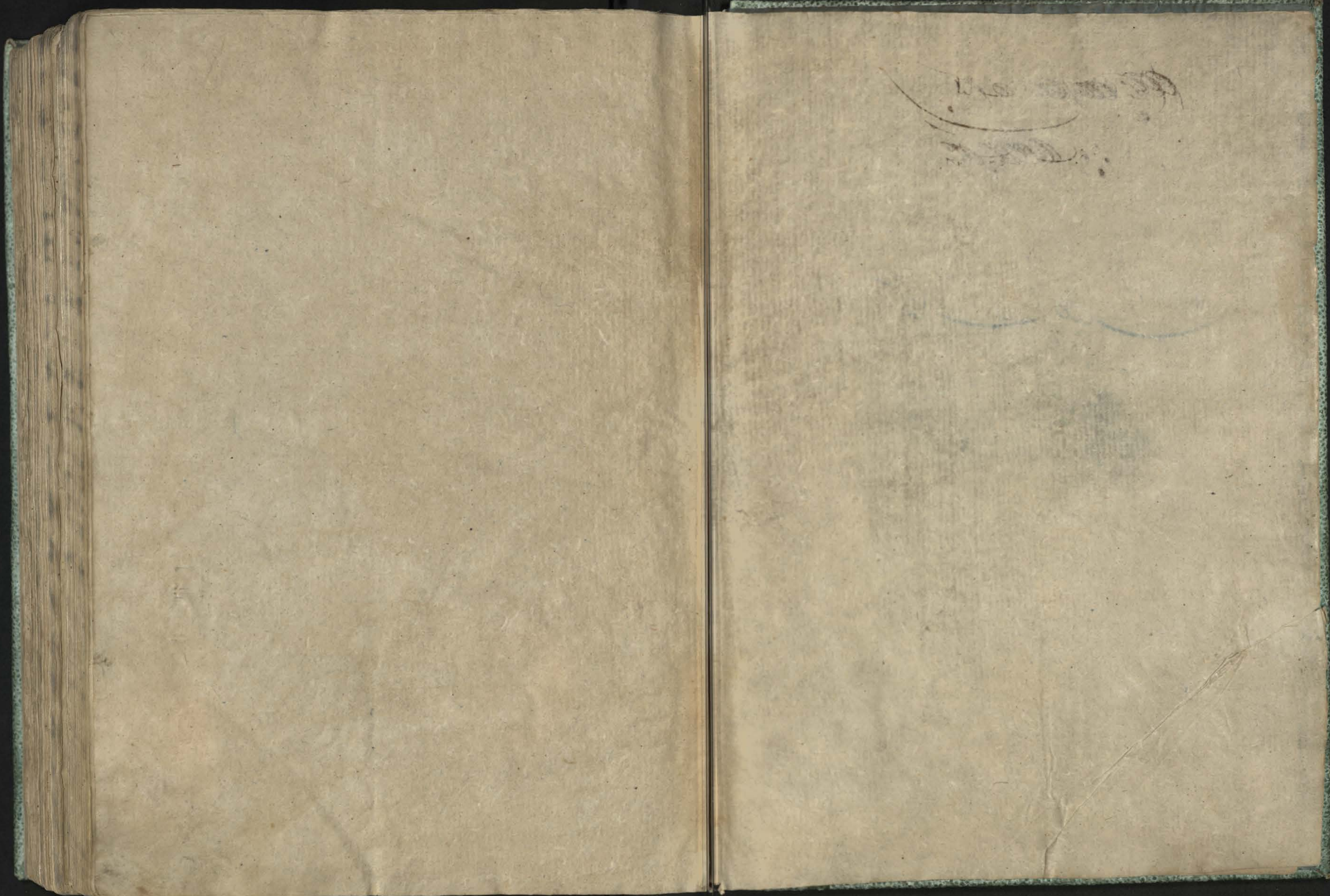


کتابخانه
مکتبہ

کتاب



Orvostani munkái.

Enodly Bertalan ajándéka.

1876. évi.

M. ACADEMIA
KÖNYVTÁRA

هذه فهرست عمل اصاب الحين

مقدمة	در اوزان و مكييل	اجزاء اسلام	مقال	تجميع
تدبير	تشويه	نقد	لكن	خانه در نوحه اوراج بعضي
باب الف من الوكبات	باب ١٤ الباء	باب ٢٥ النار	باب ٢٣ النار	باب ٢٣ النار
باب ٢٤ النار	باب ٢٥ النار	باب ٢٦ النار	باب ٢٧ النار	باب ٢٨ النار
باب ٢٩ النار	باب ٣٠ النار	باب ٣١ النار	باب ٣٢ النار	باب ٣٣ النار
باب ٣٤ النار	باب ٣٥ النار	باب ٣٦ النار	باب ٣٧ النار	باب ٣٨ النار
باب ٣٩ النار	باب ٤٠ النار	باب ٤١ النار	باب ٤٢ النار	باب ٤٣ النار
باب ٤٤ النار	باب ٤٥ النار	باب ٤٦ النار	باب ٤٧ النار	باب ٤٨ النار
باب ٤٩ النار	باب ٥٠ النار	باب ٥١ النار	باب ٥٢ النار	باب ٥٣ النار
باب ٥٤ النار	باب ٥٥ النار	باب ٥٦ النار	باب ٥٧ النار	باب ٥٨ النار
باب ٥٩ النار	باب ٦٠ النار	باب ٦١ النار	باب ٦٢ النار	باب ٦٣ النار
باب ٦٤ النار	باب ٦٥ النار	باب ٦٦ النار	باب ٦٧ النار	باب ٦٨ النار
باب ٦٩ النار	باب ٧٠ النار	باب ٧١ النار	باب ٧٢ النار	باب ٧٣ النار
باب ٧٤ النار	باب ٧٥ النار	باب ٧٦ النار	باب ٧٧ النار	باب ٧٨ النار
باب ٧٩ النار	باب ٨٠ النار	باب ٨١ النار	باب ٨٢ النار	باب ٨٣ النار
باب ٨٤ النار	باب ٨٥ النار	باب ٨٦ النار	باب ٨٧ النار	باب ٨٨ النار
باب ٨٩ النار	باب ٩٠ النار	باب ٩١ النار	باب ٩٢ النار	باب ٩٣ النار
باب ٩٤ النار	باب ٩٥ النار	باب ٩٦ النار	باب ٩٧ النار	باب ٩٨ النار
باب ٩٩ النار	باب ١٠٠ النار	باب ١٠١ النار	باب ١٠٢ النار	باب ١٠٣ النار

M. ACADEMIA
KÖNYVTÁRA

M. ACADEMIA
KÖNYVTÁRA

اسم الله الرحمن الرحيم

شایسته عمل صالح که پسندیده اصحاب صلاح باشد: سپاسگشایست جل جلاله که او وی نموده حکمت
اوست و بهوایم الحکیم حجت شغل لایح که برگزیده ارباب فلاح باشد ستایش علمیت غم نواله که
شانه از قدرت کامله اوست و بهوایم الحکیم که برگزیده ارباب فلاح باشد ستایش علمیت غم نواله که
دعوی از انبایش حکمتش اسطیقات افند و از کرب فرمود و از فرید که علیکم امای از فرمایش قدرش حساب
از توب نمود و مولف چو شان جلال بیت الله اکبر چه قدر کمال است الله اکبر و صف جلالش خیال اولو الغرم خیال
مجال بیت الله اکبر بقدر کمالش زبان ملائک و از تقصیر لال بیت الله اکبر مایموز از مدینه کی که چو
سپال بیت الله اکبر که می و زجوف که می و و بال بیت الله غرض از پیش بخود ذات پاکش و بعض
از و ال بیت الله اکبر عقل کل با وجود لطمت و در او می مغریش سپرد و ان و جریل با هدایت معرفت
در بعد ای حکمتش جبران انوار فاعر از انما غرض عقل فهم و عاجز از آنکه کاش جریل یک پیر موی منقش کبریت
با وجود اگر عالم شد دلیل از زبان راجه بار که در وصف ذات پاک و بی نموده اش بکام تو اندک سپید و میان
چطاعت که در صفات چگونگی اش بکلام تو اندک پوشت قطعه هر چه بود صد زبان کرد و اگر در کام من یک سپید
کی تو اندک شکر نعمت های تو و غرق انعامیم چون انعام لایم از بیان و شکر نیست های تو چند ان نعمت های تو و صلوات
و از افزون از حد و تجلیات بیرون از حد زار و روح رفیع روح منطیب ای لقب پاشی لب با که انظار
بالکرم هم و فطانت در محکم تلاوتش علی بیت و بسجایان نهایت اعجاز و کرامت و مطب ملازمش عجبت
مولف ای سبب از انشرف ات بی همی تو و وی غرض از بجز نقش کوهر گیتی تو و فرید از نور خود جان
آسودن جان ترا و صد هزاران آفرین بر جان سپردن پای تو و بود جانت از ازل کنجبت اسیر از حق حکمت

بس در بای و رول و نامی تو مسجد منبر غریز از مقدم از جلالت کلمه شریف از موله ما و ای تو بای بر کبریا
 اعظم منبر غلین تو دست در عرش عظیم افشا نه است پختا تو بسوی دنیای دنی شد روی ما دون همتان پشت پا
 ز در و در عالم همت والای تو انبیا از باد و مدت بخیر سخن روی اولیا و حشر همتا ج می مینای تو این
 عصیان ما امر و ز میبانی ز جیبت بر امید بر نوید و عده نشد و تو چه از زامی قمر شگاف نور شد مطیع شمع
 سبند و در حد جای فیروزه مرقد سبیا رقیه از جبهه بسا لک خطیر و انیس و عارف جدیقه قدس آن را که
 خدا خوش سپاید از عده عاشقی چه آید چه پیوسته و نامیک نام نامیش بی سلام و نجایات و زرد و و بان
 و چه فرخنده اسپیکر اسیم کریمش بی و زرد و وصلوت آغم و نکال اغنی نخر الکونین و امام الحرمین و
 اشرف المقلین محمول الافلاک محمد روح اللولاک شرف الاراکم و محمد و م اللولاک محمد ابن عبد الله تصادق
 الوعد الامین و سببه الانبیا و المرسلین و خاتمهم فیما بینا الذین آمنوا و طيعوا الله بان صلوا علیه و یسئروا
 از حد الهی و در و در بابت بنای مدح وستی و وزیر می و امامی و امیری لازم است صدیق اکبر و فاروق عظیم
 و نور الله انور و نشان و نشان ایشان نقل لا اسئلكم علیها جزا الا المودة فی القربی اشارت ما نسبت
 و آیت و آتی بدیت و آذین مده است و علی الکفار کنایت از ایشان و **الصلح** از ایشان بشیرت بدیت
 بفضل ایشان نذر بدیت **جبریم** از دل جوئی نفاق را پاک و هرگز شوی پلید ناپاک و در مدح خلیفه آنکه
 ناید و هرگز صفقت رویم و در اک جان که در نماز و شب غار از بهر خدا باشد و لولاک مال سید جان فدای
 هر و ما بکنه عبا نشیت و در خاک باد از خدا جزای بخش و در جمله بیجان افلاک نانی زمین از دجانی
 و نیستی تحقیق و الملقب بالعتیق ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه **لنا** منکر متوجهی نظر کن تعریف خلیفه و
 کن و بفضل خود مدح و روض و در شک منافقان چه کن بفضل و دلیل کفر کن است چون اهل یقین دل
 بد کن خاک رود که نور و بدیت چون گل باب دیده تر کن و هر کوره حد او بود کام و بنش برادر
 کن ازین الحراب و المنبر انما طلق بالحق و القواب عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه **لنا** آن پرشید
 صندقه الله که سید کلام بود و آگاه کرد پیش سید بن خاین خاین که عجا که کی طعن زند بر وی قرآن
 جوطالم مدبر جان خواهد این است مدار که رجایل که در بر منصب جاهلی راه رود و در بی جیفه تا بکنند بر بل جا

الشهيد قبل الشمول بالقرآن جامع القرآن و تالي الفرقان عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه
ان معدن علم دين و ديان و ان شيعه بحر جود و احسان و برادر دين از توبت ابا ذميره كثر از توبه و ان
مصابيح نبوت از توبه شين مشكوه و ولايت از توبه تايان مخصوص برادرى با همه منصوص بر ابري بقرآن در جان
ولي كه نيت حريت ادى و ادى بر آن دل بر آن جان معني سبيده الا و صبا و رابع الخلفاء مقصود و توبه مقصود
ولي حضرت معبود و بذل صنم قرش و معز مقدمه جيش فابل كثر كوشف الفطامه و از دوت بقينا فخر طيب كثر
اليوم اكملت لكم دينكم و نعمت عليكم نعمي و رضيت لكم الاسلام دينا فخر ريس الايديم و منكبس الانعام و
حبيب الرحمن و المقام نفيس النبي و عامل رايته و حافظ ملت و مادي امته و به البابه و تاجا لارباب المعصوم
من الرسل و المقصود من الخلق المذهب من الغيب و المظهر من الزيب و السيد المؤمن و امام المؤمنين و فاضل الغر
المجدين علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه **نظم** علي را قد بغير شهادت پادشاه كبريوس خویش بهتر شناسيد
و اقر بان و او صبا من انباء ائمه و حجاب و اوله و سيد اجاده و علما و مشايخ و ابرار و اولاد الله جل جلاله
فمن تبع بيسل و لا يهزم و تسبك بذيل عصمتهم و دوان بديهم و طاعتهم و جنبي اللهم على منها جهم و سببهم
و توفقي على جهنم و لا ياتهم و بعثني على دينهم و ملتهم فادعني يوم شري و حين نشري يا ممتهم و احشني
في زعمهم و نجما من آفات الدنيا و آخرة جهنم و لا يهزم و منابهم و حقيق و حقيق يا حكيم يا حكيم يا الله عز و جل
مجردين مقال و مسود اين رسال قليل البضاعة عديم الاكس طاعة صلح بن محمد بن محمد صلح القاني همد
واللهي مولد او الباختر موطنا كركيب جندك و كركيب موفو قد تفرق و دلفني شيعه بي و عديم اجرة كركيب
و خيره و زمان او را ك و قد رشتت ديد و تجربات كه از نو او رجال حميده فعال شنيد و دواجه
و زيمدت نعم قدرت و آوان الم تو امان امتحان نموده و مجموع سباز كه ابالي خير و صلاح و طوبى فوزه
و فلاح رافع عليا باشد اگر چه دين مقول حكما عظام و اطباء نو وى الا حرام همهم الله تعالى يوم القيام
با وينات و كنشات بسيا تاليف كرده و انكه اين نسخه در مقابل نما قابل و دين و لا توشيند نيت
بموجب اينكه **نظم** اگر قربان كنند بدم كوري نه چون باي نسخ باشد زور راي بر چند دين از منده اخذ و
اكنه از دلاين هنر و فني ترين كار با و شيند ترين عار با ميدانند و بعد از اياك از كل تر به مجاين

چند

و عوزه مخد عین و عهده ما كرين و فراغ از فراغ و معالجه سفما بنو و و جهل نوان رنو و مطلب
عوام آن سبت كه بي اجار از غدي غليظه و اشربه رويه برواي فواكه و افان و صحت يابند و يا خرد و دين
عضوما و فاصح و سبلم كروانند اين هر و شوق احريبت كه اشتر اقبان و سبت ازين شغل شسته و
مشايان با اين عمل كنشده و اند **نظم** كويي كه علت بدراد و اكنه كويي كه خيقت بدرافا كند
و سبب يك از بلا و زرزو اجدى از دي نوع انبان و نه و رعه جذاق اطباء اين نوع نامعقول معمول
نموده و **نظم** جمان شربت هر يك از رخ شربت بخر شربت ماکه بر رخ نوشت و ظاهر از اين سبب
اطباء سبي و طلب معرفت او و نميكنند و عطاران تبديل ميگوشند و در اصناعت اين فن موفو
بر شناختن او و به و قوت اكنه خاصيت او سبت اما درين زمان در اكثر اكنه او و به نيت در شايع و
فرقيات ضايع كرده و او از اكر اكب بطور زير سب و اين ضيف و ريفد او و تفحص مجوده بوده
غير از يك نفر عطار رهو دي و كيري نشت و كفت بر ادرم هر سباله باطبا كيدير و و تجارت مجوده و متعلق با و
مخصوص او سبت بس اين ضيف قدرى براى امتحان طلبيدم و يك شربت بر و صبح المزاجي و ادم
بعد از سبب معني نوشن و نوشن معده و قى و تنوع آورده همه اعراض حب الملوك ظاهر شد انكه و قيسى
توبه و در فحان ابى ريقم على الصبايح در زرتجان زرنج سببده و شاد كرده و در ذابنه شش خفته
احساس نمودم و در اش زرجي باقم و بقم و اشكم كه اعراض مذكوره و قوت سببده از حب ابل طين
و كمش از زرنج و بل و لزوجت و سببيت آن از غير زوت سبت روز و كركه متينه و انمودم اقرار كرده كه
سبب سبب كه شغل من است و اما حال مطلقا سبب كس باين سبب مطلع نشده و بكنند با و كركه و بكر اين كار
نمونه و در قى كه عازم اصفهان بودم و در منزل شدم و ان و و جمل ازين مجوده مذموم بود و از جان بگو
و در اصفهان يك جمل را عطاران اقبيا نموده و جمل و بكر را بطرف رشت نقل كرده و به سبب سبب
شناخت برينج و در عارنى تحقيق نميكنند و اجمال مجوده ايران و توران و بهند و سببمان سبت
و از سبب مجوده او و بهند و سبب سبب سبت و بخت و سبب سبب او و بيان و از فخر جمل اعزالي و كل خنوم
اقابا و غيره كه نشا الله و مفردات محبوبم تحفه الصالحين مذكوره خواهد شد و از سبب كه اطباء اصفهان

صح فاف بار را اصلاح دادند و بر آن مکتوب را که از آنده فروغ امیر

و یکنوز الحیات و فتح عالم

لا فاشتریب بہت غلام اور ایک نو اور فرشتہ

終

[illegible]

عراق

و از ملاقاتش در کبر و سب و شوم و آلوده شدنش با آب و آتش بر زمین و حیوانات مذکور شد
 بچنان شود و در هر مرضی وضعی باشد که از ضعف موده و برودت اعصاب باشد با آب باز
 بپزند و بهر بیت **اول** قوی و لایق صعب قوی را در حال کتبید و در و شش با کن کردن کبر و شاخ
 کوزن در کوزه با شیش مطین در نمودن کوزه و آن با شیش سبازان نمند مانند طباشیر
 بپزند و قوی طبعش سرد و خشک است سبزه حار و در کوزه با شیش و کبکی و منقرض می شود
 غیر از قوه و اگر قش مانند سلطان **طهران** در قدح مطین بکند از آن با نصف سبزه سبزه با ری
 بردارند و در دوا کنند از آن تا خشک شود و باز عاده نماید تا جنان شود که توان سبیدن
قلی ۲ بعینه مانند سبزه است **قلی** ۳ از اجزای آن خضر و سبزه و آن را مانند باقی را با
 اجزای نماید و در ظرف کشتن و آتش آن اندازند و ظرفی دیگر بر آب آن نمند که در
 قصبه بپزند و از آن کوزه بریزند و بر یک را بقدر مایه ای در کوزه قوی مطین کرده و در
 آتش میزدند آن بکند از آن که بوخته و کشتن سبزه کرده و **اول** در اجزای سبزه و منقرضات می شود
 علاج بکند لاجورد و خشتی و او جنان است که خطای طلایی دارد و بسیار صلب است و
 اکثر رنگ مایه آن طلایی است و در کوزه زرگری با آنکه تا بپزد و سبزه شود و سبزه سنگ
 سبزه ای سباده مانند غبار شود و آنکه در وزن کتان بپزند و کم کم لاجورد و جود و وزن میزدند
 تا به یکایک و یک لاجورد و در آن آب گرم نمند تا در وزن شود و باز لاجورد و آن بپزند
 و اگر در عمل میکنند تا مانند موم سرد می شود و بخت شود بعد از آن آب را گرم نموده و بهر بیت در میان
 گرم میمانند آنچه اول براید لاجورد و اعلی است و در دوم وسط و در آخر شمش و لاجورد و یک
 اول گرفته میشود و شش بوزن طلایی **اجزای** ۴ جالی و جاد است و ششانی چشم را بپزند
 و اگر قش بهر شمش بلوط است **ما** ۵ را در وزن و وزن بر میان میکنند تا هوش شود
 و اگر زیت بهم زبید در وزن کفشد و اگر آنهم نباشد در یک بریان کنند **و جان** را چون
 معمول اندازند بهر بیت **اول** مانند شیش است **نقره** ۶ را در کوزه در معلقه آهن

سبزه

آب و نمک بپوشانند بعد از آن شیشه و قدری گوگرد در آن بپاشند و نمک بپزند و نمک بپزینند
 بپزند بر آه آن را در سبزه زرین و سبزه و در کوزه کتبید و در وزن و نمک بپزند
 و در کوزه مطین تا به حبه تکرار کنند و طلا را نیز چنین اجزای کنند **نقره** ۷ در کوزه مذکور شد
و در وزن و استه شده **نقره** ۸ در عقیق ذکر یافت **سبزه** ۹ در اجزای بطریق با قوت است اما اصلاح
سبیل ۱۰ آن غنصل و فصل از ریز فصل الفار و بفارسی سبزه سبزه و در کوزه و علف که گویند
 و خاق الذب همین است و گویند چون کرک پای بران نمند و لخته صبر کنند لنگ شود و اگر کدی بهمانه
 و ظاهر آنم باین سبب علف کرک و عرب با خشت خاق الذب نامند بپزند **سبیل** ۱۱ و در وزن
 و شش را بپزند و نمک کفشد و بر آه و در کوزه و سبزه کفشد و خبانه بهر سبزه در سبزه کفشد
اول در اجزای سبزه است که با اصلاح استعمال کنند که ضرر عظیم میکند و عرض شکل عسل را در عارض میشود و جنان
 مایه لایه و اکله و سبزه با هم و در وزن و اجزای شده و در زمان عاقره شدن و از او بهر بیت
 و اگر از آن لازم مکررند ضرر دوزخ و در آن مبرود و در سبزه اصلاح شش و وزن که در کتان کنند شش
 بقرار وزن کفشد مایه مصلحات اویند و طریق گرفتن روغن از آن که عسل مایه و در کوزه جنان است که
 بهر شش را قطع کنند و بکلیتین انوی که تا شش را خ کرده باشند بلا در و اگر کفشد شش را در کفشد شش
 در و بکلیتین روغن جوز سبزه و مایه خلوط کرده و در سبزه اصلاح و غیره بکار دارند و بهر طریق عمل کنند
 بهر آیت که بپزند و اجزای در وزن کردن و کل حکمت گرفته بلا در و در وزن کفشد کرده و در آن در وزن و باید
 بهر شش را در وزن و بطریق تکلیف در آن مذکور است استخراج کنند **سبزه** ۱۲ نیم قاعل و بهر مایه عسل
 از و بهر بیت و این سبب که بهر ترایمی مقادیر آن نیست و اندک و در انواع سبب سبیل الوان و
 بغیر شش ترایمی و در وزن آن نیست و اندک و در انواع سبب سبیل الوان و
 آن در وزن ترایم نمیشود و اگر از آن سبب که بهر کاه اندکی از آن را بپاشد و شاخ کاوشش مایه خون
 مینی و شمش جاری شده و اگر یک شمش قریب به بیانی بپاشد و عاف بهر وزن و در وزن
 نادر تر بپزند عاف سبیل که در وزن و گویند آن در وزن و بپزند و در وزن سبزه سبزه و بهر

در وزن و مقدار نمند و غیره

طریق آتش دهند به شجر تمام شود پس جفا شغال روغن کا و عسل و ماست و شکر ناعم هر یک
باراده و بخیل نموده آتش دهند و نکا بدارند و قدر شربت در دستان و در بخ و در تابستان
تب برنج با ورق نانول بخورند و بفرقی وضع معده و ضیق نفس وضعضم رانان باشد و بخر
و قوت ماه را زیاده کند و بوشهوت را برانگیزاند و جنانچه از مباشرت سیر نشو و وضعف نیاورد
و چون این مسکن اتوی کند و در سیری قوت جوانی بدید آورد و فقر و اجزای مذکور شد **باب الف**
من الکرب بده و فتح آن و بکون موجه و فتح زانچه خشک میباشد و تر آن ازین خشک تر
بزرگ مثل ظرف کا رزان که بالا و پائیش در فراخی مساوی باشد و در اندر روش کرسی و جنانچه
در آن تواند نشیبت و در آن را به نصف برده و می پوشند که در میان هر دو نصف بهم ملاقی
باشد و سپورخی باشد جنانچه گردن البان در آن کجند و در کوی کنند که در عمق و فراخی بقدر
ظرف باشد پس آن طرف را همیاساخته بر دور آن نایک ذرع زمین را حفر کنند از جانب بایان
تا هر طرف یکجور بگذرد و هرگاه خواهند که بر کوشش آتش کنند تا گرمی باین طرف رسد و اما نه
انقدر که مافته شود بعد از آن مریض را در آن طرف در آورند و بر آن کرسی نشاند و هر طرف را
بهمان دو نصف برده و بپوشند بطریقیکه میرا و ازین رده بیرون باشد و ساعتی توقف کنند تا
عرق آید پس بر آید **باب الف** جنان باشد که حوضی سازند از این بقیه یا غیر آن انقدر بلند که مریض
تواند نشیبت و از آب گرم بپوشند یا سپرد و بپوشند و در آن با بخور از جنانچه در حمامات شام بسیار
و ایشان مغطی کنند و باید کنار بایشان انقدر باشد که وقتی که مریض در آن می نشیند پیش بیرون
باشد و ضرورتی که طبعی باشد ام میران نصب کنند تا در وقت نشیبت و خوابیدن مریض بسیار
بر آن طبق نهند و این از اقسام طول است **باب الف** که دفع خشکی نماید و تب و ورق را بپود و در **باب**
گرمی تر و خیارین و کاه و بپزند و آنرا و کل نموده و جو مفر همه یا هر چه هم رسد و در آب
بخوشانند و ازین نمایند پس بیرون آورند و روغن بنفشه یا دام با کل با دام تدبیر نمایند
ازین که فایده قدیم و لقمه و سپر خوار و عرشه را نافع باشد **باب** که ببرد جند و خفاش و ماست و نیز

پای

مدقوق آبرن سازند ازین که مفتت حصاة من نهت **باب** ورق الکرب و ورق النصفه و بخر
و بپزند و بپزین کبوتر و بپزین کوفته و جوشانیده یا بخته شود و پس بطول سازند ازین که عسل رسول
با و بای میر و در آب و در **باب** خشک کوفته و با بونه و اکلیل الملک و جلد و شبت و عسل شعل
و در ورق طحله و سپر کسند و با دیان و بنفشه و پوبت خنثاش بکد یک کف و در پی من آب
بخوشانند تا بکشد رسد ازین دیگر که اورام کلیه و مثانه را نافع باشد **باب** با بونه کتان سپر کسند
با قدر شیرج ازین کنند ازین دیگر که بمان نفع و در **باب** لعاب حلیه و کتان و مر و و اسفند
بخم کرم ازین کنند ازین دیگر که در رول کنند **باب** بنی میر شافرم و ورق غار با بونه و شبت
و خار خشک و قوطم همه را کوفته جنانچه معمول است بخوشانند ازین که در طحله کسند **باب** بنی پاف و اکلیل
و شبت و با دیان و تخم کرب و کرفش و ابل و ورق سپر و با بونه و استیصال نمایند و اما
باقی و نظولات در باب نون مذکور شد و ان شاء الله تعالی بده و بکون موجه و با کاف
و الف و فتح نیم لغت فارسی است بسیار مری گویند و اختراع حکمای کلدانیون است و آنچه از کیم
جواب از نهته باشد قوت معده بدید و بضم طعام کند و لا بوی و بان را خوش کند و در طوالت معده
عظیم نافع بود و در شفت رطوبات کند و او جاع مفصل و در کین و عرق البار و بپزند و
عش کلب کلب را نفع کند و مطلق و ملطف بغم و اغذیه غلیظ بود و چون نباشد اندکی بخورند
و گرم شکم کنند و چون غرغره کنند جذب بغم بسیار کنند و در خفندای قویج و حل میکنند
و بپزین **باب** مان تازه از خمیر جو کرم و در خم آب ناریه تازه بکند از آن و بپزیند
تا پزیند و پس کوفته و بخته با سپر که کندن خمیر کنند و در روز و آفتاب بکند از آن و معده از آن
حاره کوفته و بخته و خمیر بسیار نهند و بهر روز قدری بپزیند آن کنند تا خشک شود و او در روز
دیگر به دشت خمیر تازه کنند پس در آفتاب بپزند و قوطم را ساخته بکند از آن و اگر یک
طل ازین خمیر در پنج طل میر کنند که غوطه گیر کنند و کلب را بپزند و با گرم چون فلفله و تخم
و فلفل و در جنبی نوزاد که گمانی او کرد یا نیم کوب نموده و بپزیند و دهنده و دهنده از آن

و مدت و و ماه از اول سرطان تا آخر آیه در آفتاب بگذرانند بگو باشد **در روز جمعه** زرد
و این معنی لغویت اما در اصطلاح اطباء چیزی باشد که اغذیه را بدان خوش بگویند مثل قوت
مکرمه از در و استیاء تر و خشک و اصل میشود و اول در استیاء باید فقط و بعد از آن استیاء
و کسب جمال از در و طعمه برای پنج مرتبه اول بی غری طعام را و طرف کند و بعد از آن طعام کرد و آن
طبیعت قبول و بضم کند و دوم اگر نبوت و بوی که به آن بورد و خوشبو کرد و آن را شامی شود
طبیعت بآن **سوم** اگر بوی مزاج غذا را در بورد و تعدیل و صلاح آن کند **چهارم** اگر
غلظت و عمل مضام آن را در بورد و لطافت و آبانی بضم دهد **پنجم** اگر خون بیابان و غلظت
لازم بجمعه از طبع مزاج وی را لطیف و به و از فبا و باز در و و این تدبیر کافی است یا بجا
ایده ان طبع مزاج و کسب بکند و در بدن او فضول طبع بسیار باشد او کند آن که نذکی آفات غذا
و سبب او کیفیت کمیوبات را تبدیل کند **ص** و آن فافلا و قفل و در جنبی و فلفل و کبشیل و غیر
و زیره و کشنیز است و او و آل مصری بضمید **برای** طعمی است چون زیره مایه مکرر اگر ساخته
میشود و از آب غوره یا سیر که معطر و لطیف آن را بورد و کسب کند **برای** در باب الیم ارجی
نذکر میشود و آنرا شد لغالی **اما** **سیر** که بفتح بزه باشد و الف و نون و الف نامی و کسیرین معله
نخانی و گویند معنی آن و اوله نب است و گویند معنی نماند الا عرض است و قبل آیم و دیگر هم و این
ترکیب نافع است چهار بار هر یک و سیر زرد و سیر زرد که از سیردی باشد و جملهم و جوسود و بادامی
غلظت را که در حشا و رحم باشد و کسب بای روده را که از طبع شود با آب و سب و او نافع است
سیر و طبع و کسب نفس و خون بود سیر نخیس و قی و قشک خون و سبب طبع و در در کرده و
نشانه را و اگر کسب خورد و در آن سبب نخت بود و منده باشد و اگر جگر که نباشد سبب
وزن و بوند و نیم وزن و در فضل کنند و از این دوازده جزو است و وزن آن بر وزن
و عرضش سیر و است در ربع درجه اول و خشک است در آخر و درجه وقت خوردنش بعد از
شستن و او خوش است به سبب او عرضش نفع سبب او نفع این و فلو نایکی است و قد سیر

بسیار

از نیم درم تا یک درم و شیر که کسب بی یا رب بی و مانند آن **ص** مرکبی و زعفران و افیون و
چند پسته و زرد لیمو و قسط تلخ و قردمانا و تخم خشتاش و سبیل و عافیت و شاخ ریش بکوی
پونته و جگر که خشک کرده اجزا سبب وی کوفته و بخته با کین **سیر** نافع است این و کسیر
جی است و بهر موم بودم را غلظت نافع است اجزا این سبب است و بنا بر نیمه دیگر و وزن اول
چهل چهار درم و از ثانی نیمه دو درم و عرضش سیر و است در ربع درجه اول و خشک است
در آخر و درجه از زمان او را کسب بعد از سه ماه و عرضش شش نفع سبب او قد ریش مقد ریش
ص میوه پایا یا یا به زعفران قسط سبیل مرصاف و عید لبیان و سلیخه افیون و کسیر چهار درم
عصاره عافیت است و درم و رب الیم و کسیر و دوازده درم با کین **سیر** نافع است
معنا و قال و بعضی از این گفت اندام معناه و رب لطف و اختراع جالبینوس است که بجهت جاریه
با و شاه روم ساخته بود چون در وی در جیش هم رسیده بود که ملک را از مباحثت منع نمود
و تعلق بسیار بان جاریه داشت پس بجا لیبوس ساخت کرد و جالبینوس این ترکیب را ساخت
نفع میکند و جاع شکم و خد او را و امراض بارد و رطبه را و حمیات فرمته مختلفه را و قوی و جاع
رحم و سبب وضیق نفیس و خلطش را و عن لبیان بی سیر و وزن آن بغیر روغن لبیان صد
چهل نفع درم از زمان او را کسب بعد از شش و قشش نفع سبب او گفته اند تا سبب سبب او تا
و سبب سبب او ریش و عرضش کسب است در یک درجه و نیم خشک است در دو درجه و نیم قد ریش تا
یک مثقال **ص** فرفیون زعفران سلیخه حماما افیون و قسط مرصاف سبیل صمغ عربی
چند قوی و خروج و انجیره و قفل و کندر و قی و سبب و کسیر و زرد و میوه پایا یا یا به و فلفل
بضمید و یک درم و عاقر قرحا و تخم عینا و کل سبب خشک و تخم ارج و کرفش و تخم بداب
و ناخواه و تخم خلط قوی یک درم و درم با درم یک درم زرد لیمو و درم و تخم و کسیر یک درم و
درم و بعضی فلفل بضمید میکند و آنجی خشک است بکوبند و او را در مایه لبیل بدل شرب بخوبی باند
به روز تا خوب نرم شود و او لبیل بقدر کفایت بپزند پس یک یا دو قیر روغن لبیان و در آن

و درم و سبب

در این وقت که میفرماید **وَن كَانَ فِي بَدْوٍ نَّارِيٍّ فَنَوِيٍّ اُخْرَى** و اشراوت بعضی دیگر فرمود
 اما آنچه با کیفیت و با الحاحیه چشم است و اجزاء از آن لازم است و غبار و دود و غلیظ و بسیار
 و نظر کردن در چشمه آفتاب و هر چه شفاف و درخشان باشد و مطالعه و کتابت خطوطی و اشکال
 و نقی و سپر بر بند و آفتاب کشیدن و کرید کردن و اکل طعمه و غیره چون زبان و کتابت نوری و از اکل
 سیر و باز و کندن و تره و نیزک و باد و روح و عدس و باقلا و کرفس و گوشت قدیده و مایه شور و سبزه
 و خربهای شور و هر طعامی که غلیظ و قلیل و بخر باشد و شب در وقت خوردن و در امتدای بعد خوابیدن
 و در حالت سیری جماع کردن و عادت رفتی کردن و اودمان بنشیند و خمر و بزمه بکرات کردن و در
 حمام گرم مکن کردن چون حمامات شام و در وقت بسیار خوابیدن و شب بیدار بودن و با و قمار
 بخت چون بخت و هوای سرد و گرم که از جدا اعتدال بیرون باشد و آب چشمه گرم و بخار آفتاب
 و بویهای بد و کرید و فصد بسیار و جماعت بسیار استولی و حقه بسیار و مکن در مکان بسیار تاریک و
 دیدن بسیار در برف و نظر کردن و در عرض خود نشیند و اگر سنگی باشد یا پنهان میکند و چندین مردم را
 این ضعیف نمایند و هر که از آنکه کردن و در کسوف بعضی آنکه با صلاحت آمد و اکثری نمایند مانند
 و این مجرب است و در دوسیماب و شجر و فربا کردن و در وقت جماع بفرج زن نگاه کردن و
 در بلاد شتری هر چه فایض است بسیار خوردن و کشتن تر و آب خوردن بسیار و در شش کی بسیار
 گردن و موی زبا رکندن و آلتا را کل خرف و کاه و خربزه و انکور و جوز تر با بخت در چشم است
 زنی که بان شیرینی نباشد و هر چه فم معده را بر بخاند و زبان دارد چون نخ و برف و بخرات و جماع
 کردن بسیار و در وقت این وضو و شست و خوردن و حله و شش شکر کوبی آورد و چشم کبوتر رنگ کوری
 و غیر و هر چه از آن بسیار از نه خصوصاً پنهان شود و هر چه خشکی منفرد و از چون عدا و زوایون و جالینوس
 گویند نظر کردن در خیمه سیاه یا صره از زبان دارد و میگوید که رنگ سی چشم اگر کوبد و مانند بخت
 بسبب اگر کوبد و بی بکارد اندر روح را و زیاد و میگوید اندام او وی را پس قوی میشود و بنیای و
 رفیق بسیار و روح را و غلیظ میگرداند آن را و شیخ ابو علی سبنا رحمة الله علیه فرمود و جالینوس در

در این وقت که میفرماید **وَن كَانَ فِي بَدْوٍ نَّارِيٍّ فَنَوِيٍّ اُخْرَى** و اشراوت بعضی دیگر فرمود
 اما آنچه با کیفیت و با الحاحیه چشم است و اجزاء از آن لازم است و غبار و دود و غلیظ و بسیار
 و نظر کردن در چشمه آفتاب و هر چه شفاف و درخشان باشد و مطالعه و کتابت خطوطی و اشکال
 و نقی و سپر بر بند و آفتاب کشیدن و کرید کردن و اکل طعمه و غیره چون زبان و کتابت نوری و از اکل
 سیر و باز و کندن و تره و نیزک و باد و روح و عدس و باقلا و کرفس و گوشت قدیده و مایه شور و سبزه
 و خربهای شور و هر طعامی که غلیظ و قلیل و بخر باشد و شب در وقت خوردن و در امتدای بعد خوابیدن
 و در حالت سیری جماع کردن و عادت رفتی کردن و اودمان بنشیند و خمر و بزمه بکرات کردن و در
 حمام گرم مکن کردن چون حمامات شام و در وقت بسیار خوابیدن و شب بیدار بودن و با و قمار
 بخت چون بخت و هوای سرد و گرم که از جدا اعتدال بیرون باشد و آب چشمه گرم و بخار آفتاب
 و بویهای بد و کرید و فصد بسیار و جماعت بسیار استولی و حقه بسیار و مکن در مکان بسیار تاریک و
 دیدن بسیار در برف و نظر کردن و در عرض خود نشیند و اگر سنگی باشد یا پنهان میکند و چندین مردم را
 این ضعیف نمایند و هر که از آنکه کردن و در کسوف بعضی آنکه با صلاحت آمد و اکثری نمایند مانند
 و این مجرب است و در دوسیماب و شجر و فربا کردن و در وقت جماع بفرج زن نگاه کردن و
 در بلاد شتری هر چه فایض است بسیار خوردن و کشتن تر و آب خوردن بسیار و در شش کی بسیار
 گردن و موی زبا رکندن و آلتا را کل خرف و کاه و خربزه و انکور و جوز تر با بخت در چشم است
 زنی که بان شیرینی نباشد و هر چه فم معده را بر بخاند و زبان دارد چون نخ و برف و بخرات و جماع
 کردن بسیار و در وقت این وضو و شست و خوردن و حله و شش شکر کوبی آورد و چشم کبوتر رنگ کوری
 و غیر و هر چه از آن بسیار از نه خصوصاً پنهان شود و هر چه خشکی منفرد و از چون عدا و زوایون و جالینوس
 گویند نظر کردن در خیمه سیاه یا صره از زبان دارد و میگوید که رنگ سی چشم اگر کوبد و مانند بخت
 بسبب اگر کوبد و بی بکارد اندر روح را و زیاد و میگوید اندام او وی را پس قوی میشود و بنیای و
 رفیق بسیار و روح را و غلیظ میگرداند آن را و شیخ ابو علی سبنا رحمة الله علیه فرمود و جالینوس در

دو کشته و بطریق دیگر در اول بخورات در مریض بواسیر مذکور است معمول و اگر نه سبب است
 نماید **بخوری** که همان نفع کند **سبب** است و در شقاقان بکده جزو و بر وزن کا و بهر تیه و استاده و
 زبر خود بخورند **بخوری** که بکده و بهر را بر وزن آور **مکلی** گفته اند و شیر کو که در جزا بود و بهر که
 بهر شقاق بخورند **بخوری** که شقاق را در ایل کند **مکلی** که شقاق را در وزن و بر وزن است چو کشته
 و بر آتش آتش و بقر و دو کشته **بخوری** که در آفتاده و رانایه **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 و همان را بهر و آن می و در آن بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
بخوری که در آن او جاع و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 باشد نافع است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 گو و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
بخوری که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 غلبه و از بطریق دیگر مذکور شد بر روی طفا نشینند و با کشت بجرال حال بخورند و باید اطراف و
 بهر شقاق و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 بواسیر را ساقط کند و اگر بعد از بخور از خراب طول بازند بهر را بر وزن است **بخوری** که بواسیر را خنک
 شود و آن **سبب** است که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 همه را بر وزن است و بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 و خون آمدن و نامزد و در **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 جگر و کوفته و بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 نافع باشد **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
مکلی که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 خنقل و بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 ساقط کند **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است

و

و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 و ساق و کرم و زهر و بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 طول بازند و کرم را بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 و بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 در آن و بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 شده و در شقاق افتد و اگر خلی باشد نامزد و روز **بخوری** که کله کام و دمان و حلقوم و حبس بدن
 ذایل کند و دندانها یک بعضی رنجته و بعضی مانده و شفا دهد و تحفیر این علت راحت دهد **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 ساق و با دماغ کلاب بر مان خنک و طوطو و کرم کم و در غلیان نوکند تا پنج یوم و در تحفیر با دماغ
 مذکور به نهالی همان عمل کند و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 و بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 مصفات باشد از این سبب **بخوری** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 بجای بخورند اگر کمال اصحت میباشد و الا امیدی بصحت آن نیست **بخوری** که بکده و بهر را بر وزن است
 سبب است ضعف کوش **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 آن در آن **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 بکفین کشته **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 و باطن را بکفین **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
مکلی که بکده و بهر را بر وزن است **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 نوکند و آن زمان بخورند و در میان **مکلی** که بکده و بهر را بر وزن است
 ساعت ظاهر است پس حکما بخورند که کلام این است باشد رشتا گفتند بعضی این نسخ را بکده

در صد درم آب نموده و در شرب پیوم و نیم جبه بر صبح یک قیراط لولو و یک قیراط مر
 صاف باب و جلاب بدیند و در تخمین لون و تصفیه بشرد و یک و دو قیراط در آب و درم آب
 اصغر مظهر و یکو قیه جلاب بدیند و از جهت قوت با در صبح با قیراط و درم طل شیر که دو و
 اوقیه تخمین و برای شقیقه جبه در آب و درم که بر حل کرده در جبه تمامی طلا کنند و قطره
 نمایند در آنف و در نوم بهمان دستور عمل کنند و در هر دو و درم و قو با جبه باب که سببی
 حل کرده طلا کنند و در رمد با صعب و شیر و شران حل کرده در چشم چکانند و در در
 دندان جبه با قلیلی عاقر قرحا در شیر که حل کرده آن مضغه کنند و در خنای زهر حنظل و آب
 گراث با طرخون حل نموده طلا کنند و در خواب جبه در بول صبی حل کرده طلا کنند و در
 نزول جبه و در آب انار شیرین حل کرده در چشم چکانند و در بانی و در روغن خور و جبه تر
 با قدر که فور طلا نمایند و در غش به جبه با چند پدستر و در نیند کنند حل نموده و به طلا کنند و بجبه
 استرخا و فالح جبه با صاف و در آب عویج که با ناله و بخورند و در قبل طلا کنند و بجبه با
 در شرب حل کرده در رو اسیر مالد و در نو اسیر الفضا و بجبه منع حل با جبه شک و در کلاب
 و شرب حل کنند و بخور و بکیرند اما مجلا عظم منافع و حل نواید آن جبه پیوم شده و به طلا کنند
 و مانع است بد و در و طلعت بصر و طنین و زکام و نزله و تقویت عصب و محکم ختن
 گوش بن دندان و دفع بوی بد از زبان و فالح و لقه و عرشه و سبیلان لعاب و ک
 حسن و تقویت مذکره و حافظه و دفع لکنت و قزل زبان و خواتق و تحلیل ملغم و صفای دم و
 تودن صوت و دفع سببات سدی و سدی سباتی و قو لبح و محض و پروت معده
 و تفتیح سده جگر و تقویت آن بر نفخ دم و جبه ربه و انواع استیقا و تران بدن و کثر عرق
 و کمی خوی و خشکی بن بختی که اصلاح عرق نماید و تقویت با و حیدر است غریزی را بر آورد
 و تمطی و تنادب را دفع کنند و موافق بعضی نسخ که خواص مذکور و مجلا و منفصله و در آن سطور
 این نسخه است اخراش نیست برب او زانش نیست جبار و درم فلفل سیاه افیون یکم

درم فلفل سیاه یکم درم زعفران و دو درم فریون عاقر قرحا سیل طبیب یکم یکم درم با فلفل
 عجل بسپزند و در ظرف چینی با قلی کنند **نسخه** ابو البرکات از نسخه دیگر که قایم مقام ترایق کبر
 و جمع منافع ترایق ازین جاهل است اجزا و این بنیت جزو است اوزان نه جزو شش پنج نخ و تا
 نیم درم **سیل طبیب** عاقر قرحا زعفران فلفل سیاه ازرق خرق بقیه فلفل سیاه یکم یکم جزو فریون
 و در عجل بسپزند **نسخه** دیگر که تقوی و مفرج باشد و تقویت معده و جگر و اعضا و ریه نماید
 و با در اوقوت و در تحلیل ریاچ کند و دماغ قوت وید و در اعضا و مفاصل را بسود دارد
 و قوایش بسیار است اخراش غر و دست و زانش شش و درم شش یکم یکم بعد از شام
ص زرب و دوخ افیون و روغن لبیان فلفل سیاه یکم و درم جبار ازرق و درم طول
 قرض پسین و از چینی خطیا فلفل سیاه و در فلفل یکم جبار و درم زعفران و درم نیم جبه
 یکم درم عاقر قرحا سیاه و درم فریون و درم جبار یکم یکم که کثیر انفع خفیم الفایده که مانع است
 رطوبت و قو با و ما و صفر و جگر و جرب نرسن غشی را عقل و خط را زیاده و سبیلان را دفع کند
 و بهرام رض شود و وی بطنی را زایل کند و این از ترکیب کما بهند است اخراش بنیت اوزان
 یکم شصت جبار و شغال قدر زانش شش یکم یکم لوبت هلیله و یکم و شیطرح بندی یکم جبار و شغال
 جوار و اخیر بو آتش و کند و مو قو فلفل و از فلفل فلفله و نه نار شک و قوی که کش عصاره و سیل سیاه
 بندی یکم شش شغال شش جبار و شغال روغن کا و قدری فانیه بوزن او و بهر دو **نسخه** رطوبت
 چشم را شفا کند و بپوش را باز دارد و چشم را خشک سازد و سیاه فلفل سیاه و درم
 رنجبت عذر درم و در یکم شغال نبات و دو و آنکه بهر دستور صلا این و بهر حال کنند و **نسخه**
 حرارت و سلاق و در معده مانع باشد و توتایی کرمانی مغبول را بهفت روز و در آب غور
 بپزورند و با زبیا بند و مکر کنند و **نسخه** جرب و بیاض و معده و سلاق و سیل و طفره و رطوبت
 و اجزا و این نسخه جزو است توتایی کرمانی سیاه و باب غوره و پرورده و درم و درم و درم
 بهل زرد و زرد سیل و زرد و جبه یکم یکم درم و در فلفل و ما و رات یکم یکم درم و درم و درم

بندرم لو که بکندرم نکند یکی روم و **روم** نافع است بسل و سلاق و جوی را که در اجنان
باشد و معدن نیز **روم** توپای کرمانی و پوینت بلبل زرد و زرد و جو به یکدیگر روم و **روم** نافع
مأمیران آمله که در روم کوفته و بخت تاب غور و بخت بار بر و **روم** نافع توپای کرمانی
عروق و صفیر که در روم قشر بلبل و صفیر و **روم** نافع و در روم و **روم** نافع توپای کرمانی
باب غوره بر و **روم** نافع سلاق و دمه و جرب و بقایا غلط اجنان و **روم** نافع
المان و رابون اندک **روم** توپای کرمانی و کرک که در روم و **روم** نافع بلبل زرد و یکدیگر روم و در
فلفل مامران که در روم و **روم** نافع توپای کرمانی و در روم چهار مرتبه باب غوره بر و در روم
نشد و در **روم** منقول از ذخیره **روم** آب نازین که با ششم فشرده باشند و مکرر صاف کرد و یک
و یکبار نشاندید و صاف شد و در روم و یک یک یکبار با هم بچکانند و کف بر داشته بود و در
بر و در **روم** نافع سبل و دمه و پرده که در چشم و در آمد و باشد و نفع که در اجنان باشد و بی
در عین و در آمد و باشد و **روم** نافع توپای کرمانی و در روم و در روم و در روم و در روم
ارمنی صبر بلبل که در روم کوفته و بخت از سر بر کند و از آن و لب که بر و در روم و در روم
و بسیار که در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و تقویت که در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
طبا نیز و طین ارمنی و جلای بسیار و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و نور خارش و سوزش و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
بر و در **روم** نافع از مالکفات جالبوس است بفاعت متعصبه و حافظ صحت و قاطع دمه و بیاض
جگر و جرب مزمن و **روم** نافع سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
ساق و جرب مزمن و **روم** نافع سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
آن یکدیگر جز و مامیران و غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض
باب نازین بر و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم

و در روم

بیاض و سلاق و سبل و طفره و **روم** اقلیمیای نقره و زرد بکند و در روم پس بخت بندرم
بسیفیداج مغبول و نمک اندرانی بکند و در روم استند و در روم فلفل چهار و در روم کافور بندرم و در روم
از کثرت منافع بزرگ و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
فلو نیات و تریاق است و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
جز و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
او در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
بسیفید که در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
چهار و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و قاطع و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
بسیفید و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
عین صافی بقدر حاجت اول و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
بدل شرب باشد و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و این رکیب از طبایع است و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و پوینت شیطی بند و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
نمک و کدش و عصا و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
بیم گفته شود و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و مضر و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
نشد و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
و نمک و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
نشد و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم
الف سلام و بخت که در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم و در روم

و در روم

ماوراء النهر کنند
؟؟؟؟

۱۰ در یکشنبه و در طریق

شکر است **من** مانند جاذب طبع بسیارند **جاذب** بهتر است که از آنان خمیری گیرند طبعش گرم و تر است
باعث الافع است میرود خشک و خشونت قصه خنک نشش را و نایب است لاغر آن و خفیان را این
فرماند و طبع را نرم دارد مگر اگر جاذب را مضرب و مصلح حوصله باطیو رو قبل خوردنش و کاه
سنگ نشانه و ریک کرده کند و مولد است و مانند مصلحین سپرد و فرازا را عیال و گرم فرا جان را که
جان است که آن سیده خمیری را در آب و شیر کاه و بخوانند که در باید و وزیر و بالا روغن
یا کجند برزیده و عیال و شکر یا جلاب شیرین کنند **جاذب** و دیگر بکیند مان کند م پاکیزه و در شیر تر
گشتند و یکی ازین شیرینی با بومی اضافه کنند و برارش آب جوش بپزند و در آن روغن بپزند
بس البته در ماه و غیره و در وقت آرد و البته **جاذب** با رسی عوام بنویشت سین معده و بیم و غم
و گویند معده را بشد و هر دماغ را طیب بد و منی را بنفیزاید چون بضم و اما طبعی لضم مانند مصلحین
قبل از وی **من** بکیند نجیض و بادام در پائیک کنند و زیر و بالا نش روغن بادام و قه که گوشت
یا لایان پاک کرده و بپزند تا گوشت بپزد **جاذب** و شیرین است که با شکر و روغن بادام
و گوشت مالکین طبعش گرم و تر است باعث ال عیال را بر و خشک دماغ و شیر و خشونت سپینه
و شش زرد رفیق را که نریزاند ذایل کند و اسباب افزاید گرم و خشک را نفع کند و کاه و مضرب و جاذب
ضعیف و سترخی کند آنها را از جهت مکت بضم وی مصلح آن خوردن میوه با قافض چون سی و امرو
و غیره شکر یک من در آب حل کنند و بقوام آرند قوام رفیق بسین به حد آن سبید کند م و من
حصه طل خشاش سپاید و مانش نرم بپزند تا بپزد و در وقت فرو و آرد و روغن عطران
کاه سپاید و اضافه کنند بعضی نصف شکر عیال کنند و روغن بادام **جاذب** اگر با جاذب
شکر بسیارند بهتر است که گرم است و در طوبت و یوبیت آماز و و سبیل عفونت شود و مصلحین سپرین
مانند **من** بکیند قطایف پر کرده از بادام و شکر بریان و جاذب آن را در پائیک نهند و زیر و
و با جاذب باشد و بپزند بسجی از آن را بپزند و در روی نان و قطاف را ته به ته بپزند و در
هر دو ته شکر و بادام نقشه کوفته نهند مانند پر کردن قطایف و بپزند بران در سیرته روغن

قصیل

و غیر را در روغن بعد از آن در درون می دیگر مالند و خوب بمواری کنند و با کبکین صاف
از موم جدا کرده و موم را داشته در سببان به وزن او و عسل کنند و در تابستان و
جند و در ظرف طلا یا نقره یا قلعی یا چینی می کشند یا کاشی کنند و باید چهار انگشت آن ظرف
مقفل باشد تا اگر ترکیبی باشد که بر جوشیده و در زنده بماند و در ظرف را نشکند و معاجین کنار
گاه که همیشه باید جنبانید تا بخار از وی برود تا وقتی که تمام شود و بعد از آن نگاه باید داشت
و قوت به جوارشات گفته اند تا به سال یا بیشتر بماند و بعضی گفته اند که تا و طعم خود تغییر نیابد
و در آن توان کرد که چه ترکیب است و فعل خود را قوی است و هرگاه که نمی توان کرد و در
خود و دیگر رناید و بفایده باشد و زمان او را که جوارشات از یکماه تا چهل روز را بخار نشاید
پس از زمان روز تا قوتش را می باشد و فرق میان جوارش و معجون است که او و دیگر جوارش
خشن تر از او و به معاجین باشد و خوش طعم و خوشبوی بود و در معونات سیرینی و کمی و بیشتر
و نندی و کریمه اگر یک و انواع طعوم و در یک جوارش است **جوارش** معده را با صلاح آورد و
استمهای رفته را باز پیدا کند از جنش پنج جز و در جنش گرم و خشک و از جنش است و جنش در قه
نرسش و در فعال **نیر** آمده و در معده و خام و مصطکی بکند بخورم قشر ارج و پوست بیرون بسته
بکند به درم قند سفید کین باید او به رو کوفته و غنچه با قند مقوم بکرم بیاورند و بسیار است
گرو آن گاه که بر روی سبک ریخته بمواری کنند و بکار دارند و در جوارشات بمان
فایده را بمول دارند **در سبک** و دیگر معده را با صلاح آورد و بسیار را و کبکی را که در جنش
بسیار باشد به و مانند باشد از جنش جز او و در قند نرسش جوارش فعال **نیر** آمده و مقدر به سبک
درم بویانند تا فایده اگر در دوازدهت خیال صاف کنند و با کین قند و نبات بقوام
و بر روی سبک ریزند **جند** **سبک** با بار را نشکند و طعام را بکورد و دوی دمان را نشن
گند و لون را نیکو گرداند و منفع است این نسخه یازده جند و است و زن آن بی نبودم
و یک دانگ و نیم خربش گرم و خشک است در اول و درجه سیوم زمان استعمال و قوت اول

انتہی

48

ترکیب باد های سرد در او مجمل است که دفعه میده توابع در او کبیری در او طعاسن
میگردد و این نیز پنج جزو است فرخیش گرم است در او خیر در او سبب شک است در او در
و نیم از زردی فلفل سفید و سبزه بود در فلفل کبد و بود نیم جزو عسل بقدر حاجت
جورنش زردی دیگر مصالح سردی معده و جفا حاض و شلوت کبد و فوانی است که از کبویا
قلیبه بلغمیه باشد و نافع است برای کتله را که از سبزه و سبزی میخورد باشد اجزای این
نیم نیز پنج جزو است وزن آن یکصد و هفتاد و پنج گرم فرخیش گرم است در او در
ربع خشک است در او در و نیم شربش کفالت و نیم از زردی کدو که از کدو است
فلفل و زنجبیل و رقی سداب خشک بود یکدست درم از کبکین بقدر کفایت جورنش زردی
دیگر این پنج جزو است و زرش نو استار که مایه هفتاد و نیم باشد فرخیش گرم است
و خشک در او در و نیم زردی کدو که از کبکین بقدر کفایت جورنش زردی کبکین کبکین
جورنش زردی دیگر پنج جزو است وزن آن دو و بیست و دو درم فرخیش گرم است
خشک در او در و نیم زردی کدو درم فلفل و زنجبیل و بود یکدست در او استار
و رقی سداب خشک چهار درم کبکین کبکین جورنش زردی نافع دیگر که معده را گرم کند
و باد ها را بکشد و آرد و زرش را بر د و سبزه را بکشد و در او کبیری از توابع در پنج باشد
پوسته این معجون را که در او از توابع این معجون شود از خارش پنج معده و زرش کبد و
شخصت و هفت درم فرخیش گرم است و خشک در او در و نیم شربش در او در زردی
کدو درم زنجبیل است درم فلفل ده درم فلفل است درم بود نان است و نیم
کبکین انقدر که او به جان برشته شود معجون کنند جورنش زردی دیگر نافع است در او در
از برودت باشد و تب ربع و شلوت کبکی و تب یا بلغم و سبزه و در او از بلغم بسیار
پیرا از اعراض شود و شدت برودت معده و جفا حاض و آب رفتن از دمان را
باز دارد و چون از کثرت فصول بلغم باشد این پنج جزو است وزن آن دو و بیست و

نصف

شخصت و هفت درم و یکدست از کبکین گرم است و خشک در او در و نیم شربش مقدار
فندقی آبی گرم در زردی که از کدو است سداب خشک زنجبیل فلفل بود استار
بوده از زردی ده درم عسل بقدر کفایت جورنش زردی دیگر که از کبکین بقدر کفایت جورنش
صد و سیزده درم و یکدست از کبکین گرم در او در و نیم و خشک است در او در و نیم و نیم
فلفل سه اوقیه زنجبیل چهار درم زردی کدو یکصد و هفت اوقیه بود از زردی ده درم
عسل بقدر حاجت جورنش زردی سداب خشک که از کبکین بقدر کفایت جورنش زردی کدو که از کبکین
در او از کبکین سداب نام نهاده اند اجزای این است از آن غیر از زنجبیل و عصا
به سبب هفت درم و نیم مجموع ده شرب است مجموع کل سبب طباشر یکدست درم و نیم
تر به موصوف ده درم فلفل کدو که از کبکین بقدر کفایت جورنش زردی کبکین
را در آب به حل نموده صاف کرده بقدر آورده در او با زردی کدو جورنش زردی کبکین
نافع است توابع را خشک میکند فصول بدن را و مقوی است کفایت و این است اجزای این
و هفت و زرش کبد و نو و پنج درم فرخیش گرم است در او یکدست در او ربع خشک است در او
پیوسته توابع سه سال شربش در او درم به مقدر متفرق صفا که یک رطل و نیم عسل صفا که
دو رطل زنجبیل در فلفل کدو چهار درم و او صفتی ده درم قاقه صفا که یک رطل و نیم عسل صفا که
صفا که یکدست درم و نیم درم تر به موصوف ده درم از کبکین بقدر کفایت جورنش زردی کبکین
خوب چغندر و شرب قوی تر است پس از آنش فو و کدو یکدست کبکین که رطوبت را بکشد
و بعد از آن به رطوبت بکشد و از زرش غزال بدون کنند و عسل را با آنش است به طبع کنند
و اندک اندک حرکت دهند تا قریب انفعال پس به را در آن زردی کدو عسل کبکین اجزای این
بر به و رطوبت نشف نهاده شود از آنش فو و کدو یکدست درم و نیم در او در و نیم درم
زردی کدو یکدست درم و نیم درم فلفل کدو که از کبکین بقدر کفایت جورنش زردی کبکین
معجون بر سطح آن زردی کدو یکدست درم و نیم درم فلفل کدو که از کبکین بقدر کفایت جورنش زردی کبکین

بلکه در دوزخ درم محمود درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند **جوارش** درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند
میکنند سیردی معده و بکرا و دما و صفرد و مریه و دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
با نکل و زرش غیر شکر تصفیه است درم و نیم شکر مثل به زرش که است و خشک در اول درجه
سیوم شرش چهار درم **زنجبیل** قوفه در جنبی سینه سبیل طیب جوز بوا بیل خورد و در
مصطط حب لبیان زعفران بلکه چهار درم و نیم محمود به درم ترید است درم حب سبیل مثله
شکر سیلما لا بود و به با بکین **جوارش** درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند
بکاید و بود و بلغم را برودن آرد در دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
کرم است در دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
نجد درم **سبیل** قوفه و فلفل در فلفل اینون فاقه خور بود و خوراک بلکه در دوزخ و نار و نافع است
نار شکر در جنبی شیطی به نکل به نکل به درم محمود درم مغز حب سبیل چهار درم
بفایحه نجد درم ترید و فایده بلکه است درم فیتون ده درم کوفته و نخته با بکین به شسته
جوارش شکر محبت است حب سبیل معده و تقویت با فمده و دفع بلغم و دوطبات نافع است
اخر این ده جزو است شرش و درم **سبیل** قوفه و فلفل در فلفل اینون فاقه خور بود و خوراک بلکه در دوزخ و نار و نافع است
زعفران بلکه منتقال عود و فلفل بلکه نیم منتقال با نجاه منتقال فکر فید مقوم به شسته **جوارش** درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند
نافع است بود و صفرد و مریه و دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
سبیل قوفه و فلفل در فلفل اینون فاقه خور بود و خوراک بلکه در دوزخ و نار و نافع است
منتقال زرشک به نکل به نکل به درم محمود درم مغز حب سبیل چهار درم
همان نفع دارد و افرایش چهار است و زرشک به نکل به نکل به درم محمود درم مغز حب سبیل چهار درم
درم زعفران و طباشر که به درم که نور قیودی که درم در بکول عسل صاف و در دوزخ و نار و نافع است
کل تازه همچون گشتند **جوارش** درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند
شکر طبرزد و نیم رطل و با نکل شرش جزو و زرشک حب و نیم درم و با نکل شرش معده و صلب و در دوزخ و نار و نافع است

نیم

و نیم شرش کرم است در آخر و در دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
اودا کش بعد از چهل روز شرش و منتقال و نیم **سبیل** قوفه و فلفل در فلفل اینون فاقه خور بود و خوراک بلکه در دوزخ و نار و نافع است
دوازده درم میل و قوفه بلکه شرش درم نبات نج رطل به سبیل مقوم و با نکل به نکل به درم محمود درم مغز حب سبیل چهار درم
کم میکند صفرا و بلغم را و نافع است و منایب است کرم مزاجان را در دوزخ و نار و نافع است
و نیم درم و نیم شرش کرم است در آخر و در دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
بک شرش است **سبیل** قوفه و فلفل در فلفل اینون فاقه خور بود و خوراک بلکه در دوزخ و نار و نافع است
عسل با نبات به درم **جوارش** درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند
اخر این هفت است و زرشک نو زده درم شرش و منتقال در آب آبله نخته یا نافع است
ده درم کل سبیل و بکای با کرم بلکه به درم کلنا و فاقه که درم محمود درم مغز حب سبیل چهار درم
بلکه نجد درم بآب سبیل با بکین به شسته و در بعضی نفع و در دوزخ و نار و نافع است
اسهال صفراوی کند و تب و عطش را برساند و در دوزخ و نار و نافع است
چهار درم کل سبیل طباشر حب آبله به درم بزرگ صحنه عود بلکه در دوزخ و نار و نافع است
لحمیتین بلکه هفت درم رب سبیل با سبیل به شسته **جوارش** درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند
شرش است و زرشک است بلکه درم شرش به درم کل سبیل به درم طباشر نجد درم کباب به درم
و نیم که نور قیودی که درم در دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
معده را در رطل کند و طبع را قبض کند و افرایش چهار است و زرشک به نکل به نکل به درم محمود درم مغز حب سبیل چهار درم
کل سبیل به درم عود و فلفل بلکه به نکل به نکل به درم محمود درم مغز حب سبیل چهار درم
جوارش کبر و سبیل و فلفل که ف کفته نو دانسته نافع است **جوارش** درم سکه طبرزد است درم با بکین همچون گشتند
و معطر گشته آن و در طرف گشته رایج بارده صلیبه آن است افرایش ده جزو است و زرشک
شرش درم و نیم و در دوزخ و نار و نافع است فو لنج را در دوزخ و نار و نافع است
بلکه درم اسهال و در فلفل زعفران بلکه نیم درم غیر شرب و خشک بلکه در دوزخ و نار و نافع است

۲۰۰۰ زحیم ورم

۱۰۰

[illegible]

طالینفر بعد طلائیر جو دهنند ر بکده نیم او قید کا نور ریا چشمتی بکده و درم و نیم تنو
طبرزد و ده او قید و نیم عیل بقدر حاجت **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
قلیط را مقید بود و خراش باز و دست شرمش کشفال **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
سباب قوفل قوفل نارسک و نچنگ کا نور زعفران **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
کافو که اسپهال صفرا و ریا باز و دست شرمش و نچنگ کا نور زعفران **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
و غیر بکده و درم شابلوط و کل نیفر و کرمان شابی بکده نیم جرم حب الزمان باز و درم کل
حب الابس بکده شش و درم طلائیر کده با قوفل بکده چهار و درم کافو ریه و درم شرباب
ترنج و جافش **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
اکا سهره بدین جوارش است و استند و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
خوانند خون جز و عظم این ترکیب غیر است جوارش غیر کونیند نافع است امرض بار و ده
و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
و خفان را و حفظ و دین را از با و می نماید و شش را طوبیت معده و میسکند و نیم را بیکر
میگویند و بقیات موافق مزاج است و سبب اسپهال مقفود و ده حب جاف و خیره میگویند
تخصر و پنج و درم معده و است و بسیار معالجه کرده و علاج نیافت و آخر این جوارش
شفایافت **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
در آخر و درجه قوتش بسیار تا پنج سال زمان او را کش بعد از شش ماه قدر شش
کشفال **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
درم استیمرا و سبب طبل مصطک غیر بکده و درم قوفل زعفران بکده و درم جوارش
چند درم قوفل شش بتی بزرگ پیچیده امیون بکده نیم درم رغن بلبان ششش و درم قوفل
در کلاب بخوبی نند و غیر در و رغن بکده و درم کافو و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
حب کنند و بقیات کف گرفته بپوشند و امیون محلول در و دران ریزند و نیک مخلوط

نیم

ساخته و ز طرف طلا یا نقره یا چینی یا شیشه کنند و در بعضی نیش و در و زان
تفاوت بسیار بود و بعضی او و بیکر آن مقفود و آن **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
در چینی بکده چهار و درم کجسبل و درم قوفل بکده و درم و وال مصطک غیر بکده و درم
درم قوفل زعفران بکده و درم جوارش بکده نیم درم شش بکده و درم و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
و درم شرباب و قوفل زعفران بکده و درم شرباب **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
عو و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
امیون بزرگ پیچیده و درم رغن بلبان و درم رگ بالنگو تخم مرزنجوش
زعفران بکده و درم غیر یک شقال غیر در و رغن بلبان حل کرده و بقیات معجون
کنند شربت تا و درم و این ترکیب برودت معده و ضعف بدن و با و بای
قوت بخور و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
از با و تی استهارا نافع است و تب شرباب و فیرو و کی و سبب و سبب و سبب و سبب
و بقیات فضلات ایام جاری را با و در و رغن بلبان ششش و درم شرباب و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
شقال ششش و درم شقال و نیم **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
بکده و درم شقال کشفال بکچین قندی و درم شقال کشفال و بیکچین را با ششش و درم
بقوام آورده و او و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
عسی صهارخت این را جوارش توب خوانده معده را گرم کند و طعم
بلا و در اسپهال بخور و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
درم و نیم شرباب که در اول درم شرباب ششش و درم و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
به درم **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
خونچان بکده و او و درم جوارش بکده نیم درم ششش و درم شرباب و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم
مقفر بپوشند **جوارش کافو** و بیکر که ضعف معده و بیو استیمرا و نیم

[illegible]

ورنش از دو درم شش سب و درم نیم تخم تره نیک بریان کرد و کون کرمانی مدبر بکد بکد دم
 مصطکی شش و دم بکد کابی سب و درم ربع کاه بریان کنند مقعد را نافع است از جنش نفث جرت
 ورنش نفثا و بخدرم ترش کرم است در اوایل درجه دوم خشک است و در بکد ربع و نیم ترش نفثا
 من بکد کابی و بکد و اما منزع النوی اینون مصطکی بکد و درم ناخواه بخدرم اجزا گفته
 برغن نفث خسته نفثا لوج بکند و لب و درم نقل و آب حل کرده او وید مدقوق منحل میوز
 بدان بپزند **جوشان لک** جو از شش سب است و مذکور شد **جوشان رنگ** طبع را نرم سازد و قوی
 بکشد و باد و بای روده و معده بکند از جنش است ورنش جیل و درم قدر شش نیم
 من جو زبوا بکد رم قاقله و از جنی بکد و درم نارنگ و نقل بکد سب و درم و از نقل بخدرم رمل
 شش و دم محمود و لب و درم نبات پی و درم **جوشان ناخواه** معده را ر قوت دهد و باد را بفریاد
 از وین بسیار و شش ها را زیاد و کند شربت سب و درم **من** ناخواه و تخم کوز بکد شست و درم وزن
 بسیار مصطکی عا قو قوا بکد و درم و نقل بخدرم شسته اند و درم باب و زن او و جیل مصغیر
 با شکر پیچید **جوشان سیاه** فراوانی و بلاد را از ریل کند شربت کثیف حال زرد و نه هیچ جیل
 سیاه کشنده رگبسل قاقله و از جنی و نقل خولجان بکد و درم فجاج او خرد و درم فاروق
 حاشا افیمون بکد سب و درم تر بد با فوج بیفایح قبط پیچید جدا ماکا در بکس بکد سب و درم کوفه
 و خیده سب و زن آن عسل بپزند **جوشان بندر** نافع است قولنج و در و نیت و منقال و ترش
 از جنش از ده است ورنش بغیر فکر بکد پی و شغال ترش کرم است در دو درجه و ربع خشک است
 در اوایل درجه بیوم قدر شش بخدرم تا ده و درم محمود و درم شغال قاقلین رگبسل و از جنی
 نارنگ و نقل و نقل بکد نیم شغال تر بد موصوف و شکر بکد صد شغال عسل بقدر حاجت **جوشان هندی**
 دیگر که از دغیره است صابج قولنج و وجع منقال و ترش منصف معده را بپود و در او از جنش
 یازده و درم و زن سب و درم و درم و درم از جنش کرم است در اوایل درجه بیوم خشک است
 در دو درجه و ربع قولنج و سیال ترش و درم با بنید کند شیطج بندر سا فوج هندی

و باید که این کوفته بخند
بکجا بشنود و حکم بدین را
تا کوفته باید در آن و او
نشان مقدر کوا
جواب نقل
و او جواب داد

ساده و وارده

[illegible]

کوک از زبل آن بهتر است منفعت آن بیشتر است جالینوس میگوید که من دیدم صاحب لجنه که زبل الذیبه
بر تیکاه خود بسته بود بر سپاه ششینی شفا یافت پس عیال حقه اندکی بود که من بسیار از مودم که بود
سپین سان تویری و مقدار یک با قلا در آن کردم و تریسگاه تولنجی بستم منفعت عظیم دیدم و اگر تو لجنه بود
کوک نشیند و بر آن خنجر تمام دهد و اگر کسی از آن باز نماند و بر میان بندند بختن و باید هر سال که را نگویند
و عقوبت نموده همین عمل کند و قرن الابل محرق و جمع و تولنج شده بلکه را در دم شفا دهد چون کشتال آن
بیا نشاند **حب حیر** نافع است زخیر و اسهال را و قتر که جوارت و تب باشد احسن است پنج است و شش
بوا شترش و در دم **حب حیر** چند پخته با سارون میوه پایله بذ النج سیاه کند و سبوی باب گنبد **حب حیر**
دیگر که زخیر و اسهال بلغ را باز دارد و اسهال ای این نیز پنج است و شش سبوی شترش تا پنج حب
حب مرصاف از خرقب چند پخته افیون چهار پخته مقدار فلک **حب حیر** دیگر که نافع است زخیر و
مغض و فلقه را احسن است شش چهارده جو شترش **حب حیر** عطف افاقا کل سبج میوه یا به که ز فکر سبج
دادان صمغ عربی چند پخته طلق افیون جلا ر که حبه سبز و حبه لاله پس بزرگ صمغ که در سبج و با شرب
یا آب مورد تر کشته چون **حب زنج** حببت انواع اسهال زخیر و دو شش با ی که و انواع اسهال
و زخیر که ماده اش بوا کبر باشد جو رست و تلف میکنند و سح را نیز نافع است و معمول این ضعیف است
و در اختراع حکما قدیم هند است که شترش از یک حب **حب حیر** میگیرند زنج در قرا و در وقت
بیت دو روز در آب برک بپزند تازه نهند و هر وقت رو تریک بار شش را شش کنند پس بر آورند و
بیت و ساعت با شعله یا به که بکار پی سبج مود و سفیدش را سفید مود و بوند مرمری کوکله
آب کوفته و قشره سبج مود و سح کنند و قش کده بکند اند تا خوب شکند پس کبر که کوزه بزرگ که
پانزده رطل است طل تخم سپند بکند و قش را در وسط کوزه که آشته در زیر بالایش تخم سپند بپزند تا کوزه
پر شود از اطراف و بالا شش دهند چون پیر شود پیرون آورند و بکند اند و کشتال این مجروق و شد
افیون تازه بکسب شده و خسته خرما را بر آورد و در میان فرما کنند و شترش را باند که فرما
دیگر بسته و در خمیر کوفته در زیر خسر و ج کنند تا خمیر خوب بپزد شود و آورند و بهمان رطوبت

فرما افیون حب پاک کنند مانند ماش **حب زنج** که روبرو از ایل کند شربت کیدم با مالپیل به هند
زنج سیاه بود چون خیار بر شش بپزند و به کشته مقدار فلکی و اگر نفس تنگ گرفته باشد بوجه چهار
درم تخم سپند آن نصف آن در پنج اوقیه مالپیل به هند در جال کشت **حب زنج** اختراع
مرحوم میر محمد کونین غیر این میر محمد زمان طریک حببت از جبهه جاره و منع بخار بود و میوه لاج جگر و اعضا
و زلات جاره باخته است و جالیش بپشت شش شترش و در دم **حب حیر** اندک در کباب شش سفید تخم فقه کشته
که بپزد و نمون تخم هند و آن تخم که و خیار و کل نمون یا خستار بپشت تقوی محرق همین است و پنج کل کادربا
فانبر معده طیار که کشتال عصا در زنج نمون تخم کاهوت بسته کل سبج که بپزد و کوزه بکند و شغال نرد
ورق نقه بکند و شغال شک و کافور بکند شغال غبریک شغال با شیره زنجین و شترش و شربت کشتال آن بپزند
و در بفرغ از مر و در اید و کبر با و مر جان بکند شغال ورق طلا و غبر و شغال اضاف که اند **حب زنج** که مر سبج و مقوی است
و در زنی که این حب میخورند باید که غذای شام در عصر خورده شود و در امتلا میعه و دوا که افیون در او شکم نفخ
میگیرد و در سکند و شاید که تولنج یا بهینه یا تخم حادث شود و غذای آن روز باید طعم خفیف پس ربع الانه صام باشد و این
در همه حیوانات محبت شرط است احسن است و شش سبوی شترش یک نخود یا شترش شخوف و قفل جوز بود و در صبر
زغفران عاقر قرحا افیون پس سبج بپزند چون **حب زنج** که در فاضلیت مانند حب زنج اول است و کشته اسهال
بوا کبری را زایل کند خواه خون صرف و خواه صفوی صرف و خواه بلغم صرف و خواه غلاطی و کبسم همه را نافع باشد و اگر روز
طفیان داشته باشد یا آب خورده یا میوه بپزند و اگر شربت داشته باشد پس کشته مقدار فاضل شترش یک حب
شکار فاضل مندی مقلو کشته زنج و شغال افیون شغال **حب زنج** بسیار نافع است حببت شترش خود شترش
یک شغال مالپیل و شغال آن **حب زنج** پخت پنج کبر روی در جان محرق کفش غا و قش بکند که کبر و جربانند و
معالجات کلیه طحال را در خفیف و اقراص چینه **حب زنج** سلول و مدقوق را پودر در آب شش و دوا ده غیر شد
و شش چهل چهار درم خرش سرد است و در یک در صمغ و نیم تربت و در نیمه جبهه کشته پهن و پو کشته در بکند
حب حیر صمغ عربی کثیرا نمونده بفرجل و نمون تخم سفید که در دم آب لوز المشرطه الحلو یا قندی قشره نمون تخم خیار که در پنج
درم البیس درم نمون تخم که در ششین پنج درم شربت کاهوت خسر که در دم شکر و در دم بلعاب بزرگ و نوا

خوانند و بعد هر چوبی دانک مجوده نشوی پاییده باب ایمو چنانکه مقدار خود منقوع و در پای خشک کنند **سکنج**
پایه های نقره خن فالج و لقوه و ادجاع منقل را نافع باشد حبش اش فزوده است و در نش خشک درم فرغش
کرم است و در جبهه خشک است در اوایل در جبهه سیوم شربت نام به درم **سکنج** اش منقل جابو شیر شحم لفظل
یکده درم رخنیل فلفل در فلفل شطیح ناخواه چند پتیر یکده درم بلیله کابلی بلیله الله یکده درم
ترید مجوده یکده پتیرم رخنران دو درم پور بخان سه درم صبر شربت باب کند ناگفته **سکنج** خداوند در
نافه و پیرین و تیکاه را پود دارد حبش اش شربت است و در نش شازده درم فرغش کرم است و خشک در جبهه
دو درم شربت و دو درم باب کرم **سکنج** کرفش هزار اسپند شحم لفظل غار یقون یکده یکده درم سکنج منقل ایق
یکده درم ترید شربت درم جبهه **سکنج** دید خداوند و فالج و پاریا که از باد بود خاصه باد غلیظ بود
دارد و حبش را بکشد و فرود آورد حبش اش شربت فزوده درم فرغش کرم خشک است
در اوایل در جبهه سیوم شربت از دو درم تا به درم **سکنج** صبر کرفش غزرت بلیله زرد یکده پتیرم ترید
درم شحم لفظل سه درم مجوده دو درم **سکنج** قلیج را در جال بکشد به حبش ای این حبش و شربت
آن است به درم دو دانک فرغش کرم است و خشک در جبهه سه درم شربت اش از یکده تا یک شقال **سکنج**
شحم لفظل یکده درم مجوده دو درم دو دانک باب سپ اب کجسته **سکنج** نافع است استقامتی رقی را
چون از برودت بکشد و استغراغ رطوبت کند حبش اش شربت است و از آن است هفت درم شربت
دو درم **سکنج** صبر افیتون یکده پتیرم غار یقون فستق مجوده یکده درم سکنج شش درم مصطکی انبون
یکده یکده درم **سکنج** ویک که همان فایده کست حبش اند جزو است اوزان سی درم اگر بپسیرند شربت
چهار درم و اگر حبش از شربت دو درم باشد **سکنج** ورق مازیون غار یقون بلیله زرد یکده پتیرم اسباب
روند عصاره یافت سپیل انبون یکده درم **سکنج** دج و قلیج و معده و امعاء و نفوس را نافع باشد
حبش اش شربت فزوده اوزان دو لیست به درم شربت دو درم و نیم **سکنج** صبر بلیله زرد سکنج یکده درم
شحم لفظل غزرت یکده پازده درم ترید سفید صده درم و در جبهه سیوم شربت شحم لفظل ایقون فستق الله **سکنج**
کفلیج و امراض بنجر را نافع باشد حبش اش شربت فزوده درم و در جبهه سیوم شربت

تمام **سکنج** اش منقل جابو شیر شحم لفظل هزار اسپند یکده درم دو دانک صبر یکده درم ترید چهار دانک باب کند
به شسته **سکنج** که به شربت کجسته لقیج حبش اش شربت اوزان پازده درم دو دانک شربت شحم لفظل
دو درم مجوده به درم دو دانک سکنج ده درم باب سپ اب کجسته و حبش از باد بود و مجوده **سکنج**
استقامتی کجسته را نافع باشد حبش اش شربت فزوده درم و در جبهه سیوم شربت شحم لفظل ایقون فستق الله **سکنج**
شربت به درم **سکنج** صبر هزار اسپند بلیله زرد یکده درم ترید سکنج یکده هفت درم حبش کجسته **سکنج**
قلیج را بکشد و در جبهه سیوم شربت اوزان است به درم باب سپ اب کجسته
سکنج شحم لفظل یکده درم مجوده سه درم حبش از باد بود و در جبهه سیوم شربت شحم لفظل ایقون فستق الله **سکنج**
معده غلیظ و فالج را در جبهه سیوم شربت حبش اش شربت فزوده درم و نیم باب کرم نافع است استقامتی صبر
پتیرم **سکنج** کرفش غزرت بلیله زرد یکده پتیرم ترید پازده درم و اگر حبش شربت فزوده درم
شحم لفظل ایقون فستق الله **سکنج** را در آب کند تا جگر کرده او به را بدان سرشته حبش ای کوک که کجسته شحم لفظل
سکنج ویک که با دها را بشکند و فستق و او را م حنیفه را نافع باشد حبش اش شربت فزوده درم و در جبهه سیوم شربت
شربت یکده درم **سکنج** کرفش هزار اسپند انبون مصطکی رخنران یکده یکده درم بلیله کابلی الله سکنج منقل ازرق
یکده درم فطر اسالیون فزوده از فطر قطره زرد و در جبهه سیوم شربت اسارون یکده درم باب سپ اب سکنج و منقل را
حل کرده او به را بدان سرشته و حبش کجسته **سکنج** از نهج نافع است امراض بلیله و قلیج را حبش
شربت فزوده درم و یکده درم و نیم فستق تا دو ماه و نیم به شربت حبش حبش حبش
شربت شقال **سکنج** ترید موصوف ده درم حبش مقل به درم شربت مازیون کثیره یکده درم و در جبهه سیوم شربت
کثوت شقال کوفته و پنجه باب مقل کجسته **سکنج** در فصل الف و در مقدمه اش کثوت
سکنج ویک که با دها را بشکند و فستق و او را م حنیفه را نافع باشد حبش اش شربت فزوده درم و در جبهه سیوم شربت
حبش اش شربت فزوده اوزان دو لیست به درم شربت دو درم و نیم **سکنج** صبر بلیله زرد سکنج یکده درم
شحم لفظل غزرت یکده پازده درم ترید سفید صده درم و در جبهه سیوم شربت شحم لفظل ایقون فستق الله **سکنج**
کفلیج و امراض بنجر را نافع باشد حبش اش شربت فزوده درم و در جبهه سیوم شربت

در کتب شود و وزن او به مثل آن مقدار دارد و با بدان جب شود **حب سوربخان** منقول از جوامع نهج
 نافع است اوجاع مفصل و تقریب را احسنه اش ده است و زشتی بحدیسی چهارم در خوشی کرم است و شل
 در یکدوم و شل شتریش از دو دوم تا به دوم **حب قطریون** باریک بچشم ترید بحدیث نفع دوم سوربخان منقسم
 سکنج چهارم عاقر قرحا و دوم صبر قوطر شش دوم شحم بقطر عاقر قرحا فوه یکدوم دوم خندیده
 یکدوم باب کرب جها کنند **حب سوربخان** از دستور نافع است اوجاع مفصل و تقریب را احسنه اش ده است و زشتی بحدیسی
 بلغر میکند از احقاق بدن احسنه اش ده است شتریش از دو دوم تا به دوم **حب البقرة** صبر قوطر شش دوم
 عاقر قرحا ترید بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 از دستور مارستان احسنه اش ده است نافع است صبر سوربخان بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 بلع دوم محموده انبون یکدوم در مقل ازرق آنقدر که بآن مرسته شود **حب سوربخان** از این تلمیذ احسنه اش
 چهارم شتریش دوم و نیم صبر سوربخان بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 احسنه اش ده است اوزان یکمقال و نیم صبر سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 کل سرخ یکدوم احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 احسنه اش ده است اوزان احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 بمصاره عنب اشوب کجینه **حب سوربخان** صبر سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 اوزان دو مقال و ربع داکم جوع شربت تمام صبر سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
حب سوربخان که در مفصل و تقریب را احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 دو دوم بطنج زرد **حب سوربخان** از این تلمیذ احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 در خنفس و فون یکدوم صبر سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 بر یوما گویند در یکدوم مفصل و تقریب را احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
حب سوربخان که در مفصل و تقریب را احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 و قوج مزمن و ماضور نافع است و طریق اکل و شرب و اجتهاد در ارتش مرقوم کرده بود و بهمان

نحو منقول دارند و شربت یکدوم باشد بحدیث قوت مزاج و موقوف بر دای طیبیت **حب سوربخان** در ق جها منقسم
 و شربت چهارم و شربت از هر یک به دوم مقل کثیرا صبر سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 بچشم عاقر قرحا شش پخته خفون صبر سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 و اگر غدا از خود آب می کشند بهتر باشد و اگر هر روز از آن مقدار خوردند که به نفس اجابت شود برین می تواند و قوی را کند و در
 تا هنگام که مرگوار نیست آن را زایل شود **حب سوربخان** بسیار است و هیچ یک به حدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 در فصل الف مذکور است و از هر حیوان زبیر تا مکن باشد از آن لازم است **حب سوربخان** نافع است جوب و کدو احسنه اش
 چهارم شتریش از دو دوم نیم درم شتریش یکمقال **حب سوربخان** بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 محموده را در باون لب بینه آب شاهره در پیا پیش کشند نفع است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
حب سوربخان که در مفصل و تقریب را احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 شربت است و زشتی ده دوم شتریش آنقدر که هر روز یا هر شب دو به نفس اجابت کند **حب سوربخان** عود قاری فلفل و فلفل سعد
 سیما کور کور سیما یکمقال دوم حب الملوک بدرب شغال دوم اول کور کور سیما در باهم سخن بلع نموده بس باقی
 دوه در داخل آن کرده تا سه روز آب بلوغ ترید بپایند **حب سوربخان** بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 ثابت این ده احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 فایده یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 یودی و یونیفرال داغ و لحد و سیاه اسهال لاغضفا **حب سوربخان** صبر سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 حب کنند و به یک شربت است **حب سوربخان** بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 و اعصاب داغ را از افکین پاک کند احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 صبر قوطر به دوم بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
حب سوربخان که در مفصل و تقریب را احسنه اش ده است سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم
 صبر بر آب عسل آب حب سازند **حب سوربخان** بحدیث کایه در دو یکدوم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم سوربخان منقسم

افزون حبس اهت است اوزان چهارمقال و دودانک و نیم شربت حبس **حبس** افیون جزالمال
بکد کتقال زغوان دودانک کل سرخ دودانک نیم رخیل کل ارمنی بکد مشکه ریوند خیر خج و دنگ
بایشه پیر خشت بر شند **حبس** افیون دفع عادت افیون جزالمال و نیم رخیل و دودم
ریوند خیر و دم مقدار خود حبس کنند **حبس** سحر و در خف کشت **حبس** شیطیج اکبر صاحب و سیرین و
عرق این و در و پخت و کردن را بود و در و غلط از وج را دفع کند حبس این است و شربت و زرش
پس مقال و یک دانه زرش کرم خشک است و ختم و در و شربت و دودم **حبس** سکنج اثنو جا و شیر
مقل و فیون بکد یکدم صبر افیون غاریون بکد یکدم و نیم بلیله زرد سور بخان خج مایه هر چ بکد و دودم
و نیم زراوند سرخ قنطاریون و قیق چند بکد و دودم و در و غلط رخیل ناخواه زرد افیون کوشن و زغوان
خس و دل شیطیج خود و ج ملج بستی بکد چهار دانه باب کا کجی کنند **حبس** صفرا و ج
مفصل و عرق این و وج طهر را مانع باشد و قریب با اکبر احسن این و حبس و است
و زرش چهل هفت و دم زرش کرم است و در و در و شربت و در اول در و حبس شربت و
دودم **حبس** بلیله زرد و دم صبر است و دم رخیل شیطیج ملج بند شرم غلط بکد و دودم غلط و در غلط بکد
یکدم خس و دل سفید و دم فایده چهار دودم باب کرب حبس بکد **حبس** و یک از عادی مانع است و ج
مفصل و عصب فالج و لقوه و استیاس طشت را اسهال این پیروزه حبس و است و زرش چهل هفتم
شربت و دودم **حبس** ترب و صوف و دودم صبر زرد و است و دم رخیل خس و دل شیطیج بند و ج
ترک بکد و دودم غلط و در غلط عاقر قرحا بکد یکدم فایده خس و دل شیطیج بند و ج **حبس**
اسهال افراط مغز و بودای و صغری می کنند و بال می کنند و دماغ را و باغ است و در خس و دل شیطیج
محرره مراریه و زرد و دودم حبس کد حبس شربت و زرش شربت و دم باب کوشن معون کنند
و بار و غن با دودم حبس و وقت سحر با جوب بلع فایده شربت و دودم **حبس** صبر و دودم بلیله کابلی و زرد
بکد و دودم و دودم و نیم عموه منوی به و دم **حبس** لاین لکینه احسن این شربت
و زرش شربت و دم شربت و دودم و نیم **حبس** صبر و غلط و دودم زرد و بلیله کابلی و دودم بکد و دودم

مقل زرق

مقل زرق و دودم زغوان یکدم مقل را در آب کوشن چکن شند و ادویه را بدان شربت بکد
حبس که از حبس لذهب خوانند و فصل فلان بکد که در کد **حبس** که از حبس لذهب خوانند و فصل فلان بکد که در کد
و ظاهر هر دیشمید میهند یا بکس و بعد از دفع تمام شربت و دودم **حبس** صبر زرد و دودم بلیله زرد و دودم صبر
دودم کل سرخ انون کرم بکد یکدم **حبس** و یک دانه زرش را بود و در و حبس این شربت و زرش و دودم
نیم زرش کرم است و در یکدم و نیم خشک است و در و در و دودم و دودم **حبس** صبر بلیله زرد بکد یکدم
مخوده کل سرخ بکد یکدم و نیم کتر ایند یک باب شاه تره یا کاسنی حبس کنند **حبس** صبر و کمن و دودم
ضیق لهنش را مانع باشد و امر اض سینه را بود و دودم بود حبس این شربت و زرش چهار دودم و نیم
و دانه قدر شربت کتقال با پس **حبس** غاریون ترب سفید بکد و دم ملج بستی شرم غلط ایاب و ج
عشرت بکد و دودم عاقر قرحا نیم دانه باب حبس و حبس زرد **حبس** صبر و مانع باشد و مواد
غلیظ را از دماغ فرو آورد حبس این یازده است و زرش کتقال و نیم در و دانه مجموع و در شربت
حبس ایاب و ج فقر ایند دم افیون اسطوخودوس بکد یکدم غاریون بکد نیم دانه ترب بلیله زرد
شرم غلط کتر مخوده بکد دانه کوفه و نیم حبس زرد **حبس** و یک دانه صبر و فالج و غش و تب و غرمانع
باشد و افراط زرد را براند حبس این شربت و زرش شربت کتقال شربت یکدم **حبس** شرم غلط مخوده غرق
ا بود مقل بکد کتقال و فیون و غرون بکد کتقال باب کرب حبس زرد و دودم بکد و نیم دانه زرد و نیم دانه
بردخت عشره زرش و دودم از آب شکر لشره سبوی بوزانند و دودم نفوخ کنند آب بسیار از پی
می رسد و از عقبش از یکد و تا سه عدد کرم خواهد افتاد و ماده انیمض همان کرم است و جانوری که کرم در
هند و پستان می باشد در فصل ربیع هم میرسد بسیار کوچک بر یک شمل سرخ و هند یان بر سوه نماند
و این را سوه نفوخ کنند همان عمل کند و استخوان که در زربل زربل شسته در وقت که قریب به آید ببار
مصرف بند شفا یا بد و کتخوان قحف اینان پنج شقال یا یکم شرب کا و نیمه علی الیق مانع است و آب زربل
جنگل چون به قطره بر پی مصرف بند یا بکد و در قفا افتاده باشد بر است و اگر از سبب حار خاتم ببارند و در
انگشت کنند صبر را از ایل سازد و باریت و کباب بکد آن کچن و نیم سوه آن هر دوز کتقال همان فایده

و چون شکم بجهت پستوس را وقتی که قرزاید انور باشد شکافند در آن دو پنجه یا بندگی سفید هر
بر صرع معقود و تعلق نماید شفا یابد و اگر پسر فراطیبت را به تیغ بر نهد آدمی را بان کشند باشند
بر صرع و دیوانه آویزند بحال آید **حب شتر** این از تراکیب متاخرین هندست نافع است صنیق
انفنی قدیم را شترش بر پنج با نمقدار آب گرم که خورده شود فلفل و جوز و صمغ حبس و شکم
دور زده حسنه و با قند عسل که حب شود و گویند آید که در روز مقطع عسل یکدیگر با نبات از برای
صنیق انفنی حریبت **حب عرق لبن** مجموع آن شترش حبس شترش حبس و دست و زدنش بواسطه
عبر قوطر رطوبه زرد سورجان که یکدم وقتا بکار رود و قیه زیت یک قیه بوشانند تا مهربان شود و در پشت
و سرین مفاصل مالند آید که دصحت یابد اگر قمار با شتر خط کشند بدترین مضرات جمیع است
خصوصا در استخوانی **حب شتر** چون حسنه ای آن ده است شترش را خورده فالج و لقوه و حشره
رانفع باشد شربت و دو دم **حب شتر** فلفل و در فلفل شیر آید سه مصطکی و در خمر سبیل سینه
اسارون حسنه اسوی حسنه **حب عرق** از ارشاد و مرد و بزمن زینق رانفع است حسنه شترش
باب مرود و بهند **حب عرق** اسرار قمار الصغار جلنا و جنوب سماق که در مصاف صمغ شتر
باب مور و دیر کشند **حب عرق** از میر محمد مؤمن مرحوم بهیج فوط است بعد از شش ساعت و ارش
تا دوازده ساعت باقی است و گوید که چون باب هر دو را بنشیند فوط زایل شود و چون در دها
دارند یک شبانه روز آب غر شود و دهان را بسیار مطرب زد و بسیار شترش شربت
زیاده از عقبش شرباب شیر تازه با آب منقوع جالربش و یا جمص **حب شتر** یا شتره اعراضه
شک حقیقه اشعلب و لجان مصطکی و فلفل حسنه اسوار بقدر فلفل **حب عرق**
نافع است هر فلفل را و صنیق انفنی رانفع و جرب است حسنه شترش است اوزان دو ارده
شربت یا تمثال **حب عرق** افیون زراوند مسح که یکمقال کند مرض میوه پایله که
به شغال **حب رقیون** که ربو و صنیق انفنی را زایل کند حسنه اسوار جرب است اوزان یک شغال
و یکدم جلد یک شربت باشد **حب رقیون** چهار دانگ نیم شح فلفل یک دانگ نیم رب سوس کشیم

حب عرق

حب رقیون سینه و یک حب ربو و صنیق انفنی که بابت جسد است باشد حسنه اسوار است اوزان دو دم
دو دانگ جلد یک شربت **حب شتر** رب سوس یکدم غاریون یک دانگ نیم کثیرا انداخت **حب رقیون**
و یک حب صنیق انفنی بر حسنه شترش **حب شتر** شح فلفل بوده یکمقال دو دم غاریون رب سوس بزرگ
ایر سا یکدم کشند و مجموع این یک شربت **حب رقیون** نافع است صنیق انفنی و بابت حسنه اسوار
و مجموع شربت **حب رقیون** دو دم رب سوس یکمقال یکدم حسنه اسوار **حب رقیون** صنیق انفنی و جوز
رطوبه را نافع باشد حسنه اسوار است **حب رقیون** رب سوس و اسون شح فلفل و صفا غررت یکدم
یکدم غاریون سه دم ایا ج فیرا چهار دم تربید بخورم با صمغ که کشند شربت و دو دم **حب رقیون**
استقرار زرد و بود و هر گاه اسپمال با فراط شود ترک کشند حسنه اسوار شربت چهار دم
شترش یکدم **حب رقیون** نبات یکدم و دو دم عصاره عافیت ریوند یکدم و دو دم **حب رقیون** سرفه طغز
بر دو سینه را پاک کند حسنه اسوار شربت و در بعضی شح محموده انهن یکدم اصفه زده اند و ش
پس دو شربت و دو دم **حب رقیون** مرصا تربید ایا ج فیرا یکدم بخورم ایرسا و اسون یکدم شح
غررت یکدم و دو دم **حب رقیون** و یک از ذخیره سه بار استاید و در سقا و چهارهای جگر که بود
دارد حسنه اسوار نه فوط است و زدنش شربت و شترش شربت و دو دم **حب رقیون** فاریون تربید موصوف
ایا ج فیرا یکدم بخورم ایرسا و اسون یکدم سه دم شح فلفل غررت یکدم و دو دم انهن یکدم یکدم
حب عافیت نافع است در وجوه و تبهایی مختلفه مزمن را در ابتدای استقرار حسنه اسوار فوط است
اگر بعضی را سرفه باشد بوزن جمه رب سوس زیاده که شربت یکمقال **حب عافیت** عصاره فستق و می
بیلد زرد مصطکی و عفسه ان ریوند یکمقال انهن شاتج ایا ج فیرا با تویه **حب عافیت**
نافع است جمیات حقیقه بلغمیه و یرقان و ربع را حسنه اسوار شربت و زدنش بر شربت شربت
یکمقال **حب عرق** صبر قوطر رطوبه صفر عصاره عافیت کوفه از حسنه رخیه با خالص حسنه اسوار **حب عافیت**
حسنه اسوار شربت و زدنش بخورم سه دانگ شربت یکمقال با مالیس **حب رقیون** ایا ج فیرا تربید
غاریون انهن یکدم شح فلفل یکمقال یکمقال یکدم فلفل مصطکی کثیرا یکدم و دانگ با شربت

حب قیاس طبعان قیاسی که اندک از محسوس پاک کردن اعصاب هیچ دوا را باین برابری نمیکند بلکه
دوازده قیراط دهند و هفت دیگر شده قیراط و هفت سیوم بپشت چهار قیراط بدهند و پیش قیراط
پس و باید بعد از هر هفت یک هفته بکشند و یک هفته بدهند و باز یک هفته آسایش بدهند و هفت دیگر بدهند
چهارت و زرش پیچیدم **حب قیاس** صبر بقبل بکده درم و زرشون پیچیدم **حب قیاس** دیگر که
محمد ابن دکر یاسکویه منفعت این حب بزرگ و زود اثر کند مجموع کثیر برست **حب قیاس** انکرو جندیده
شحم لفظ قنطاریون دقیق از هر که هم چهار درم بقبل انقدر که دارد و با بدن سرشته شود و بپزند **حب**
زینون مغلوج و مستر فر را بود و در طوبت با رخم را که با عصا بپزند و دانه باشد دفع کند
حب ایش شربت زرش هفت درم شربت دودرم **حب قیاس** شحم لفظ زینون مقل سکنج که
یکدم صبر دودرم باب کرب حب بپزند و چون خواهم با بکین سرشته بماند در دست باید که جندیده
باشد و خشک باشد در هم و بماند تا عرق کند چند مرتبه زایل شود باذن الله تعالی باب کرم ثوبه تا هفت
یوم خمین کند و خواهم با نبات کته هر روز یک شعل ساید و فارغ و قود و سبک کرده و نشاند و زایل
کند **حب زینون** استقار زقرانفع باشد حب ایش شربت زرش دودرم و دودانک نیم گرم شربت کرم
در دودرم و دودانک خشک است در دودرم و نیم و یک شربت تمام است **حب قیاس** سکنج یکدم ماذیون بپزند
نعم رو سنج و دودانک و زینون دانه نیم خواهم دانه یک ربع هفت **حب قیاس** از کمال صفت
نافع است اوجاع جوف و سوء استرا و دلغ و ادم و ادویه قتاله را و مصلح از جام و معین
برصل حب ایش شربت زرش و شربت دودرم باب کرم **حب قیاس** حب انبر باریس
اصول القطن زراوند طویل کرو با فلفل و فلفل قسط مرص سبیل کوفته و پنجه حب بپزند
حب قیاس از جالینوس است عمل از این فافوری و سماه یا پیمه لان اسم الفافوری فر
لغة اليونان قویا یا کونیه پیرا یونا قویا کونیه چون نفع و فعل این حب شربت در دست قویا
گفتند که بکیم بلغم و صفرا میکند از معده و دماغ و اسهال افراط مختلفه میکند و کثیر النفع است
شفا میدهد از امراض تنقاده کاینه از بلغم و درد های جسم تنقاده مقبول است و قیاس مقام ایضا

کبار بود

کبار بود حب ایش پنج حب شربت زرش کرم و خشک است در دودرم و نیم شربت
یک شقال **حب قیاس** عصاره نستین صبر محموده شحم لفظ حب ایش وی باب کرم
جوشانده حب بپزند **حب قیاس** دیگر از فافوری حب ایش پنج حب شربت زرش شربت دودرم
دودانک مجوش و شربت است **حب قیاس** ایضا فافوری درم و نیم شحم لفظ درم و دودانک محموده
دودرم ترید اسطوخودوس یکدم نیم **حب قیاس** و این حب نیز از جالینوس است و زیاده از شربت
خزروه نمیشود و کپی الطافت آن نیست **حب قیاس** تخم باز سفید شقال صبری پنج اصناف شربت فرما کند و کرم چون
نخود حب بپزند **حب قیاس** دیگر که قوت و اسهال آورد حب ایش دودرم شربت زرش دودرم شربت کرم
خارج **حب قیاس** قنطاریون مصلح فلفل زعفران بسیار و از هر یک پنجاه یکدم دودرم مشک و کافور
یکدم یکدم شحم لفظ مقدور نخودی **حب قیاس** دیگر که ملذمت جفا کنند چون نخود و دانه کینه ناشتا و اگر
ذکر و قبل از لذت حب ایش چهارت **حب قیاس** عا قرقا موزج و از هر یک یکدم **حب قیاس** دیگر که بسیار نافع
و کپی را که معوطی غده ایله فرو می کشند و دودانک شربت زرش یکدم شربت کرم شقال افند
شرا عراب بهمن سفید یکدم و شقال و نیم مایه را در کلاب بکند از دودانک و کوفته و پنجه در شقال و شربت
و همه را بپزند یکدم حب ایش **حب قیاس** که موثر است بلغم مزاجان را و کپا نادر که جگر درده اشان پیر و باشد
بعد از پیر بهشت فوط مر آرد و حب ایش حب شربت و همه یک شربت **حب قیاس** منور عصفور که در
وقت بهمان گرفته باشند شقال و از هر یک فلفل یکدم شقال باید و در مغز آینه حب بپزند **حب قیاس**
شقیه معده از رطوبات و تقویه آن و چون هر روز بعد از طعام یکبار تناول کنند رطوبات لایقه
را احسنه ایضاً مینماید و معده را ضعیف نمیکند شربت یکدم دودانک **حب قیاس** ناخوآه زیره کروی
اینون بلیله سیاه بلغم لفظ یکدم شربت دودرم **حب قیاس** شربت کرم شقال و در شربت کرم
هر حب یک دانه تا دودانک **حب قیاس** اخلاط فاسده را بصلح آرد و دودانک و همه را در ام زایل
کند و جمیات بلغم و بوداوی و انواع استقار نافع باشد و علت اشک و برطرف کند **حب قیاس** شخصی را
مرض خشک بود بعد از مدت ها از فصل کب بای است تا زانو و دست حب از مرقق تا شش ماه شود

ریاده بر باغ پوراج و انت همه شش شش چون ششمه کفگیر و لبطر نیم زرع و غش کبود و تیره و
 بسیار صلب بر اقی چون شش و یکبار پنج لغز اورا سوار سیکه و دین صغیف سیزده روز اورد
 این جردوم و هر روز پنج شش اطلاق شش بس صلابت و تغییر لون زایل گردید و پوراج بکشد
 شفا یافت و انواع امراضی که پیش داده آتش باشد این حب را که است و بر طرف میکند هر غلظی را که پیش
 بلغم و سودا باشد نیز شفا میدهد **حب کایت** دیگر بر اورا صفهان و مع الوک شید شش چنانچه بخرد اندک است
 از خود میرفت و از شدة و درد شب روز و یا و میکروالبا آنجا گفتند باین شدة و معی در و کثرت
 و شاید تا چهار ماه این مرض کمتر شود و این صغیف علی الرقی پنج دانه ازین حب دادم و در نیم روز جو
 بیت گرفته را و میرفت در روز دیگر هم خود و صبح و سالم گردید **حب کایت** دیگر صغیف شش پاره را در صفهان
 مرضی بود که در یک سال اکثر اطباء علاج میکردند مطلقا فایده نداد و در کثرت مایل بصغوفت فاحش و بت
 تند لازم داشت و این صغیف تا پنج روز هر روز شش و نمود و وقت خواب شغال شش اینی
 با ناردان کوفته مقدار جزیی بخورد تا هفت روز دیگر هر روز سه دانه و کاهی پنج دانه ازین حب
 دادم و آن طفل را هر روز پنج شش زود واقع میشد در کمال رفق بلاذیت و گرم بسیاری افتاد
 چنانچه والد شش گفت ریاده از صغیف است که شمر دیم و آن صغیه بعد از آن صبح و سالم شد این حب
 مبارک بمصرفه است و مکرر در امراض صفراوی داده شده و صفرا بر بحر را بر آورده و هر حق
 زایل کرده احسنه ایش شش است و در شش شش شغال شش تا با زده دانه در از صغیف غلیظ
 عاصیه داده شده **حب اسلین** در بر لیسر کا و و پرده بر آورده شش شغال رخیل
 شغال غلظ دار غلظ کبریت فارسی بکشد و شغال تکا بر بیان شغال و نیم بمطبوخ تر به جها
 کنند مقدار غلظ و هر یک حب یک علبس اجابت میکند **حب کبریت** دیگر که پیش از غلظ
 غلیظ از حب است از اعماق بدن و اورام بارده و استعفا و حیات بلغم و سودا
 و جاجات آتش را نافع باشد و نزدیک حب اول اما از آن قوی تر است و بغیر حب
 رای ضایع و طبیبان از استعمال این قسم حب را جواز لازم دانند احسنه ایش

دوازده حب بغیر از حب الملوک و زرش سوا شش تا سه دانه هر دانه برابر ماش **حب بیلید**
 دانه زرنج زرد و رخیل غلظ دار غلظ شش معمول تکا کبریت زرد سیاه تک اندازد
 همه حب و حب الملوک برابر همه با حب زرد که ورق آنرا خسته باشند تا سه روز صبح نمایند
حب کدلی صفای سر را که سر و با شش دفع کند و معده را از غلظ فاسده پاک سازد و فالج و قوه
 و دالتش دفع نماید اگر یکدم ازین حب یکدم ایارج خفرا حب کنند و بخورند شش را روشن
 کند و مانع نزول آب گردد و غلظ فاسده را از بدن بیرون آورد **حب صبر** قطره محموده شش
 عصاره فستقین مصطکی بکشد و آنک کثیرا ایند آنک باب حب دانه **حب لاجورد** نافع است بهق
 و صبح و سکات و سبات را احسنه ایش هفت حب و زرش سی و دم شش شغال **حب**
 ایارج خفرا ایند دم افیتون ده درم لاجورد شش هفت درم محموده شش غلظ سبیل اینون
 بکشد و درم **حب لاجورد** یک شربت دفع تب است که احسنه ایش هفت حب است **حب لاجورد** بخشی
 محموده افیتون کثیرا بکشد و آنک نیم ترید ریوند بکشد و درم صبر سقوطر و دانه
 حب سازند **حب لبان** که چون بخورند تهج باه کند و بقوه تمام بر وجهی که هیچ دوا یا بان
 برسد احسنه ایش شش شش یکدم **حب** بکشد و درم پوست بلاد کوفته در دیک یا این کنند
 در و غلظ افیتون که آنرا پوست از شش نیم بچشانند پس بکشد و ذکر سپاید و بر بالایش بریزند و
 نرم نرم بچشانند تا منعقد گردد و بهر کوفته آن یکدانه محموده خالص سپاید و داخل کنند و طرف
 شش یا چنانکه در وقت حاجت مقدار درم حب بخورند در دهان گیرند **حب لوب**
 اندر تب های گرم و سفر در دهان گیرند شش که شش نه خاصه اگر بر لب بود و غوره و انار و مانند
 آن بکشد و در دهان خشک کنند و باز بگویند و بر ب میوه لبشند احسنه ایش پنج
 زرش سی و دم در و در حب و حب رطب است در و در **حب** مغز تخم خیار مقشر و در
 شیرین و خفته بکشد و نیم کا بگویند و بر لب لوس مثل بالخاب بکشد و در دهان
حب زرش که بارها امتحان شده **حب** حیدر استر نیم محموده دانه سپاید و حب کنند

و در چنان مفاصل بدنش عقد های کوچک و بزرگ بود و به هیچ معالجه تجلی نمی یافت این ضعیف همین جهت را در دم
قبل از ظهر از نری از او را دم و در مفاصل بود و به هیچ معالجه تجلی نمی یافت و بکرات و حرارت جگر شده و مانع
بوده و او جان مفاصل از هر چه باشد درجه ساحت ساکن می کند با وزن اشد و غرض جگر از این جهت شربت
از یکجای تا و جیب و در بعضی رسیده اند و او شده **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
به خود و قرض چهار دانگ و نعل چهار دانگ و آنکه ناله و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
مريض اول که نقل شد عرض ناله و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
ساکن شد **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
کند طعام را و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
مسادی هر جی مقدار غوی **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
بکود و درم و اگر قوی تر شود از او و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و غیره و در کوش و اگرانی از او که از او باشد و اگرانی از او باشد و اگرانی از او باشد
ضعیف است جهت این جهت و در نش و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
مزاج و در قوت و کثرت و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
تر به موصوف است درم **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
هفت درم **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و در او یک **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
چون الطیب که درم **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
شاید **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
غذا و عقد و سله را و از این جهت **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
حب بیسان و خود بیسان اسارون و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند

و در دم **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
حب السکک که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
بدن و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
الکوک و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
ست و موقوف است برای طیب کامل بهر قدر که معلول و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
باشد هر صبح **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و گویند اگر غذا بود که **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
بکود و درم **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
از او و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و نامک و از جان و لطیف طبعان و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
حب السکک که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و انواع و راجع از این جهت **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
اک کوه سیاه و در طرفی تنگی و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
بیش و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
ست **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
چون الطیب که درم **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
به و قدر و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
تر بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و نامک و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند
و بهر حال **حب السکک** که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند

در این کتاب از او که در هر صبح و آنکه سیاه که بهندی رسیده و گویند

من تر به سفید و دوم شحم الحظ و سوم پوست بید کبابی و درم از روت ریح و درم کثیر او و آنک باب حب کنند
حب **حب** که از روغن ترش را بیل کنند بعد از آنکه کافور باشد به چند جبهه هفت است و در آن بازو و مثقال
و نیم شترش و مثقال **حب** معطکی فاقه که کبابی بود که در مثقال تر به معطکی که مثقال غار بقون نیم مثقال
نیاید به مثقال حب سبز از **حب** فاقه تر به سفید که مثقال **حب** سبز و درم شحم الحظ حب سبیل که مثقال
نیم مثقال مجوف که مثقال یک مثقال و در آن کثیر الطوبی باب تروخ حب سبز از **حب** فاقه از این تین جبهه
هفت است و در آن مساوی شترش و درم و نیم **حب** سوزنجان بوزیدان ما به ریح و عود و الصلیب قنطاریون قیق
بید بندی تر به صبر که جبهه و باب که درم حب کنند که کافور بکند که مجوف و انصافی کنند **حب** که چون آب
خورد و در روغن سیر که بکین و بعد از آن نافع است و چون سرور و دامت شود و اسیر غاری و باطنی و با
از آنرا بیل کنند چون **حب** فاقه و در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
المخاض را از آن بیل کنند البتة شترش و درم است **حب** سبیل و سبیل و در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
بکند **حب** که بندی بکند سبیل الطیب زعفران و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
او و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
شترش و درم و نیم **حب** سبیل و سبیل و در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
جوان بکین و حب که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
و نیم شترش را با دانه درم **حب** بید کبابی بید که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
هر که درم نیم شترش و درم و نیم **حب** سبیل و سبیل و در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
مقدور و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
و درم **حب** بید کبابی است و درم مثقال و درم کثیر او و آنک باب حب کنند که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
بیل که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
به شترش و درم و نیم **حب** سبیل و سبیل و در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه

در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه

من تر به سفید و دوم شحم الحظ و سوم پوست بید کبابی و درم از روت ریح و درم کثیر او و آنک باب حب کنند
و او و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
بید کبابی بر روغن کافور بکین که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
و کسر فاقه معطکی بوی بد و فاقه بوی شده و خلط غلیظ را که میبکند و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
و خاصه و بقی جبهه را و او را فیصل را از این میبکند و این حب معطکی است حب فاقه که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
از آنش یکصد و شصت و درم و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
سکنج جاده و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
هر که درم چهار درم و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
بید معطکی و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
را بیدان بکین و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
و یک حب را و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
بیت و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
سبیل و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
و فیصل که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
که یک حب را و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
او جاع بود و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
جبهه و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
انبون جاده و در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه
حب که در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه

در روغن سبیل که در روغن مثقال عظم حرق آن حب سبز که بود و در روغن سیر و جبهه

و در فصل ذال الحجة و در ویدان و السهله شد **حب بقوی الباد** و بار چ نیکتر تر برصفید هر که کم یکدم حب السهل از آن کم یکدم
نقدیم فادر بقون عاقر قرحا خفیه الثعلب هر که کم یکدم و نیم محمود و کثیرا هر که کم و انکی بکلاب حب کنند **حب**
سک الطیف فی الفجر حب اده خسته **من** افیون حب و اقی قبا حب و بن سماق ثمره الطرفا حب الابس بکدر ابره
باب صغ حب کنند شربت نقدیم **حب سک الطیف** نیز از قرا با دین مذکور حب ایشان سه جزوست و از این سه دم
و نیم و بعد یک شربت **سک** سماق و دو دم و دمازی سبز یکدم بر پوست انار نقدیم و شراب حب کنند **حب سک**
الطیف و بیکر که سه سال خون را دفع کنند شربت بن پانزده حب باب سه **من** پوست انار درش دمازی سبز
مسوی که فته و خسته باب و سه که بیزند تا که بقوام آید و چنان شود که حب توان کرد و حب کنند چنان فلفله **حب**
سک الطیف و بیکر که سه سال بغیر از ازل کنند حب ایشان شربت اورانش علی ابویه شربت بن و دو و نه تا سه و نه
من افیون و مرصاف و زعفران کنند و مسند درین جها کنند مقدار غلغله **حب سک الطیف** که سچ و سه سال دم که
از بوسه باشد نافع بهت شربت بن یکب مسح و یکب شام غذا بجزا و خشک **من** خفصه بندی که کرسن در سوت
خوانند بپندی و در مکه مشرفه رسوند بر وزن الوند چهار مثقال هوز منفی مشکو فته و نجهت چهارده حب کنند
حب یف **من** و جع و الحاده و الفجر السواد و ابیه حب و ابره از آن سه و دو و اش تبخه ثلث الدریم **من** سکنج
صبر مقل فادر بقون **حب** که چون بکشتال بعد از تغذیه خورده شود و یا کما به احتیاج بقدر شود و بکشد آن ان خیره
بزی مانند آه و کوره خسته و طبلور و جشر هر چه ممکن شود و از لبوب آنچه بیشتر باشد بهم را سبیده خشک نموده
با روغن زیتون و بادام حب سازند و در سفوفی و معاجین اکل این بهت **حب السهل** با و از هر حیوان است در زمان
ملک خشم نداد که از ملک فارس بود و ابر قلیدس حکیم که جد بقراط حکیم است منصب وزارت ملک با و تعلق
داشت مختصر کرد که بر کوبی مار خواری را صد که دو اسب شک را و شیردان آن یافت و نزد ملک آورد
ابو قلیدس بنده نفس زند انیان را و و هر یک را مرضی بود بهم محبت یافت بغیر از کینه که او ناری خورده بود
و ضرب دید و تشنج من حیال نیز او کرده در واقع و او وی شریف و تر باقی که است و فته ج بسیار نیکو بود
از جد و در بیشتر آنکه داند و عثمان علمی بسیار باشد و مشکل که شناخته شود و خالص را امتحان چنان است که
در شیر آب بند اگر شیر را سبز باز رو کند نیکو است و از آنک خاک سبز کف برزند و با لند با خاک سبز اگر خاک سبز

فاکسیر سبز یا زرد شود و گویند بر آنک بماند هرگاه که زرد و کند یا سبز خالص است و الا علی است بعضی سوزنی قولاوی را
بالتس سرخ میکنند و بدان فرمی برند اگر بشواری فرو رود و در روزی بر آید چنانچه برده و از دکنه نوبت
و اگر زرد و در روز و در دو سیاه بر آید منقش است و خاصیتش آنست که جدارت عزیز را فسر و زرد و جاس را قوی
کند و جی فطرت قوی بداند و زرد و سفید آورد و چون بر منقش کرد که مانده حکم عجیب و تمام زرد را بکشد و تا
نمک جدا شود و اگر کسی را زرد و اوده باشند چون بهمان طوطا و در آن کیر و نفع تمام نمیشد و اگر چند عدد از او را کاش
چهار بگذرانند و شیر بر آن و در شند و مانده توقف کنند که قوت پا و زرد بکشد و پس شیر را بسوزم بدیندی کند و از خرگرم
خلاص شود و بسیار به خشم و اندوه و ضعف و لرز لرز کند و هیچ دوای مفید و هر گاه در علاج او و به سینه و مجروح
زرد و کزیدن جگر است بجز اینست غیر اول تحویل آنصاب در برج حمل هرگاه مقدار چهار قیراط یا کلاب بیابند
تا بال دیگر قوت و قدرت بسیار و در خود میاید و کنند و پیوسته بکشد و خا طرا باشند و اگر در ستن کسل
باشند بر بال در اول برین یا در اول خریف بشرب پا و زهر عادت کنند و از بقولات و جمونات و عوارضات
نفسانه ملاحظ نمایند تمام عمر بقوت باشند و شایسته و کشف تمام در طبع یا بند مشروط بهفت نشد و طاعتین آنکه
بسبب مقتضی باشد و دریم و در نهایت سبب و در کرم و سمرمای سر و استعمال کنند چهارم پیش از شرب و در آن
تغذیه کرده باشند پنجم اجناس جمونات و بقولات و لبنیات و اطعمه طلیطه و صفات معده و حرکات عینیه و به
هر نه نفسانی واجب دانند تا بابت روز بعد از فروغ نسیم و در وقت عزرائیل تابست بلیک سمرمای نرم و مقام
و لکث بودن و سوز و شیدن و بهشت متحول بودن و فقر آنکه از شش قیراط یا زده و زرد و در بال و دریم و در
انها که کند هر سال این پنج طریق است و شش مقدار چهار قیراط را بر روی سنگ سماق ساییده و مثل خیار کلاب
آشپزند و کلمه را در دهان گرفته فرو برند چنانچه بداند و شش یا شش شش یا شش کلاب و نبات بیابند و بر فرش
نرم بکشد که در زمین پهلوی آن پهلوی دیگر و در لبس آنک راه بروند تا جدارت افزوده شود و در قریب بد و بهشت
غذا میل کنند اگر این دستور بخورد و تا فقر و بهشت است پا و زهر سوز و بکشد و با قوت اصل و لکث و غیره و شش
بر روی هر کدام نیم گرم مشک خالص و لای ملا و زعفران بملول زعفران جدا در خطابه موسیقی کانه هر کدام و در
جدا جدا اگر کوته و خجسته است پنج نموده چنانچه دستور است بشرب و نبات بقوام آورد و مقدار پنج گرم کنند و نه رسانند

و جهت تب حرقه روغن کل باب بگویم چنانچه در حقیقت گفته اند و از برای سوزش رو و باوریش آن از بلخ خشک
و روغن کل حقیقت کنند و در سبب حقیقت افیون و مهر و آب کشیده تر نباید کرد **در روغن کل** در یک برگی چنان
ست که پیش از حقیقت کردن شربت مقدوی چون کافور و صندل و بانیانک شکر بانی موم با قوی و بل بخارند و در قلع
معدوم هرگز دستور نکنند و از جمله چهار بانی کرده و کم و درج در کین مرصع را بر پشت بخوابانند و سر سبزین دورا بر پشت
نهند و میان پشت بر زمین چسبیده باشد و در قوی و در و ناف و مانند آن مرصع را بر زانو خوابانند شکم را آویخته
و از دست و سینه او را بر پشت گذارند و بر طرف در و پیش کند و در وقتیکه به خواب آید کرم و سر و با شکر اجترار
کنند و از سه فیه کردن نگاه دارند که بسیار است که از سه فیه نوبی بهم میرسد و اگر اجناسه فیه و نواف
عاری شود سینه را بموم و روغن حشر کینند و حقیقی باشد از طباشیر و البه و روغن بادام و قند و در
فوق جبهه حشره آب کرم در بند با کلاب کرم و در اهراف و ناخن و خیره و ابتدا بچینه کنند پس حقیقت حاده
و اگر جذب کنند نمودار و در پند با نعل و شکم بزرگ کرده و کان افند که حقیقت مزر که دست فلز بفرع من زنگ
دری و البقیه اما حقیقت اگر از پوست پاچه آموخته باشد بهتر است و الا پاچه بر خاله و بره که در طریق باریک آن فی
ناز و وصل کنند و سر را خوب بزنند و بهر که کنند و در وقت حاجت جوب کرده تاب دهند و در روده
زیستند پس در از رانجته حقیقت را افشرد و کاه اندک باز گذارند تا با دگرید و باید که تر از روده بکشد و سطحی
نباشد آنچه بر روده میرود و اگر آب بیشتر از پنجاه مثقال باشد چنانچه باشد و مثقال البته بهتر خواهد بود و اگر چند
حد و بالش و جاف بر روی هم چیده سر مرصع را از زیر پانچایش را بالا گرفته بر زنند تا فقر باشد و این طریقه خست باریک
منقبض است و زود تر رفع مبدد و بعد از آن شکم را بر روغن مناسب جوب میکنند و شکم را با خطا خطا می کنند
تا نزدیک اجابت طبع **حقیقت** اما س کرده را پنج در دو درم ملبه رجم را نفع باشد چنانچه پنج است **الحاب**
خطر تخم کمان **الحاب** جلده ماه اشیر هر که درم ده درم روغن کچد مغول بخورم استعمال نمایند **حقیقت** اما س
کرده را نفع باشد و در ویشند و بسنگ کرده را بر زنند چنانچه شربت **حقیقت** کنگر جو سبوس کندم خشک
پرسیداشان خطر بزرگ چنانچه بزرگ کرب هر که درم چندی که می کشی را کوفته بهر را جوش دوده صاف کنند
و روغن بنفشه فلوس خیار شنبه بخرند و در آن و بلخ آمیخته حقیقت کنند **حقیقت** سترخا و روغن و در روغن بنفشه را

بنظر را نفع باشد چنانچه از دهنه دست بغیر آب و روغن **حقیقت** سنا که بخورم شربت با بونه و زطم بید ایچ کوفته
هر که درم یک کف پرسیداشان با به ریخته و قلع و یون و قیق هر که درم ده درم سکر سرخ با زوده درم آب برک حقیقت
روغن زیت هر که درم بخورم **حقیقت** سنا سال صفر اوی و کرائی که بایب و سده باشد نافع است و موجب چنانچه شربت از دهنه
حقیقت خبازی و درم ده درم بنفشه بخورم بنفشه درم ده درم بنفشه درم ده درم سبتان است و دانه غلبه **الحاب**
پوست بلیله زرد تخم کدی نیم کوب هر که درم بخورم **الحاب** بنفشه درم ده درم روغن تخم کدو و سرخشت حقیقت نمایند **حقیقت**
او جاع مفاصل و نفوس و درج طهر که از ریج و بلغم باشد نافع بود **حقیقت** با بونه اکلیل الک خشک جلده مرقع
انقرط کمان **حقیقت** هر که درم ده درم انجیر زرد و غلاب سبتان هر که درم ده درم سکنج مقل هر که درم ده درم
برک چندی که سینه چنانچه رسم است بوزند و صومغ را در آن حل کنند و غسل صاف و روغن کادو و آبکامه هر که درم
هفت درم و روغن سوسن و خیری هر که درم بخورم **حقیقت** سترخا ساخته به سترخا و سترخا و سترخا **حقیقت** او جاع
مفاصل و حرق آن و امثال آنرا نافع است **حقیقت** جلده مرقع با بونه تخم کمان هر که درم ده درم
با بونه شربت هر که درم بخورم **حقیقت** حب الفار با زوده و دانه خشک است درم ده درم سورنجان خبث فیه مقل تخم شربت
سداب هر که درم ده درم قلع و یون و قیق است درم ده درم سکنج جاوشیر تخم الحفل هر که درم ده درم
انجیر زوده دانه غلاب است و دانه سبتان چهل دانه بعد از بلغم نیم رطل را با روغن کادو و روغن خیری هر که درم ده درم
حقیقت نمایند **حقیقت** او جاع مفاصل را نافع است **حقیقت** جاوشیر سکنج چند بیدستره اشق و خطل سنا و صفر
هر که درم بخورم **حقیقت** غلاب و دونه تخم کمان با بونه شربت خشک **حقیقت** بیخ خطل هر که درم بخورم کوفته و در دهنه
آب جوش خنده تا به رطل آید و بکیرد که رطل آنرا و کنگ بود ده هر که درم ده درم جل صفر روغن سبتان هر که درم یک
و دونه خند و دونه دستور کنند **حقیقت** با بونه سبتان باشد آب و روغن شربت و کرب هر که درم ده درم روغن
نقد و روغن جبهه نظره هر که درم بخورم **حقیقت** فایده است درم ده درم **حقیقت** با بونه با دانه و صنف و سبتی که را سود دارد و آب
خشک تازه است درم ده درم چندی که جلده یک کف پیه کرده و بزرگه بزرگه **حقیقت** آن هر که درم ده درم آب فراج
شیر که هر که درم ده درم رطل جوش خنده تا به رطل آید و ساق کنند و شیر کرم به دفعه بستر و صومغ و سترخا **حقیقت** با بونه
دونت جاموت بد بد و بزرگه کند **حقیقت** کنگر کوفته و **حقیقت** آن جلده بوزد آن دانه غلاب خشک تخم شربت

نیم و نیم عمل

و بطی القوم است **نیم و نیم** از آب و شیر چندان بچشند که مکرر شود و بکدر حاجت اضافی نماید و بپزند تا بسته
 شود و **نیم و نیم** که بپزند برنج بهفت آب سبزه است و دو مثقال بس که بپزند و خوب نرم کنند
 و در شیر بچشند و در آن آب سبزه بچشند تا بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 با نیم آب نیم از او میدارد و با نصف درم روغن در ظرف بریان کنند تا خوب پخته شود و در شیر را در آن روغن بچشند
 تا پاشان شود مانند آرد و افکند و در میان کوفته و اصل آن کنند **جلوی کر انگبین** لطیف ترین جلوی است
 شتر و ششون حلق و پوست طبع مانع و ریح الا که است **نیم و نیم** که بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 و کف بپزند و بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 با نیک حرکت شکسته شود و در آن وقت مغز بسته بود و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
نیم و نیم صاف کرده با بقیه می بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 مثقال مغز بسته سد و بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 بکدر بسته کف کنند و در آن روغن بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 و شک در آن بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 با نیک و در بقیه بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 صندل در کلاب سود و اصل نموده تا مخلوط کرد و آنکه کل سرخ ریزه کرده را بر بالای آن ریزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 شیر و قند بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 شود و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 و پخته شود **جلوی لطیف** شیر و بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 شیر و بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 بکدر بسته زده تا تمام است با بقیه و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 نیم بپزند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند
 اندازند تا جذب شود و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند و در آن آب سبزه بچشند

نیم و نیم

فندق

عسل

نیم و نیم

عسل

مانند روی است و عاقبت بر آن باعث اعراض صعب است **فصل فی علاج** بهتر آن است در پنج جوهری که مذکور شد خشک است
و گویند معتدل است بسیار در بر معقم بکند که بکسری خورد و نه شود و آن سیده پنج از آن بدتر مصیبتش بک و روغن بسیار
و سیرا معتدل باشد و گویند که موله قوی بچرخ و سده چکر بسز باشد که دینا صفت و نعیب غام روی دهد و بعضی در کوه و کوه و مشانه
تو که گفتند **فصل فی علاج** سرد است و تر سرد را نفع کند اما در سرد و که آن جادوت کنند و موله در باج و در در شکم است مصیبت
صفت در پودنه و جوارشات است **فصل فی علاج** سرد و خشک است شکم رفتن و خارج جفن و کوبه را باز دارد اما در و در تو بچ
و خشک است و در مصیبتش چوبه شیشه بخا بسیار باشد **فصل فی علاج** شش را پاک کند و در طبوت زار ابل کند و بول و جفن را باز دارد
و شکم را بکشد اما در سرد است و در بر معقم باشد و خون را بسوزاند مصیبت آن شیرین تر باشد و در **فصل فی علاج** گرم و خشک است
جفن شکم کند و استهقار نافع بود و قوی بخوان و صاحبان خشک بدن را معطر باشد و صلا شش را شیرین و چوبه بسیار و شراب
مخمر و در و در و در **فصل فی علاج** گرم و تر است بول را بنده با در از باوه کند و بدن را خفیه کند لیکن در و معده و در و
کوه و قوی بچ آورد و مصیبت آن نلک بسیار است **فصل فی علاج** گرم و تر است و موافق تر و بهترین همه نانه است و معتدل است در
و شیرین است و مصیبتش خیر مایه و نلک است **فصل فی علاج** لطیف و معتدل است که از نده تر و سبکتر از فطر بهتر است که با کوشش برده
را خال و کوه و خوردند **فصل فی علاج** سرد و تر است که از نلک که حرارت بسیار داشته باشند نلک است اما سرد و در جاز نفع
در و در معده و قوی بچ آورد و دفع ضرر آن بکوشش آید و جلود و سفید اجما و تو ابل کنند **فصل فی علاج** خشک است و کوبند
معتدل است در گرم و سردی و آب سردی غالب است بر آن آید و حصبه و شش و اسهال را بسوزاند و در و در و در
سوزان روی جوش تب بروج و دیو و نلک و خوراکیهای بر نشان و کوبه و طاعون جادوت کنند و دفع ضرر شش را بچ و در شش نفع
و شراب صافی کنند **فصل فی علاج** نان خشک است که در آب تر کرده باشند و کوبند نان خشک است که کوفته و بچته
و غیر کرده و دوباره بچته باشند و کوبند نانه است که باب شسته باشند طبعش خشک و موافق حرارتهای سرد و مفرضه
فصل فی علاج غلیظ در بر معقم باشد مردمان را شاید که کار سخت کنند و در شکم و سنگ کرده و سده بکشد که نفع
مفرقش را بچ و در شات کنند **فصل فی علاج** گرم و خشک است حرم رنج شش را نفع کند و صفته زراف زرد و عریان آن را کوفته
کند و دفع مفرقش را بچ و در شات کنند **فصل فی علاج** گرم و خشک است خون را از باوه کند و زود کوار و چوبه و خارشش آورد مصیبت
آن نیز شراب کهن باشد **فصل فی علاج** سرد و تر است شکم را نرم کند و بول را بنده و شش بدن کند موله لطیف در باج و در

در روده باشد اصلاح بسوزد که پسندان و سد آب کنند **خمر خشک** سرد و تر است بسیار جان است و حرارت را دفع کند
 و غذا اندک دهد و بادا کینر و دفع مفرقش بخارش از روده پسندان کنند **خمر منقول** قلیل غذا باشد و بر معده طاف
 شود اما قلیل نشود از جهت سبکی و نیکو آن و کم مزاجان را غذای شایسته است و مولد امرش سوداوی است و قلیل
 و مضطرب بدن و مغناطی حال و صورت سکه و جرب و سایر کسای معده و بان و طریقت است که نان خمر را در آب گرم نرم میکنند
 و آب آنرا بریزند و مکر کنند تا قوت خمر از آن برود پس بار دیگر می پزند و میگویند نان بابت را بگویند و آن را بریزند
 بقدری که آنرا بپوشاند و یک ساعت بگذارد پس آب آنرا بریزند و آب بار دیگر را کنند تا حرارت از وی برود **خمر لیسیده**
 چشم میم و فتح هم شده و بفاش کردن کاج که بپزند و از بر روی سنگ می پزند و بهترش بختی و غیر آلوده نجاست است
 و آن را طب و اغلاط و از روی از زمان گرفت و شایسته است اصحاب ریاضت را و آن مبین سنگ و بختی بر آلاء
 معده بماند و باز مخدر شود بعد از آن مثلث خورند یا شیر و شکر **خمر میده** خشک و معتدل غذا است آن بیشتر است
 و خول آن صافتر و بیشتر باشد سده و جگر و سنگ کرده و میانه و باد و توابع تولد کند بعد از آن که مزاج را بکنجین
 بر زوری و سرد مزاجان را جوهرش کوفته باید خورد **خمر بیض** بعد از معده و بضم فاجعه عجیب است طای الاطلاق بعضی را در آب
 سرشته از هر خوب که باشد **خمر بیض** بعد از بختی از ولایت و سبکتر از فلوله و موافق معده و شش و دماغ و مغناطی
 انچه چسب و روغن بادام با نازد و آنچه روغن شیرین است و صغریب سازند در معده فاسد شود و مضر بکبد باشد دفع
 خمرش شیراب انار یا سیب کنند و کاه بر معده نقل کنند تخم بهم رسد و مطلقا مزاج گرم را مودنی نباشد و در
 معده آنها زود فاسد شود و باید البته مقصدا را ترش کنند یا بکنجین یا در بختی دی که هو اندازند و فضل است
 که از لب بختی بپزند طبعش گرم است و افسان بسیار **من** خشک را نیم کوب کرده با روغن چوب کنند
 چسب یا شکر با و پس پزند و بعضی از آنرا و کدوم پزند و شیرج و قوی عوض شیر میکنند و قدری کلاب و طایفه یک طایفه
 از جواری و شیرج شده گرم میکنند و میگردانند تا بوی پخته بکشد باز دهد و آب و طایفه یک طایفه
 اصناف میکنند و بانش ملائم می پزند و کف میزنند تا روغن از آن جدا شود و اگر معمول بسوزد و قدری طریز و کوفته بپزند
 بالای وی نشاند و یکی نوزخ خوب است از آنجا که مفر با دم و تنق و اضاف میکنند و کوبی بشیر و کلاب طایر میکنند و غلظت
 مملو میکنند **خمر سیخ** در طب و تقوی بدن است امرش صعب و توابع نافع بود و باه را بفرزند **من** جز را پوست

[illegible]

کند در سه روز بشماره یک از موی را میبرد و یا نه و مغز حیوان را که یک سبزه را در طرف رو بین با چوب مورد سبزه
با قدر سرکه که موز و زنبدر بس و حفظ کنند که خالص باشد و کل حکمت گرفته در پانزده عدد و خش را به قشرش باقی
است و دهند تا آن وقت که دووش بر طرف شود و مقدار پنج نخ از زرد او و دو مشتقال و نیم روغن کجد مخلوط کرده باند
و زرب و روز باب گرم بشویند و باقی در باب را میبرد در نیم روغن مذکور شود و آنست و الله تعالی **در روید که منع**
رویدن موی میکند **در روید که منع** بهی افنی باز و روغن کشته که در گوشل یک میباشد و مغز سرکه سفید و آهک بچنین و تخم میوه
و بذر بلخ و روغن آن و بذر قطونا و زرب و آفیون ماسکه که معصود یکستور و اگر بعد از گذشتن آهک را با سرکه بپوشانند
و روغن سنک پشت و قدید و روغن زردی که در طرف ملخی خشکایند و بشند و بچین زرد بلخ با تر شترنج بعد از
قطع و نونش در محلول بذر هره کا و برک خشک توت با خون و طوطا مؤثر است و روغن خفاش و مغز سرکه و جگر او
از او به قوی این عمل است و چند میستر سبیده غسل بعد از قلع موی تحلف نمیکند و وضع عود مار و روغن زیتون
که **الک** **در روید که موی را بچند کند** ضماد برک چغندر را ماز و آرد و حلیه و بذر بلخ و هر دو در سنک و سدر
و آهک هر یک تلین اثر دارد و ماز و کرمانج و برک سر و چوب آن و کثیر او و هر دو در سنک و آرد و کل
شوی و بسد آن هر کدام جزو آهک آب ندیده نیم جزو باب و روغن سلق استعمال نمایند **در روید که موی را سفید کند**
و چون خواهند که در دم سیاه شود بر سر که دشت سبزه بشویند **در روید که موی را سفید کند** و بذر هره کا و سرشته لطوخ کنند
و کوکوس سبیده با شرب کن امیزند و بر موی مالند موی را سفید کند و چون ریش را رنگ کنند و بدو کوکوس و زرد سفید
شود و اگر ورق طرخون را بکوبند و بیفتانند و بر موی سفید مالند مانند خون سرخ شود **در روید که بچند کند** که مو را از باب
کند **در روغن بنفشه** و کجد و روغن بنفشه مفرد و روغن کجد باب و نیمه لعاب است و بطیخ پنج چغندر و زرشه توت
سفید و سیاه جعدی را از ابل کند **در روید که موی را رفیق گردانند** خاکستر چوب زر و بوره و قدری صبر
باب بالی بخت بد بوی آن زعفران و سعد مخلوط کنند و ورق خوش بتر است و کل خوشبو برک زر و در یک
و کل سرخ سعد و از خوشبو تر است **در روید که موی را بسته** آهک در شش مثل آن آب نفوذ کنند و آب
روزی بچند و بچند کنند پس صاف کرده بقدر غلظت آهک زربخ زر و اصفه کنند و در آفتاب گذاردند بچند که
چون بر مرغ آن رسد بسته و آنکه استعمال نمایند و اگر منعده خشک شود قدری از آن در آب برنج و شیر و آرد و چوب

نشسته خن کرده طلا کنند **در روید که** چون با محلولی مانند و یک حبه صندل و می آن غصه بآب انداخته شود و با حش
در و نکند **در** اشق را در سدر که حل نموده استعمال کنند و یک کف میدارند اگر در غل غل نوره کنند وقت از امتحان کنند **در روید که**
چون بسیار بد و کام و زبان مانند بغم بسیار رفت شود اگر در هر روز و هر شب با لادن بغم بسیار در آب و در غل غل غل غل
شود و صحت و صبر و تقصیر و دماغ از رطوبات فاسد پاک شود **در روید که** بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل بخیل
بخت روز در مرده فتنه دهند و چون خشک شود استعمال نمایند **در روید که** با فیت و از دندان را هر که از حرارت باشد
در افیون دندانک در روغن گل حل کنند و پیچیده را بدان آلوده بر دندان نهند **در روید که** انواع در دندان را از زل
کنند **در** عرق کبریت چند قطره بیکانند و صفتی را در دندان بود از شدت آن فریاد میکرد و چون شب بود و در آب
حاضر نه قدر شش خیار کفتم دندان نهند از لخته در آب کن شد و دیگری را در دندان نهند و دندان کرمی و دندان کرمی و دندان
که بقراب بود و در سحر مغالیه سودمند و در دندان کفشت دندان را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد
و آن شخص چنان کرد و بعد از غلط و دستش زد که دید و دروش سکن شده بیکه خود بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه
نکرد **در روید که** چون بر دندان نهند و یک حبه صندل در روغن آرد یا بر زهره شود و باید دندان های دیگری
در مصان و شب یا نه مساوی و نیم صندل و جری همین عمل کنند و بنوعیات بچنین و شب یا نه نیم صندل و جری نیز همین
عمل کنند هر که دست و دستش در داس کن کند شش لطیف اولی البته دندان را از اینج و این بر میگردد **در روید که** در دندان
سورخ و از رانج باشد **در** فلفل باز زد و عاقر قرحه یا بتوبه یا باز زد و اگر کم کنند و دوا را بدان بپزند و شب یا نه
خورد کنند و مقدار که در سورخ دندان بچند و اگر کم کسی را زنده بر کسی آویزند که در دندان دارد و در ساعت در دندان
سکن شود و در وقت بسته چنانچه غیر **در روید که** پوستهای را که بر دندان بزنند و باغ باشد **در** معطکی به درم در روغن
گل بکشد و درم یک مندی یا نه بیا بزنند و بر آن موضع بزنند **در روید که** تعلب معده و در دشت نه و سه و اضم را
سودمند است **در** آله مقشره سه مقدار **در** چنبره و پوست بسته هر که کم مقدار **در** فلفل خشک را با نبات بپزند
و دوا را در آن ریخته بپوشند و غذا بیک جلا و با کوبه جلا و با شور بای مرغ با تو بل بسیار خورند **در روید که** هر که شکر
در معده اطفال بسته شود و با صفا کرم را بپزند و طلا کنند و با صفا کرم را بپزند و طلا کنند و با صفا کرم را بپزند و طلا کنند
کنند **در روید که** کند بخل را بر **در** شب یا نه مرگنی کل سرخ بیک مورده در آب بپزند هر که قدر کوفته و پیخته

[illegible][illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, covering the entire page. The text is dense and appears to be a continuous narrative or a list of items.

102

[illegible]

بخورند و در غش بر طرف شود **دار و دیک** که با سوراخ کند **مس** بگیرند بول کلاب و بر پنبه نهاده بر نمند چند مرتبه گویند و سیر
را از ریخ و بن بر کنند چون نگرار کنند **دار و دیک** برص را از ابل کنند و بقریه کرده اند بکرات **مس** بسم تخم بر را بسوخته و بشو
با حل بسرشد و با لند و گویند سم که گویند همین حکم دارد و موران بزرگ که هستان را چون سخت کنند و بر موضع برص
لطوح کنند و چون نافع باشد و پنبه خوش بهمان حمل کنند و استخوان طلا و پس بهین اثر کند **دار و دیک** چون پنبه
حرق مدله بندند و یک است جگر کنند عرق مذکور بر دهن آید **مس** حلیق منق و سیر مقشر نیم ساریده و بهین کنند
و برشته برینند **دار و دیک** شته را رازیده کنند و خون و پنجم و از ابل کنند **مس** زنجبیل را کوفته باب نار قرص کنند
هر یک و و متقال و پنجم مقدار یک تخم حلیق و در هر حب که پنبه در روغن که بپزند پس ملیق را در و کرده باراد
زان نبات مقدار یک متقال و پنجم بخورند **دار و دیک** معین است در باده **مس** تخم مقشر در روغن که و و شرک و علب
هر که چم آید و پنبه تخم را نرم کوفته و شیر پنچوب نمد پس در روغن و شرک بپزند تا مانند فلو ده شود و عله ابلق بخورند
و مجموع آن یک شربت است **دار و دیک** و یکدفع کند در باده و در بعضی حروران نیز نفع کند **مس** عاقر قرحا و فلفل
از پنجین هر کدام یک اوقیه زرد و بیضه بست عدد و غسل مصفیه و پنجه و درم عله ابلق قبل از طعام و بعد از
طعام توان خورد **دار و دیک** چون چند روز زان بخورند مانند یکدفع شود **مس** کف سیاه و و درم یک چهار درم
عسل چهار درم و یکدفع شود که و تازه با جلیب آن **دار و دیک** چون در رشته بندند و در آب اندازند و اینها
به در آن مکان جمع شوند **مس** ورق غن الثقلب را بپنجه با خون خوکش مکرر آب بند و در رشته بند
و اگر خواهد که همه در یکجا جمع شوند چنانچه بدست توان گرفت **مس** بگیرند طوط و خون بز و بشکل بز و از درج
هر چهار جزا بر کوفته و بیخته باشند در جای که مایه باشد همه جمع شوند و اگر در خوقه کنان کنند و در آب اندازد
همه بر آن جمع شوند پس بست بگیرند **دار و دیک** چون هر پرنده بخورند درم بیفتد کندم با با فلا یا تخم یا هر حب
که باشد در آب ریخ و آب از ریخ ترکند و بر نمند تا خشک شود و در شلو عصره و ق را در یک سنگین بپوشانند
تا بقوم آید و چیزی از خوب در آن نفوق کنند چون کهنک بخورند و تو اند پر بد و جواد در خمیر نوی چون نفوق
کنند مدله و مکرر کنند پس در آب ریخ خشک کرده و در مکان که یک یک بشو بر زنند چون بخورند و پنجم در در دخیق نوی
خمیر کرده و پنجم **دار و دیک** جهت کزیدن ماله و قوطب با نی حبه سود و و **مس** لیم و برک توت کوفته و بیخته

بروغن و بنه سرشته برنهند و با تلوی کوفته بدوش بپوشند همان محل کند و مغز و زوایا بر سر کوفته بین بپوشند
و بعد از چهل روز سرش کسیدم و نیم تخم سپند بکین و نیم کند و ده روز از آن طویل و در جبهه دیوید چشمت بر کدم
بست و دم زرباد و در پنج هر کدم چهار دم حب بلبان مصطکی زعفران اکلیل الکت سنبلیطی هر کدم
ده و دم اینسون سلیقه زنجبیل قطنج هر کدم سه ستار صبر زرد چهارده و دم قوناق شش دم خربق سفید
کلی سرخ شونیز هر کدم شش ستار فضل سیاه و دو دم عمل روزی که در دویه بخون کنند **نسیب** بضم دال
معه و سکون خا بجه و کسر سین معه و سکون تجماعه سین معه ثانی و روغن بلبان اکلیل **دو و ده** شوم
و او بان هر حیوان حکم خاص همان حیوان دارد و با شد لطافت و حرارت و اکثر دو و ده نافع است قوت
بصارت را بکسر و در که آن مغز چشم است و مولد امرش بسیار و طریق آنجا دش چنان است که چوخی بر غش
یا ششم میکنند و بانگ فتنه می افروزند و بر بالایش سر پوشش می کنند از آن بعد از هر ساعت سر پوشش را بکنند
و هر چه بر آن چسبیده است بر میگیرند و با ماکوس می کنند تا هر چه بر آن سر پوشش بسته شده در جوی غریزند
شون این بلاد را عاده جاری شده که بغیر از یوم الربیع در ایام دیگر دوه میگیرند و میگویند و روزی
دیگر دوه کوفته می شود و زوایا ن جرت است **دخان** افی نصف بهر از ایل کند و کفته اند نصف با مرقه شش
را که مایوس الصلاح باشد از ایل میکنند **سید افی** و کو تر تازه یا قطران و عسل سرشته در افتاب بپزند
چشم اسب می گویند چشم کشند غش و و تزول که از ایل کروند **دخان** بطم رطوبت چشم را از ایل میکنند
و ناکل کوشته های آنرا نافع باشد **مانند** این شیخ اخذ نمایند **دخان** جامی طبعش گرم است و در سیم و خشک
ست و در دهم قوی تر و نافعتر از بایست و نافع است از ضعف اعصاب و تربل کلا و طلا و انار و زود
را از ایل میکنند و چون در چشم کشند سفیدی آنرا قطع کند و چون طلا کشند باز عفران و سندروس ستر فاضل
و تربل آنرا سود و در دهم بخورند و سیاه را پاک سازد از لزوجات و چوک و سعال خشک را نفع کند و چون بخورند
بیاست مانند دل را تقوی و تقویت دهد و حقائق و بر قان و استسقا و آب و سیر را بر و صدید و نیم فام
از معده بر آرد و با اینسون قوی تر بکشد و در این جرت است و مغز و سبک نشاند و کوه را بشکند و بر آرد که
بر کوبید طلا یا جمل کسند نفع بلخ کند و چون عاده بخورند هر روز قبل از شربت آن عرق بدو بخورند و بخورند

بروغن و بنه سرشته برنهند و با تلوی کوفته بدوش بپوشند همان محل کند و مغز و زوایا بر سر کوفته بین بپوشند
و بعد از چهل روز سرش کسیدم و نیم تخم سپند بکین و نیم کند و ده روز از آن طویل و در جبهه دیوید چشمت بر کدم
بست و دم زرباد و در پنج هر کدم چهار دم حب بلبان مصطکی زعفران اکلیل الکت سنبلیطی هر کدم
ده و دم اینسون سلیقه زنجبیل قطنج هر کدم سه ستار صبر زرد چهارده و دم قوناق شش دم خربق سفید
کلی سرخ شونیز هر کدم شش ستار فضل سیاه و دو دم عمل روزی که در دویه بخون کنند **نسیب** بضم دال
معه و سکون خا بجه و کسر سین معه و سکون تجماعه سین معه ثانی و روغن بلبان اکلیل **دو و ده** شوم
و او بان هر حیوان حکم خاص همان حیوان دارد و با شد لطافت و حرارت و اکثر دو و ده نافع است قوت
بصارت را بکسر و در که آن مغز چشم است و مولد امرش بسیار و طریق آنجا دش چنان است که چوخی بر غش
یا ششم میکنند و بانگ فتنه می افروزند و بر بالایش سر پوشش می کنند از آن بعد از هر ساعت سر پوشش را بکنند
و هر چه بر آن چسبیده است بر میگیرند و با ماکوس می کنند تا هر چه بر آن سر پوشش بسته شده در جوی غریزند
شون این بلاد را عاده جاری شده که بغیر از یوم الربیع در ایام دیگر دوه میگیرند و میگویند و روزی
دیگر دوه کوفته می شود و زوایا ن جرت است **دخان** افی نصف بهر از ایل کند و کفته اند نصف با مرقه شش
را که مایوس الصلاح باشد از ایل میکنند **سید افی** و کو تر تازه یا قطران و عسل سرشته در افتاب بپزند
چشم اسب می گویند چشم کشند غش و و تزول که از ایل کروند **دخان** بطم رطوبت چشم را از ایل میکنند
و ناکل کوشته های آنرا نافع باشد **مانند** این شیخ اخذ نمایند **دخان** جامی طبعش گرم است و در سیم و خشک
ست و در دهم قوی تر و نافعتر از بایست و نافع است از ضعف اعصاب و تربل کلا و طلا و انار و زود
را از ایل میکنند و چون در چشم کشند سفیدی آنرا قطع کند و چون طلا کشند باز عفران و سندروس ستر فاضل
و تربل آنرا سود و در دهم بخورند و سیاه را پاک سازد از لزوجات و چوک و سعال خشک را نفع کند و چون بخورند
بیاست مانند دل را تقوی و تقویت دهد و حقائق و بر قان و استسقا و آب و سیر را بر و صدید و نیم فام
از معده بر آرد و با اینسون قوی تر بکشد و در این جرت است و مغز و سبک نشاند و کوه را بشکند و بر آرد که
بر کوبید طلا یا جمل کسند نفع بلخ کند و چون عاده بخورند هر روز قبل از شربت آن عرق بدو بخورند و بخورند

دوم و لایق

و رفیق حزن و سلاق و مدح و تاجس را شود و بدست چنان است که گذر را از حیرت برافزوزد و طاس با طبقه و اثر کون
بخوی که مذکور شد بالای چراغ تکیه کنند چنانچه چراغ افزوده باشد و هر چه گذر سوخته شود دیگر بریزند و **دخان بنی کلام**
است **دخان** نیز ضعیف بصیر را نافع باشد و قوت باصره را قوی کند و این امتحان شده **دخان** در طوطی و تا کمل
گوشتهای چشم را نافع باشد مانند گذر دیگرند **دخان** و **دخان** است **دخان** بنی است **دخان** صرع را نافع بود و با کتال
سفیدی را بر دارد و بستن قراکم و فرزند را نفع کند و بر مرکب آن ریخته با سر که چون بالند میوی بر ویاند و آب بکین
تا زده آب خورده ریخته را بر ویاند و غسل سلاق را زایل سازد و تخم کدوی تلخ که در سایه خشک کرده باشند همان عمل
گند و دماغ و تخم ارزن با زیت مسوی همان خاصیت دهد و چون بر مرکب آن بالند هر چه ریخته باشد بر ویاند
و دیگر بریزد و **دخان** بغایت مقوی باد باشد و غوطه خام آورد اما آنچه شتر احوال درین زمان نافع است
جوشن آنست که چوب باشد و مایل بصورت و از پنج قسمت تقال زو یا ده نباشد زیرا که این ضعیف در بلد طوبه
منطقه کعبه را در اوقات شرف داریم که عطاران از قصابه آن شیر و آن شتر و کوفته اند از آن میکشند و پاک میکردند
و را اول بپنج جواب بادی میفرستند و احوال از همان شیر اول آنرا را بر کرده دانش را می پستند و خشک
می گردند باز عطاران باقیمت سهلی از ایشان میکشند و در ایام حج حاجج بهای کران می فروختند
و مردم با طراف و دیار حید می بردند و هیچ کس را بصارت نه بود که تحقیق این معجز کند و بگوید که شیر و آن
جاشی شتر بلکه از فیصل تخم و در طل بیشتر نمیشد و این است که او را به بند نفع نمیکند شربت یکدم **مس** مایه شتر
احوال و مایه کوفته و بر زو یا ده کا و و قصب سوهان کرده آن و غلجیان و زنجبیل و تخم است هر کدام حبه
چس معجون کنند و در **دخان** تولید می کند و بغایت مبرودان را نافع باشد و غوطه آورد و هر شب هنگام
خواب دو معلقه بنوشند و بخوابند **مس** اب بنار سفید و من غسل مضطربین بخوشند تا آب برود و نخست
آنکین باشد و در **دخان** بقیین طبع کنند و بهای مغز را بوبر و دهنده را قوت دهد اگر چه اثر قیج ظاهر نباشد اما
باید که یک هفته از آب گذشته باشد شتر چس تا یکدم **مس** تر برده درم زنجبیل و مصطکی هر کدام پنجدرم شک
طرز و بر بر نیمه باب گرم بنوشند و در **دخان** با د راقوت دهد و جوری مزاج را نافع و موافق باشد شتر چس
هر شب وقت خواب یک معلقه باشد **مس** تر چس سفید پاک بد خاک یکوطل مثل آن آب خشک تا زو بر نیم زنده

و خا و خاک آنرا بکشد و بنهند یک روز تا جوی روضی آن نشین شود صافی کنند و خاک که در زیر مانده
دور بریزند و در وطن شیر اضافی نموده با شش ملائم بقوم آرند **در دوا** **در تریاق** و دیگر که صنف باه هرگاه از اجزای
باشد سو و دود و مینی را زیاد و دود کند و جوانان را نافع باشد و هر شب وقت خواب یک ملقه بنوشند **در تریاق**
تا نه سردم بستوی که دانسته شد صافی کنند در آب و در وطن شیر اضافی نموده بقوم آرند **در دوا** **در تریاق**
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که شخصی خدمت آنحضرت از مرض سل شکایت کرد فرمودند که ازین
دوا مقدار یک نخود آب گرم بخور و باب به شب استنشاق چندین که در عطایا فیت و یکی از اصحاب امام رضی علیه
الرحمة و انشا بخدایت آنجناب از شدت سرفه که شکایت کرد فرمودند که با آب بادیان نیم گرم بخورند و فرمودند
که بجهت آنرا پس از یک حب از آب سرد با اندک سرکه بخورند و برای در پهلوی چپ یک حب از آب طبع
بیخ کفش و برای در پهلوی راست باب طبع ریزه و بجهت سهال باب سرد و بجهت بخورند و فرمودند که اگر کسی
مار یا عقرب کزیده باشد یک حب باب حلیث بخور و در ساعت شفای یابد و برای فالج و لثوه و کبج
را باب در پنجش سو طایفه و حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه فرمودند که از برای سردی معده و دود آن
در حقائق قلب نافع است هرگاه باب طبع زیره بخورند و در وقت است که شخصی خدمت حضرت امام علی نقی
الله علیه و آله عرض کرد که در یک مایه را عقرب زده است و بیم آنست که هلاک شود فرمودند که بخور این دوا و برای
جای از اجزای این است که زمان ادراکش بعد از ششماه خواهد بود چون خلوصا و بر شفا قدر ترست و بخور
در سبیل **در قافله** **در عفران** **در عاقر قرحا** **در بربخ** **در سفید** **در خرق** **در سفید** **در مفضل** **در سفید** **در کرم** **در خرد** **در فو** **در فو**
خورد و کوفته و در خور بجهت غسل مقصر بنوشند **در دوا** **در تریاق** معقوی باه باشد و جود از اسود و مندرست است هر شب
دشام یک ملقه بنوشند **در تریاق** آب خشک تازه بکمن فایند بجزی و دمن شنبک و بخیو مجموع را در شش
زخم بپوشند و با ششکی تمام بقوم آرند و سردم نیم شب و ده درم مارچوبه و نیم درم خزینه انگلیس کوفته
با آن بهای بنوشند و از آن **در دوا** **در تریاق** و دیگر که بعلایت معقوی باه باشد و در حبه مینی را پاک کنند
و سنگ کرده و مانند را بریزند و در یک ملقه **در تریاق** خشک خشک را بکوبند و مکرر باب خشک بر دوده
کنند و با خشک کنند و در چهل درم فایند که بهر بقوم آورده باشند **در دوا** **در تریاق** از حضرت امام موسی

امام موسی کاظم رضی الله عنه منقول است که هر کس در دودان دانسته باشد و غلظت ازین دندانش بر آید و یا
در دودان و یا دندانش جوشیده باشد و یا دندانش بپاشد **در دوا** **در تریاق** کبیر و خنظل تازه رسیده را در شش را بریزند
بر در و در شش را بریزند و از داخل شش بخورند و در دودان کبیر و در دودان آتش بند که بسیار بپوشد است تمام
بش بر دارند و وقت استیلاج بقدر ناخنی بر دودان و دودان آنها مانند بس بپاشد که مضغه کنند و اگر خود
در طرف ریزد و در جبهه شک شود و سرکه بر ویس ریزد و هر چه که تر بهتر است **در دوا** **در تریاق** که خاق بفرود
سوداوی را نافع باشد چون بدان خورده کنند یا خارج حلق طلاء کنند چنانچه این شش است **در دوا** **در تریاق**
نیم ترب حلیث **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق**
و کزیدن عقرب و ریزه را نافع است از جهت تب و از جهت حیوانات زهر دار در سراب بعد از
آنکه چهل روز گذشته است و در شش مقدار بخور و **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق**
چهار جز و آب وی با سه چندان غسل کف گرفته بنوشند **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق** **در دوا** **در تریاق**
درم کوفته و بجهت با شراب یا سیرک بخور و ماه را قوت عظیم دهد و در طبع شرب که با یکدم غلظت علی الاطلاق
بماند نفع کند و چون بجهت جرب است و اکمل جز را بر پنج روز و متوالا هر روز یکدم جرب است و چون
بسیار و بیست و نه که همان روز کرده باشد سفیده آنرا ریخته عودن آن روغن کا و کنند و در هر نیمه یکدم
مفضل سینه و نیمه یکدم بذر جرجر کرده نیم پرشت نموده وقت خواب بخورند قوت عظیم دهد و درم تو دی
بسیار همان فایده دهد و پیاز و نیم درم و زده بجهت مار و غلظت نافع است و چون یک حبه مشک و صد و نیمین
و است و درم نبات و یکدم قوت عظیم بخورند و بخورند عظیم جرب است و غلظت است تا نافع است
و خزینه انگلیس بزرگ و متقال با چهل امتحان شده و حلیث یکدم و چنبن و چون ده درم تو دی را در
خوفه است یک نیمه در آب بخوبی منبیس از آب بر آورده و در نیمه کزیده و در وقت نهند آنکه کوفته و بجهت
با آرد میوه و کسر مرغ حیوان از بخورند و نیمه عظیم قوی باشد و خزینه کبش را و تو بخورند کوفته و بجهت بوش
از عودن و در وقت کا و چون بزند و در روز پنج متقال بخورند و حرف را چون با ماست میشم و در متوال
فایده آنکه عظیم آورده از لحوم طعم حلاوت و حمار الوحش و جام و طبع و در آج و نعام و عصفور و کبک نافع است و در

کوب از منفعتی تمام و بعد و نیم شقال سوزنجان مصری با قدری فایده و سینه تازه تا سه یوم چون بخورد علی الرقی
قوت تمام بخش **درد و اطفا طیف و کیمه** نافع است ضاق و از و جاح بالای سینه را هر که به بخورد یا طلا کنند
بر خارج خلق چهره اش بخت بخورد و زارش بخت پنج اوقیه نه چشم که کم است قویب بیکد نیم و نیم خشک در اول و بر
سیوم زمان در او کش بعد از دو ماه قوتش تا سه سال شربش نماید کم در کشا که پنج سوسه با و بان بخت
باشند یا در طبعه اینون بنوشند یا در کشا که حل کنند و بدان موضع طلا کنند **دینون** کفش ناخواه
فجاج از خواریر سا در چنبره حمال زرد و نود طول شب یا نود حمال مرصاف اصل اوسس خاکوک سیاه و خفوان
هر کدام یکوقیه بخون قرصه نیم کمل یا کمل خشک هر کدام دو و وقیه قطره و را ما د اطفا طیف که در مقدمه مذکور شد
از تازه آن بگیرند هر کدام سه و وقیه سبیل نشسته کنندم هر کدام نیم وقیه مازوی نارس میانیت عدد با و در
کوفته و نیمه بسل کن گرفته بقدری کفاف بخون کنند و بعد از تخم در هر روز سه چهار بار بخورند فایده و بر خارج خلق
بهر مرض میمالیده باشند و اگر بعد از مقیه دو و حمام و شب یا نود و کک اندازد آب سوی تر کرده بکشد از درون
بر آن و دم ضاق مالند نافع باشد و از موده است چون مکر کنند و اگر منفذ را بکافیه بر کنند ندانند چنانچه تمام
و دم سه عظیم نافع باشد و در سیمان کبودی که افی را بدان خف کرده باشند چون بر خلق مخلوق بنشیند یا بدو
الغیب یا ریل کلاب که چند روز استخوان خورده باشد مفرد یا کجین یا شرباب نیل و فروغش از بر و ن باریت
خوب یا رخ کوفته آن مالند بود و مهند است و تا سه روز غذا ندان تا طبیعت بین حدش مشغول شود و بهترین معالجات
است **درد و اطفا طیف و کیمه** که همان فایده و به چشیدنش بخورم از و از و است و از زارش تازه اوقیه **دینون**
کفش اینون ناخواه حمال در چنبره حمال زرد و نود طول هر کدام یکوقیه کمل سبیل دو و وقیه قطره
و را د خطا طیف هر کدام سه اوقیه سبیل هر کدام نیم اوقیه مازوی سبزه عدد و کوفته و نیمه از موده حمال
موده و خرخره نمایند و **درد و اطفا طیف** آما پس پسر را نافع است و مجرب خوابه ابوعلی سینا تا با و از حد حسه و عن سینه
میگوید این علاج آرموده است اما باید بیمار را از آب خورون بکنند از **دینون** که نه خفاس هفت عدد و بکشد
و پاک کنند و در یک سفال سفال نهند و سر که بر سر آن کنند و بکل گرفته در تنور نهند تا پیروز و بکند از نه تا سه و
شود پس سر و یک را بکشد و در سر که بالند و هر با د و مقدار و در دم دهند **درد و اطفا طیف** و در خارج عظیم ال

بنام ذی الجلال و الاکرام الف و جیم و ذریع بود و دل الف و ذریع جماعه و در عرق خوب و در نوچ کفر نوب
و درین بلاد کوچک بر وزن کوک و بعضی گویند که در این صنف در قند بار ویدیم بر بنباته نشسته بودند که
متعلق بود و در شفا ختم و در کمال و در این که که آن در کمال که آنرا شکر دره گویند از جهت حلاوت و کوارایه آب
است مانند باجره ای که در این قسم بهتر از باقی است و او خواهد بود که بر غیر آن چرا کند از جهت قلت حرارت
و کثرت او را و در هر دو میزنند و نمیند و اندک که معوض الکلب را قطعه های خون پنجه بالون است و این
و نه میشود و عوام را اعتقاد اند که کهای کوچک سبب کزیدن یک دانه می شود و این دانه را در این می کنند
و آنچه این صنف نشانه نموده برای العین بیان میکند **سبب** عین نام جان و اسک دوانه که زنده بود و در این
مستوی است و در این وقت با لایق و این شخص آیه ای است که معالجات از او و او خود و منسوب به او و در
ناید و نمیکرد و ما در این چهار و یکبار از جمله اعضا یکی این بود که در روز فطره از می میکند اما مطلقاً در این
در سال یک وقت خواب مکرر و بود و نمیکند تمام بدنم خنک دارد و در می چرخد و چون می کند و چون شد
میکرد و این است که او در هر وقت معنوده چون شراین می خورک است و چون شب می نشیند و یا می خورد که
ای مادر را به تقصیر میکشی و فلان و فلان چرا می کشد و در ذریع و الحار و بفراری می کشد و تا صبح می کشد
میدید این صنف نشانه عین و او که مذکور میشود و نشانه قدیم متفق علیه است با و میداد و چون چیزی
نداشت که بزنن ناید گفت از بر نجاف هر روز نفلو میسخت و دومی خورد و در آن می نشست و بعد از آن
که می سیاه و شکل یک پشه و در از بخاری می آمد و نشانه روز که می سیاه بسیار می آمد و بعد از آن
سفید تا چهارم که می گویند و سفید تر می ماند و بعد از آن تا پنجم چیزی می پاشد شبیه برده و مانند پشه
خفاش که در اهای ایستاده می باشد و از آن کرم سیاه و دانه ای می تواند شود و آن کرم و می افتد و سفید
میشود و همان شبیه از یک ذره و بیشتر تا دو ذره می افتد و با کرم که یک سفید و در میان آن برده
چسبیده به قدر حبش و بزرگتر و کوچکتر و در هر دو کرم رقیق آمد و این است که ما در این علت همان معنا
باریک بوده و چون یکی مرافق و دیگری بزرگ می شود و همچنین دیگری بعد و دیگری منکون می شود و چنانچه در علم
الفرج و مکرر شده و همچنین و چنانچه و بطور کثیر البیوض و کهای سیاه و این بعضی تا و ساعت نذر

بهدوی مرصان هر کدام دو درم جذبه ستر یکدم و نیم آب کین برشند و در آب کین نافع بهت خفقا
 که جاذب شود از غده و تقویت میکند چنانچه قوی را جبرایش از شست جزو بهت و زدن شستند و چهار درم کین
 معتدل است مایل به روت خشک در خرد و در جبهه بهت نیم مثقال **مس** کل سرخ طبایع کشته خشک یک
 انشور که با مر جان هر کدام یکدم نو نو یکدم **مس** یکدم یک شکر طرز و آب سیب ترش بخون کنند
 و در آب کین سر و کد خفقا که در ششی را که انصب جرات باشد و مدقوق و ماسول را نافع باشد جبرایش
مس یکدم و در جودت قوش نافع بهت ستر یکدم و درم **مس** که با مر جان هر دو درم و درم کین سرخ
 بود و کشته خشک کا و زبان آینه مقشر هر کدام به درم آب کین مقض **مس** یکدم و درم
 زعفران یکدم **مس** یکدم کوفه و پیچته و جواهر الکباب ساییده با سه وزن او به بقند سفید بخون کنند
 و در آب کین سر و کد جوده جزو بهت و زدن است و درم و نیم ستر یک مثقال **مس** طبایع کل سرخ
 معتدل سفید کشته خشک بد زربله هر دو بود و درم چهار درم **مس** که با مر جان
 آب کین مقض هر کدام دو درم **مس** که با مر جان آب کین مقض هر کدام دو درم و درم کین سرخ
 و دیگر در ششی چون اول جبرایش ده جزو بهت و زدن درم و نیم ستر یک مثقال **مس** مر و درم کین
 هر با معتدل سفید کا و زبان خرفه کشته بود و درم و درم کین سرخ طبایع هر کدام دو درم **مس** یکدم
 با شتاب فواید برشند و در آب کین سر و کد و یکم مقوی اعشای ترسد و موافق محروم المزاج و نافع خفقا
 جاذب و کین را جبرایش ده جزو و زدن شست و نه مثقال قوش بهت ستر یک مثقال **مس** فنج کل سرخ
 طبایع کشته خشک آب کین مقض کل کا و زبان **مس** که با مر و درم کین سرخ طبایع هر کدام دو درم
 سفید هر کدام پنج مثقال فوغل کل انبی ستر هر کدام سه مثقال شسته و نه مثقال **مس** کین مقض
 و درم کین سر و درم کین سر و درم کین سر و درم کین سر و درم کین سر و درم کین سر و درم کین سر
 و کلاب هر کدام چاه مثقال قند سفید دو وزن او وید بهت ستر محمول با زرد و درم کین سر و درم کین سر
 بهار بهای سوادوی و خفقا و تنگی نفس و مخرج و فلیج و لقوه و تب و یج و بادای زان کین را نافع بهت
 و درم و روی را نیکو کند و قوی را بهت و مغرب آرزو و درم و درم کین سر و درم کین سر و درم کین سر

[illegible]

[illegible]

بنشیند و کندم را چون باکو که دیو و یول بجوش نهند همین عمل کند و هر چوب را که باز نینج و کو که دو و بدر اینج بچینند
همان فعل کند و چکن را در کردن خوبند و بهوش شود و مرک ماهیا با بجا را بهوش کند و چکنه یک را یکشد
دوازدهم که مدد از آب پستنی آب زرد این را اکثر در سفر بخواه بر میدارند **کمون** که ماز را تلف داده و گفته
بسیل سرشته مقدار جواری و قوت حاجت بخورند **دوازدهم** که به روز از آب و طعام مبتختر گرداند **مفر** بادم
مقشر و کثیر باغاب بفرز و قوس سازند هر یک به روز و هر قوس این عمل کنند **دوازدهم** که چهل روز از طعام مستغنی
بنازد و در غن چهل بخون سازند و قوس سازند هر یک چهار مقدار یک قوس را با آب سرد مالیده شربت
کند داده روز از طعام مستغنی باشد و در چهل روز چهار قوس که مجموع شازده مقدار شغال باشد **پوست** بچ خجاری
و تخم خرفه و خیار و سلق و کنگر و کشنیز و قنب و حویر و منقا هر کدام چهار مقدار از سلوک و یکد بریخته
خواب را چون خشک کنند و آب آیند با سیر که در تونر بخورند مقدار برابر آب در قاقام آغاه نشسته شوند **دوازدهم**
که لشکر را محکم کند و گوشت رفته را بر و باند **دوازدهم** که نذر از او نماند و هر چه دم الاخوین و کسینه پنج سوس
با تسویه کوفته و پنجه یک چغین غصه بپزند و استعمال نمایند **دوازدهم** که در روزندان را پاک کن که در روزند
پانزدهم قاقو و با سوزج هر کدام دوم و منقار یکدم آب کشنیزه نازده ببت شغال با سیر که دیو بجوش نهند و چوب
بنازد و در روزندان نشسته **دوازدهم** که جلا میدهند و دندان را و خوشبو و آب زدنکمت را **سوم** جو مقشر محروق
بچ اندازد از آب الحیر هر کدام دو دوم قاقو و با کباب به کر نازج هر کدام پنجدم ساق چهار دم شنب یا غا
و در دم و نقل شده **دوازدهم** که قطع و دم کند **دوازدهم** کلنا و تئور کندم دوم الاخوین اندر دوت مرصاف بعد
کوفی سوخته قرن الا بل کا غدر و دو سوخته کل آرمی شسته هر کدام جزو **دوازدهم** و یکد بچمت قطع خون از جرات
دوازدهم کلنا و خون سیاوشان و شایخ مغول با تسویه **دوازدهم** که قطع خون از سر بیان کند **سیاض**
البیض نود و غیر مطلق پسته خوکس خضوطا کن به بنده در موضع قصد **دوازدهم** که بدیو و حوق زیر بغل را زایل کند
سوم مرصاف و در و رنسک هر کدام ثلث و دم شنب یا غا و در دم **دوازدهم** و یکد نفع کند و در وقت خروج از حمام
ببازد **دوازدهم** در سخت و راق کل هر کدام دو و در دم مصطک به و دم **دوازدهم** که با یکد بدست بفار سر آب آیین تاب
نویند و بیونان و در کوبند و چون با شتاب مخروج کنند قطع اسهال کند و مقصد فی الکلب را نافع باشد

باند و اوبان اکثر فاسد و ضایع میشوند مگر روغن بان و هر چیز که بان سازند منکح و بد بو میشوند **طریقه**
چنان است که هر روغن که مراد باشد با هر یکی که مطلوب است در وی یک کنند و حرق کنند و روغن آنرا از روی
حرق درو از بد بس در شیشه کنند و در اخشاب نهند و از قلی آب بار و روغن رفته جدا کنند نکند از بد و چنان
است نزد این که بنزورات و خشاب و سیم چون با دیان و مندل و اینها استسراج بر روغن ندارد و **طریقه**
طریقه در بنزورات چون شبت و اینسون است که میکیزند و در رطل و در رطل آب کرم میخوبند
با دو اوقیه یک مد قلاب میچکانند بقرع و اینق و از هر یک رطل دو اوقیه روغن میکیزند و روغن افادیه
چون و فضل و بسا به و جوز و غیره را میکیزند از هر کدام که خواهد چهار رطل و میکوبند جو کوب و بازاری هر رطل
یک اوقیه و پنجم یک و میخوبند در آب کرم پنج روز در جای سرد بس اوقیه یک دیگر اضاف میکنند و میچکانند بشتند و
میچک آب قاطر بالت و راز کردن که مایل اوقیه نامند و بر میدارند و روغن راز روی آب و پرونی می آید و از
هر هفت رطل افادیه هفت رطل روغن **طریقه** از صمغ العظم و صمغ ویکر و رواج آنها میکیزند و چنان
و در رطل و سه وزن آن آب و دو اوقیه یک شیشه بس میچکانند در خارج اول و دوم آن پرونی می آید و بعد از
جرون آتش روغن آن و چون خواهند که اوبان را سفید کنند هر یک رطل روغن را یک رطل آب و دو اوقیه
مغز جوز و چندم یک بسایید و کنند و بچشانند تا آب به بنجه آید سرد کنند و روغن را از آب جدا کنند و چنان
مکرر میکنند تا سفید شود اما اطباء ایند کجور و روغن و سه جزو آب نیکم در شیشه میکشند و می کشانند آنرا که روغن
را از روی آب میکیزند و مکرر میکنند تا سفید و پاکیزه میشود و بچست عطر و زات تا صدمه نکر میکنند بسا سفید
و خوشبو و لطیف میشود اما قوت اوبان تا تغییر نیافته باشد در فعل خود باقی است و چون منغیر کرد و بد بو یا سخت
چنانچه استعمال نتوان کرد بکارتیاید و روغن سوسن زیاده از هفت سال نزد این بلایست مانتد و بعد از آن
چنان سخت شده بود که تدبیر بان نمیکرد و بار و روغن و دیگر جل نمیشد و در قلعه شام دیدم و بنمای بزرگ را
که محاریدند و روغنهای زیت را به قلاب نام جدا میکرد و چون می انداختند میکشند زیاده از پانصد رطل
است هم آن روغن را درین قلعه ذخیره کردند و با بد هر شش ماه جزو میکشند و چنان بوییند که سخت میشود
دیگر روغن بر آن ریزند و اوبان که با چون بان و بلیان و زیت و فسطا و کافور و موم با هر چه که میسر شود

قوی تر و بهتر است مگر اینکه چنان سخت شود که تا بین بدن نماند در بقیوت قایم است هر چند قوی تر شود
و در جهت که روغن را در کشتن نگاه دارند و الا جگر و کبدش را استوار و محکم بکنند **روغن کبر** که روغن خشت
پخته گویند و حکما از جهت کثرت منفی و سرعت ظهور درین امجا رک خوانند و خاصیت بسیار دارد و در لفظ
سفید بهتر و لطیف تر باشد و نافع است کبی را که انیون خورده باشد و یا عقوب کزیده باشد و موی بر ویانند و طبع
و سرد بدن و سودمند است در در مضایق و اعصاب و کثر امراض باره در توش یک سال **روغن بصر**
بوسنک و به آبک و آب زرسیده چند آنکه خواهند چون بسته و با عوم دیزه ریزه کنند و در آن یک کم
با کوه جدا می بیند از زرد بصری شود پس بر آورده در زیت اندازند تا بپزد اینچنین بگویند نرم و به طریق تکلیف روغن
شمار **روغن سر** نافع است از بجه و داء الثعلب و صدمه و هر مرض کرم را و حرارت و ماخ را و بزرگ و موی را و در
الطبخ نگاه دارند و هر چه ریخته باشد بر ویانند **روغن کبر** که روغن کجده مغلول کجده و آبش نرم بسیار
بجوت نند تا آب برود و روغن بماند و اگر کجده موی باشد قدری لادن و زعفران حل کنند و چون ک
مورد کم آب است بگویند نرم و با اندک آب فشرده اگر کجده و روغن را کجده کنند و بعضی کل مورد را در روغن
کجده مغلول می اندازند و تا جمل روز در آفتاب میگذرانند و هر روز یکبار روغن را صافی کرده و روغن را راغ
می نمایند **روغن آله** موسر اسب یا و قوی کرد و انداختن اعیان و تقویت اعصاب کند و خروج مقدر از آب
کند و بجهت سرعت نمو و اطفال بسیار سودمند است **روغن بصر** که روغن کجده و آب کوفته در آب بپزند
تا نهرا شود و صافی کنند و نصف آن روغن کجده با شش نرم بپوشانند تا آب برود **روغن کبر** که روغن کجده
و مجرب چون بار روغن کجده مزوج کنند و با اندک زردی که در آب میاید موسر است **روغن کبر** که روغن کجده
آب زرسیده و کرم آب بر آن میریزند تا از هم بپاشد و بگذرانند تا بهر شود و آب را طاری ریزند و بقیه
آب بشویند و آب ششم را شش بپزند علی الصبح را و غرض که بر سر آب استاده باشد و در **روغن بصر**
بجوید و یا با انگشت گویند بفرستند نافع است و در کم و خروج را چون با قدری شکر بگذرانند چنانچه هم نشود و نوش
الش **روغن کبر** که روغن کجده مزوج است و با آب که در آن بپوشانند تا آب برود و بپوشانند
قوت خود را پس و در روغن بسیار خن شود و صافی کنند و بگذرانند **روغن اسل** و این روغن است شریف

نافع است بعضی قوی تر از بطلان و مشرباً و با میوه مناسبه فایده و امر حق و مانع بار آورده و ضعف معده و پروت
 و قوی را و پاک میکند کلیتین و مثانه را و قیل میکند و بدان را و سود میدهد در عشت و تشنج و جرب و قروح
 عقیقه و عرق النسا و نفوس و شقاق المیدین و الارطین را با لیدن **من** بکیرند مرقه احرار و بکوبند جویشت
 و در آب گرم بزنند در مکان گرمی تا ده روز پس بکافند و بکیرند روغن آنرا **روغن من** بنیشتی و مانده که چنانچه
 سود دهد و جرب و بکیرد و قوی را و در **من** نافع باشد و دردهای اعصاب و فایده را سود دهد **من** کل از خمر خورده
 بار و غنای بخند با بوم شیرین یا زیت طحله و شیشه کنند و مکر صاف کنند و کل را مکر کنند هر ده روز یکبار
 و بخل و زرد **روغن است** بخت نفوذ و در عشت مشرباً و طلاء نافع است **من** بکیرند خشم آنرا و در خواص روغن کنند
 و اگر بک آنرا کوفته و فشرده و بار و غن زیتون بپوش نهند تا روغن بماند اهل نفع کند **روغن است** ضد آن
 بد که کوبند روغن و نشین و قصبه و مقعده و قوی جماع و قطور آن بار و غن تخم انجوره در طیل جهت نفوذ و سرعت آن
 از موده است **من** بکیرند پیچ آنرا و با لک بکند از موده و در قوی طلاء یا نفوذ کنند و انگام حاجت سهل نمایند **روغن**
من نافع است این روغن بر طمان و اکله و غافرا یا و همه اقسام قروح و جات خبیثه را **من** بکیرند سب صاف
 کرده مکر و در قند هر چه خوانند و مکر کنند پس در خل نفوذ نمایند و خشک کنند تا ششم تبه آنکه در جای سرد
 نهند جل میشود و پس بکافند با قلاطون یا قایل الرقیه در اول آن سر که پرونی آید و از روغن **روغن**
من نافع است بکیرند بکیرند نافع باشد و مود و پیچ را با بخل و به باید و بکیرند زمره های پشت آنرا
 با لند و و قوه و فایده بچنین بر میده اعصاب میمانند بر غن و مودانی جز با اقیس نفع است **من** اقیس بازه
 چهار اوقیه و در روغن زیت آنقدر از بر نند که توان بدست مالید پس با لند و صافی کنند و طحله را
 و چند پیچ و خردل و قسط و زعفران **من** که کم بکافند **من** که نیم مثقال ساییده و اضافه نمایند **روغن من**
 مزج آب یک خربانه یعنی جوان میچکد از نباتش و حال در محال نستان او شک میکنند و در نشت پهلوی
 آب را آرد و عرض میدهد و شک نیز یک از دیگر طبخش کم و خشک است در خرد و در دوم محلی و مطلق
 و مفت حصات و مخرج جنین و قابل این و نافع است بر و و فیق اقیس که از رطوبت و پیچ باشد و در و نیکه
 و در کین و مکر و عرق النسا و قاع و مکر و مفصل قدر یکد آن سبزی باشد با میوه مناسبه **من** اقیس یکدر مل پس در

سوزن آب دو قبضه در یک شسته بچکانند از خارج اول حرق آن می آید و بعد مردن آن سوزن روغن ان **روغن**
شسته چهار بهای می بر و بپزند و ازل کنند **روغن** شسته پنج استار فطرده و دم سین و قلع الذریره هر کدام یک نیم
حب بدین مصطلک هر کدام است و دم کوفته در شراب نقوع کنند سه سبزه روز بعد از آن با یک رطل و نیم کنی
مورد و جوش نهند تا شراب برود و روغن بماند **روغن** اندک **روغن** نفع بنزد و فاف و الف سکون و در محله و کسوف
و سکون تماند و سین و جمل روغن افغان است **روغن** اناسیون روغن ترب است بخت بونانی **روغن**
نستین و یک رطل مسخن اعضا و بارده و مقوی آنهاست **روغن** کجندین نقاج از خر و نشتین هر کدام دو رطل
چهل روز در آفتاب نهند **روغن** افنی در حیات مذکور شد **روغن** الفنج از اطباهند و سنانست نافع است از
بلغم و هرگاه که شش مفت روز بخورند و هم سوطا کنند و ت بسا بخورند هده کنند و گویند اگر جوان خورد و بر
شود و اگر بر استفحال ناید چنانکه از هر بر حسین او ظاهر شده باشد زایل شود و همیشه صحیح البدن باشد **روغن** یکیند
یخ الفنج را و پاک بسویند و ریزه ریزه کنند و روغن خردل سقیمه نمایند و بقرع و این روغن کنند **روغن**
افنی **روغن** یکیند که چون هر روز یکدم بخورند بونمان حکیم عظیم و جل بعد از این ششخت جوان کند
و موی سفید ریخته موی سیاه بر آید و اگر جوان بخورد و بر نشود و اگر بخورد و خرد و جوان کرد و **روغن** یکیند پوست
پنج آن را در آخر حریف و در سایه خشک کنند و چون سر مدب بند یک رطل و نیم روغن کاه و عسل مصفا هر کدام یک رطل
در یک آهن کرده و سرش را مستحکم ساخته در انبار بجا بکنم سه ماه بگذرانند **روغن** الفجان بفتح سه و او را در
دل کنند و معتد را بجا بس بر دو بوسه و اصلاح آورد و صلاحات را از مریب زد و طحال نفع کند **روغن** بدستور روغن
بابونه بجل آوند **روغن** انیمون نافع است جیع امراض داخلی و خارجی و نافع است حیات را قبل از ورود
گاه از آن حب میت ازند و با انوس کویدین روغن آنرا میگیرم بهی است به مشقت و اذیت و میدهیم
در امراض استسقا و جیت **روغن** انیمون **روغن** انیمون یکو قیبه صبر نصف آن غبر و در دم زعفران نیم
حرق می او و در ساعت نافض را بکن میکند **روغن** انیمون و شکر مای سخی کنند و تقطیر کنند فلا
طافه ترش است **روغن** انیمون بنوع دیگر **روغن** انیمون دو رطل کبریت سه اوقیه سخی و در بوتنه نهاده
آتش نهند تا کبریت بسوزد و چنانکه از آن مانده بس از بوتنه برون کنند و سخی کنند باطل مقطر و بچکانند از راع و بنیق

فرستادند و بکار خیر و تقوی و عبادت و در کوشش یافتند و عطا کردند و در دست یاری و تمهید مس

مستور با نیمی از بند

پایان تر بشود و در زیر قیبط کمتر ملاک کنند و کم میکنند و بمالند تا با عصاب آن بسد شک
مشتاق ز زردی بپند صد و نوبت عد و نوبت شک را بکنند تا نماند غبار شود پس باز زده سخت کنند
تا خشک شود و اگر نماند باز بپند قوی تر و تا فقر باشد بپند تقطیر کنند و بعضی که زده مشتاق
کرده اند و آن بیشتر جود می کنند **دفعه پنجم** دیگر که در مرض بارود عصاب و روجع بارود را
نافع باشد و اگر قیبط بالاند چند روز قوت نیکو باشد و چون مبر و مقدار یکد آنک هر روز بخورد و در وقت
بدن را زایل کند و ششها را در **دفعه ششم** زردی و سیاه جود را در قوت نیکو باشد و در وقت نیکو
در چینی مقل ازرق هر که در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
باز و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
که کنازه و ششها با نوبت و کجایش هفت است و ششها و آنرا سوراخها کنند برای هر پند سوراخ
پس باید فرموده شد بر آن و در بالای پندها زغال بریزند و با روغن زردان یکد و در زیر آن
طبق طرف نهند تا روغن از بیرون در آن یکد باین طریق تنگ کنند **دفعه هفتم** دیگر که این نیز
از طبها پند است و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
آنکه تر است و پند و یکد که در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
بطریق تنگ کردن و چند عدد یکد سوده را داخل کنند و یکد هم بمالند بر هر جا که خورند و گویند که
موسس خود را در روغن زیت تا بگذرد تا مهر آید و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
ششها پند بالاند موی بر ویاند و پوست سیه سوخته بازیت و در ماسم است بازیت و ششها
حقوق چینی و فضل مدقوق با پند ششها چینی و حب الفار و مغز بادام و ششها حقوق کدک و مغز
سرخ کوشن همین اثر دارد و گفته اند که چنان کنند ششها را با روغن پند و گفته اند که در هر وقت که در وقت نیکو باشد
حتی در کف دست و در دانه جو را با پوست آن و دانه خرما بکشد و بپزند چنانچه پند شده شود و آنکه
بسیار سوزد و در روغن زیتون با کل سرخ پا نرود عدد و فضل ساید بالاند همان عمل کند و پند و آنرا و ششها
یکد هم سوخته با سرکه کنند با گندم و برادر به روز بشود و آنرا در هر ساعت میر و باید و از موهو است

سخت **دفعه هشتم** نماند است و جراح حاره مقعد و بواسیر را و چون کفای با بادان جرب کنند و بر
زین نهند است که می کنند و سرعت آنرا را زایل کردند **دفعه نهم** تا نماند غبار شود پس باز زده سخت کنند
و در آن می کنند و چنان حکمت گرفته و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
دفعه دهم دیگر که در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
چنانکه کرده گاه و پشت در هر نالیدن او را در بول کنند و ششها کرده و ششها پند و در وقت نیکو باشد
جهت دفع ششها که بعد از آن در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
و نافع است بدن روغن بادام تلخ **دفعه یازدهم** آب ترب سه جز و روغن کجد و روغن کدو و روغن کدو و روغن کدو و روغن کدو
آنست که در وقت خامی و دانه آن و برک آنرا گرفته باشند و روغن کدو و روغن کدو و روغن کدو و روغن کدو
ششهای آن را که بدو روغن باشد مقدار یکد جهت اخراج ششها چنانچه چوب است و اگر در وقت نیکو باشد
سوراخ کنند و چهار دو درم بذر اللغت را در آن نهاده و با سوراخ آنرا پند چنانچه چوب است و اگر در وقت نیکو باشد
زیر آتش پند ششها را اخراج کنند و با پند روزی و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
کل در کرده و یکد نافع کنند و با روغن زیتون و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
بر بدن این را زایل کنند و کدک خود ششها را سوراخ و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
از سر مالتا که در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
در هر دو روز یکبار نافع نرید جرم است **دفعه بیستم** بقیع جیم و الف و کسر و او و سکون چنانچه چوب است
بلاده جاده میاید کسر و است جاده و آن صغیر است که حصر لبان و عوم حسن لبه خورند و کلام و پند
و سبیلکوس نامند و در باب دال در دغان ذکر شد و روغن همان دغان است که هر کونید بدن
لاون است و مدطکی بالو به ششها یکد **دفعه بیست و یکم** در خربان سنو بقیع سین مقله و ثون و سکنج
و او در خنیکهای ماست میکنند تا در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
چم و پند و در دای بارده و مغز را سوراخ و کدک و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد و در وقت نیکو باشد
و فلیح و لقوه و ششها و کدک آنرا سخته شده یکد نافع کنند ششها سه درم در یکد سخته روغن چرخ این است

باین طریق که بدترین است زیرا که بسیار دیده شده که دو روز و یک سوخت و روغن در آن بهره نیافته
 و حال خود مانده بلکه زنگش تغییر نیافته و هر چه مایعات است ازین قبیل است مگر اوویه یا به که داخل
 میشود و توتش در دهان **روغن خردل** بضم حاء مملو و از او نیمه بفارس توز کوبند و از پوست و شاخ آن روغنی
 میگیرند و مشهور است بر روغن که با و از او روسی آوند و موثر قوی و قریب بر روغن بمان و خوشبو و گرم
 و خشک در درجه سیم و قایم مقام آن **روغن خربزه** قطان درین جلا و آنرا قطان میگویند و در ملک است
 و گرم سیر بسیار میباشد و روغنش از قریب به سر خمر محلی و مدهلف و سیرخ النفوذ و در عروق و عصاب و معی
 اعصاب موثر و مقوی آن و ملین عروق و جلد و در امراض بارده بسیار نافع **ککبوت** این صغیر در اوینه
 هزار عدد و هفتاد و دو و وجه عظیم و در وندیدی و عظام و جلیین بهم رسیده چنانچه در شبان روز به پوش بودم و به
 معالجه کرده بودند نفع نکرد و این مرض از اکل کاهو سیر که بر نهار بهم رسیده بود و بخورد نالیدن بکمر نه زایل شد و بار
 دیگر ارشدت بر دعو کرد و دیگر ارباب از مرتبه اولی بدتر و درین با چهار روز و پنج بودم و چون صبح روز پنجم اندک
 به پوش آدم طلبیدم نالیدن بمان بود و در کون بمان و مرتبه سیم از خوردن دیاس بسیار بهم رسیده و با
 بفضل الهی در غایت که با وویه و دیجت نهاده زایل شد و دیگر از مرتبه شش **روغن خربزه** است
 اعصاب و مفاصل و داء الثعلب و جرم را و در اعضا نالیدن فایده دهد و نافع است قبا و بهق و برص و سحفه
 و جملای آنرا در سرفا مقعد را و خشک کند بوسه را و بریزد آنرا خوردن نشاید که ستم است **ص** بکیرند روغن کجند
 چهار رطل و مار سیاه از شش و داده عدد و زنده در و یک سبن کنند و چنانچه آن حکم کنند سیر و یک را که بخار
 بر نیاید و با شش هم جوش دهند تا مار با و در روغن غمر آشفند و در آن و چون سرد شود ملاحظه کنند که بخار
 آن بد ماخ نرود و **روغن خمر** بید بخر است **روغن خردل** خستاق رجم و بهنای کشته و تجلیس و دم کوش
 و در معای سخت را نافع باشد و کانداسه را هر چند کشته باشد بکود دهد و قلع و جرفش بارده را نفع کند و شش
 به دم **ص** بدستور روغن با دم بگیرند **روغن خشک** لفظا فایده است بر روغن خشک و بهندی که کوه و نامند و گذشت
روغن شش چون بدستور روغن کل گیرند مسکن در دهای حاره و در دم و شرب آن بخت نرود و سرفه
 حاره و قطورش جبت کوش مفید و دم گرم آنرا سودمند و روغنی که از تخم آن گیرند و در و منوم چون کفنی

[illegible]

از هر از مغزین اوجی آمد و در غن لغوه بر سر و گردن و هر دای پشت او میخالدند باندک فرصت بهفت
 و اگر باین طریق روغن کشید که در غن لطیف و لطیف هفت اذنه در پنج به شغال شب و در قدری آب
 نقوی کشند تا نرم شود و به جابج و به شیشه مطبوع کرده بطریق تنکب در غن کشند اگه کام و در جان که از آب
 آن کشد و غیر آن بهشت چون هر روز و بار با لند نیک صحت تمام حاصل میشود و در جابج است **روغن زیتون**
 از آن غن کشند و با چهار قطر روغن زیتون شستند تا نرم شود و در غن بآن راغ جرم و در او الحبه و در آب
 است و بعضی در روغن زیتون را میگویند و در غن جابج که **روغن زیتون** فایده مفصل و در زانو و در غن
 و با لندن شود و در شش کشتن کمال یا به قیله و خواب و آب زیتون که با قیله و در آن چیده باشند و غن زیتون با جابج
 با لندن تمام نفع میدهد **روغن زیتون** را چنان تازه هر قدر که خواهد بگویند و بپوشانند و شش را شسته و لندن آن روغن کشند
 بشش غن بپوشانند تا آب برود و روغن با لند **روغن زیتون** نافع است بهتهای و با شش و غن و طایف و در غن
 س و قطع غن کشند با بعضی شش به شش **روغن زیتون** بکیرند و روغن آنرا که هر بدو باشد با شش آن بسط
 کشند و روغن و این روغن آنکه بکشد و قطع از آب طریقی و به جابج و در غن را از آن باقی ماند و روغن آن
روغن زیتون نافع است فروج خیر الاذنه مال را با صندل بطعم یا خسل و فروج خیریه را و چون به شش با
 مخلوط کنند تجلیل میکنند مسالبات فروج را و چون بر موضع موی با لند بستر و در زایل کند و فروج الف
 و در و بوسیر و خا افرایا و سر طمان را هر که ملا کشند با جابج مناسب علت است بآن شود و در **روغن زیتون**
 هر چه خواهد و در زیتونش انفریاک و هر دو را سحی بپنج کشند بس منبند و بر بوش و آنس و هفت تا آب شود
 و آنرا مستعمل شده طریقی نماید و در زیتون با لند و در غن بس در مکان رطب نهند اصل شود بر طوبت
 آنکه بکشد و محلول را تا بیرون رود و روغن **روغن زیتون** خنک و شقاق را نفع کند **روغن زیتون** بکیرند و در زیتون
 هر روز زیتون هر کدام بختقال آب بیده به شش و شغال و غن کا و فروج کشند و بپوشانند و در غن به شش
 تا غلیظ شود و در کین چنین در آب سر و زیتون سر و شود و دوباره بکشد از آن با شش تا قی ماییت
 آن شود **روغن زیتون** بوسیر را سود دهد و در آنرا زایل کند و در غن با دم ضعیف تر است **روغن زیتون**
 بهمار و خرس میگیرند و در جابج میسوزانند و به سوز با دم توان گرفت و به سوز روغن به سوز محلول آن

این ضعیف است و در غن زرد و آبی و شش در فصل سیم بیان میشود و آنرا **روغن زیتون**
 و روغن خلوق است **روغن زیتون** بسند موثر از حضرت امام بخت باطنی از غن اشد لغات عنه منقول است
 و در غن زیتون ششهای افشا و در و است و از خواص او است که چون بر سر قصب مالند و شش قدر بر آن
 بپسند و بعد از طهر میاشنرت نمایند عافیه است و در و نافع است نفخ معده و در و کلیه و سلس البول و کزیده که
 را با لندن **روغن زیتون** مانده باقی از آب است **روغن زیتون** نافع است به جابج فروج را با لند کردن و بجز کردن و نفع
 میکند فروج کلیه و ششها را و هر چند خیر الیه باشد و به جابج قبول نکند و آن کشد را جابج است **روغن زیتون** بکیرند
 زیتون هر چه خواهد و در شش بپوشانند و شش را شسته و لندن آن روغن کشند و فروج خیریه را و چون به شش با
 عرق را بس قطر میکشد و با قوی تا خارج میشود از آن چیزی بتقطیر مثل شیر و اگر بتقطیر و با عرق بکشد
 بهتر است **روغن زیتون** بپاشند بر زیتون کوبند و آنچه از زیتون رسیده باشد زیت عذب نامند و غن آنرا
 در شش م زیت طفا کوبند و با س و روغن آنرا زیت عکس خوانند و از آن صابون پزند و در جابج
 بسوزانند و چهارده و شغال از زیت طفا با ب کرم و ما را به جابج قوی باشد و نفع کند و در عصبان عرق
 آن را با شرباب و آب گرم محلول و با جابج را و خیریه کند و بدان را و چون بآن حقه کشند و فروج
 و مر و سدی و در و مفصل و عرق است و در و کمر و او جابج بارده و امفید بود و چون شش با لند
 که در زیت عقیق خوانند و آنرا شش را قوی کنند و به جابج قوی و جابج و سلس و سلامت و زوال شود و
 و طای آن روغن و کزیدن عرق را آن کن کنند و چون زیت را بپوشانند تا به نیمه آید بدل عقیق میشود
 شش بپوشانند **روغن زیتون** از زیتون نارس کیرند و آن سر و خشک است و بسیار به شش
 بآن است و مفت حقه مقوی و موافق معده و مقوی لند و دندان و مانع از عرق و مقوی از غن
 سده و قلع غنوت و مانع عرق و به نفاط سیاهی موی و مقوی و دندان متحرک و مانع سبلان و طوبت
 لومات و قلع خون لند است و به شش آن موافق و در عصبان و نیکو کشنده و زیت و روغن زیتون
 برای قایم مقام روغن کیرند و آنچه از زیت سال بکشد و بهتر از روغن بپاشان است و کوبند و چهار
 هزار سال بماند و این ضعیف در غن شش م دیدم که میگفتند زیاده از این مقدار سال است به جابج کزیده آمد

توی و رافع خفقان و ضیق نفس و سر نه استقامت و خشکان و امراض پس از مقوی باه و مغزج قوی الزامه
و مزاج غنوت و مدد بول و باضم طام شفا و شرب با و حافظ جنین و جود مل و پا و هر جمیع امور **در** پیوسته و مستند
گیرند **روغن چیتون الدبک** چون بر کف دست و پاها مالند و بعد از ساعتی بجا محبت منقول شوند این کف منجی
کند **در** عیون الدبک و جوز امثال پس وی نمکوفه به تنگیک روغن کشند **روغن** و بفتح ذوات عروق و
محلل بدن و دفع مازده که در او جامع اعصاب بتمه بارده و تسخیریه و جبر بارده و در و گوش و بار و طنین
و نزلات و جرب و حکم و قوبای بفر و در انقباض و فرج ابریه و هر بدن اعضا و نامد که و شرب آن فائز کم
معه و تسخیر طارخ و در سقیفه است و شربش منشر و مقبلی **در** شام بسیار است و در شنبه بوزق مورد
یکه اینکه از آن بزرگتر است و عطاردان آنجا بدل بس و جبهندی میفر و کشند و گویند از آن سال عمر میکند و گیرند
لحم آنرا و از آن روغن کشند و بعضی از اعضا و در ف آن و تخم آن بار و روغن زیتون ترتیب میدهد و طبایر
حب الفار باب مجوش ننداشت پس نرم میگویند و آب بر آن میریزند و میسند از در زیر چتری سنگین
تا روغنش سیلاب کند و تو میگویند بار و روغن کجدی بپزند انگاه میفش از آن و نقل آنرا میریزند بدانش
تر **روغن فافه** و آن درخت حساست و گل آنرا در جاز و بخار فافه گویند و در آنجا به بزرگ درخت زاری
میشود و در روغنش در فصل جابحه که شد **روغن فافه** بسیار خوشبو و مطهر و نافع است امراض بارده و عصبان
را و محل و بفتح و مقوی دل و دماغ است **در** کلک **روغن** در روغن زکس هر کدام کین و نیمه هیل به شقال و نقل
و کافور بکند و در شقال **روغن فافه** از آب بفت ملود و به مرتبه رد و تقطیر کنند و روغن را از روی آب
گیرند و در مرتبه دوم بپیوم **روغن فافه** فافه و استر نارافع بود و هر دردی را که از سردی باشد بر طرف
کند بدانش روغن غار **در** فصل طخ ده دوم عاقه قوما هفت درم سوزج سه درم **در** انجکوب کشند و در جاب
شراب کهنه بپزند تا سه بخش بود و یک بخش باند بس پخته درم روغن و دو درم فوفیون بس پییده و بیند
از نند و از آنش بردارند **روغن فافه** نافع است جمیع امراض بارده و سرد و جاره آنرا باقی حبسته و به امراض
اعصاب را و نده که در سبز و جگر و درم مبیات **در** نوشا و زود مل ایخیر جود مل تقطیر کنند و از آن
نرم و در آخر بتدریج نند و کشند بگردان فاطر سس او قبه و از روغن فافه بار یک بسیار نازک و دو قبه او

[illegible]

و با جاذبه مغناطیس را زایل کند و در پوست و کمر رانق کند **ص** بکیر نداب ورق جعفری را بخوبی با نیم من روغن
 کبوتر بخت نند تا آب برود و **روغن گل زرد کرم** است و عقل با دوا و امراض بارده و نافع است **روغن گل سرخ** مایل
 است به کمی و دماغ را باعث حال آورد و با افیون و روغن شترانق کند و با سرکه حرب را دفع نماید و چون با سرکه
 بر سر مالند دفع مصلح کند **ص** ورق گل تازه و خشک کنند تا پیرمرد شود و الکه و روغن کبوتر مخلوط بر آن
 از پند و جمل روز در آفتاب نهند **روغن گل سرخ مرکب** هم مرکب القوم است و لادغ و قابض و مجمل و موافق و مؤثر
 حار و بارده و با قوت سهله و سکن التهاب معده و در بیا منده گوشت زخمهای عمیق و جحف و رطوبت
 آن و دفع کنند و مادی خبیثه آن و جفته کردن بآن را زایل کنند و قروح و امراض و مغنیه بآن سکن درد
 دندان و لطولش مقوی دماغ و جالب سهال مراری و سهیل آب راجه و مقوی همه اعصاب و تجلیل برنده مؤثر
 فایده و در آن و بکیر کنند و در دوا و نافع است و سودمند و طلای بآن بسره که دکل است و در
 سرد و راح بخارات دماغی و موافق و در هم آن و رافع زحیر و در دوا و قطورش نافع در در گوشت و پند
 بآن و با سرکه و آب و روغن و در رافع حرق و پاره و زهر قروح و جوشنهای حار و شرب آن مبطل مر خود آن
 ایک و در پخت و صابون و در ریج و امثال و مفید بدش نیم و زرش و روغن بنفشه و بوزش و بن خلاف قدح
 تا بکویه **ص** بکیرند کل بد اقلع و روغن مغول نرازد و تیره و چون سفید شود و صافی نموده مکر کنند تا مفت
 مر به و اگر آب افشاده تازه آنرا با مثل آن روغن کبوتر یا زیتون بخت نند تا روغن باند بهمان خاصیت دهد
روغن گل سفید مایل است بسردی و در فایده نزدیک بر روغن گل **ص** این را نیز بهمان طریق ب زرد **روغن کبوتر**
 عقل را براج باشد و سر البول را زایل **ص** بدستور انیسون بکیرند **روغن گل کام** خبر دست و مرقوم شد **روغن کندر**
 شیان را زایل کند و معده و آزار قوت دهد و امراض بارده رافع کند و اقام دیدان را قتل نماید و قروح
 امراض را بکشد و سرفه کمند و نفس را مفید است و چون قلیع از آن بر سر میلی کنند و چشم رسانند و چند
 روز در همت کنند ظلمت و جهل و جرب و سلاق و بیاض و معده را زایل کند **ص** مانند باقی صمغ بکیرند
 بعضی روغن کبوتر دهستان و کندر ریج است و رسیده و دخل کنند و خشک را در یک آب کرده و رسا فو بر
 سرش نشاند و آتش کنند تا آب بخوش آید و بخارات آب کنند که روغن کبوتر در و این قسم عجیب است

شستن لاجورد بکار آید و افعال جمیع از نوع اول است **روغن کچر** کرم و تر است در تقبیح و تسهیل و تبیین
و ترطیب و دفع احتراقات غلط و حرقة البول نافع است و فایده میدهد به حال خشک و تشنج یا بس و قهقهه بر سر
و محتوی آن قروح جسم و زایل را زایل کند و خارش بدن و تشنج آنست و هر جهت که از نورده بهمرسیده باشد
اباطی الغم و خرمنه مفرود و اعراض مصیبتش طبع اوست بآنکه خمر و خوردن آب بجمود و آبگانه امثال آن
نمیشد مایه در دم **روغن کتک** در مری مذکور کردید **روغن کبریا** بعینه در سبذروس خاص طریق استخراج
آن ذکر شد اما سبذروس کبریا شریفیت و کبریا خالص از طرف روم و مغرب می آید و اهل روم از آن
مستند و قهقهه و تیرگی غلیان می سازند و از آن بوی نافع و کافور می آید و عوام در برقان بدست می آورند و در
برقان و عده زردی گویند و در نسخه مراوهین است و کبریا سمی حیات است ازین و آنچه در دستهای زان
می باشد که دست بند میکنند همه عالمی است که درهند هندیان و در طلب و ملک و نیکوئی از
سبذروس میب زنند و ازین را چندان خواصی نیست و بدل کبریا نمیشود اما خاصیت و کیفیت آن را ذرات
در سبذروس مذکور شد **روغن کبریا** دیگر شده بود زهر است و در خارج مجری ریخته با بخار جوش کنند **روغن کتک**
روغن شقایق است و کدشت **روغن بسبذ** تری می باشد بدن را و نافه است از هر مرض یا سرور یا میکند
امراض سوداوی را خصوصاً صداع و جزام و مایه خونی را و اینها و شراب و سوسن و در امراض جاریه بار و عرق
و در بارده با لفظ بس نفع میکند فالج و لقوه را **روغن پسته** و بادام و قندق و صنوبر و سبوم
و تخم کدو و خیار مسادی گرفته با هم مخلوط کنند **روغن طوطی سیاه** معده و کبد را نافع بود و فایده لقوه و جمیع
امراض بارده را نافع بود و در معده و جوش را قوت دهد و بدن را خوشبو و مطهر سازد و بر زان بابت تبیه که کنی
بجاست سود دارد **روغن پاپیون** و زنبق و برنج هر کدام ده مثقال و خود و یک هر کدام سه مثقال جز
را کوفته و چغره و سبیده داخل کنند و در شیشه کرده جمل روز در افتاب نهند **روغن لادن** یا مقبره باشد
چون نفیج کچر آن و پشت را بدان چرب کنند و بر وضیق النفس اسود دهد و بار عفوان و عسل بعد از ظهر فروزم
نمایند زان عاقله عارضی را جالبه کند **روغن بادام** و خیار با بطریق زنیوان آن را نمایند **روغن**
لقوه نافه است امراض بارده و عصبانیه را و هر چه است لقوه را و این نسخه را تحض مجرب بود که لقوه را بآن علاج

میگرد و نمیدانست علاج هیچ مرض دیگر را و هیچ میگرد و نمیدانست به دنیا را و نمیدانست به معالجات اطباء را و درین باب
پس فخر فرمود الدین بعد از جهان بسیار از او و هفت **ص** جمله و شوی نیز میباید و میباید که در یک آیین لغیر
باید آن و نیز و پس از آن قدری زیت کهنه تا در خود انگاه به یکسقط قطعه کنند **روغن زرد** و در آن قوت میدهد
و معضای ریه را آید و به بدش و فلاح را و ده امر از این اعصاب فشی و خفقا از او آید و میکند شیرینی را و فسخ
میکند جمیع قروح و بواسیر را و نیز به شش یک قیر اطمینان میدهد **ص** و در آید بسیار بیده و در آن قدر که معطر
که آنرا بپوشانند بقدر و در کشت و بهنند در مکان گرمی تا حل شود پس بطابت آنرا در جام ماریه پیراهن آید
پس بآب صاف میگرد و نمیدانست و در آن فغان انگاه در مکان رطب نهند تا روغن شود و حاصل کنند عرق
پس بر آنند عرق را باقی بماند مخلول آن **روغن زرد** و در فصل موده و سبقت یافت **روغن ماه فزون** و در آن
استقارای فایده باشد مقدار شربت آنقدر که مصلحت دانند به شیر شتر از **ص** در آن ماز برون یکبار یک در پی
من آب بپوشانند تا نیمه آید صاف کنند و با سه اوقیه روغن بادام تلخ بپوشانند تا روغن بماند **روغن ماه فزون**
الشمس چون در پنبی چکانند خواب نباید جز از آنست که **ص** نوش در آن قطعه تخم ترب سپندان و خربزه
فلفل سیاه و زنجبیل و کاکج **ص** و می گویند بآب بپزند و صاف کنند و با وزن آن روغن بپزند و بپوشانند
تا آب برود و روغن بماند و در آن گفته اند که چون چشم رست خشک کرده که را با خود و در آن خواب نباید
چشم بود که در وقت کشتن باز باشد چون تعلیق کنند در گردن بچین و بپزند گفته اند که چشم که خشک نموده
در چشم کشند خواب نباید و گفته اند که اگر چاک کوش یک تازی بازینخ و روغن کمان مخرب در خرقه بسته در گردن
آویزند خواب نیز **روغن مبارک** و این را روغن نقوه نامند جهت نقوه و کماله و در عرق الف اول
و نفوس و غلیظ ریاح و پیچ باه و ششهای طعام و قوطوس بپخت کوی و کز آن سه معده و سه صمغ و وز و در آن
جهت جمیع امراض جمیع نافع است و در فصل لام کشت **روغن مبارک** و دیگر روغن جرک و در فصل انزله و برادیت
روغن بخر روغن خوشبو و عطری که است **ص** بکیر و بپس **ص** جو بود و کل خجید سبیل الطیب و ریشه الاغلف
بهندی هر کدام ده مثقال و به سبیل به پنج مثقال بهار باران به نوزده مثقال مشک و عنبر و زعفران هر کدام دو مثقال
کافور سه مثقال و فلفل و مثقال براده صندل و کل کلاب هر کدام سه مثقال و است مثقال هفت من آب بریزند

بریزند و وزن تبریز و شش من عرق بود و در روغن از بالای عرق بکیرند و عطرا را که بپوشانند آنرا آید
بر است مثقال روغن دیگر نیز نهند و باز خوشبو و معطر است **روغن مرزنجوش** کرم و لطیف باشد فلاح و خوشبو
اعصاب و قیقه و سمدان بپزند و سوادوی را فایده دهد و جمل ریاح و مفتوح شده باشد و چون قطعه کنند
را زایل کند و سده و مدح را بکشد **ص** در بپوشانند نیم من روغن کچک چهار من بدستور منحل سازند **روغن مرزنجوش**
در لود و در کور کند **روغن مرزنجوش** نافع است جمیع امراض سیلان را چون امراض سیلان رجم و قروح خفیه
و سکن میکند و در چشم و سیلان و موح آنرا خشک میکند بطلای کردن و منغ نر و میکند و دماغ را قوت میدهد
و امراض قلب مانند خشی و خفقا را زایل میسازد **ص** مانند مر و در است بعینه **روغن مرزنجوش** قوتش
چون قوت روغن بلبلان و مانع عفونت است و بسبب امراض و رو به میکند و بدل و قایم مقام
روغن بلبلان است در همه باب **ص** بکیرند و صاف کنند و بپزند و بپوشانند و در آن در رو
سختن روز در لطن فرس و فن کنند پس در جام ماریه قطعه کنند تا معود کنند عرق و بماند روغن در
زیر قرعه انگاه بپزند از **ص** در جام ماریه نر و بپوشانند است که بکیرند و یک حقیق و بپزند و بپوشانند
باید از خوب در آن میکند از در ظرف مخصوص حل را بر سر سه پاچی می نهند و آنقدر آب در یک میریزند که چهار
انگشت فاصله آن تا قوت طرف باشد و سر پش یک را با خمر و له مستحکم میکنند تا با آنرا آب پروان
نیاید و آنش قوی از سر کین و آنش آن میکنند بپزی که آب را بپوشانند و در آن بپزند و در آن بپزند
در روزی یک مرتبه بپوشانند و از آنجا آب کم شده است و صاف میکنند و باز سر پش را نصب نموده
سنگ را از سر آن می نهند تا در دو سه هفته جل میشود و آنچه بپشت بر بدن مایعات است جهت علاج
بسر پش ندارد **ص** چون در پنبی چکانند خواب نباید و اگر خواب بسیار بر کسی غلبه میکرده باشد
و خواب که دفع شود بعد از امتداد بین این بر مقدم دماغ و قوطور آن در پنبی زایل میشود **ص** بکیرند و نوش در
طه فلفل تخم ترب سپندان و بذر الطیخ و فلفل سیاه و زنجبیل و کاکج مساوی کوشه بآب بپوشانند
و صاف کنند و بپوشانند روغن بید بخیر بپوشانند تا آب برود و روغن بماند انگاه قدری در پنبی چکانند تا با آن
روغن مشمش مسهل قوی و قاتل کرم معده و با افیون میکن همه ادواج و قوطور آن در کوش میل و صحت کوش

زرد و روغن بماند **روغن نارودین** و یکدورم صلبه معده را نافع باشد **من** فطره مصطکی هر کدام ده درم پس بنفشه نمویه
 سعدی ازخرد قصب الذریره هر کدام یکدرم و نیم نرم کوفته با یک رطل روغن کچال و شیشه کنند و سرش را با حکم
 گویند و یک هفته در آفتاب گرم نهند پس صاف کنند و دارو را در دو باره کوفته و کوفته بهمین دست در تهر تبه
 سیوم و درم تهر یک هفته در آفتاب گرم نهند و سرشیشه را حکم گویند **روغن نارودین** نوع دیگر که همان فعل کند **من**
 روغن بان یک رطل **نارودین** شش درم سعد قصب الذریره مصطکی ازخرد هر کدام یکمقال کوفته است روز
 در آفتاب گرم بگذرانند و بعد از آن صاف کرده بکنند از **روغن نارنج** که عطر نارنج گویند و مفرج قوی آفتاب
 و غائل کم کم و فی و غشیان و باز هر موم و کدغ عطار و سموم بار و حیوان و مقوی اشتها و باد و جفت سده
 و مایع و ترالات بارده و در دینه و قوی و کبر و جوش و خفقان و غشی سودمند **من** بدستور کلاب بکیر نذر و روغن
 را که اگر کم از روی عرق بردارند و بهترین پوست نارنج حجامت و در آن روغن بسیار است **روغن انجلی**
 نافع بلغم است ریاح بوسید و از سه را و روغنی که از نارنجیل کنند و در دوا ضرر و درک و ضعف باه را چون
 بالند و آنچه با متعلق است سود دهد و استقای رطوبه را زایل کند **من** انجی دوشم به در روغن بادوم است **من**
نارودین نافع است حمیات مرمنه را و انواع ویدان را بکشد و اشتها را زیاده کند و درم روغن بیل و هند و بنور لبه را
 زایل کند و اگر اندک معده و قاع و لقوه و آهرض و عصاب و عسر القبول را بر طرف زد و در دواهای کنند و درم بارده
 سود دهد **من** بدستور بادیان روغن بکیر نذر **روغن انجلی** نافع است قروح و کوبه و دهنه قروح خینش و عرق کلاب
من بکیر نذر **انجلی** کل کل کنند بک و سر که و بپزند تا سبزه شود پس صاف کنند از آن سر که را و دیگر سر که بر آن نذر
 و قلیل نک و بگذرانند تا سبزه شود و بچین بک و بکینند تا چهره باقی ماند از در بخار آن پس بچین بک از آن سر که را تا باقی
 ماند و روغن نیز در زیر فرج **روغن انجلی** که تر از روغن با بکین است و سودمند است و جع سرد و جع مفصل بارد و عصاب
 مقعد را اگر هر چند فرمن شده باشد و بجه اندر هم سر را بچین دهد و سده و مایع را بکشد و صولع رطبه سود و در آن
 باشد و قلیل مفصل و مایع که بر وی سینه و جابهای بلن و در سبزه بکین کند با لیدن و در مایع گرم و دوا غمائی که صولع را
 مصطکی روغن بنفشه بادوم و کافور بود **من** بدستور روغن کل بازند **روغن بنفشه** با عتدال قریب باشد و عجل و مطلق
 بود و سده بینی کشت بد و کند از آن زایل سازد و فطره را در و کوشش و وی و طین را برود **من** همان بدستور روغن نرگس است

است **رغن زرد** آنرا در درخت بری خوانند و در خواص و افعال چون شکرین است **ص** نیز بهمان طریق است **رغن زرد**
 گرم و خشک است قوی تر از اکثر رغنهای و سیرج النفوذ و مد جیف و مخرج جین و جمیع امراض بارده را نافع بود و چون فالج
 و لقوه و غشه و کزاز و تقصیر عصب سستی آن و بواسیر و رقان و سپرد و رص و سرفه کمند و حصوات و اخراج کرم معده
 و مقصد و رفع یبوم و تجلیل ریاچ احشای چشم و در و مفصل و کجالت بان جهت نزول آب و بیاض قطرات جهت
 کسور ریاچ کوشن فح و فزجه و بخار آن جهت سردی رحم و خشنای آن مقید و طلاء آن منبت شعاعیه و مفرط و
 برین مصطنع خشنای و سه که و مفرط و مصلح آن کثیر است از فیض آن مانع شغال آن سیاه آن یکم شغال و چون سیاه
 از اقطار کنند مقید شود و بکشد مثل آن میوه و نزد بعضی قطران است **ص** محال مقید شود و بعضی ملا و دیگر
 نیز زیست و سیاه شود و علی آباد بغداد بسیار و مانند قیر که مذکور شد از زمین با آب میجوشت و از روی آب میگیرند
رغن زرد که سبزه نامند سیاه و صنداع بنظر رانافع باشد و در گرم سلب را تجلیل دهد **ص** نام تازه را کوفته و آب
 بوزنش و رغن گل یا کجی بپوشاند یا شکر نرم تا رغن نماید **رغن زرد** که چون وقت حاجت پرمیغ را بدان
 بیالایند و بر کف پای و گمشان مالند مخطو او را که بداند تا باشد که از حرکت او فتاده باشد و در قنیه و خضیه
 مالیدن فایده تمام دهد **ص** مودان بزرگ که موزجه سواره گویند بکشد صد عدد و در پنجدم رغن بلبان یا سون یا کس
 و شیشه کنند و پشت روز در تابستان با آفتاب بمالند و در جای که باد نمیشد یا در روز آفتاب صافی نمایند و نگاهدارند
رغن زرد که موز را ز بدن بستر **ص** زنج شمس شغال آن یک باندیده صد و پنجاه شغال آن شش شغال مجموع را کوفته
 ده جمعه کنند و پنجم بر ریز آب را بپوشانند و ده جمعه زنج را که شمس شغال است با یک جمعه قوی دوزخه و در آب ریخته بپوشانند
 تا عشر آب هر جمعه شمس شغال است بسوزد و آفتاب جمعه دیگر را بزنند تا مجموع ریخته شود و از آب شکر مانند بسوزند تا پنج
 کنند که بعضی ملاقات موز را بستر و باد را آفتاب بدون جوش و دن بگذارند تا با امتحان رسد و اگر ملج الف و دوزخه
 هر که کم جزو دوزخه و ده جزو باشد قوی تر است و آنقدر آب بر بزند که چهار گشت بر سر آید و بعد از گشتان نه روز بعد از جوش صافی
 کرده و سه بار بستر و جزا را بکشد بس صافی آنرا باربع وزن آن رغن کجی بپوشاند تا رغن بماند و بعضی دوزخه
 و قوی دوزخه را میگیرند هر که کم جزو و در آب آغشته و در آفتاب می مانند و هر چند روز آب آنرا صافی کرده همان مقدار
 دیگر افزایند و تا سه مرتبه بکشد می کنند یا بیشتر تا و قنیه با امتحان رسد با رغن کجی بپوشاند تا رغن بماند **رغن زرد**

1914.

بمقتضای نیم خطر مستند در دیک مریاندند و بهتر آنست که در ترا افتاده برینند و قوی بنسوزان چیت رفع معدل
بترت و اگر زمین خاک سیخ رنگ باشد بهتر آنست که در قراقا به ریزند بیشتر روغن میدهد و زمین زرد
شتر و دیک زمین سیاه از آنهم کمه و طریق ترکیب آنرا در خط مذکور شد و در زیاده و نقصان و خالص و غیره
صفت بداند و قراقور مزاج هر طبعی که مستحق باشد مختارند و **روغن** در دستور اطباء و فوکی خوشتر از دیگر
و معتبر قلب شربا و شش و جگر و طحال و باطنی را قوت دهد **ص** بکیر نکل کلاب هر چه خواهد بود و بگذارد تا خوب
خوب نشود و پس در شیشه بزرگ کنند و کلاب که با پیوسته اند و شیشینه را بکشم بسته باز ده روز در بطن بماند
و من کنند پس چرخ آوند و قطعه کنند بر خاکستر کرم یا دیک بپاش معتدل باقی ماند چیزی از ماییت آن انگاره
بچکانند آن آب را بنا معتدل تنها تا آب برود و روغن بماند و زیر قرح **روغن** در آن یکبار از ایل کند و بکند
و در آن شعلت قویا را مانع باشد و گویند طلای پیروز و در قوی قوت دهد و بزرگ کرد و اندک و کوشش بخشد و همین
اثر کند **ص** بکیرند و در روغن زیتون بپاشند با شرم تا قویا بر روغن یک بار با روغن کجند و بعضی اطباء میگویند
زردول چهار جز و وعلق و خراطین هر کدام جز و و بیکدیگر روغن میگویند و این صنف قویا را ایل میکنند و بزرگ و در
اثر زرد و سترخای اعصاب از دفع میکنند و جلق و عین را بنکر در غل با جمل روزی حال اول مریاند و **روغن** در
چیت بوسه چاره امراض معتد حرج است **ص** در ضایحه کشت **روغن** هیدر نفع است جز در جگر و در حمام کردن
هر دو با مالند چند روز مکرر و سودمند است و در امراض بار و در ایلیدن و کاه بخورون و در و کوشن یا در و **ص** میشود
روغن با دم از تخم آن روغن کنند **روغن** یا **ص** و آنرا یا سیمین و یا سنفید گویند و بعضی اطباء آنرا را بقیق و در شیشه
و زرد و کبود و نیز میباش و کبود و شش و در شش و در ششهای بزرگ میشود و آنرا بلیک خوانند بفتح موحده و لام
و سکون بخانه و فقه لام ثانی و سکون کافی و این اثر و سفید است که بهندی چشیا گویند کرم است با خندال
و طبوبات را لطیف میکند و کف را از ایل بسیار و معتدل بار و در اسود میدهد و در و جان با خمر سر است بر هر ماکه باشد
موی بر و با و بچیت عظم قویا حرج است چون در جلیس بچکانند **ص** بهنجیت که در از باره است **روغن** که بر من
را بیک بدن کند و چون در دست نماند از ایل کنند **ص** آب با و جان سیاه سه رطل روغن کجند که طل بپوشانند با شش
نیم تا روغن بماند انگاره امل لیل و شب طرح هندی و تخم ترب و کل شقایق و نونه و بیج با و جان عاف و قراقور و در

را و بهتر از همه اغذیه جامع است و اگر با کجبین نجبه پخته بهر است و زیره با ج نسبت با سفید با ج غذا کمزد و در بخت
او بان آن اقویا را بگویند که در اندوخته است احباب حنی راجتی نظر انقب و نافع و نام از او بخت ناقصین که از چهار
صحت یافته پخته زیر که مدت صفرا را بکنند و فرو نشاند و نوش خون را بکن کنند و بنیم را قطع کنند و طول باز را جلاد
و سده بکشید و مدت اخلاط را طبعانند و در اقویا بخت اخلاط میفراید و دل را رفعت دهد و خون معتدل پیدا کند و با وجود
برای محدوده خوب نیست تا برای امحاء و تصحیحان ارباب و ادراس سر و دگر آنکه نافع است بکرمها و معدله و در اجهای کرم را
بکرمها گوشت تخم که کرده رطبی یا گوشت مرغ در دیکر کنند و پاره پاره و در چتر و قدری شیرج و تخم پوست کنند و در آن
اندازند و انقدر آب داخل کنند که بر سر آن آید و میجوشانند و کف بر میدارند بس سرکه انکوری بنیم رطبی و شک طرز کوفته
بج رطبی میریزند و چند جوش دیگر پند بس مغربا دم مقشر شیرین را بکوبند شیره کشیده داخل کنند و چون پخته شود بکرم
شیر خشک کوفته و پخته و تخم و سداب ساییده و در آن کنند و بر خفان رنگ دهند و بعضی با بنظر قویب از **دگر گوشت**
بره یا مرغ خاکی را شیره شیره کنند و در دیکر اندازند و پاره و در چتر و تخم مقشر و روغن کجد یا کاکا و آب انقدر که در
بالایش بگذرد و بیدارند و بشیر مرغ بپزند و کف بر دارند و بنیم رطبی سرکه و دایم رطبی بکرم و مغربا دم در کوبند شیره
گرفته در هم کرده داخل کنند و قدری کشیز و سداب دوسه شاخ و زیره سیاه اند که نیز اندازند و اگر نیت مسهف
در آن کنند و بد و بعضی از شک امیوه خشک اضافه میکنند و فوکه در اغذیه باید که در کوبید ترش و به ترش و جود
و زرد و نو و موثر منق فوکه است در نفع سودا و استسقا و مایخولیا و این طعام قلیل انقب است نظر انقب و تا به رافع بسیار
میکند و برای ادراس منفعت کلی بر شد و این غذا در اغذیه مثل کجبین است در شربه و فوهر جنین بازند و کرم که اگر یا کرم
این از اغذیه معتدل است و معده و کج و جمیع منافع سبک و درین مضمر است و از احتراز از آن با علم و محرم را
مفید **بسیار** با بار بر قطعه قطعه کنند و در کاهها و کوبند تا هم شود و روغن بادام ریاح کنند تا از بار بزیوبی بپزد
انگاه آب بسیار بر آن بریزند و بپزند و سرکه و شک سفید انقدر که چاشنی معتدل شود و اندک آب که داخل کنند و اگر کفین
کنند و دیگر و یا مخط کنند بهتر باشد و **افند علم الامهات** **باب سین الحار** بسین محله وانی و کبریم و سکون
طامه که شیر ترش نان بکشد و شیر چون ترش شود و ناند کرد و شراب آن همچو جاز نباشد و طبخ قوت سیم بهم
میرساند و در او پیچند و چندین شکم عاوش میکند علاج است که می کنند تا معده پاک شود و روغن نارین کرم کنند

[illegible]

و بخت بر وقت حاجت بآب سر و آغشته شود که تفتیق قدیم را از ایل کت جزایح جزوست **ص** زعفران
فلعل زنجبیل عاقر قبا نبات کوفته و بخت بر وقت کما و آغشته تا بکشد شود که تفتیق را هر چند کند باشد
زایل کند **ص** زعفران بید بخور هر دو و سی سبیده شود که تفتیق را چون بآب سبیده و قطره
صباح در سوراخ بینی چکانند اگر در بطن است باشد بطن چنانچه بر عکس برنج کند و آنرا بپزند و بپزند و بپزند
چون در تمام سر به بخار آب گرم در زدن بر وقت تفتیق شود که تفتیق در وقت سکن کرد و اگر پوستی عارض کرد
بر وقت که شود و شود تا بکشد که صدق را از ایل سازد **ص** زهره کک زهره کک و عصاره ساق مخلوط کرده در پیش چکانند
ص که صدق را که از مواد غلیظ باشد نفع است **ص** و یا برنج فیکر جادو شیر چند بیدستر فوفون هر کدام و انگ منک
چبه سبیده با شیر زنان شود که بکشد صدق که سبب آن عفونت هوا یا بویهای بد باشد نافع باشد **ص** مویهای
جزو او غیر شنبه مشک هر کدام بخورم سبیده با قدر کلاب آغشته شود تا بکشد صدق و تفتیق چون در
حرارت باشد زایل سازد و جزا آن چهار است روزان سه و درم و یکد انگ هر روز مقدار یکد انگ با کلاب بینی
چکانند **ص** فوفون طبایع زهره کک فیکر هر کدام بخورم زعفران یکد انگ **ص** لایق لایق لایق و در وقت که از حرارت باشد
ص فوفون کافور بذر النخ بالویه کوفته و بخت بقدر حدس شایق سازند و تا دو عدد و آنرا بار و در وقت بخت سبیده
در بینی شود که در گوش فلور نماید **ص** که صرع را نفع باشد جزا و جزو است **ص** عصاره قند الحام هر کدام
و درم با اصل استعمال نمایند **ص** که صرع را زایل کند چون سه روز شود که تفتیق را در وقت بخت **ص** روغن ته
که در دهم هندی هر تیه گویند و شال شویان شال تره را بدان میگویند و صفتش در فصل را و صمد در وقت بخت و شود
حراره رو باه همین عمل کند و تفتیق و نه آنرا شال عین و روغن رته بخوری که مذکور شد بکشد و در آنرا نیز زایل کند
ص که فلج و لثوه و استرهای عصاب و جنین سر و بر دود که در عصاب بود نافع باشد **ص** عصاره سلق
و عصاره پنجه حنظل تازه هر کدام بملقه شود و بخت هر کدام دو و انگ یکد انگ استقل کند **ص** که لثوه و لثوه
کند لثوه در خانه تاریک نشیند و سه روز شود که بکشد و شفا یابد **ص** بکشد و روغن رته بخوری که در رسم روغن مذکور شد
و استعمال نمایند و طبایع فوفور و اندک پوست بالای رته را مقدار عکسی سبیده با آب و رقی سلق با در زنجبیل شود
کشد و بعضی مقدار از سبیده شود که بکشد و سدر و مالچو لیا و در آنرا شفا باشد در جانب صبح و قطره در طرف

و بخت بر وقت حاجت بآب سر و آغشته شود که تفتیق قدیم را از ایل کت جزایح جزوست **ص** زعفران
فلعل زنجبیل عاقر قبا نبات کوفته و بخت بر وقت کما و آغشته تا بکشد شود که تفتیق را هر چند کند باشد
زایل کند **ص** زعفران بید بخور هر دو و سی سبیده شود که تفتیق را چون بآب سبیده و قطره
صباح در سوراخ بینی چکانند اگر در بطن است باشد بطن چنانچه بر عکس برنج کند و آنرا بپزند و بپزند و بپزند
چون در تمام سر به بخار آب گرم در زدن بر وقت تفتیق شود که تفتیق در وقت سکن کرد و اگر پوستی عارض کرد
بر وقت که شود و شود تا بکشد که صدق را از ایل سازد **ص** زهره کک زهره کک و عصاره ساق مخلوط کرده در پیش چکانند
ص که صدق را که از مواد غلیظ باشد نفع است **ص** و یا برنج فیکر جادو شیر چند بیدستر فوفون هر کدام و انگ منک
چبه سبیده با شیر زنان شود که بکشد صدق که سبب آن عفونت هوا یا بویهای بد باشد نافع باشد **ص** مویهای
جزو او غیر شنبه مشک هر کدام بخورم سبیده با قدر کلاب آغشته شود تا بکشد صدق و تفتیق چون در
حرارت باشد زایل سازد و جزا آن چهار است روزان سه و درم و یکد انگ هر روز مقدار یکد انگ با کلاب بینی
چکانند **ص** فوفون طبایع زهره کک فیکر هر کدام بخورم زعفران یکد انگ **ص** لایق لایق لایق و در وقت که از حرارت باشد
ص فوفون کافور بذر النخ بالویه کوفته و بخت بقدر حدس شایق سازند و تا دو عدد و آنرا بار و در وقت بخت سبیده
در بینی شود که در گوش فلور نماید **ص** که صرع را نفع باشد جزا و جزو است **ص** عصاره قند الحام هر کدام
و درم با اصل استعمال نمایند **ص** که صرع را زایل کند چون سه روز شود که تفتیق را در وقت بخت **ص** روغن ته
که در دهم هندی هر تیه گویند و شال شویان شال تره را بدان میگویند و صفتش در فصل را و صمد در وقت بخت و شود
حراره رو باه همین عمل کند و تفتیق و نه آنرا شال عین و روغن رته بخوری که مذکور شد بکشد و در آنرا نیز زایل کند
ص که فلج و لثوه و استرهای عصاب و جنین سر و بر دود که در عصاب بود نافع باشد **ص** عصاره سلق
و عصاره پنجه حنظل تازه هر کدام بملقه شود و بخت هر کدام دو و انگ یکد انگ استقل کند **ص** که لثوه و لثوه
کند لثوه در خانه تاریک نشیند و سه روز شود که بکشد و شفا یابد **ص** بکشد و روغن رته بخوری که در رسم روغن مذکور شد
و استعمال نمایند و طبایع فوفور و اندک پوست بالای رته را مقدار عکسی سبیده با آب و رقی سلق با در زنجبیل شود
کشد و بعضی مقدار از سبیده شود که بکشد و سدر و مالچو لیا و در آنرا شفا باشد در جانب صبح و قطره در طرف

دیکر شاد بلوط چاه دوم کند سی درم کشیز خشک بریان کرده کنار کزمانج هر کدام بخورم شربت سی درم
 باب نالین سفوف سبیل البول جرب یک درم چوبایس چهارده جزو است بیک درم شربت سی درم شاد بلوط بخورم
 کشیز خشک یک درم اصل البول سی درم انور هر کدام چهار درم بندر بده هفت درم طباشیر مصطکی ورق کل هر کدام
 یک درم سعد کوفی کند بقیه انیسون هر کدام یک مثقال شنبلیله ربع مثقال شکر طرز و مثل همه سفوف سبیل البول
 دیگر که معروف است بسفوف بلوط نفع میکند سبیل البول را وقت میده مضامی مثل آن را در این جزو است شربت
 دو درم با کلاب صفت بلوط مغز بلوط هر کدام دو درم در نه موز کزبره طباشیر و در و حمر با قهوه هر کدام یک درم
 کند مثقال غده یک درم شکر طرز در برابر سفوف سبیل البول یک قطره البول را نیز زایل کند جزو است
 است و زنتی مایه شربت دو درم صبح دو درم شام دو درم و اگر بقطره سبیل البول شکر بدی که هر چه بغل
 بهاشاد در و دفعه نو با ما انشعاب یا شامند و بذر قطونا و غذا را از اسحاق و آب غوره و زرنک و انشال آن ترش
 دهند بلوط مقشر مقلو کند زو کشیز خشک کل ازنی صبح و شب سفوف سبیل البول یک درم یک مثقال البول
 سبیل البول و قطره البول را در و دهد جزو است شربت سی درم صبح و شب سفوف سبیل البول یک درم یک مثقال البول
 در صافی خولجان خرفه و جرب رسن و یابس علی البویه سفوف سبیل البول دیگر که بهای خاصیت دارد و جزو است
 بخورم و زنتی صده و ده درم شاد بلوط چاه دوم کند سی درم کشیز خشک در و غل و مقلو و کل ازنی و صبح و شب
 هر کدام ده درم بهمان طریق معمول دارند سفوف سی درم کشیز خشک که بنده و به بهال معدی را بایست نافع باشد و شکر
 بنشاند جزو است شربت سی درم شام و صبح و شب سفوف سبیل البول یک درم یک مثقال البول یک درم یک مثقال البول
 خرب و بظربان در و صبح و شب کنار هر کدام دو درم سفوف سبیل البول یک درم یک مثقال البول یک درم یک مثقال البول
 شربت سی درم شکر سنا که ده درم سورجیان بخورم شیطریه هندی به درم زعفران بخورم سفوف
 سورجیان نافع است و اوام و او جان مفصل و سوختن با بد و سرخیز برین باشد و به کثرت نام است غذا
 خود آب و لوبیای مقشر با خر و سن چوب سورجیان غر و زنتی با دیان شکر تیغال هر کدام یک مثقال نبات
 منقال با شیره تخم خربزه و عرق شاد بستره سفوف سورجیان دیگر که غذا و نفع است و او جان مفصل را نافع باشد
 جزو است چهار جزو است و زنتی و از و ده درم مزاجش گرم است و خشک و در یک درم و زنتی و در شربت و منقال

و منقال سورجیان هفت درم زیزه بریان کرده و نه جوینار هر کدام دو درم فلفل یک درم شکر طرز و برابر
 سفوف سورجیان او جان مفصل و نفع است نافع باشد شربت سی درم باب کرم ص این شربت بهینه است
 این است اما درین شکر دو درم تر و بخورم سنا اضافه کرده اند سفوف سورجیان دیگر که مفصل و عرق این را
 نافع باشد جزو است شربت سی درم زنتی است و به درم و نیم شربت سی درم و منقال باب کرم ص سورجیان مصری
 دو درم سنا که هفت درم مغز بادام دو درم پوست بیلکه زرد به درم مجوده ورم زعفران بخورم و اگر ماده بنفشه
 بدل مجوده بخورم تر بکند سفوف سورجیان اقرس و عرق این را سه درم جزو است و زنتی با زنده و یک درم
 شربت سی درم باب کرم ص سورجیان ده درم شکر سیاه بخورم زعفران یک درم و طباشیر و قدیم از بهر
 این شربت می را سوخته نبات میده و اندنق عظیم میکند و در سفوف مفصل شکر از بر کلسون فکی هر قوم است
 و گویند عظم فک است مقدار درم باب سوده به بند سفوف سور که اگر فک بود را نافع باشد جزو است شربت سی درم
 و منقال با ما و لوبیای سبیل کایه و بیلکه سیاه هر کدام بخورم غار لوبیای به درم طباشیر کل که در این سفوف
 هر کدام چهار درم یک قطره حلاج و در و خرب سیاه هر کدام یک درم سفوف سور دیگر که اخراج میکند اخلاط خرفه سوخته
 را نافع است از جرم و کلف و دشمن تو با و با لوبیای و غلبه سودا جزو است شکر زنتی سی درم یک درم
 بخر شربت سی درم با ما و لوبیای و اگر در شربت یک درم مجوده کند قوی تر باشد بیلکه کایه و سیاه
 آن انور با و بخیویه و آن عدم بیلکه بذر هر کدام بخورم انیسون اقریطی بقیه بذر شربت سی درم یک درم
 جزو است و از منی ساییده هر کدام یک درم شکر طرز و برابر سفوف سورجیان با لوبیای از و ستور ما شربت سی درم
 زخو است و زنتی است هفت درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم
 و سیاه سنا که هر کدام بخورم لاجورد مجوده غار لوبیای انیسون هر کدام یک مثقال سفوف سور دیگر که از این بخت
 از یک درم با و درم با و لوبیای انیسون هر کدام یک درم یک درم یک درم یک درم یک درم یک درم یک درم
 یک درم سفوف سور دیگر که از این شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم
 به شربت یک درم مجوده شوی و غل کند قوی تر شود و به شربت سی درم بیلکه کایه و سیاه و آن انور با و بخیویه
 هر کدام یک مثقال انیسون بقیه شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم
 هر کدام یک مثقال انیسون بقیه شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم شربت سی درم

مؤثر است مقل هر که در دم این خون کل می بخشد هر که در بروج درم شکر بوزن **سودا** که در منافذ این
از اول بیشتر است و بعد از او سوداوی را زایل کند و بقاییت باغ و نفع است جز اینست که هر که در جود است
و بعضی خردم بذر با در بخوبی اضافه کرده اند پس هر که در جود باشد شکرش بقدر برداشت هر چه از جود مصلحت دارند و
یکه آنکه بخورده اضافه هر که در جود با یکدیگر می کنند **بلبله** که باغ و بیلد زرد و سناط که باغ و زبان از این
کل نفع است **سودا** که در جود هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
دیگر شکر نبات و دوا و قیاس است شکرش از هفت درم تا دو درم **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
از آن جل و خردم شکرش تا هفت درم و اگر هر بار یکدوم بخورده بخورده استمال قوی تر کند **بلبله** که باغ و زبان از این
هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و درم شکر بوزن **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
که در **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
نبات سبوی و حرقه البول را نیز نفع نماید **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و حرارت و آسایش خون آمدن باز دارد و شکرش یکمقال باب به شکرین **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
بهمه وی **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
خالص سودا و دود و گفته اند سودا و خورق دفع کند اما در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
بجمله تا و جبهه اندک **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
کشد پس در صفت و خشک کرده در سفال نهند و سفال دیگر بر آن نهاده و در زرش را بکل حکمت گرفته کوی و درین
بکشند و در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و غیر از اینست **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
جز اینهاست چهار جود است و زرش یکمقال و نیم و نیم قیراط جود که شکرش است **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
حج نیم قیراط شکر طرز و مثل **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود

مؤثر است مقل از هر که در دم این خون کل می بخشد هر که در بروج درم شکر بوزن **سودا** که در منافذ این
بجز اینست که هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و چهار دانگ زرش سر است در یکدوم و نیم و خشک کرده و در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
به درم شکرش درم **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و غای را سودا و از اجزایش چهار جود است و زرش است و نیم درم **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
طایفه هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و قطع خون از آن می کشد القاب مواد و صفای و درم و از آن اجزایش و زرش است و زرش یکمقال درم
شکرش تا و سفال **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
با دام چرب کرده و طایفه زرد و خشک شکرش و زرش را بکل حکمت گرفته کوی و درین
و ریختن و هر که بعد از آن در دست و پا و یکدوم **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
چهار دانگ از آن چهار درم و یک قیراط در شکرش **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
کل سرخ هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
طلق سیاه و ورق و ورق کنند بخشمال و شب باغ و در سفال و نیم باب سرشته بر اوراق طلق طلاق کنند و بپزند
بشمال آب ندیده کنند و سفال دیگر از این پوشند و کن را بایش را بکل حکمت گرفته کوی و درین
و طایف آتش دهند و آنچه این جود را و اول طلق را آتش میدهند پس با آب یا کلاب ساییده در بوتنه بزرگ بپزند
حک شده باشد بهمان طریقی آتش میدهند و هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
میشود و نفع آن نفع است و زرش و هر آنکه در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و درم و نیم ثورات را زایل کند و درم و نیم کیتین را بریزد و انواع استفا را مفید بود و حرارت خونی را برافروزد و شکرش
تا ده خور و مصلح آن **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
در یکدوم و نیم خشک و در اول درم و نیم کیتین است با و درم **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود
و که با هر که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود **سودا** که در جود

[illegible]

شد جزایش شد و دست و زان و جل و شکم و شترت و سب و دم و آب کرم و سپیدان سفید مقلو و درم زرد و مدبر مقلو
 تخم گمان مقلو تخم گندمای بریان هر کدام و دودرم مصطکی و دودرم بلبله گای قفا و دوده بروغن کاه و هفتدوم **مغوف**
مغفیان و دیگر که زجیر و توکسر را سود دهد جزایش هفتدوم و زان و سب و کیمشغال شترت و و متغال **م** حب ایش و
 متغال کمون مدبر مقلو و کیمشغال تخم گندمای گمان و بلبله سیاه و زیت بریان کرده هر کدام و دودرم سب و کوفته
 پنجمه سوای حب ایش و **مغوف مغفیان** و دیگر که همان سود دهد جزایش شش جزوت و زان و نوزده و دودرم
 و دودرم باب هر دوی **م** حب ایش و مقلو بذر قوطا هر دوی بریان کرده هر کدام و دودرم کل ارمنی منته صمغ عربی و زرد
 پنجمه کرفس و دودرم مغوف کنند و چون مقدار کیمشغال و نیم حب ایش و دودرم متغال قند سیاه هشت متغال
 آب و زنجبیل شنب لغو کده عا الص باج قدری شیر بز مازه در آن ووشیده بنوشند اسهال مغفر و زجیر و در حال شفا
 و **مغوفی مک** مغوفی باه و بخت هر دوی و حرطویان که جگر و دماغشان کرم باشد **م** بکیرند پوست شنبیل
 هندی و شک ناعم سوای هر دوی کف دست بخورند **مغوفی شوم** که خواب آورد **م** عود خام و متغال
 ششاش سفید پانزده متغال تخم کاه و پنجمشغال زعفران نیم متغال سفوف بازند **مغوفی منزل** که بدن را لاغر
 جزایش شش جزوت و زان و شش زنده و دودرم شترت و هر روز یکدوم با کلقت بخورند و زک استرحت کنند **م**
 لک شسته و دودرم ناخواه سد آب کمون که مانده هر کدام چهار دودرم مر جوشش بوره اومنی هر کدام یکدوم
 بکوبند و بسترند **مغوفی منزل** و دیگر که بدن را لاغر کند جزایش این نیز شش جزوت شترت و و دانک **م** مر جوشش
 پنجمه زنجبیل را زان و دودرم و جبطیان هر کدام یکدوم لک مغفول و سدر و دودرم هر کدام چهار دانک کوفته و پنجمه و اگر
 هر روز یکمتغال یا بیشتر سدر و کوفته و پنجمه یا شش متغال کیمشغال و آب سرد بخورند تا سه هفته بدن را لاغر کند
 و عصب را قوت دهد و گوشت را بخت گرداند و پنج مغفول و زباند **مغوفی ناخواه** مفع است ریح معده و درد
 از او و دودرم زرا و قنوبه یا نمک میکند و بخارات را از قوت و حرکت باز میدارد و جزایش و جزوت **م** ناخواه
 کرفس با سوبه قند و و زان و دودرم **م** **مغوفی تسبیح** اسهال و سبج معارفایده دهد و جزایش شش جزوت
 و زان و دودرم و یکدوم و بعضی این را سفوف الطین نیز کوبند شترت و پنجمه با کلاب **م** شش بسته صمغ عربی و زرد
 و در جان و زان و شک بیدانه مجموع بریان کرده کل ارمنی بکوبند **مغوفی نفث الدم** جزایش پانزده و جزوت زان

تاریک

و بغیر از این نمون یکش بار نوزده بستور باقی و در نیم من حل انحر خوب نهند و باقی بقوم آورند و بست دوم ازین درخت
جوش دهند تا بریده شود و جل دوم ازین مار بلین بیات منده **کفین بندوری** که مالخویا و احباب و جن
را محروم نماید از این است و کجاست **من** انیمونیه و دوم بصلیخ تربید هر کدام شش درم کاو زبان چن
تخم کاسر ارب کشوت پوست بچ کاسر هر کدام بخورم جاش ورق گل کاو و پوست هر کدام چهار درم و بکس
باورنجویه زرغین و در پیچ بمن سفید ساج قاقه سبیل هر کدام سه درم کفند افتاب و بوزن همه او سه در
در سه کو آب بر کنند یکش بار نوزده بستور و چوت نند و با یکمن قند بقوم آورند **کفین بندوری** **معدل**
سه و یکد یکش بد و بول اند و استفا که با حرارت و تب باشد نفع کند و تشنگی نند و تبهای گرم را فایده و درخت
سرخ جزو است شربت از خردم با یکوفیه **من** پوست بچ کاسر تخم خربزه و خیارین هر کدام بخورم پوست بچ
به درم تخم کاسنی ده درم و نیم جز از انیمونیه و پوست آب و سر مشغال سر که خوب نند و با یکمن قند
که دانسته شد بقوم آورند **کفین بندوری** **معدل** که سه بکت بد و یکم بنزد و معدل بود جزا و جزو است
شربتین ده مثقال با حق مناسب **من** تخم کاسر و خرفه و حاض و خیارین و زربانه و کرفس هر کدام درم بچ
بادیان و کاسنی و تخم کشوت هر کدام دو درم جزا در بست مثقال سر که و پنجاه کلاب خوب نیده بطریق
متعارف با نیم رطل قند بقوم آورند **کفین بندوری** **معدل** سه و یکد یکش بد و قشع سه و سپز کند و بول براند
و تبهای مرکب را سود دهد جزا این شربت جزو شربتین ده درم **من** تخم کاسر بادیان و خربزه و خیارین هر کدام بخورم
پوست بچ کرفس پوست بچ کاسر و کرفس هر کدام هفتم بد و یکم کوب کرده در سه رطل آب و سر مشغال سر که یک
خوب نند و یکمن قند بستور متعارف بقوم آورند **کفین بندوری** **معدل** و یکد که سه و یکد و سپز را یکش بد
معدله و از فنول پاک کند و بول براند و سودا بکشد و استفا را نفع باشد جزا این ده جزو است شربتین ده مثقال
من تخم کاسنی بادیان کرفس کشوت اینون هر کدام بخورم پوست بچ کرفس و بادیان و کبر مکده درم
حصار و غافل ریوند هر کدام دو درم کو فنی را کوفته در سه رطل آب و یکم رطل سر که خوب نند یکش بار نوزده بستور
نذکر با یکمن قند بقوم آورند **کفین بندوری** و یکد از دستور ابن السیان نفع میدهد سه و یکد و سپز را او
و معدله و تبهای بخور در ارد و سحر و در ده فصل از اجزا چهار بست روزان بست و بخورم شربتین ده درم **من**

۱۰۰ بزرگداشت و کشتن انیمون هر کدام بخورم تخم کاسنره در دم در یک رطل و نیم خل مخمر در دو اوقیه آب قرچ بران
 و بهر سوز مذکور بعد از طلوع با بخار رطل سر محلول بقوم **سکچین بندوری** که همان فایده دهد جز این چهار جزو است
 ۱۰۱ کشتن یک اوقیه باویان انیمون هر کدام یک اوقیه نیم تخم کاسنره در دو اوقیه در چهار رطل خل مخمر در یک رطل آب بپوش
 پس بخوشند تا قوت او به بیرون شود و صافی کنند و با ده رطل شراب بقوام آورند **سکچین بندوری** با ده
 بنای صغیر از نفع باشد و سه های بکرم و معده را بکشد و او را بر بول کند **سکچین بندوری** سر در یک سوز
 مذکور بقوم آورند و ربع قند سر که اضافه کنند و بخوشند تا غلیظ شود و بندوری جارچین است **سکچین بندوری**
 اگر که دوشاب و سر که رسای کنند معتدل خواهد بود و اگر سرد تر خواهند بر که را اضافه کنند و اگر گرم تر خواهند
 دوشاب را زیاد کنند و این در نفع از **سکچین بندوری** کمتر است و در تفتیح شده و تقطیع خلط و تبکین است
 خون و صغیر از آن ضعیف تر **سکچین بندوری** بکشد و دوشاب پاک با خاک هر چه خواهند و با قدری کلاب بخوشند لب صافی
 کنند و با سر که رسای بقوم آورند در یک بنکین **سکچین بندوری** نفع است از اوجاع صدر و ریه که جوش
 شده باشد از رطوبت غلیظ از به و نفث الاحتجاب و در دمای بند با سرب و تقویت دل و بکرم و به عضای شبه
 میکنند و او را بر بول میکنند و قرع را نفع بیناید و اگر سر که اضافه شود نفع میدهد اما نه بکرم و در دم آنها را
 و سه های آنها را و مفت حصار و در بول و ضعیف است و سود میدهد از برفان سیاه و صغیر و به سیاه و سفید
 و بنای سوداوی و مطلق خلط غلیظ است و قوت میدهد دل و در اول میکند اوجاع و هان و دندان و به
 و اوجاع از او از شراب سموم قتال سودمند است خصوصاً افنون و شوکان را و قوت بخشد لاشه و شهوت را و نفع
 مینماید جمیع و در این از آن که از حلق خون غرغره کنند بان یا جرح کنند بان اندک اندک از سر سفید و نفث الدم
 که از قریه ریه و سیلاب فصول که از دماغ جلق میریزد و خونریزی و او را در دم ملاده است فقط و همچنین است با و بکرم و جرح
 غلیظ و در خون و اکثر آفات **سکچین بندوری** بکشد و در آن هر وی تا تران و بعضی اصل صبا تا ترک کنند و در جرح
 به بعضی از آن نفث و بعضی شرب و نفث ماکول نیست و بعد از ورق و بیاس ورق کباب و یک بان پنی دیده اند
 و آن مردم غام و بریان او را میکنند و آن می پزند و در وقت عدم جوب میل میکنند و خانه از جلا و در وقت و در جلا
 با کمال و نور در او در سر که بزرگ که شربت بر سر کابل و طرف جنوب بسیار است این صغیر است و به نحوه

[illegible]

درست چنانچه رسم است پس بعد در دم قند بقوم آوردند **کنجین** که معده را قوت دهد و گشتها آورد و صغره و ناخواه
نیزه هر کدام ده درم آب به کلاب سرکه هر کدام اجزاء در سرکه و کلاب خوب بنده و جوش بپزند و با قند بقوم آوردند
کنجین که جوارات را پاک کند و سده بکشد و بهنهای کند را نفع باشد **ص** تخم کاکاسی و گوشت بز که
برخ و تخم پتله هر کدام ده درم اجزاء را بچکوفته کرده در یکبویفه سرکه و یکبویفه آب بخواب نهند و یکسور مذکور با
بقوم آوردند **کنجین** و یککه که معده را قوت دهد و جوارات را پاک کند و سده بکشد و بهنهای کند را نفع و حقیقتان
و جوش را بر طرف آورد **ص** انار دانه و زرد شک هر کدام پنجاه درم عمر بندی هر درم آغوش بخار است دانه براده
صندل صاف صیر بانزده درم ریوند چنبر یکدم تخم کاکاسی و بادیان هر کدام سه درم اجزاء را بچکوفته کرده مجموع
را در ده من آب بخواب نهند تا بغض آید بغض رند و صافی کنند و پنجاه درم آب خورده و حق درم آب سبب است
درم آب به و هفت درم آب لیمو و پنجاه درم سرکه و یکمن قند بقوم آوردند **کنجین** و یککه که سده بکشد و بهنهای کند را نفع و جوارات
را سبب جوارات بکشد بود و در اجزایش بخ جوارات شربت بن بکوفته با حق کاهنر **ص** تخم کاهنر و رخ آن
هر کدام ده درم فستقین روغن و عافت هر کدام هفت درم ریوند چنبر کوفته سه درم با بعد درم سرکه و یکمن
قند بقوم آوردند **کنجین** و یککه که برق سیاه که از سده بپزد باشد بود و در اجزایش بانزده جوارات شربت
ده درم **ص** ریخ بادیان و ریخ اوخر هر کدام ده درم ریخ بادیان و کرفس هر کدام ده درم آفتابخ و جمع کبر
اسفول قند ریون که نافع تخم کرفس بادیان هر کدام پنج درم مجموع را در سرکه خوب بنده و جوش آورده و صافی
کنند و با قند بقوم آوردند **کنجین** و یککه که جوارات حمار و صفرا را نبشتند و گشال صفرا و کبر با زرد و کاسی
که آید بر آمده باشد نافع باشد **ص** سرکه و کلاب هر کدام یکبار یک برک کل رخ پنجاه درم کاهنر است درم در سرکه کاهنر
پس کاهنر و زب بجوش نهند و صافی و یکمن قند بقوم آوردند **کنجین** و او و ده است که هسته هسته بدن را بزند و طبع
بایستد و باز بپزند و بقول ابو الفرج از لظول رقیق رشت و استعمال میکنند این را با قاشق رقیق و چون از
تمام لظول است و برستقیق شد که آن نیز دخت **ص** سیاه و غن از تون است و در آب را اندک کورند **ص** سیاه
مغز انبشت نذ و غلبه خون را پاک کند و احباب معده ضعیف و مرا کثیر را نافع باشد **ص** گوشت بچه را با میوه
ناهمر شود و آب سماق که در طرف این جوش بنده باشند و یکسور و در طرف چنبر که نشسته تا اجزای درخی

[illegible][illegible]

مجموع را در کلاب خیارینه و جوشانیده صاف کنند و آب ابریشم را اضافه نموده در یک مشک با شکر نیم پخت کنند
و نبات و قند سفید بقدر کفایت بقوم آورند پس نوک بکوبیده و کباب و شکر پخته هر کدام دو درم با کلاب
و صندل سفید بکلاب ساییده به درم غیر ششصد یکدم مشک فالحس و دو انگلی مجموع این چهار را بعد از
توهم که نزدیک بان رسد که کشت طاقت آن را در دنیا میزند و بسیار تیر تیر میزند تا نیکو مخلوط شود **شراب ابریشم** از آب
اطلا و لاله و لاله جگر و دل و جوشانیده و دود و راکش و در جمیع امراض بار آورده و نافه باشد و قوت به از باده
کند و نشانه آن را در نه شش چهار درم باشد **شراب ابریشم** که چند شبانه زرد را آب این تاب انداخته باشند
جوشانیده صاف نموده یک اوقیه و نیم غلجان خود و جگر که معطل هر کدام به درم زعفران یکدم صندل
کرده بعد از توهم داخل کنند با کعبه قند و دو اوقیه عسل سیرت پزند **شراب ابریشم** و یک بیست تقویه دل و اعضای
در رفع خفقان بار آورده و بوی خوش سوداوی و اقلام مالغولیا سودمند است شربت خچرم **شراب ابریشم** سفید
مشغال یک شبانه زرد در هزار و پنج صد مشغال آب این تاب بخوبی اندیش بچوت ننداشت رسد بیشتر در توهم
را در اندازند و کافور کل کا و زبون است و پنج مشغال با در بچوبه یا زرد مشغال و با در بچوبه و کا و زبون را بعد از طل
آب بچوت ننداشت با نند و آب آنرا اضافه آب ابریشم کنند و با سفید مشغال شکر سفید بقوم آورند پس
غیر ششصد و درق طلا هر کدام یک مشغال و نیم ورق نقوه و در و درید و معطل هر کدام دو مشغال در این حل کنند
شراب ابریشم که مضافی اکثر مزه و در رفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت قلب و اعضای زنده و معده و
اقلام مالغولیا و هموم و توخشت نافع است شربت چهار درم **شراب ابریشم** سفید مشغال و درق کا و زبون و بیک
و شانه و کلاب از هر یک شصت مشغال آب سبب شربین و آب امر و شربین و آب انار شربین و آب بیز
هر کدام دو درم مشغال بخوبی اندیش بچوت نند تا بربع رسد و در وقت جوشانیدن معطل سبیل هندی
چون بولاب سبب زعفران هر کدام یک مشغال پس و نقل خود و سبب هندی هر کدام یک مشغال و نیم در جبین به
مشغال بعد از کوفته در پارچه بسته در آن بچوت نند و بعد از آن که آب باریج رسد ابریشم و او و به را آفتاب صاف
کرده آنرا با سفید مشغال شکر سفید و دو درم مشغال عسل بقوم آورند و غیر ششصد و درق طلا هر کدام یک مشغال
درق نقوه مشغال مشک نیم مشغال در آن حل کنند و اگر قوی تر خواهند معطل و درق زعفران همین نقل

و نقل خود و پس صندل زرد هر کدام نیم مشغال کوفته و پنجه اضافه بزند و بعضی که را هزار و دو درم مشغال
و پس سفید مشغال میکنند و زعفران را پنج شش نند بلکه ساییده بعد از توهم در آن حل میکنند **شراب ابریشم**
تقویت قلب و رفع خفقان و غشی ناید و صندل و امر و سواد و باریج است **شراب ابریشم** خام شرب مشغال مشک فالحس
نیم مشغال غیر ششصد و درق طلا و نقوه هر کدام یک مشغال عرق کا و زبون و کلاب و آب انار شربین هر کدام نیم
مشغال و درق بید مشک صد مشغال آب سبب شربین صد و پنجاه مشغال نبات سفید شصت مشغال **شراب ابریشم** خام شرب مشغال
و نصف قلب و معده و قوی را زایل کند و در اکثر امراض مفاد و سوداوی با نظیر است **شراب ابریشم** غیر ششصد چنانچه
مشک زرد و زعفران معطل هر کدام یک مشغال و درق طلا و مشغال خود هندی پس سبیل ساج و در جبین و نقل و در
هر کدام نیم مشغال کلاب مکر عرق بید مشک و کا و زبون هر کدام دو درم عرق نیند و کرمانشاهی بکین عرق شانه
نیم صندل سفید ساییده عسل صغیر هر کدام ده مشغال ابریشم قند مکر و نبات سفید هر کدام صد و پنجاه مشغال
آب سبب شربین و به شربین و انار شربین و امر و شربین هر کدام شرب مشغال بدستور خود و آب زنده **شراب ابریشم**
در تقویت باده و اعضای زنده و عجب اثر و قوی است و قوت و قرح و نشانه طای آورده و جرب است
ابریشم مقروض خام و درم صندل سفید خود عرقی هر کدام دو مشغال و نیم سوان کرده کیش و بیک کلاب بخوبی نند
و مساج با شکر نیم پخت نند تا به نیمه آید پس صاف نموده با کین قند سفید بقوم آورند پس دو درم غیر ششصد
مشک یکدم و درق طلا چهار مشغال و درق نقوه دو مشغال نیم بیز نند و بقوم آورند شربت تا پنج مشغال **شراب**
خچرم صغیر را بکن کند و معده را قوت دهد و ضعف دل و خفقان که زرد سودا را براج باشد نفع کند مزاج سرد
و خشک است شربت هفت درم **شراب ابریشم** که بکین مزاج از آب این کوفته بوزنش بوزنش قند بقوم آورند **شراب ابریشم**
و جگر را قوت دهد و با در آب کند و سه آنرا بکشتید و سودا و الفینه و بهتقا را نافع باشد شربت هفت درم
از هر معطلی اصل الویس خلکوک هر کدام نیم اوقیه برب سبیل اسارون و در جبین هر کدام دو درم خود و بکین
اشنه هر کدام شش درم پوست بجز کبر کون کر و یا هر کدام دو درم زوفای خشک با دیان کرفش هر کدام
یک مشغال تخم خطیر نیم اوقیه و در چهار رطل آب بچوت نند تا نصف باند صفا صاف کنند و با در رطل شکر سفید و یک رطل
عسل حل بقوم آورند **شراب ابریشم** مرع و مالغولیا و صندل بار و در جمیع امراض ماضی که سبب آن بدودت

باش مفید بود و طبع را نرم دارد و جراثیم را از دهان و جوارح و زخم و شقاق پاک میکند و در سینه و ریه و سعال
عود و صلیب هر کدام بخورم اصل السوس کا و زبان بادبان پوست بچ کفش نیم خطر بنفشه کل سرخ هر کدام نیم
موز منقح سپستان هر کدام بخورم دانه همه را در آب جوی کند و بکین قند بقوم آوردند **شراب نشتین** دیگر بقوط شش و ضعف
و طبع را از ابل کند و ملج را قوت دهد **شراب نشتین** در سینه و جوارح و زخم و شقاق پاک میکند و در سینه و ریه و سعال
بسیار شش نیم جوش نند و با چهار رطل سکه جلول و یک رطل عسل بقوم آوردند **شراب نشتین** سده بکشت بدو بهای کب
مزمن را سود دهد و سود اقیقه را نافع باشد جزا و از ده جودیت بغیر از موز **شراب نشتین** پوست بچ کفش و کبر تخم بادبان
و سون سنبه الطیب کثوت کا و رنج بر سبب و شش هر کدام به دویم ریزند چتر سیاه تر به تر کشیده هر کدام دویم
نخمس کرم موز منقح یکدم جزا از شکوب کرده و خراب بنده به ستر معمول پاکین عسل بقوم آوردند **شراب نشتین**
و دیگر ماز را بنفشه دهد و سده را بکشت بدو با دانه را بکشد و سود اقیقه و سبب و جویج امراض بارده که در معده و کبد
و سبب زبانه سود دهد جزا از شش جوارح و زخم و شقاق پاک میکند و در سینه و ریه و سعال
پوست بچ کفش و کبر با نند و در تخم بادبان و کفش و کبانی هر کدام به دویم
نفاق و آخر سیاه اسارون سنبه هر کدام دویم قند سفید کین بطریق معمول و در **شراب نشتین** ترکیب
نخ از سبب خواجه ابو طاسین تجا و از اقله عود و از جوارح اوست ضعیف معده و بقوط شش و ریه و سعال
میگوید که در بیماری از طبیبان پیشین جاعی را که در معده ایشان خشک بسیار بود و نشتین علاج کرد و یک شش و سبب
که جمیع را که در معده ایشان خشک جوارح بود و ضعیف شده بود و آب سرد علاج کرد و از نشتین باز در ستم
هوسمند بود و معده که در آن خلط صفراوی باشد تحقیق نشتین زبان کرد و این شراب مطلقا زبانه نزار و اگر
هر چند طبیب ازین اشاره غافل شده باشد **نشتین** روی صد و درم و شش رطل آب طبع نماید تا نصف باند پس
به رسیده را در خمیر کوفته در زیر شش کشند که بچنه شود و اگر از پوست و دانه پاک سازند و نرم کوفته و نشود
صاف نمایند و مقدار یک رطل از عصاره به مذکور در آب نشتین و خسل سازند و بعد از آن هفت و نیم سیر کشین در آن
انصاف نموده باش نرم بقوم آوردند **شراب نشتین** دیگر معده ضعیف و کبد سرد و سبب زرد و در و طبع را نرم
و بادای رود و بار نفع کند شش و درم **نشتین** روی پنجاه درم کفش سرد و سبب بست درم بمجوع را در

۱۸۵
نشتین آب جوش نند تا بکشت رسد پس بهالایند و پاکین قند بقوم آوردند **شراب نشتین** دیگر بقوط شش و ضعف
معده را از ابل کند شش شش شش شش **نشتین** روی صد و درم و شش رطل آب جوش نند تا به نند و یکد یکد یکد یکد یکد
کشد و آب به در خمیر کوفته و باندان کرده و شش رطل آب جوش نند تا به نند و یکد یکد یکد یکد یکد
سوال مزاج کرم معده و ضعف و در و از ابل کند و صفرا بر اند شش و درم پاکین درم صبر قوطی با و صبر و بعضی
چهار و اوقیه کشته اند با صبر یا باندان **نشتین** روی صد و درم و شش رطل آب جوش نند تا به نند و یکد یکد یکد یکد یکد
نشتین می کشد و در سینه آب بر نند تا بدیست درم آید صاف نماید و با نیم من سکه سفید بقوم آوردند **شراب نشتین**
و دیگر معده را از خلط فاسد پاک کند **نشتین** روی صد و درم و شش رطل آب جوش نند تا به نند و یکد یکد یکد یکد یکد
جوش نند و صاف کشند و پاکین قند بقوم آوردند **شراب نشتین** صاف نافع است باون الله تعالی امرض جگر معده
و غلظت سبب و جوارح که منو له شود از حرارت و ریح و قویج کرم قفح سده می کشند و جوارح خلط فاسد و منو له
طریق بول و هو شراب بیدج و قویج کل الافات و سبب الاثر است شش کبوتیه باب کرم و چون اسهال طبیعت
خوانند سده اوقیه در آب کرم جوش نند و درم مخموره شوی سببیده باون خلط نموده و اندک روغن باوم یا بنفشه
یا شش نند صفراوی جگر و از ابل کند و معده را اصلاح آورد و سده های جگر و سبب زرد و مراره را بکشد بدو در ترخاج جوش
صبر یکدم مخموره یکد یکد در رطل آب کرم نفع کشند و صاف کرده سی درم ازین شراب باون یا میزند و در قویج
سی درم باب کرم به نند و جلیب بذریطیخ و در اینها جگر لازم و نشتین روی بست درم کثوت بنفشه اصل کب
خاکشیده هر کدام دویم بر سبب و شش رنج از خرفه سیب و با و نیم انیسون هر کدام بخورم سنبه هندی و حشینه
خاکش سبب قوط هندی کفش سبب هندی پودینه نری هر کدام سه درم همه را کوفته و در هفت رطل آب جوش نند
بکشت از و در رطل سبب شش ملائم جوش نند تا به نند و اید و نقل از و در مرتبه و نیم درم رطل آب جوش نند تا به نند و در رطل آب
صاف نمایند و آب اول و نماند را با سبب رطل سکه صاف سفید پاک کرده به رطل رب عنب بقوم آوردند و کفش را بکشد
بعد از آن قاعده زخفوان مصطکی و در چینی اسارون هر کدام یکدم سببیده چون خیار و در کبیه نموده و در یک انیسون
قریب بقوم آن کبیه قفحه بود و در آن کد از نند تا سرد شود و پس در ظرف پاک کب روغن کل با باوم یا کب جوب کرده کشند
کند از نند **شراب نشتین** دیگر که قویج است و از نفع باون **نشتین** روی دو اوقیه جوی نند پس جوش نند و صاف کشند

موز منقح نیم

تا زده و در دو باه را بر انکیزد تا شش دودوم آب انکور رسیده صد من گوشت تو قی فریه بست خود مندی دودوم
رخفران مصطکی خوجان جزو او هر کدام پنج دودوم و نقل بسباب زرنبا و سعد هر کدام به دودوم سینه زنجبیل و ارچنی
عاقوقها سبیل الطیب هر کدام یک دودوم و نیم کوفته کرده و در یک اندازند که بپوشد و هر لحظه دست میمالند تا از
گوشت جدا شود و اگر قدر فلفل در یک اندازند بهتر باشد و بعضی را نکو و فلفل داخل کرده اند و کبک می افتد زنده
قریب بقوم آید صاف کنند و باز چون هند و بقا عده مکر بقوم آورند و در خر دو دانگ سنگ و یک دودوم جگر شنبک و کل
کلاب داخل کرده و باخته در ظرف شبیه با چینی بکند از **شراب بختی** دیگر ضعف معده و جگر و زنده را نفع پیدا
و ربع غصه و مفاصل و تقوه و قی و کباب را سو و دهد و انک بشور و صاف کنند بوی و دمن را خوش کند و باه را قوت دهد
و شست و جماع را زیاده کند و بول براند و قوت حافظ را زیاده کند و باه را بسکند و پیر از ان نهایت سودمند است
تا شش کوفته و نیم آب انکور رسیده شش صد گوشت تو قی فریه بست من خود مندی دودوم رخفران پنج دودوم و نقل
بسباب هر کدام به دودوم جزو او مصطکی خوجان هر کدام پنج دودوم سینه کباب زرنبا و میل سعد زنجبیل و ارچنی عاقوقها
سبیل الطیب هر کدام یک دودوم جزا را نیم کوفته و در یک کسند و سرش را بسته به ستورس بق پاشند تا جدا شود و دیگر کل
دودوم و کل صاف داخل کرده و مکر بپوشاند و کف بر دارند و در خر دو دانگ خالص یک دودوم رخفران دودوم داخل کرده و سر نموده
بکند از **شراب بختی** که او را بر بول کند و بعضی بکشد و سنگ از کرده و مشابه بریزد و بر قان و سده کبد و طحال و نفع پیدا
و تنهای کسند از ایل کند جزایش تا زده است شش دودوم و نیم تا پانزده دودوم تخم کاسنی و بادویان و خیزه و خیار
و کدو و قرطم هر کدام پنج مثقال پوست کاسنی و کل غاف و تخم خمر و اصل السوس سبیل الطیب زنبور بنفشه کا و زبان
هر کدام به مثقال کوفته و کوفته و مجموع را در جگر طاب یک شانه و ز تقوه کنند و بست دودوم مویز منقران ریخته بپوشند
تا در طاب بماند صاف بزند و با یکمن قند بقوم آورند **شراب بختی** سه مال اخلاط غلیظه سوداویه میکند و امراض
سوداوی را نفع میکند و منف بسیار دارد شش تا به اوقیه **بختی** فتنه بخواه دودوم و پنج مثقال مویز منقران
ریخته بپوشند تا در طاب بماند صاف سازند و با یکمن قند بقوم آورند **شراب بختی** **بختی** فتنه بخواه و پنج
مثقال مویز منقران اوقیه غار بقون ماده فیض چهار دودوم سبیل منزع الا قح به اوقیه الوی بزرگ لطیم و الوی
هر کدام چهار دودوم مرمندی و او اوقیه تخم خمر خناری کا و زبان سنا که هر کدام دودوم شانه بادویان زده شانه

[illegible]

درین شبته بریزد و زده و در یک سبک در پی رطل آب بچشند تا ثلث ثلث شود بالند و صاف
کنند و باز ای هر دو رطل ازین آب یک رطل حل صاف و این اوویه را کوفته در کبه کرده در آن اندازند بطریق
سابق و حرکت میدهند تا قوت اوویه بیرون رود و در شراب انگاره در آورند و خوب بالند و در آن و بقوم آورند اگر
درین نهم نوبه از خشک لب ازند و بخیل در چشند هر کدام بختیال و قنصل و مثقال بال نه مثقال سبیل بختیال
شراب راوند در امرض جگر و پسر زرافایه دهد و کتک بد و طبع را نرم دارد و در خشک جگر و شترش در دم را و
چینی در دم تر بد سفید تخم کاسه بخیل خا بقیون هر کدام بچندم بخیل بکرم اجزا بکوفته یک کتب در آب گرم
بخیل بند و صاف کرده با یکم قند بقوم آورند **شراب راوند** دیگر که تفتیح سده کند و معده و جگر را قوت دهد و راوند
چینی کوفته و بخته با نروده در دم تابست در دم در سه گرم آب گرم بکشاید و زنجبیل و بختیال و نروده در دم تابست
بقوم آورند **شراب سیاه بون** از اف مخرمت و امرض بارده را بسیار نافع و مقوی جوارت خیزی و تمدان
شترش بختیال چهار هزار مثقال آب انکور رسیده صاف را با شش نرم بچشند و کف بردارند و در آن
حل و خل آن کرده بچشند تا به نیمه آید و این اوویه را کوفته در کبه کرده و در اول طبع بپزند تا آنکه تا آخر آن بپزد
و بعد از آن که شیره شدن بکشد و کسه را فشرده بپزند و به درم زعفران در آن حل کنند و شیشها کنند با دو تابه
و شش را بکشد و به چهل روز در آفتاب گذارند هر چه کسه تر شود بهتر باشد و اوویه صره این است قالمین و قند و قنصل
و در قنصل هر کدام بچندم نرم بپزند **شراب رمان** مسکن صفرب و مغز بی و مقوی معده و جگر و بسیار فایده
منه است در جگر سرد و خشک است بکشد و دانه انار ترش نیم رطل سماق پاک کرده از دانه ربع رطل چهار رطل آب
بر آن ریخته و بپزند تا به دو رطل آید و صاف کنند و در ورق رنج و منند و فندک و دو مثقال قنصل و یک مثقال بک بچندم
کنند و به درم پوست بر دهن بسته و یکدانه زعفران همه را کوفته و بخته بپستند و در کبه کرده در دم بچشند و داده از
اول طبع تا آخر پس در آورده و فشرده با نه رطل سکر قوام گیرند و اگر در ورق اترج ترش نباشد و فندک ترش نشود
از خشک آنها هر کدام دو درم و در حل کنند **شراب ریاس** در جگر سرد و خشک سهال صفراوی و قی را بار دارد و ششهای
فروغند و بهای تند و عطش شدید را از ایل کند و معده را قوت دهد و اشتهای غذا آورد و شترش در دم بکشد
ریاس بکشد و بر آب دور اندازند و قش را بکار و و چین پاک کنند و در باون سبک بکوبند و در یک سبک

سبک بچشند و کف را در انداختن بر نیمه آید و بولش قند سفید بقوم آورند **شراب ریاس** در جگر سرد و خشک سهال صفراوی و قی را بار دارد و ششهای
فروغند و بهای تند و عطش شدید را از ایل کند و معده را قوت دهد و اشتهای غذا آورد و شترش در دم بکشد
ریاس بکشد و بر آب دور اندازند و قش را بکار و و چین پاک کنند و در باون سبک بکوبند و در یک سبک
و معده را قوت دهد و بیرون را موائی باشد **شراب** آب انکور رسیده صاف کرده صندل در خم ریزند و شش من قند پاک
چینی در آن و در حل با زنجبیل و در چینی و قنصل بسیار جز بود هر کدام در دم و نیم بکوفته کرده در کبه کرده در آن
و شترش را بکشد و کفه بعد از ششها سهال کنند **شراب زنجبیل** جگر و معده را قوت دهد و بهای صفراوی را سودمند است
و سهال را باز دارد و در وقت زجر و شش کند و با نرودک روغن کل محض صفرا و بر آورده است بکشد و در نرودک نازده
رسیده را و به نیم مالد و صاف کنند و بولش قند سفید بقوم آورده و در حل نموده بقوم آورند و اگر از خشک آن
خوبند بکشد و یکم زنجبیل در سه در آن آب در یک سبک بچشند تا به نیمه آید و بپزند و با یکم قند با شتر
بقوم آورند **شراب کرم** در کرم و زهره و سرفه را سود دارد و سهال را علام کند و طبع را نرم سازد و شترش در دم بکشد
آب گرم سبستان بچاه و دانه عناب است و دانه مویشی با نروده درم اصل السوس باشد که جو پوست خشک شش بخته
خشک هر کدام بچندم بخیل بقیون در دانه زونا پرسیاوشان هر کدام به درم پوست بیخ بادیان چهار درم با یکم قند
سفید چنانچه رسم است بپزند **شراب زونا** سرفه بخیل و قنصل و بختیال و نروده در دم بکشد و شش را از خلط پاک کند و طبع
را نرم دارد و شترش در دم با عرق بادیان یا باب کرم عناب سرد و شش بچاه دانه پرسیاوشان اصل السوس
ملوک زونای هر کدام هفت درم تخم خنجر و خنجرای هر کدام بچندم به درم آب باران نقی کرده بپستند و با یکم قند بقوم
آورند و در بعضی رسم مویشی بپزند و درم خنصل شوی زرد و نرودک و مصلک هر کدام دو درم و درم اصفاف کرده زنده
شراب زونا دیگر سرفه کرم را با نافع باشد و طبع را نرم سازد و شترش بکشد و باب بکرم عناب است و دانه سبستان
بچاه دانه بخیل سفید و دانه اصل السوس مویشی بپزند هر کدام در دم کثیرا به دانه تخم خنجر هر کدام تخم خنجر و صفرا
درم زونا خشک با نروده درم کتک بکشد و به درم زونا و درم آب بچشند تا نصف بماند و با دو رطل قند
شترش بپزند **شراب زونا** دیگر نافع است سرفه و نفع شترش بکشد و زونا خشک بادیان کفش اصل السوس
بکشد و در مصلح هر کدام بچندم عناب سبستان هر کدام است و دانه زنجبیل و نرودک و به نیمه نرودک اصفاف بماند
بسی صاف نمایند و بولش آن که سفید شترش بپزند و نرودک زنده **شراب زونا** دیگر نافع است سرفه را که جادوت کرد و
از نزلات و سینه را نرم کند و ششهای را بپزد و دانه زونا و درم باب کرم اصل السوس و صفوف است درم بچشند

پس بکند چند باره جوشانده و از او باغ پاک کنند و در آنش زغال سرخ کرده در آب سماق و سرکه که به هم آمیخته
 باشند فرو برد و مکرر کنند و بهتر است که آب سماق چهار رطل باشد و جوشانده را در آن می اندازند و باز سرخ میکنند
 آب سماق و سرکه نصف بماند انگار آب را اضافه کرده بایک رطل و نیم قند بقوم آورند و در آخر این ادویه را کوفته و به
 در آن کنند و پخته شود تا خوب مخلوط شود و زنجبیل کوبیده خود قهاری نیم اوقیه و نیت پسته منقش بند **شراب جوشانده**
 بپسین بپخت کند و سه مال صلاطه صفا و به ناید و آب از حوق اخراج کند و سه سی نفر شربت صد درم
 در جمل درم آب حل نموده بماند و صافی کنند و بقوم آورند پس در آن سی درم آتشی بخار و است درم کل
 بنفشه نقره کرده باشد صد درم قند و اصل نموده بقوم آورند و بقوم جوده سنوی داخل کنند و پس درم بعد رجاحت بپزند
شراب صندل پتهای بخور را در یک گاهی که از سخت قوی باشد زایل کند و قوی بجز جوش را بر طرف باز و معده را
 قوت دهد و شربش در پتهای بخور ناسی درم نیم گرم بنوشند و در قوی بجز جوش را بر طرف باز و معده را
 بیانش مندر **صندل** فارسی را نوازه زنجبیل کل سرخ پودنه کشیده هر کدام به درم مونیز بیدانه است درم آب
 پخته و پشته از نوبت به اوقیه بیانش مندر و در باقی امرش بایک رطل اصل بقوم آورند **شراب صندل** دل را قوت
 دهد و حقیقتان را نافع باشد و ششک بپشت نشسته بپشتان با چلبیست زوجه مقشر یا کلاب **صندل** سفید به مال
 کرده و جوش است متقال کیشا نوز در کلاب نقوع کشند پس بقدر آب جوشانده و پخته بماند و شیر را از
 بکیرند و بایکین قند بقوم آورند **شراب صندل** حقیقتان گرم را بغایت سود دهد و بت جرقه را هر که که سر قند باشد
 و اگر سر قند باشد در کلاب نقوع با نوز شربش چهار متقال بشراب سبب با شیر و خرفه مقشر و مثال آن
صندل سفید کوفته و بخته جمل درم کشیده یا بس خردیم در صد درم آب لیمو یا آب غوره و ده درم هر که است
 خزه و یکین کلاب تر کشند کیشا نوز و بس جوش دهند تا به نیمه آید سرده کرده بدست بماند و صافی کنند و با
 یکین قند سفید جوش داده و کف گرفته بقوم آورند و بعد از قوم یکدم زعفران ساییده در آن حل
 کنند و با در کبک کرده در اول اندازند و هر لحظه بدست میماند و میفتانند پس نیم متقال کافور و ده درم
 طباشیر سوخته و ده درم میخک سوخته در آن حل کنند **شراب صندل** و یک نقاحت زایل کند و در بعضی از بزرگان
 بحال آورد و قوت تمام جوش شربت در متقال **صندل** سفید کافور بمان کل کافور بمان با در بخوبیه هر کدام

هر کدام در زرد و متقال نیم ورق کل سبیل هر کدام و قیه ورق طلا و نقره هر کدام و درم بیدانه و کلاب
 هر کدام یک رطل ادویه را بکیشا نوز در حوق کلاب بخوبی نهند و یک رطل کلاب دیگر داخل کرده جوشانند تا
 یک ثلث بماند و بایکین قند بقوم آورند انگار که سر و طلا و نقره را در آن ورق ورق بیدازند و جوش بپزند
 نیم رطل مخلوط کرد و **شراب صندل** نافع است قند را قوت میدهد و معده را مستعمل است شام است شربش کوبیده
 غده و دو اوقیه نیم حبس انبیرا رس فرس بماند خزه طرما هر کدام نیم اوقیه زرد و سر کوفی ماز و سرخ
 بوط یا پسته کف کر دیا تخم حاض خوب بنظر بادینج بپسند که به اینون هر کدام به درم کوفته در نقره
 آب که از اینونش بکیشا نوز بخوبی نهند و صافی کنند و در وقت غلیان ریختن و جوش بپزند
 هر کدام نیم درم خود در آن اندازند و با در رطل شکر سفید و نیم رطل اصل صافی بقوم آورند و در وقت پاشیدن
 طباشیر و کت منقی و صندل مقاصیر هر کدام یکدم مقصک و خود بخور هر کدام نیم متقال قند و در قند و در هر کدام
 یک متقال ساییده و در آن بیامیزند **شراب عرق النوس** نفع میکند سر قند عقیق و جمیع امرش که در سینه و شش
 و هر دو پهلو از زلات و ربو و تنگی نفس و تقیح سده را و او را بول میکند و شراب اصحاب جبریت و صندل است در جوش
 اثبات و نفع بسیار دارد و شربش کوبیده با چهار اوقیه آب لسان الثور اصل النوس مخلوک مجروح و شربت درم
 کزبه سبز خنثی سفید هر کدام است درم زوفای خشک تخم خطر یا دیان اینون هر کدام ده درم غناب پسته یا
 هر کدام صد دانه و چهار رطل آب گرم نفع کم کنند بکیر و زکال پس شربش نیم جوش نهند تا ثلث بماند صافی کنند
 و با در رطل آب اکور و یکد فایند بقوم آورند **شراب عرق النوس** نافع است اصحاب سعال و بخت الصوت و نزدیک
 است در نفع با و ل شربش بخور استور **عرق النوس** مخلوک محرو و در طلی جو کوب با نوز و کیشا نوز در راجحیت
 پس با کس نرم جوش نهند و بماند و صافی کنند و به رطل آب اکور و فایند و سر کوبید رطل نبات بقوم آورند
شراب صندل معده و بکیر را گرم کند و شمه را قوت دهد و شربت را در دو درم و سر و در اجاز موافق باشد شربش
 بختقال **سبیل الطیب** فاقله در جبریت و در جوش هر کدام و نفع نیم درم جزا از بکوب کرده و سر رطل
 جوش نهند و با در رطل بماند پس صافی نموده با بخیر طلی اصل صافی خوش طعم جوش دهند و کف بر دارند بقوم آورند
 و در آخر یکدم مقصک سوخته با آن بیامیزند و مخرج با نوز **شراب صندل** اینه و حصیه و ماشر او در سینه و سر غلیان

جمای بنفشه و امراض رطوبه را از ایل کند باذن الله تعالی ترشش بخورم تا ده درم **شراب** از کوش با بونده از خر
 عاقه و خا هر کدام یک درم در آب بپوش خوب بنده و جوش بنده صاف کرده با سر درم غسل بنده **شراب**
 یعنی که را که خوب زده باشند هر کدام کاه در قرانند و نم معده او و تصف شود ترشش ده درم با یک کوه جو جو
 بنوشند **آب** آب و آب سیب و آب انارین هر کدام یک درم آب لیمو و نارنج هر کدام یک درم آب کلاب یک درم
 با هم بپوشند و با یک درم قند بقوم آورند و مثل آن کلاب و عود و سکه هر کدام یک درم بپوشند و درون بسته
 ده درم مصطکی بنده سبیده با آن بپاشند **شراب** از جرم مهر محمد مومن و طبعی بپوشد و درون بارده و تصف
 معده و دماغ و نفق سده و در امراض سوداوی نافع است ترشش ده درم **شراب** سبک کل سرخ هر کدام ده درم
 بنفشه است متقال تربید غار بقوم انستین هر کدام یک درم متقال کشت سطله و سبک هر کدام ده درم متقال
 سبک لطف و متقال عناب سبک ان هر کدام سر و اند در چهار صد متقال آب یکش با نوز خوب بنده پس
 بپوشند تا صد متقال بماند و با صد و پنجاه متقال سکه و ترخیین با لیس صاف بقوم آورند **شراب** جمای یعنی
 کهنه را از ایل کند معده را قوت دهد و امراض بارده را دفع کند و برانرا موافقت غلیم کشت ترشش ده درم بخورم
 با کلاب **شراب** و قند هر کدام یک درم در روغن آب بپوشند و کشت را که قند بقوم آورند و در خرمنک خالص
 و زعفران هر کدام یک درم سبیده اضافه کنند و نیز بنده تا مخلوط و مخمر شود **شراب** شراب ثلث است
شراب مفصل مفصل بنفشه و کتر خای اعصاب را سود دهد و سهیل بنفشه و رطوبت ازج باشد ترشش یک درم بپوش
 بپوشد و کشت و با دیان و آیمون ناخواه مایه نره سر و جان بود بدان هر کدام ده درم متقال تربید غار
 قند و سبک هر کدام یک درم بطریق مهور و شربت بنفشه **شراب** که نافع است در دودل ترشش یک درم و نیم
 کاه زبان سی درم تخم بادرنجبویه و ریحان و جوی برغام هر کدام ده درم بهمن زرد و منندل مفصل هر کدام
 بخورم تخم شانه ده درم کوفته یکش با نوز در بنفشه آب کرم خرب نند پس بپوشند تا ثلث بماند و با دروطل
 آب سیب بپوشند و صاف کرده و با بنفشه آب بقوم آورند و در آخر یک درم زعفران در نیم اوقیه کلاب و آب
 کاه زبان حل نموده بریزند **شراب** بار نافع است امراض قلب و صف آنرا که از حساب جاره باشد
 ترشش هر روز یک متقال نیم اوقیه آب و در کاه زبان با عرق بنفشه یک درم شراب انار ترشش یک درم و نیم و در

در دوقطره هر کدام یک درم و آن حل سازند و سراب سیب یک درم و نیم اضافه آن کرده و با کوه جو کوبند
 و طایر هر کدام یک درم تخم خرفه ده درم کشت ترشش یک درم او و سبیده و جوی برغام را در شک سبک آب بنده
 چون بنفشه کلاب و عرق یک درم و چون بنفشه و کل کرده پس با برهم زنند تا یک کوه جو جو **شراب**
 و یک درم نافع است از جرمه و سودا و امراض حار و قلب ترشش یک متقال بدستور اول **شراب** یک درم جوی برغام
 یک درم بپوشند و با یک درم قند بقوم آورند و مثل آن کلاب و عود و سکه هر کدام یک درم بپوشند و درون بسته
 بپوشند تا قوت کاه زبان است او و سبیده را با آن مخلوط کنند و بپوشند تا یک کوه جو جو در نیم درم شده
 یک کوه کاه زبان است در دروطل یک درم کشت ترشش یک درم بپوشند و در کاه زبان کافور و دروطل و دروطل
 اوقیه هر کدام ده درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم
شراب در جرمه و صف دل قدیم که کشته شده باشد از جرمه و سودا و نیمه و ترشش ده درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم
 عالم کاه زبان هر کدام ده درم زرد و منندل قاصیری بهمن زرد و دروطل تخم بادرنجبویه و ریحان هر کدام یک درم
 کشت ترشش ده درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم
 و صافی سازند و با دروطل سبک صافی بقوم آورند پس به اوقیه آب کاه زبان و نیمه سبک خمیره صافی هر کدام یک درم
 و صافی بقوم آورند پس به اوقیه آب کاه زبان و نیمه سبک خمیره صافی هر کدام یک درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم
 نوز هر کدام یک درم متقال سبک عالم دو قطره صلا به نموده و مزاج سازند بعد از آنکه بکلاب سوده باشند و اگر مایه
 نو آنکه هر یک سبک را چهار درم بپوشند **شراب** جوی برغام و سر و جان را موافق باشد و معده و کاه و او نیم
 منی را کرم کند و جافه را قوت دهد و با دروطل یک درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم و در کاه زبان کشت ترشش یک درم
 و سبک کشت ترشش یک درم با کلاب و در وقت خواب بنوشند و با یک درم عالم باشد **شراب** مویر سیاه قریه و دروطل
 باب یک بنفشه و دروطل یک درم کشته و در ده من آب یکش با نوز خوب بنده و با زعفران آب اضافه آن کنند
 و در بنفشه کاه زبان نیم بهشتی بپوشند تا خمر شود پس از کاه زبان یک درم صافی نمایند و یک درم کشته شود
 و کاه زبان که پس بپوشند که خوب صافی شود و در یک کشته و با کاه زبان نیم جوش دهند و کاه زبان بعد از آن قند
 و سبک در جرمه و کاه زبان یک درم سبک کشته و با آب سبک کشته و با آب سبک کشته و با آب سبک کشته و با آب سبک کشته

شک سوده با آن بیا میرند و کمند از شدت **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
شراب به معده را قوت دهد و قوی را بار دارد و خود را سود دارد و شیرین سرد و **بکیرند**
آب به ترش من و شراب که نه خوشبوی است من آبش نرم با هم بجوشانند و کف بردارند و بچینند که چنانکه
آن کرده بجوم آورند و اگر قوی تر خواهند بنیال مصطکی قاضین و از چهره هر کدام چهار دم قوت نقل زعفران
هر کدام سه دم در یکس فراخ کرده و در یک اندازند و چون قریب بجوم رسد و آرد و در و باز بکباب مالیده
در آن روزند و بجوم شک سوده اضافه کنند **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
بر قوت معده و ضعف آن را و ضعف که در غش کرکسب شفا بخشد و جوع ابقه و اسهال قوی و خروج
دم و ضعف دل عظیم سودمند است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
استان است طراش ایندازند و باز درش و میانش و در هم مالند پس بطور قوت نقل و قصبه الزهره و اسار
بهم بکوب سبیل و مصطکی هر کدام دو دم و در آنکه اندازد و سبیل بکوب هر کدام سه دم و در آن که کوفته بجوم
زعفران شک هر کدام دو دم و در آنکه روغن بلبان با زیت یکدم و نیم مثلث چهار من و در شیشه کنند و در شکر
طعم بسته و در جای نهند که با و شمال بوز و بعد از شش ماه بر دارند **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
عقیده اصب نامند و در دویم گرم و در اول خشک جگر باد و ملین طبع و موافق سینه و شش و آید و جبهه
و مقوی باشد و معده امانان است و مغز محروم و اکثر آن مولد صفرا و غلیظ مصطکی آب فو که سرد و ترش
و شتاب انگوری است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
انگور سفید شیرین بیدانه را در پائینه میکند و بجوشانند و کف بر میدارند و با آن در رفته نمک با نند **شراب** که در آن است
شراب که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
نشاندن کین غلبه صفرا کند و ششها آرد و صفراوی مزاجان و جوانان و در آنرا نفع کند و خمار را دفع
سازد و قرا قلع نماید و صمد را از ایل کند و دماغ را قوت دهد و حقائق جارا را طراش کند و ترشش بکوفته نیم
شراب که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
بکیرند آب نازک و در یک سبیل بجوشانند تا به نیمه آید آنکه بوزن آن قند داخل کرده و ترشش بکیرند
شراب که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
شک که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
بر کسب سبیل از غش و کوفته ریح و طراش

طراش بکیرند و در آب گرم بجوشانند و آبش نرم بجوشانند و صافی کنند و با یک طراش شک و حش بجوم آورند
شراب که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
طراش آب بکیرند و در آب گرم بجوشانند و صافی کنند و با یک طراش شک و حش بجوم آورند
نفع است و تقیه معده میکنند از اخلاط سوخته و قوت باه میدهد و بطن را دفع مینماید و بر اثر ادویه با بیه است
در سرعت اثر اثر قوی دارد و از اجزا پس شربت **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
بمقال نرم سبیده با نو و شقال خمیر مایه و در هزار و دویست شقال آب بنیمه از ندیس صافی نموده و با شقال
حش بجوم آورند **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
باشد و خنوت سینه را فایده و دل را قوت دهد و شش را بکین کند و بخوابد که بکین شده باشد از جراثیم
کند و طبع را نرم دارد و این همه خاصیت در نیمه روز و معطر که مان شای است و در نیمه روز بکیرند و این خواص کتر
و سفید از کبود و ضعیف تر است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
قند بجوم آورند و با زرخشش در تریب بیدانه **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
آور و ششش بکوفته **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
جمدوری هفت روز بکیرند و در طراش صافی نموده و بپستورب زند **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
و حرقه و طبخه و لیفور یا و نقیابوسن سفید بپشت و ششش بپشت ندیس صافی نموده و اگر بکچین بنوشند صفرا
بر اند ششش سرد و در آب که از پنج و شش سر کرده باشد و الا معض آرد و در هر بار که آب بخشد و برف بیانش مند
بجاست بر آنکیر اند **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
بجوم آورند و چون خواهند که قوی تر شود تا هفت مرتبه و رقی کل با همان آب بجوشانند و چون سفید شود
بپشتند و در و در آنند و در یک کل میبازند پس با یکمن قند سفید بجوم آورند **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
و یک که همان نفع دهد و در اسهال قوی بود و ششش چهل دم با ده دم بکچین با آب **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است
در چهار طراش صافی طراش کنند و بخی که سرد یک بسته باشد و بخار آن بر نیاید چند آنکه بپنج با نند از آتش فو کیرند
در است مالیده و صافی کرده با یک طراش قند شربت بزند **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است **شراب** که در آن است

تشنه
و تشنگی

و صفرا براند و طبع را نرم دارد و پوست را ببرد زرد و دانه جو کو ب نموده در ظرف شیشه کنند و قدری آب
بر سر آن کنند و سه روز در آفتاب نمیدانند صافی کنند و دانه و دیگر را جو کو ب نموده در آن ریزند
و سه روز دیگر بگذرانند تا به مرتبه با قدری آب و بعد از آن روز برداشته صافی کنند و با صند و پنجاه مثقال برنجین
پاک بقوم آورند **شراب بلبلون** مثانه را از ریک پاک کند و باه را قوت دهد و شربش پنج مثقال بلبلون سیحی
مثقال در دمن آب پزند و با تخم قند بقوم آورند **شراب هندوی** جهت درد کمره و مثانه و رحم و جگر و
مغص و درم سپر و عرق انس و نفث الدم و در بوف و فواق و خفقان و قهقهه و معده و تبهای دایره و گردن
و در کمر و مفاصل مفید است شربش از ده مثقال تا بیست مثقال **شراب انجیر زرد** با دیان هر کدام صند و پنجاه مثقال
یکشمار و در سه وزن آب نقوح بسازند پس بچش کنند تا بنفش رسد بعد از آن صافی نمایند و با شیره گل
سرخ تازه صند و پنجاه مثقال بقوم آورند و صند و پنجاه مثقال ریون و چمن که بگلاب تر کرده باشند و به بازده مثقال
روغن کاج و جوب کرده باشند در آن داخل کنند **شراب کدو** قوی و غشیا ن را بر طرف سازد و معده را قوت
دهد و شربش پنج مثقال **زیره** که مانده انیسون پودنه کند هر کدام دو درم قند خشک صند و پنجاه مثقال با دیان
هر کدام درم برستور با تخم قند بقوم آورند **شراب دیکر** که همان نفث و دشترب و درم با گلایب میوه
بنوشند **کمون** انیسون بعد سنبل پوست بدون بسته ورق کل سرخ هر کدام بخود میگویند و سه
رطل آب بچش کنند و با یک رطل میوه بقوم آورند **شراب که** در چشمت کند و بچهره را بیندازد و شربش تازه
درم با ب کرم **من** فو بچ و شرب و در چشمتن رومی ابل سیخه اسارون میوه با لبه ابر است که
انیسون هر کدام ده درم یکشمار و زنجبیل صند و صافی کنند و با قند و جسل بقوم آورند **شراب که** صاحب
آب را سودمند بود و زرد و زرد کند جمله یک شربت **من** انجیر رسیده و سر و دم مو بیدانه است درم با دیان به
درم در یکمن و نیم آب پزند و صافی کنند و بقوم آورند **شراب که** نفث الدم را سودمند بود و تبهای کرم را
سود دهد **من** آب خیار و هندوانه و گلایب هر کدام یک رطل حب الایس نیم رطل امر و خشک رطل صافی
نموده با شرب نیم بچش کنند تا نصف بماند مکر صافی کنند و با یک رطل قند بقوم آورند چون سرد شود که با و
شاد و عطر و طبا شیر هر کدام بخود نرم سوده و شربش بسیارند و دانه و دمن آب با شربش که معده را

معد و رتوت و در دمن را قوی کند و قی را باز دارد و شربش بگویند **من** زیره که مانده چهار درم مصطکی سه درم
انار و انبه است درم صافی تا زرد و چشمت خنک سوا می مصطکی بعد از چهار رطل آب طنج کنند تا یک رطل بماند
نموده با نیم رطل قند بقوم آورند **شراب که** بغایت مقوی معده باشد و طعام را هضم کند و بوی او باز خوش کند
پیران و ضعیفان که معده ایشان در دمن ضعیف باشد و دمن شربش بخود باشد **من** پوست میوه زده درم نیم
سافق قاقه و فنجک و در قفل هر کدام دو مثقال و قفل مصطکی سنبل الطیب جو بوا هر کدام دو درم خود
بندی مفت درم جو را بیکوفه و در کیمه فرخ کنند و در سه من گلایب پزند و صافی کرده با دمن غسل میکنند
قند بقوم آورند و در آخر یک مثقال شک سوده و یک مثقال زعفران ساییده داخل کنند و در دمن آمیزند **شراب که**
ضعیفان و دماغ را سود دارد و درم معطل المزاج را قوی و شربش ده درم بود **من** کل کافور بانیان با و پنجه
سود و دمن کل کرب سنبل سفید هر کدام دو درم خود و دمنی بکدم و قفل پوست بیلکه کابی امله هر کدام
به درم ابر نیم خام نیم سنبل الطیب و درم مو بیدانه نیم رطل قند سفید یک رطل جو را بیکوفه و در چهار رطل آب بچش
بس و پنجه طنج میزند و با یکمن قند بقوم آورند **شراب که** قوی و غشیا ن را قطع کند و دمن را قوی کند **من** زیره که
چهار درم مصطکی سه درم انار و دانه شربست درم سنبل و قناع هر کدام نیمه و در چهار رطل آب بچش کنند
و با به رطل سکر بقوم آورند **شراب که** اهرض سوداوی و مایه لیا را نافع بود و در نفث سینهال سودا کنند شربش
ده درم و انقدر بچشند که چشمت صافی بماند **من** تخم کاسنی و فنجک و دمن پنجه به هر کدام ده درم کافور بانیان
به درم با و پنجه به غلت درم و نیم ابر و ده درم دمن اصل السوس بخود با دیان بصفیافتن السوس
هر کدام سه درم و دمن را کوفته در آب صافی بخراب کنند و صافی کنند و گلایب و آب سبب شربش هر کدام
نیم رطل انصاف نمایند و با یک رطل قند بقوم آورند و نیم مثقال زعفران و دمن شک خویق سیاه میوه
هر کدام یک درم انصاف نمایند **شراب که** تبهای کینه را نافع باشد و محر و مزاجیان را سودمند بود و شربش
بخود است **من** شربش ترنجبین هر کدام ده درم آب کشیده شربش آب بشیرین و آب سبب هر کدام
است و درم به را در قدری آب جوش داده صافی نموده با شش ملائم بقوم آورند و در آخر یک درم خود
سوده و یکدانه کافور بدان حل کنند **شراب که** نافع است فرفی و قوی و غشیا ن و فواق و سینهال

را شش و او قیسه **شربت آب** انار ترش و شیرین را پودست از آن با کشتند و بگویند در دهان
 سنگ با شش آن و بیشترند و آب آن که گفته صاف کنند و بچوشند تا به نیمه آید پس بزنند هر منی از آن
 نیم رطل غسل صاف و نیم رطل آب لغز شربت پزند **شربت آب** که فواقی را نشاند خاصه فواقی که بعد از طعام
 و کثرت خوردن زهره کرمانه فواید انیسون کنند هر کدام و در دهان آب بچوشند تا به نیمه آید صاف
 کنند و در جمیع جرمه بوشند **شربت آب** بلبل که بک جو و خیمه مایه را کوفته با آب انار شیرین و امثال آن بپزند
شربت آب که بخت نصف معده و جگر که با پیوسته طبع و حرارت مزاج باشد فایده دهد و به یک شربت است
شربت آب و در متقال کل سرخ چهار متقال که بپزند و در متقال ترنجبین سی متقال بچوشند و صاف
 نموده بگویند **شربت آب** که با زهر سموم و کزک است و کرب و خفقان را از ایل کند و غشیان
 را بر طرف سازد و شته را بر آید و شش بکویت **شربت آب** زرشک آب سیب شیرین هر کدام سه متقال
 آب بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در متقال با شش سرخ بگویند و در دهان آب بچوشند و در جمیع جرمه
 بپزند مقدار شش متقال اضافه آن کنند و گویند در صورت قیام مقام تریاق فاروق است **شربت آب**
 که بخت سه سال و زلق الا معاجز است چون با سقوف قابضه بوشند **شربت آب** به سبب در حرو
 هر کدام یک رطل و سی متقال حب الاس در آن خوب بپزند و بچوشند تا به نیمه آید پس صاف نموده استعمال
 نمایند و اگر سه سال بفر باشد در وقت بوشیدن خود و بپزند و سبب الطیب مصلح سک زهر یک
 و در متقال در پارچه بسته در آن بچوشند **شربت آب** بقیع شین بچه و سکون را معده و فتح موده قدر تناول
 دارد و گویند بپزند و در آن **شربت آب** جو و نخود و مقشر را گویند که با هم بپزند و بچوشند **شربت آب** که بپزند
شربت آب که بپزند و در صفت مزه گفته شود و آن را **شربت آب** بقیع شین و نیم نیم خمر است و در پ
 نون مذکور خواهد شد **شربت آب** چون صاحب غصه و انش سو کرده بود و بچه را میبندد مبتدل کرده و در
 مشقه نوشته بگویند **شربت آب** که بپزند و در دهان آب بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه
 منوتر و مصلح فساد و عفونت فاسد و مقوی آن است بهیضه و شرط است که او به کوفته و پخته و چون
 غبار داخل کلاب باشد که با چغری و یک پختن خشک در پیش پزند و در دهان آب بچوشند و در جمیع جرمه

شربت
 آب

خوب بدماغ رسد و چنان کنند که راجحه آن ببلق برسد بپزند ششام راجحه اول با بد از راه و بپزند
 رو و بار ششام نمایند متوالا و بپزند تا دو ساعت بیشتر و هر چه بیشتر باشد بهتر است و کدر است پخته
 شده که در بعضی مدت ها در پنج بیداری و تب و کربسکه و عطش مستلا بوده و هیچ دوا به علاج نیافته و در یک
 ساعت و کمتر از آن بسوم و عطوس صحت یافته و این علاج است بزرگ از خواص و نفع بلبل آن غافل
 نباشد و همیشه در هر مرضی منظور نظر دارند چون ضرورتی باشد که جفا دماغ بر هر کس و بخت
 چه در بخت و چه در مرض اگر در حال صحت هم بسوم را استعمال کنند باعث قوت دماغ مواد فاسده است
 از چشم و گوش و سربل من میبندد بخار است متعاده دماغ و نمیکند از که مواد در طوبه و در دماغ جمع شود و
 باعث صرع و سکات و فلج و اختلاج و باقی امراض دماغی که در اولیات بسیار و الله اعلم و حکیم **شربت آب**
 که ام القیاس و صرع را فایده کند جز او جزو است **شربت آب** خود فادانیا و چند بپزند هر کدام دو دانگ
 باب مزه بوشن حل کنند **شربت آب** که خواب آورد و دماغ را قوت دهد و جزایش بخت **شربت آب** که بپزند و در جمیع جرمه
 نفع از عفوان شست هر کدام یک گرم انیسون بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند
 را خشک سازد و صدمه کم را نافع باشد جزایش چهار است **شربت آب** که بپزند و در جمیع جرمه بچوشند
 و منسدل هر کدام جزو در شیشه کرده بپزند **شربت آب** که دماغی خشک را نافع باشد و تری بخت جزایش
 است **شربت آب** که بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند
 نفع هر کدام قدری و بیشتر کنند و بپزند **شربت آب** که دماغ را قوت دهد و جزایش چهار است
شربت آب که بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند
 آن باشد و چون عقرب کیده باب دهان ترک کرده بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند
 و در دست کن کرد **شربت آب** که بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند
 و بپزند **شربت آب** که زکام و زله را از ایل کند جزایش چهار است **شربت آب** که بپزند و در جمیع جرمه بچوشند
 هر کدام یک متقال سرکه مقدار که مخلوط شود **شربت آب** که بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند
 و کلاب و منسدل و کافور هر کدام قدری **شربت آب** که بپزند و در جمیع جرمه بچوشند و در جمیع جرمه بچوشند

پنج است سرکه و کلاب و کافور و صندل و آب کشیده سبز هر کدام قدری در هم آمیزند **ششم** که سرکه
 کرم و صندل کرم و تپهای عفتی را نافع بود و منع کند بخار را در دماغ جز اشش است **آب** مورد تازه
 و آب کشیده سبز و آب سیب و کلاب و صندل و کافور با آب بوی **ششم** که صندل کرم را نافع باشد و منع
 عفونت بکند **صندل** سفید و کشیده سبز با آب بوی **ششم** که صندل کرم را نافع کند و خوب
 آرد و بخار است **تخم** کل پنج تفاح هر یک مثقال افیون و زعفران هر کدام دو دانگ کافور یک دانگ
 کوفته و پخته در آب کاه بوی **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه جز اشش است **آب** جوز بوا
 در مننه ترک مزخوش قرص هر کدام یک گرم بسپارد پودنه کوی هر کدام دو گرم بآب سیب بپزند **ششم**
 که صندل کرم و زعفران و کافور را کرم کند و بسیاری خواب ناپذیر از بل سبز در جز اشش جز است
لاون قیوم مزخوش هر کدام یک گرم زعفران بخورم غبر شهب و دودانگ تفاح از خود و در
 کوفته و پخته در لکه بپزند و بوی **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه جز اشش است **آب** مزخوش
 نودنه کوی هر کدام دو گرم مالیده با بوی **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه کوفته را که
 از چهار است **شونیز** بوداده چند بیدتر خود فادانها و دهنده بوی **ششم** که رطوبت بسیار از بینی
 برود و برقان را سود و دانه بر عاف و دانه جز اشش است **بندال** که دوا بی است بپزند و بخور
 میکند بکل جز اشش و در کوهستان و در الک کابل بسیار است و در اوق نبات نشاند و در دانه و بخارهای
 ریزه بکوبند و بوی **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه جز اشش است **آب** مزخوش
تفاح و افیون مسوی در ظرف کرده آنقدر را که چنانکه از آن بگذرد یک هفته و زربل و زعفران
 کنند تا متعفن شود و آنکه پنج روز و آفتاب نهند پس صاف نموده بوی **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه
 و آو بکون تجانی و فتح طلاء مملعه بار و مملعه یعنی خلاص کنند بزرگ بفت یونان و تباری مخلص الا که
 نامند در باب هم ذکر شود آنرا اندک **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه جز اشش است **آب** مزخوش
 شور با است که از کشت و نمک آب سبز و **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه جز اشش است **آب** مزخوش
 بکل بود و بخور و بوی **ششم** که صندل کرم و زعفران و کافور و دانه جز اشش است **آب** مزخوش

میکنند و آنچه افیون و است بر این خسته خرفا و سنجید که از راه و بر استمال میکنند و مخصوص این را
 کو چکنه بسیارند و در لکه میکنند و بمقراض کو چکنه و بزرگتری بزند و بخور بپزند چنانچه بدست گرفته شود و در
 سنگ با مایعات ساییده شود و در چشم میکشد یا نقطه میکنند **فصل در کتب** اصل ترکیب داروهای
 چشم است که طبیب بداند که مقصود از هر دوا چه است و منفعتش در آن باب چند است باید آنچه بکار آید
 تر و با منفعت باشد بیشتر کند و صلیب آنرا کمتر بداند که کیفیت آن جمیع است اگر کیفیت قوی و تیز دارد
 چون رنگار و زرد و زعفران را با نازده مصلحت کند آنچه از هر صلاح است بیشتر کند تا تیزی و منفعت
 آنرا بکند و اگر کیفیت آن بدان حد نیست چون قوت و شاد و جود مقدار آنرا بیشتر کند و قوتش را بپزد
 ضعیف بکند و آنچه تیزی و حدت ندارد چون الضعیف و با مقدار آنرا بیشتر کند و صلیب و کثیر که قوت
 بسیار نیست کمتر کند و بکین و جلالت در شیبانی حرارت تمام تر بیشتر کند زیرا که در شیبانی حرارت
 در اخیل است و فعل هر دوا در اخیل قویست و فایده آب باران و آب خورده و بادیان و ساق و پیل
 و مزخوش بر این است که قوت و دوا را زیاده کند و باید دوا را با چند قوت بدان ترک کنند و با خشک
 کنند و مکرر کنند تا قوت و دوا را زیاده کند و باید دوا را با چند قوت بدان ترک کنند و با خشک
 طبقات آن و افیون جهت محافظت است **فصل در کتب** باید دواهای نوتازه و یا کثیره و پیش
 هم رسانند و آنچه کوفتنی در دوا آن بپزند جدا جدا و دوا را با هم بپزند زیرا که دوا کوفته میشود
 از قوت میگرد و باقی میسوزد و بکیرند بوزن است بعد از کوفتن با ساییدن به یک تمام و آنچه را منقول
 میکنند به توری که در مقده اجرا و با فست بپزند و بپزند و خشک سازند پس وزن نموده با دویه
 دیگر در خشک ساق بسایند با هم خورج شود آنکه آب بر چکانند قطره قطره و میب بندنا هموار شود پس
 لوبان کنند و شیبانی سازند تا بمقراض بپزند بطریقی که قوت و آن شک بپزند و قطع میکنند کو چکنه و بزرگ
 تر و در پشت خربال نهند و زرد و با لاش را با چنه نازک بپوشند و در پند نهند خشک شود آنکه در روز
 و در شب که سرش را حکم بسته باشند کجا بپزند **فصل در کتب** در فصل چهارم و موافق بود باشد
 و آنچه خورده و بادیان و امثال آن در بر و پرورده کنند و در فصل چهارم بپزند **فصل در کتب** باید

شب بیدار بود و در روز خوابیده با جماع کرده یا در طهر باشد یا جنب مخلوط است و ضرر میکند و بچندین بشر
و جماع و بجهت و با آب سرد و در وقت و با چشم را با آب شستن و بوییدن چیز گرم و خوردن طعام گرم
و ترش و دو و غبار و افشای و جراح و موی سر را بکشد که شستن و حمام گرم و زدن آرد و سر را در آب گرم
و سر و فرو بردن که البته صورت قوی است و نام معتدل بعد از تفتیدن و در طو بات عاده بسیار نافع است
نوشته شنبلیله یعنی گفته اند که قوت شنبلیله مضبوط و پاک است و بعضی بیشتر گفته اند و چنانچه اجماع معتدله
دارد و بسیار و چنانچه ابن سینا میگوید و در مزاج بسیار مانده و متغیر نشده **نوشته** آن باید بعد از آن
که در سایه خوب خشک شده باشد که اصل از لطوب اثری در آن مانده باشد و ریشته کشند و سرش را بکشد
تا مدتهای مدید مانده و ضعیف و کسل نشود و در دریا یا یا پیشه را در جبال آرد و نهند و در آب حل بردارند و هر بدلی
که دریا قریب باشد حکم دریا دارد و **نوشته شنبلیله** خمر آن بقرطاجیم است و اول همین شنبلیله را است
زنده گرم را مفید بود و آب کن کند و وقت حاجت بشیر و خیر آن بسیار و بطور کشند یا سفیدی بپخته مرغ خرا
ایش چهار جزو است **نوشته شنبلیله** از زبر مفید است و صغیر و بچندین افیون و کثیرا هر کدام یکدم کوفته و بپخته
با سفید و بپخته بر شنبلیله با زنده چنانچه مذکور شد و معمول است **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است و در چشم
و در رنج و سرخ را از اجزایش چهار جزو است **نوشته شنبلیله** بچندین بچندین و در دم نشسته مثله کثیرا که فعال
کوفته و از حریر بپخته با سفید و بپخته بر شنبلیله **نوشته شنبلیله** جهت احراق جاره و تحلیل آوردن و در ج
ماوه اجزایش پنج است **نوشته شنبلیله** بقیه شنبلیله بچندین بچندین صغیر و بچندین هر کدام یکدم نشسته و غرزدت گرم
و در دم با لعاب بز قطن شنبلیله با زنده **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است زنده و حریر را در کجا را پاک
کرد و اجزایش پنج است **نوشته شنبلیله** بچندین شنبلیله شسته است و غرزدت مدبر کثیرا و افیون هر کدام یکدم صغیر و بچندین
چهار در دم بدست و سفید و بپخته بر شنبلیله کشند **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است زنده را و قهره را پاک
کند و منحل کرد و اندود و آب شسته است **نوشته شنبلیله** از زبر شسته و در دم غرزدت مدبر و در دم توتیای کوفته
مغول سه درم کثیرا و در دم صغیر و چهار درم افیون یا سه درم مغول و در دم افیون یکدم نشسته و در دم زهر
بپخته با سفید و بپخته بر شنبلیله **نوشته شنبلیله** زنده موی و صفراوی را نافع باشد و در دوسو شش و شش

نکین و بعد از اجزایش **نوشته شنبلیله** آب از زبر مغول شسته است و غرزدت مدبر و در دم کثیرا و در دم نشسته و در دم
افیون یکدم کافور و در دم یک بدست و با سفید و بپخته بر شنبلیله کشند **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است زنده را و قهره را پاک
کند و غلیظ را نافع و در دم من صغیر و در رنج و در دم و من اجزایش پنج است **نوشته شنبلیله** بچندین مغول شسته و در دم و غرزدت
بر در دم افیون کثیرا هر کدام یکدم صغیر و چهار درم کندر زنده یکدم مجروح را چون غبار ساییده شنبلیله
کشند **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است ریش چشم را عدد و در دم شش جزو است **نوشته شنبلیله** صغیر و بچندین کثیرا نشسته هر کدام
یکدم **نوشته شنبلیله** از زبر بچندین افیون یا قلیبی نقره هر کدام یکدم بدست و صغیر و شنبلیله با زنده **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است
که در دم و ریش بپزند و نافع است و در بان آرد و شش از اجزایش جزو است **نوشته شنبلیله** صغیر و بچندین
مغول هر کدام یکدم صغیر و چهار درم کثیرا سه درم نشسته و در دم افیون یا قلیبی نقره هر کدام یکدم
با سفید و بپخته بر شنبلیله کشند **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است زنده و در دم و ریش آرد و اجزایش پنج است
و قریب به نسخه مذکور با اندک تفاوت و در دم غرزدت مدبر و سفید و از زبر هر کدام یکدم صغیر و در دم
کثیرا و نشسته هر کدام مثله قلیبی نقره و افیون هر کدام یکدم بسیار و بپخته با آب بادیان شنبلیله با زنده
نوشته شنبلیله دیگر که قهره و مور سرخ و حرارت جفن نافع است و در دم و صغیر را نشسته و حفره را پر سازد و جرح را
منحل کرد و اجزایش پنج است **نوشته شنبلیله** قلیبی نقره و طلا و سفید شسته و در دم و صغیر و در دم
و کثیرا سرب سوخته هر کدام شش درم افیون یکدم با آب باران شنبلیله با زنده و در نسخه نور الیون اجزایش
جزو است نه جزو هر یک ده درم و افیون دو درم آورده است **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است با اول است جز چهار
جزو است با ریا و زهرت عد و میوه و سرب سوخته کثیرا صغیر و بچندین هر کدام شش درم افیون یکدم و بعضی قلیبی
و سفید اب هر کدام شش درم کندر چهار درم کرده اند **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است و در دم و صغیر را نشسته و حرارت
جفن را پاک کند و اجزایش شش جزو است **نوشته شنبلیله** قلیبی نقره و طلا و توتیا سرب و صغیر و غرزدت مدبر هر کدام
دو درم سرب سوخته سه درم دم الاخون افیون هر کدام یکدم **نوشته شنبلیله** دیگر که نافع است مور سرخ و ریش
و حرارت مغز که در چشم باشد و بقایای بزره اجزایش یازده است **نوشته شنبلیله** قلیبی نقره و طلا و سفید از زبر و در دم
هر کدام شش درم نشسته صغیر و کثیرا هر کدام مثله از زبر سوخته چهار درم سرب و صغیر و سرب و طلا و کثیرا

جز این است **مس سخته** ایون هر کدام جز و مراد بکرم جز و افاقیا و جز و شنیاف کنند **شیاف** اسود که
که نافع است بادایه که در چشم باشد و در جفن کشیدن و طلا کردن اجزا این نسخه هفت جز و است **مس سخته**
ایون هر کدام یکدم و نیم زعفران و شنیاف مایشا هر کدام یکدم و نیم و بکرم یکدم افاقیا یکدم با بلیا
شیاف سازند **شیاف** اسود و بکرم سبل و اسود و در جز این است **افاقیا** است شسته صغیر و هر کدام
هشت درم و نخت یکدم مرصاف ایون مصری هر کدام یکدم و نیم باب بادیان شنیاف سازند **شیاف** اسود
مس سخته ترغابی جفن و طمیت بصیر و مقدمه نزول راناف باشد اجزا این نسخه است **افاقیا** طلا فضل ایون
هر کدام چهار درم صغیر و عصاره مایشا هر کدام هشت درم از زروت مرید نک هندی زرنیخ زرد هر کدام یکدم
بوده ارمنی و وز زرد و درم باب بادیان شنیاف سازند **شیاف** اسود و بکرم سبل و اسود و در جز این است **افاقیا** طلا فضل ایون
بصر راناف باشد و مقدمه نزول لمار اسود و در جز او و زرد است **افاقیا** طلا زعفران فضل ایون پودت
زرد و سقر قطری مرید ارمنی هر کدام چهار درم صغیر و شنیاف مایشا زربان غزروت هر کدام یکدم
و در نک نک هندی و انک و نیم زرنیخ زرد و و انک باب باران شنیاف سازند **شیاف** اسود و در جز این است **افاقیا** طلا
و تار یکی چشم نافع است اجزا این هفت است **غزروت** صغیر و شنیاف مایشا هر کدام هشت درم بوده ارمنی
فضل سفید هر کدام چهار درم زرنیخ زرد و درم زعفران یکدم و نیم شنیاف سازند **شیاف** اسود و بکرم سبل و اسود
آبند ای نزول آب و غش و و بیاض رقیق و سحاب و معده و جرب و سبل را که مرمن شده باشد اجزا هفت است
شیاف مایشا غزروت هر کدام هشت درم مرصاف بوده ارمنی فضل سفید هر کدام چهار درم زرنیخ سرخ و درم
زعفران یکدم و نیم باب بر شند **شیاف** اسود و بکرم سبل و اسود و در جز این است **افاقیا** طلا فضل ایون
است اجزا این چهار است **مس سخته** ترغابی جفن و طمیت بصیر و مقدمه نزول راناف باشد اجزا این نسخه است **افاقیا** طلا فضل ایون
سازند **شیاف** اسود و بکرم سبل و اسود و در جز این است **افاقیا** طلا فضل ایون
و ضربان را بکن کند و مزاج چشم را بعمدال آورد و در یک روز چشم را درست کند اجزا این است **شیاف**
مایشا غزروت هر کدام هشت درم زعفران دو درم کبریکدوم و نیم باب باران شنیاف سازند و بصیدی سفید
حل کرده و چشم فلک کنند **شیاف** اسود و بکرم سبل و اسود و در جز این است **افاقیا** طلا فضل ایون
کل تر یا زرد

درم زعفران هشت درم انبوت سبیل هندی هر کدام دو درم صمغ عربی هفت درم بهاء بنظریق شیاپ س ازند
 موافق نور العیون زکریا رافعه کند و سرخراید و بر دو درم نیش در دو درم تسکین دهد جزا هفت است
 اقلیمیا نقره روخته هر کدام یک شال کثیرا قاقیا صمغ عربی هر کدام دو شقال انبوت زعفران هر کدام یک شقال
 سفیده بینه بر شند **شیاف بیدار** مسجوتیا دو درم کف در چهار درم زنگار دو درم تبکخ انتق هر کدام یک درم
 عدرو و اینج است باب ما میران بر شند **شیاف بیدار** دیگر که بیاض و ظفره و سبیل را زایل کند و مقوی خویش
 باشد جزا پنج است و در دوازده جزو است **شیاف بیدار** اقلیمیا طلا تویتای هندی صبر مقوی تو بال ناسل روخته
 شاد بخ هر کدام جزو نعل در نعل نواش در زعفران هر کدام نیم جزو سرطان جری محرق سک ساج
 و هر کدام ربع جزو بصره با دیان شیاپ س ازند **شیاف بیدار** زکریا رافعه و او جاح صعب را در دست
 تسکین دهد جزا هفت است و در آخر زکریا و کند هر کدام چهار شقال ضافه کرده اند **شیاف بیدار**
 زکریا رافعه صمغ عربی صبر مقوی هر کدام هشت جزو زعفران هر کدام چهار جزو باب شیاپ س ازند
شیاف بیدار که سبیل و چشم را زاید را نیز نافع باشد جزا هشت است **شیاف بیدار** صمغ عربی هندی تسکین صمغ عربی
 بخ درم زنجار سه درم بس سوخته قلع طار سوخته هر کدام دو درم زعفران سه درم انبوت مرصاف هر کدام یک درم
 باب سد اب بر شند **شیاف بیدار** دیگر که همان نعل کند جزا پنج است **شیاف بیدار** زنجار سه درم سفید اب از بر
 اقلیمیا نقره صمغ عربی انتق هر کدام دو درم باب باران شیاپ کنند و چون خنقار او نیم کنند و میل را در دست
 آن مخموس ساخته در چشم کشند چرب نو و کند را زایل کند و آب انار ترش را چون بر خون آن نهاده و دست
 بگذارد و سه روز مقوی این عمل بجا آرد چرب که اطباء از معالجه آن عاجز باشند زایل کند باذن الله و جل جلاله
 غوره جو شید را در آفتاب نهند تا منقعه شود پس قرص نموده و در قرص را بر سر سه درم کشند چشم چرب را زایل کند
 و عصاره فرسیون را بطریق اب الزمان بنهند مجرب است و اگر آب انار این را در ظرفی سرخ نوبتو هم آرد
 چرب و سلاق را نفع کند و عطف ساییده و جفن را از آن پر کردن مجرب است و زعفران خالص و خرد انار
 هر کدام دو درم یک رب غوره هشت درم بنا بر بینه بقوم آورند و بر موضع چرب بر نفس جفن بکشند و بکشد اقلیمیا
 ریزه کنند و بس بر شند و در کوزه فخر نهند و بر شش اکل حکمت گرفته بعد از آن با گرد زرد و کوزه را در آن خرد نهاده

به منده تا وقتیکه دو سفید از آن بر آید پس برشته و شراب بر آن ریخته تا سرد شود و در جوب شکر
 و تا کل و حک و در طبعت استحال نماید و چون آب خورده را بچوشند تا به نیمه آید صاف کنند و در آفتاب نهان
 تا خف شود پس در من کنند و در آب خشک کنند پس بر سبزه بچین بالند و جوب است و طلوع زینج
 است **شیان دین** بخت ضعف بحر طویه و نزول و خیالات نافع است اجزای چهارده است **توتیای که کماله**
 باب در بخش تازه که شب مانده باشد برشته خشک کنند پس زنجبیل فلفل و دار فلفل و آمیزان هر کدام
 درم نشا در یکدم زعفران حصف کثیرا صغیرا شش روخ زنجار اقلیمیا نقره هر کدام یکدم باب
 ترشیان سازند **شیان دین** خیالات و مقدمه نزول کما در ازایل کند جزا پس جوب است **طبیعت خوبی**
 سفید هر کدام ده درم بکنج پس فلفل شیان سازند **شیان خوبی** که ابتدای خیالات را سود دارد و درین
 بلاد از آبش نامد بفتح موجوده فاسر و کبر فو قان با کون بختا و از بهندی آید بجزرت و خورشید بکده و در
 اینکه این سفید است و هر که بر دهنه آن ایجا گویند که چون حامله باشد و در او ازیم القیاس این باشد و در جوب
 با خود دارد و بوی از بویها با و خورند و از بخت بد بوی کفنه اند و بخت و آن شهرت داده اند که اگر در
 نزد کسی باشد و در جوب را در اسقاط حملش شود و اگر طفل از جمله بیرون نیامده باشد بکیر و اناطین عوم و درون
 را اعتباری و در جوبیات ایشان اعتنای را در اداری نمیدانند و طوایف با و به خوابت آن را نمدول گویند
 بفتح فو قان و سکون نون و ضم و او سیاه از بهندی کنکی نامند بضم کاف و بکون فو قان و کبر
 ناز و چون حمل شتاب بود و تو صبح نمود یکدم جز بق سفید بکوبه بکیر خا و بکون را و ممد و فتح موجوده و بکون
 قاف و بفتح اول نام یکد نیم است فلفل سفید بکوبه شش یکدم باب ترش برشته شیان کنند و آب پیاز نهان
 و بکیر کشیدن خیالات را سود دارد و جلا دهد و آب را بر و پیاز سفید مطلوب است و طبیعت کشیدن خوراک
 سودمند است و در هرده خوسر و حوط کردن همان فایده دارد و **شیان خوری** بوشن در بهندی است **شیان خلوه**
 خلوق نام زعفران است با و باقی که در چشم باشد بر آکند و آکند و آکس بخت را نبند و جوب است **شیان**
 منقول روخ هر کدام یکدم درم اقلیمیا کثیرا صغیرا شش روخ زنجار اقلیمیا نقره هر کدام یکدم باب
 نشا و خیره همان منفعت دارد و اجزایش است **مس** سوخته اقلیمیا درم کثیرا صغیرا زعفران شش روخ

207
 هر کدام یکدم باب باران برشته **شیان دین** نافع سیلان و تری چشم است اجزای پانزده است **اقلیمیا** است درم
 سره اقلیمیا اقلیمیا هر کدام است درم فلفل سیاه و بیل و زین و زهره و مرصاف هر کدام یکدم درم
 سپید از برنه درم ریخت و دوزده درم صبر و جند و شاد بهندی هر کدام یکدم درم شکر خردم صغیرا
 درم شیان سازند **شیان دین** این قطا فاسر است رنگ سیاه را و گویند رنگ خاکستر را و زهره نامند و خورشید
 است ماده شکر را و بیل بر و سلاق و سوختن چشم و سرد و جوب و کمنه و موی زیاده و بیل کمنه را سود دارد و در منقول
 از خیره اجزای است و هفت جز است **مس** صغیرا و کثیرا اقلیمیا و اقلیمیا از برنه مرصاف صبر زنجار روخ
 سرخ قطا سوخته مس سوخته دار فلفل و فلفین شش روخ عدس شسته زرد چوبه شکر انحره قوبال
 مس سوخته هر کدام ده درم غر زوت به درم قاطر الدم اقلیمیا هر کدام یکدم درم توتیا حصف کی سبیل
 خوشبوی مازوی سوخته هر کدام یکدم درم بهر را سیاهیده با یکدم درم باز و به درم شش که باب سد است
 ترش جل کرده باشد شیان کنند و چون زین تازه فرس را بکس بیامیزند و چند روز بر خمره مالند سلاق را زایل
 کند و موی رنگینه از آن بر آید و **شیان دین** معرب از دنیا رکون فارس و دنیا یعنی طلا کون یعنی
 رنگ معناه ذبی اللون جوب و بیاض و سبیل و نظره را سودمند باشد و بهر را جلا دهد اجزای چهارده است **اقلیمیا**
 از برنه هر کدام ده درم کثیرا مرصاف هر کدام یکدم درم در او برید و سفته مر جان قاطر الدم چکیده هر کدام چهار درم
 زنجبیل و نباتات اقلیمیا و اقلیمیا هر کدام یکدم درم شش زعفران ریخت هر کدام ده درم **شیان دین**
 دیگر که سبیل رقیق را بر دارد اجزایش چهار است **مس** زرد چوبه شش روخ شیان مایشت صغیرا
 باب باران شیان سازند **شیان دین** دیگر که نافع است زرد من و سبیل و کهای سر را اجزایش است
شیان مس سوخته زنجبیل صغیرا نبات سفید شش کندر هر کدام چهار درم زعفران زرد چوبه هر کدام ده درم
 سازند **شیان دین** که نافع است در چشم و کرمی و سرخر از او طفره را اجزای دوازده است **شیان دین** اقلیمیا
 طلا روخ هر کدام ده درم سد لوان خون سیاوشن قاطر هر کدام ده درم و درم کثیرا زعفران مرصاف
 زرد چوبه شسته هر کدام یکدم درم چهار درم زنجبیل صغیرا هر کدام ده درم و نیم اقلیمیا یکدم درم چهار درم
 آنجا سبیل است آب و کشتند و در بهم آمیزند و بیل بند و باب باران برشته **شیان دین** بیاض را قلع کنند

شبیاف سازند وقت حاجت با کلاب بایمید و چشم کند **شیاف عرب** بفتح غین مجعه و بگون را و هر که بختی
ناصور گوشه چشم و این شبیاف نافع است آنرا و از غرغرات محمد بن زکریا است جزایش شست بهت **مس** صبر کند
غزوت کلان را که شب بانه خون سیان مساوی از بخار پنج وزن یکی از اینها باب بسترند و شبیاف
بای باریک بازند چنانچه در ناصور و در و در و می کند از دندانها پاک کند و کم کم اندمال دهد تا و یک شب
بردارد و نگاه باب ساییده بر روی زخم مریهند تا آن نیز صحت شود و اثری از آن نماند **شیاف غش** در گوشه
را زایل کند و غش ده که بر غین مجعه شین مجعه و الف و فتح و او پرده و پوشش چشم که بر سیاهی افتد و مطلق کرده اند
ریش کوری و مراد اینجاست کوری است و در اکثر کتب نیز جز این نیست **مس** مرکز زعفران هر که دم و در دم
سبیل الطیب بخورم و خان زجاج پانزده دم صبح بخورد چهار دم باب بسترند شبیاف سازند و چون چند باب
را با فضل و شیر عورت و در ظرف مس بسیار بماند و هر شب وقت خواب بکشند همین فعل کند و زهره ماه خرم
شبه ماه عین و جگر بزرگ و هر اسی را چون کباب کنند بر روی فحم و فضل و قسبیل و در فضل هر که دم پسند یا هر سه
بر آن بپاشند و کنار و شیر جگر کنند و بکند از دندانها پوشش و همان کف و آب آنرا گرفته و در چشم کشند یا قطره بپاشند در روز
فتا و در ابرو و اکل عین و آن بوس ساییده و عین و سر کبوتر یا بوی پاشش بوخته همان خاصیت دهد و هر
لبک با مرده اریز یا بفته و شک جز آب وی همان فایده دهد و خون کبوتر چدر یا به شک کرده و خون شب
چره و زهره و نهوج و پنجاه خنک را باب باران تر کرده قطره کنند سو مند است و خوردن سق بنیه جز دل مفید است
اکحال فضل و در فضل و قسبیل یا تویه خلف نمیکند و گویند چون فضل و در فضل بطریق جگر بکشند یا شست و آب آنرا گرفته
بماند دستور چشم کشند فایده کند و آن جگر را نیز بخورد و آب شیب عین و آب تر بکند زهره و کوزن یا فاخته
و آب مطبوخ سداب و کینه نیک باشد و هر دو ای که نزول اکا را نافع است غش و در از زایل کند و چون مقدار کمی
طبا شیر بر وزن بفته سحر کنند مجرب است و چون خوشبو در زایل کند و کندش مقدار عسر بار و غش بفته
سحر کنند مجرب است و اکل جگر و باه مجرب است جالبیوس کو بدیند زهره کفتار باشد آن عمل چون بخورد
سایر عمل عین و نزول اکا و از زایل کند و مانع شتر ازید باشد و اکحال بخون آن خیالات و شکو در برابر **شیاف**
عز زرد چار نفع کند و در اسهالین دهد و ماده را روح کند **مس** اقبون پنجق ارب غوره صد مثقال و طرف مس

سرچشمتند یا کش بسیار نرم تا چنان شود که توان شنیاف کرد و شنیاف **خود** چوب و مکته و دهنه را نافع باشد
 و طبیبیل خیدرم بلیند زرد منج غریب و توتیای مضول هر کدام ده درم خفص چهار درم زرد چوبه زعفران
 هر کدام دو درم باب غوره سرشته شنیاف کنند **شیاف و فواید** ابتدای نزول آب نافع باشد و غلط از
 آن را زایل کند باذن الله عزوجل اجزا چهار است **یک** که اندزهره هر چو اند که موجود باشد و فرغیون هر کدام
 سه درم مرصاف دو درم زعفران یک درم و نیم سه رکوفته و پنجه بسیند و آب با دیان بسیند و شنیاف بسیند
شیاف و فواید زرد منمن را زایل کند باذن الله تعالی اجزا پنج است **یک** دهنه و فکهای فصر لود و لود که توتیای
 زرد زرد البهر که کاسر سب وی کوفته و پنجه بروغن بادام چوب نموده سه روز و سه شب در افتاب مهتاب
 بپزند و باید پیازچه پوشیده و از زرد تا زرد کرد و غبار مصون باشد **شیاف و فواید** لغت یونانه است بفتح قاف
 و سکون لام و فتح قاف نانه و سکون نون بفاصل این بد و نیل توتیا و حب لون آن و بپندی نیل توتیه و جرد
 زاج خضر و بعضی توتیای سبز و زاج سفید را قلندیس و زرد و آنرا که عبارت است از زراک لاری و زراک شیر و آن
 قلندیس را نماند و مراد و طلبا و در وید چشم همین است اما قلندیس را پخته علی میسازند از شب و زنجار و این بکار نمی
 آید بنگر و مستعمل از آن نیست که از معدن میگیرند و قبر سرکه از جزیره قبر سبب می آید ظفره را بغایت ناز
 است جزایش شش جزوست **یک** روغن خیدرم زنگار و دو درم نوش در قلندیس و لود و از منی هر کدام یک درم زرنج
 خیدرم کوفته و پنجه و ساییده و بگفته در سرکه تند و افتاب بگذارد و از زرد و غبار بچوظ دارد اندک شنیاف
 سازند **شیاف و فواید** ظفره را زایل کند باذن الله تعالی اجزا سه جزوست **یک** قلندیس نوش در هر کدام جزو
 منج غریب نیم جزو کوفته و پنجه بشرب کنند بسیند و گفته اند که چون کنند زراک با کلاب بسیند و صبح و شام در چشم
 بکشند ناخن را بزودی بر طرف کند و خرد افکار جمل همان خاصیت دارد و اگر بر سنجین و اگر بزهره خروس بشیند
 توی تر باشد و جمل باز هر هه همان عمل کند و دواست بلخ اندر آن و طبرزد و بر طرف کند از **شیاف و فواید** که چینه
 غلیظ را زایل کند و کسی که از این دستکاری برسد و خواهد که به این بر داند شنیاف قهای در از آب زرد و
 حاجت ناخن و غدد و طعم را بدو آب آن بماند و بجا نهد که بر طرف کند و حرب است عدد دار و پانچ است **یک** روغن خیدرم
 زنجار و دو درم نوش در خیدرم قلندیس و زرنج معصود هر کدام یک درم کوفته و پنجه و ساییده و بگفته در شراب بپزند

صبر کند غرزدوت کمان رسیده آب شرب بماند هر کدام دو درم زنگار نگیرد بآب باران شنبانی کند **شیاف**
زول که ابتدای نزول و تاریکی و هشتاد و دو را برادر است و شش است **سدا** بیا با نایاب است
 بود از منی تخم ترب صبر قوطری زخوان خردل نک بندگی فلفل سیاه یکده و نیم تا نوازه نوش درنگار
 هر کدام دو درم و نیم خسته ببله کابی بوخته با دیان فلفل سفید کف دریا هر کدام چهار درم و نیم قلیبی طلایه
 و نیم جیف هر کدام چهار درم یک فستق بوخته پوست خوب و آب خشک آن هر کدام دو درم و نیم مرصا شش درم
 و فلفل سیاه و نیم سوسن هر دو درم و نیم توپهای هندی شده بگویند علی آریسم و آب ترب و سدا بیا
 هر کدام خرد او و برورده کنند کهنه افکا و شنبانی با زنده و باید دو بار با نایاب استعمال نمایند که در مصلحتی
 معده خرد و در دهن او و نیمین را چینی ممل در **شیاف زول** و دیگر که ابتدای آب و هشتاد و دو را برادر است
 و سفید را برادر است یک زهره کاه و یک کدو و حلیت منقش کهنه کوفته و خرقه کنند و درین زهره و نیمین را کهنه
 شود پس یک درم روغن بسان صاف با آن بیا نزنند و بکند از نایاب خشک شود و باره ساید و یک درم روغن
 بسان شنبانی کنند و بعضی در یک زهره یک درم حلیت مسحق آنچه بیا نزنند تا حل شود پس یک درم روغن
 شنبانی کنند و در قشیشای صفر را چون در کوزه آب مذبه کنند و سرس آب بکلی حکمت گرفته در کوزه کهنه
 آن هفت روز بزنند و چنانکه سفید شده باشد صلا به نموده استعمال کنند و کشیدن زهره کفتر برین نزول کند
شیاف زول دیگر ابتدای نزول را زایل کند و جرب و سبل را نافع باشد و چشم را جلا دهد و معوی ببرد باشد جزا
 است **شیاف** قلیبی طلایه مر و اید یک هر کدام دو درم و نیم غلظت بخی فلفل سفید هر کدام یک درم صبر زول و شنبانی مایه
 زهره کفتر و هشتاد و دو را برادر است **شیاف** با دیان شنبانی با زنده و بهمان آب ساید و در چشم کشند **شیاف زول**
 و یک نایاب نافع باشد جزا هفت است **شیاف** غرزدوت شنبانی مایه هر کدام یک درم زخوان نیم مثقال زرنج
 یک درم بوره از منی فلفل سفید افیون هر کدام دو درم شنبانی با زنده **شیاف زول** و دیگر که قایم مقام شنبانی
 مایه است **شیاف** زهره بزرگویی و طرف مس سرخ خشک کرده یکده و نیم غلظت نگیرد مس یکده و نیم فریون
 و نوشادر هر کدام بآب سدا و آب با دیان ترابشند و در مایه صبر و اندک شسته نیم خرد و مخلوط کرده
 بکشند نزول و طمعت و مواد را زایل کند و برای غیر مستحکم کمال بزرگتر است بکند بصل و در خرفی

یا نبات سفید

خرفی ندارد تا چنانچه شود و در شش و دوق کرد و نامند شود و دیگر کنند تا بسوزد **شیاف زول** و نافع است
 در چشم صبر را و قرحه و زهره که بزرگ باشد و مورب سرخ و زنده ای کنند و برون خستن چشم و کندن را و مایه را در
 چشم باز و در دود و در دانه است **شیاف** و دوق کل تازه خشک کنند و مثقال اقلیبای لغره مغول محرق
 است و چهار مثقال صندل و شش مثقال زخوان شش مثقال سیل هندی افیون ستره هفت
 انگار هر کدام دو مثقال **شیاف زول** از این رضوان نافع است امراض جاره را و در دود و محلول است و یک مثقال
 زلات میکند و قوت میدهد و عصاب آنرا زایل میکند زنده و در دود و در **شیاف** و در کل و زنده و درم صندلین هر کدام
 یک درم خولان کبریا صمغ عربی قوطری هر کدام یک درم بکلاب شنبانی با زنده **شیاف** و در چشم و جرب و چشم
 را بشت مذوب کن که دانه و سیلان و طویات را نافع باشد جزا چهار است **شیاف** پوست بلیه زرد و زنجبیل قلیبی
 که مانده هر کدام یک درم جیف یک درم شنبانی با زنده **شیاف** هندی که در دانه زایل کند و بسیار نافع است جزا
 پنج است بعد از آنکه سه روز از زنده گذشت باشد بکشد **شیاف** مغز شسته زخوان خالص جیف هندی سب با نایاب
 بریان افیون مسوی باب و زهره یا غوره یا بیه یا دودغ ترش شنبانی با زنده **شیاف** و بیا صمغ جیف
 و حمرت و دودغ را زایل کند جزا پنج است **شیاف** مغز شسته را بکند و چون غبار بپزند و زنده و خردوت بکند
 به مثقال برگ کل که برورده از دانه مثقال قند سفید از سر مثقال تا چهل مثقال شنبانی با زنده **شیاف** که چون باب
 بپزد چشم کشند یا باب غوره یا صمغ طمعت آنرا زایل کند و در دود و دودغ سار و دودغ از دماغ بکند و در
 کوبد و برورده و شیر زنان سحاب را زایل سازد و جزا پانزده است **شیاف** زهره کفتر و در دودغ و در دودغ و در دودغ
 قلعند دودغ بزرگ بوخته توپهای که مانده بلیه بلیه آله توپهای هندی بوره از منی کات سفید هر کدام نیم مثقال
 مغز شسته چهار مثقال باب با دیان شنبانی با زنده **شیاف** که نو چشم را زیاده کند و معوی ببرد باشد جزا و خردوت
شیاف یکده جا و شیر نکه اندر دانه زنجار فلفل سفید حلیت روغن بسان زهره کاه و در دودغ و زنجبیل هر کدام خرد
 باب با دیان ترش شنبانی با زنده **شیاف** که زنده جاره و درم جفن و ملحه را نافع باشد و در دودغ را سکن کند و خوب
 آورد جزایش هفت جزا و شش **شیاف** مایه و زنده مثقال غرزدوت نصف آن شنبانی با زنده و در دودغ
 کبریا نیز یک سر مثقال عصاره پنج قلع و دودغ مثقال صمغ عربی یکده مثقال و نیم باب شنبانی با زنده و آب و در چشم کشند

یا نبات سفید

شیاف که سفیده را از کین کند تا آنکه نماید **م**از و اقا قی هر کدام یکدم قلعندند **باب** شقایق لطیف
 برشند و شیر تازه که چشم از رقی را رنگ بگرداند و سفید را برادر و شیر که چشم را سبک کند و غلب
 الشلب عصاره پرست چند تر و عصاره پوست اما سرین همان عمل کند و فندق سوخته و روغن زیت برشته و با
 فوج طفل بنهند از موده است و آب حنظل بر چون میل را بدان ترکند چله و چشم کند خائف نیکند و گفته اند
 که قوت این دو آنرا بدان حدست که چشم که به سبب و کند و زخوان نافع است به تنهایی **شیاف** که سبب و زخونه
 و سفیده را از ایل کند و چهار است **م** کثیرا و دوم غر زوت است **م** هر کدام یکدم زخوان و دوم باب طبع
 شیف با زنده **شیاف** که جلای بصر دهد و نفع میکند و سبب را و تقویه مدقه میکند و موافق طبع را که طریقت
 مجتبی است از بقایای زنده که تحفیف میکند و جلای بصر میدهد جزا یارده است **م** اقلی بیا طلا تو بال یا سیر دور گفته
 پس چون بازند و دور کرد و با بویه بوزانند پس لطای آن براب صافی کنند و با زب سینه و صبح و بویا
 محرق بنول زخوان هر کدام دو از دوشغال افیون مرصافی شده شسته سبیل بندی نیم کل هر کدام چهار
 شغال فلفل سفید است و چهار دانه کوفته و پنجه باب با دیان با شراب کهنه برشند و شیف با زنده **شیاف**
 دیگر که چشم را قوی گرداند و غلب کند جزا یارده است **م** نوش در زخوان هر کدام دو دم فلفل سفید یکدم سبیل یکدم
 اقلی نقره هشت درم باب با دیان شیف با زنده **شیاف** که نفع است سوخته چشم و العیاب ماده را چشم دور
 چشم که را و برده و وضع شده در دوا و دشت است **م** ورق کل سرخ پاک کرده و آب به خشک کرد و پنجه و
 درم زخوان شازده درم نان اکل چهار درم تو بال یا سیر شایخ هر کدام دو از دوا و درم صبح و بویا است درم
 اقلی درم افیون شش چنانچه رسم است شیف با زنده **شیاف** که غش و ده سلاق را مفید بود و عرق را بر دیان
 و مقوی بصر باشد جزا آن است **م** اقلی بیا ذهب اقا قی هر کدام یکدم روغن و دوم افیون مرصافی
 هر کدام یکدم صبح و بویا زنجار هر کدام چهار درم سره امفغانی یکدم **شیاف** که در ابتدا و در نافع باشد و در دوا
 ساکن گرداند بعد از تقویه یا بعد از آنکه سه روز از دوا گذشته باشد جزا یارده است **شیاف** که شیف با زنده
 و بهانه هفت درم زخوان افیون حنظل بندی صبح و بویا هر کدام دو دم کثیرا غر زوت هر کدام چهار درم
 چند بیکسره یکدم باب برشند و **شیاف** که در دوا استعمال میشود و فعل آن حقیقه ضعیف تر است و در طبایعی

افعی

طبایعی که محتاج باشد حرکت باشد سیرج و الا جاب است و موادی که در امی مستقیم و قولون مجتبی شده باشد
 طبیعت با نیک مدوی محتاج باشد و در وقت استعمال شیف بسیار نافع و سودمند است مخصوص در امر فاسد
 چون در کین دشت و کمر درد و جمیع امراض امعا و مقعد را چون ریح و بواسیر و رجم و قبل و کب که از آن نفع
 با نفعی دیگر مثل سبیل و حقیقه بنهند و شیف بهترین علاجات است و اگر طبیعت مجتبی باشد که اکثر شیف شود
 اسلم و نفع است **م** کثرت استعمال آن اجدات بواسیر میکند **م** در طول گفته اند باید مقدار شیف
 است و آنچه بخت زجر است و بفرکه افیون و در است بقدر و آنه بنجد و کثرت و کثرت بقدر خنده و خا و انقدر کنند
 که کثیرا بسیار نافع است و شیف با بهیه را البته زکتر کنند و قوم بر این است و سطر گفته اند و بعضی از آن بزرگتر
 فرموده اند **م** تا شیف با شیف باشد و در طرف شیف با بویه کاهد از دوا و برش را یکدم بنهند و
 باید که بسیار خشک شده باشد و این مخصوص بجا و بهر دسیس است و در کرم سیرات اضافی از یک فعل میکند که
 بلادی که که معتدل باشد و اهل تجربه گفته اند که در امر فاسد فاسد استعمال کنند و به پشت بخوانند
 بیشتر نفع دهد و اشد اعظم بالعوب **شیاف** که زجری که از شدت در دوا قرار است با کن کنند و نفع عظیم
 دهد جزا یارده است **م** ترکیه مازوی سیر افیون هر کدام جزو شیف فاسی خورد کنند باب مورد یا **شیاف**
شیاف که سبب فاسی طبع را فاید دهد جزا یارده است **م** سد آب خشک جرم با دیان کرفش تر بود و صوف
 بود از فی هر کدام یکدم شکر سرخ و دوم باب سد آب شیف با زنده **شیاف** که سه سال را باز دوا و قطع عین
 گند از مقعد و از بواسیر و از سه سال جزا یارده است **م** اقا قی با زنج صبح و بویا سرخ بود و ادا و
 باب مورد و برشند **شیاف** که سه سال موی و زجیر و عذ و طار نافع باشد جزا یارده است **م** اقا قی کلندر
 صبح و بویا کمانج مازوی سیر جفت بطوسی باب مورد و برشند شیف که شیف با بهیه که باه را زیاده
 کند و کسی را که جگر گرم باشد و دوا ای کم نوا نند و چون بخورد اثر آن بکرده ترسد و ضعف بیشتر شود و در وقت
 استعمال شیف بهتر باشد جزا یارده است **م** شیت درم مازوی سیر شیف فلفل سفید عا و قی هر کدام دانه که
 نرم سبیده و روغن کل برشته یک شیف با زنده **شیاف** با بهیه دیگر اقوی از اول جزا یارده است **م** سود بیا
 مغز به دانه لک اصفیاء بذر الا جره سادی بند و سبیل برشند **شیاف** با بهیه دیگر که بغایت مقوی باه شیف

شیوف شیدا از ش
 بقولون سید زکرم
 مستقیم بر این شیت

بازند **شیاف** که خون رفتن از بواسیر باز دارد و شکم پنبه و چون پیش از جماع بر دارد غلبه طوطا بود
 دهد از بخت است **من** کند خنثی و دم الا خون کنگر بزرگ مورد سهره راجع بفساد هر کدام یکدم زنگار شکم
 بپس **شیاف** بازند **شیاف** **شیاف** قوی بکشت بدو طبع را نرم دارد و اجزای تن جزو است **من** بنفشه دوم
 خطم بپس دوم است یکی بخدم مگ بندگی یکدم عسل خیار شکر سرخ هر کدام دو دوم **شیاف** که در بخت
 زایل کند و طبع را بکشد بدو افول و مفصل که از بطن بود و در اجزا نوزده است **من** سکنج جادو شکر بود و غنی
 اتق بخیل سورجان کفش بادبان انیسون مگ بندگی خنثی و جند بیدستر زنده با قیطان مایه نوز
 بعد سه اب می بادی باب سد اب شیاف سازند **شیاف** که در بخت و بواسیر و وجع مفصل را زایل از
 شکر راجع نظری بود و در ایل حال در سالی یکم به چهارده روز یک کف است که حرکت بر و شود و در
 معالجات تفاوت نمیکرد و در چهاردهم که خود بخود زایل میشود و در آخر چنان اتفاق افتاد که بفریاد یکد و سه سال
 نگرفت و بعد از آن مریض و ضعیف شد و این در وقت که در بعد از چهارده روز زایل گردید و باز خود کرد و یکی
 شد این ضعیف بن شیاف را سخم و چندش مکن نشد در سه عمل و شیاف در دو دالم زایل شد و از یازده است
من سکنج مقل جادو شکر سرخ و سخم خطم مفرد و خنثی مایه نوزده هر کدام یکدم سورجان یکدم هر کدام یکدم
 جند بیدستر بخدم باب کند شیاف سازند **شیاف** **شیاف** که فایده عظم و در اجزا پنج است **من** کند هر کدام دو دالم
 خون انیسون زعفران هر کدام جزو شیاف سازند باب انار پوست مقدار شسته بخند و وقت خواب بر دارد
 و بخوبی **شیاف** **شیاف** دیگر که زحیر و سه سال فایده دهد **من** صمغ عربی بریان کل دمنی می بادی باب مورد **شیاف**
شیاف که سبب آن درم انوائی معالجتیم باشد بغایت سودمند است از اسهل جزو است **من** کل خطم خبازی عنبه
 کنگر اکلیل الکک بابونه یازده بنفشه و روغن گل شیاف سازند **شیاف** **شیاف** زجری که با آن سده
 نباشد باید که در ششم تا نهم و وقت ساختن در میان هر یک شیافات بکند از آن و با خوب حکم در کمر آنها بپزند و در
 و اگر اندک بخور پیشتر کند با آله را کمتر همان را کشیده در آنند جزا چهار است **من** انیسون کند هر صنف
 زعفران با تسویه باب کشیده تر شسته چون جند بیدستر شیافا کنند بیکه که کمتر پس خشک ساخته بر دارند
شیاف **شیاف** که شکم را سه سال کند و قبض طبع بزرگان و اطفال را زایل سازد و در ساعت **من** مایه بون

مایه بون ناز آب زنده را بر شست و روغن گل چوب بس خسته بر دارند و اگر بر شست بکار و باب طبع بر
 بر شست و شیاف سازند قوی تر باشد **شیاف** که طفلان و در دم ضعیف را سود دارد **من** موم آب زنده و در
 مگ و در دمنی هر کدام یکدم کوفته در موم بر شست و روغن گل چوب کند **شیاف** که عرق این و تقریب او را
 و در کین که از رطوبت و بطن بود و در اجزا چهارده است **من** مقل جادو شکر سرخ سکنج مگ بندگی شکر مقل
 زنده سورجان خنثی و دم مایه نوزده یک سد اب انیسون نوزده اجزا هر کدام جزو با فایده بر شست و فیتها
 سازند مقدار کشت خنثی و وقت حاجت چوب نموده بر دارند **شیاف** **شیاف** که عرق این و در وقت
 فایده است از اجزای شکر یک است **من** بورد سخم خطم سورجان مجوده می بادی نرم با بید بوزن همه شکر سرخ
 سازند **شیاف** **شیاف** در ساعت فایده باشد جزا چهارده است **من** مقل دوم کافور منته کوفته و چغندر
 شیاف از مقدار سورجان بخت و وقت حاجت در جلیل شست **شیاف** که عقیق سهیل استعمال میشود هر کدام
 عمل تقصیری واقع شود و جزا چهار است **من** مایه بون خونی آب زنده کل خطم یک طعام هر کدام یکدم کوفته و چغندر
 سرخ بقوم آوردند شیاف سازند **شیاف** **شیاف** که بکسر عین مجوده بکون دال محله و فنج نیمه و بکسر و او را
 محله مجول بوزن و طبع و گویند بکسر عین محله و صمغ عقیق و غلبه طوطا و در وقت جماع حدث کند و در صمغ
 است که در وقت جماعت با اختیار غلیظ فاعل پروان افند و گویند پیش از خروج منی اجزای شش است باید
 هر شب خود را بستر راجع خنثی کند و یک شیاف بپزند و چوبین در وقت جماع **من** افاقیا را یک کنگر کند و باز
 باب صمغ عربی شیاف کند **شیاف** **شیاف** دیگر که همان فایده دهد جزا چهار است **من** افاقیا کلان را ماز و صمغ
 عربی کوفته باب مورد بر شست و همان طریق مجول دارند **شیاف** که قوی در شش مجرای پاک سازد و بصلح
 آورد و چون در جلیل شست **من** سفید اب سبب کل مضموم دم الا خون هر کدام یکدم انیسون یکدم بنفشه و چغندر
 بر شست **شیاف** دیگر که همان نفع دارد و از آن قوی تر است **من** بورد مجول دم الا خون هر کدام جزو مقدار
 تخم هندوانه کل دمنی شسته هر کدام نیم جزو کوفته و چغندر شیر زنان شیاف کنند مقدار که در جلیل کفد و بعضی
 پنج جزو اب وی کوفته شیاف بیکشند **شیاف** دیگر که قوی مجرای باریا صلاح آورد و نوز نس بول که از قوی و جرح
 بود بکین و در اجزای شش است **من** سفید اب خنثی و کندر شسته صمغ عربی قطر و غلبه می بادی با بایه بون

نقل

سر خطام جوب را
تفیع دل میکند

مؤکک بود و بعضی امر چه شیرین است **م** میگزیند ماهیان خود را و باب اولک مصلح باخته در کمر آفتاب تونزی
نمید و می خشکانند و مصلح گرم و خوش و سیاق و آب لیمو و او نگاه میدارند و بعضی ساق و گردو یا دلیمنو
و سرکه و جوز و نو دس ازند و گویند این قسم بهتر است اما آنچه معمول نباشد در دست چنان است که میگزیند ماهیان
و یک را باب اولک و دیگر که در چند روز میگذاردند تا منقح گردد و مانند سرکه برسد نگاه به هر زده صاف
میکنند و اکثر نجاران با مان تناول میکنند **م** بفتح صا و کبیر را مصلح و سکون قضا شیر تازه
که بنور گرم باشد و در امراض صدر و ریه و عروق شیرین و بهتر نفع میکند از آنکه باشد گرم که کوه باشد
و نیز شیر را که گویند که همان باعث از خیم بر آورد باشد **م** بفتح صا و سکون عین مصلح و فتح قضا
خوامی خشک که در شیر نهد و باشد باین طریق چون خورده شود و با قوت دهد و نفوذ آرد و رونی را زیاده
گرداند و گویند در او بیه با بیه چیزی باین نمیرسد و باید از عقب آن نیز شیر باشد و موافق است بینه
و سر را که کوه را خورانه کند **م** کبیر صا و سکون قضا شیر ترش و دوشاب و رطب **م** بفتح صا
و سکون قضا و معرب جوات است و ماست هم گویند طبش سرد و تر است شیخ ابو علی قدس سره میفرماید
مقوی باد و خورین است و سکون عطش اما مفرده سرد و کثیف و در بیهضم باشد و موله خلط خام و سرد
میکنند بهای هر یک و عفته را میکشند بخیل برورده و بچونای گرم است **م** کبیر صا و بریان را گویند **م**
بفتح صا و سکون عین مصلح و فتح قضا و مصلح و لاهم شد و کبیر را گویند مصلح و باب اولک که کشت **م** بفتح صا
مصلح و سکون با شراب است و در باب قوت و زیندند کور شود الله تعالی **باب الفنا و البخیر** **م** بفتح صا
است با و این ترش و بیهضم نرم و بر عصب است و واضح آن فیش خورین گویند بقرط است و در ق و در ضا و
و طلا آن است که ضا و غلیظ باشد و طلا رقیق چنانچه صفا بسته میشود و طلا مالیده و در لغت ضا و وار و با
گرفته و بخته را گویند که با چربی نایع و سایل بر ضا بوجند و چون ضا را بگویند و در ضا نخی مذکور است از طب
نمذارند که قوت بعد و ساعت کم میشود و اگر چنان باشد که بدان چیزی بیامیزند قوتش تا یکماه باقی باشد
و در بعضی تا یک ایفوزید و پس گفته که یک در طبع بدل زیت است **م** و آمو و خشیار کنده ایسان
سبز را زایل کند و برودت جگر را نفع باشد و قه از ابر طرف سازد و کوفته و بخته بسر که تاب بپزند و بپزند

و چون سر و شود با بونند تا بلیت یکبار از چهار است **مس** سداب پودت پنج کبر فستین صغره با تسویه
که سو و مندر است **مس** زینخ سرخ و زرد هر کدام و او قیده نوره آقا قیام هر کدام شش اتمیه قلع طار سوخته چهار
او قیده نرم ساید به بصار و لسان کل با سکه ضما و کنند **مس** که آما سهای سخت معده را تحلیل کند جزا و در
است **مس** جلپه شب با ناله کل خطر سفید بزرگمان با بونده مصطکی هر کدام خردم سبیل الطیب سعد کوفه و قصب
آخر هر کدام و درم موم سفید سه درم و درغن با بونده پانزده درم طلخه نایند **مس** که آما سهای سخت معده را سو و در
در جزوت **مس** جعد خردم فستین سبیل صبر زرد هر کدام سه درم و نیم رخ خطر سفیدم پیه با شندم سه
رخ و درم موم سفید پانزده درم **مس** که آما سهای سخت معده را تحلیل و در جزوت **مس** منقل حبیب
نم کلم هر کدام شندم استی مصطکی سبیل هر کدام چهار درم موم سفید و درغن نار دین هر کدام پانزده درم مقل
و درغن نار در شرب حل سازد و او قیده و خخته را با قدری آب بپزند و موم و درغن اضافه کرده ضما و کنند
مس که آما سهای بستان را نافع باشد جزا چهار است **مس** نان کندم خشک شده و در با قلع خطر سفید و عفوان هر
جزا با زده و موم و درغن کل پیر شند و در بستان ضما و کنند **مس** که آما سهای بستان را پیر شند و در جزا
است **مس** نم کمان جلپه کپاره کپور سوس میوه ساید سر کین کبوتر پشگل بر زرد و در منی را تبخیر هر
جزا با قدری موم و درغن ضما و سازد **مس** که آما سهای خفیه و در که چون از گرمی باشد نافع است **مس** از جلپه
آرد و قلع زرد که مانده کوفته و خخته با موز منقی سرشته الکاه با موم و نیم بطور و درغن با بونده هر کدام سازد **مس** و دیگر
چون از گرمی است **مس** آرد و با قلع هر کدام سه درم آب برک کاسر و غلب الثعلب و کاسر انقدر که بس کند
و تعلیق و در جزوت است **مس** که آما سهای خفیه را چون از سردی باشد زایل کند **مس** آرد و با قلع جلپه با بونده زرد
موز منقر و درغن سرین ضما و کنند **مس** و دیگر که آما سهای سرد و نافع و در **مس** آرد و با قلع و خرد هر کدام سه درم موز منقی
پانزده درم تخم افنج خردم پیه بطور و درغن خاککی چند انکه بس کند **مس** و دیگر که آما سهای خفیه و قصبه را که از گرمی باشد
سو و در **مس** و در قلع کایج آرد و با قلع و جو و عدس باب غلب الثعلب ضما و سازد **مس** و دیگر که آما سهای حار است
قصبه و خفیه را نافع باشد **مس** برک غلب الثعلب و طحلب و برک کایج و در بجان و کشنده سب و پودت در منی
مس و ی **مس** که آما سهای خفیه را نرم کند **مس** یک بونده با بونده موز بیدانه هر کدام جزا و آخر برک کلم و در

الضلع

از دین کند هر کدام قدری **مس** که آما سهای خفیه و خفیه را نافع باشد **مس** موز بیدانه پیه که در بزرگتر مقلم کا و پیه
بخن کل موم سفید و پیه مرغ هر کدام خردم مصطکی سه درم مقل و جلپه و قزنجک هر کدام چهار درم با قلع و درم
با قلع و موز را پیر شند تا مقل شود و در نیم پالند تا چون موم شود و پیه و موم و در و درغن را در هم که خسته با هم بپزند
مس که آما سهای سرد و خفیه را سو و در **مس** برک کلم نیم من انچه و او دانه آرد و جلپه و با بونده موز منقی هر
درم در قدری آب بپزند و خردم و درغن کجده اضافه نایند **مس** و دیگر که آما سهای صلب خفیه و قصبه نافع باشد
مس موز منقر پیه که در بونده با قلعی مقل شرباب بخت و درغن کل مساوی بس پیه را در و درغن حل سازد و با قلع
موز کوفته با یک زرد و پیه مرغ مقل با سازد **مس** که آما سهای پیر را نافع باشد **مس** سوس کندم را با سکه که مندر
و پینه و چون خول که کوفته را چس در روی ندی گرم بپزند تا باندازه آن آما سهای از ازل سازد و با
الله قلع **مس** که آما سهای صلابت جگر را نرم کند و تحلیل **مس** برک غلب الثعلب و بخت خشک هر کدام چهار درم
کل برغ طحلب صغره و عصاره اراخی برک بستان کل هر کدام جزا و بکوبند و بر یک ضما و کنند **مس** که آما سهای نفع
رای بر و برودت و ضعف از ازل میبازد **مس** سبیل الطیب فستین مصطکی استرون حما و بر
قصبه الذریه سعد و درم هر کدام و درم عفوان سه درم اکلیل الکک مقل کوفته و خخته با شرباب که پیر شند
و دیگر ضما و کنند **مس** که خشتاق و درم سو و در **مس** ملک الانبا مصطکی سبیل هر کدام سه درم و درم و درغن
و شبت هر کدام است درم شندانه مقل عاق و قلع قلع سلخه شویز پودنه کوبی هر کدام خردم کل
بشندم ملک و مصطکی را در و درغن یکد از دین و بر تنی کا و در بستان سرین و کمر ضما و کنند **مس** که آما سهای
دقی را سو و در **مس** یک کوبنده خشک باشد پودنه از منی زرد که مانده بعد هر کدام جزا و با عرق بادبان
و دیگر که آما سهای خفیه را فایده کند پودنه از منی ابریا تو و نا موزی هر کدام سه درم کین
کا و یک بر هر کدام خجده درم بچوب را با یک پیر شند و بر سکه ضما و کنند **مس** که استقار با نواحه نافع باشد جزا
هفته جزوت **مس** نوش در اکلیل الکک شند حما و درق غار و زنجش کشش انیون بادبان ابریا
سند بخت کند ریمه هر کدام دو درم جا و شیر خردم انچه باید که خست بکند از دین و درغن سداب و موز را
در هم آمیخته در باون بسایند چند انکه موم شود و ضما و خشت و بفر سوخته با سکه که چون در آفتاب پالند و بکوبند

کند که گویند خون بهوش آید و این عمل کند و ازین بر کند و بول یک پنجین و کفک بول که یک چون
از روی زمین بردارد و منی را با آب نموده اند و در وقت چرخیدن هر طبعی که باشد هر بزرگوار
بمقتضای آن مالند زایل شود و شیره عوین چون با کند دفع شود و نیز آب فاروقی از آب
سبز و چون نایل را بخرشند تا خون آلود شود و در شیره برک انجیر مالند که شود و چون کین
شک اینان بخورند و بسیار به و آن برادر خشک شود و بکین و در خواص آورده اند که در سه
شبه آخر ماه چون بر ماه سه نوبت قبول در بخار و به طرف خارج با مالند بگویند ای ماه عجمان چه
تو میکای این را یکی بان و سه نوبت بگویند و بعد از هر نوبت سه بار جادوب بر زمین زنند آن علت
هر چند که باشد و جنیت و بیماری بر طرف شود آب و بان صابون و در نوبت بطور و لا جرم و در انجم
زبل لجم و ملوس هر دو جدا از هم نایل نایل است بخمار و شونیر و حب البان و رقیق و شب با و در
و در عوین و سوخته و آفتاب و بقر و بقر و بقر و در فار و خاکستر با بجان و طلق و غرق
و صدق البوشر و ترب کوفته و بخته هر یک از آنها با سر که چون مکر با مالند زایل کند و هر یک که شیره دار
بشده آن طلا کنند و ضا و بید انجیر پنجین و سوخته آن نافع است و بکبا و خرفه مالیدن با بغویون
وزیت و ازاد بان روغن ایزد و روغن سداب با نظردان و روغن بنیر که در روغن فستق
و روغن ترمس و روغن با قلا و ازاد و درم ماغ و درم حمار و شونیر با بید و با خون حمار نظرون کنند
و در آب است و از خواص خود است که چون در اول هلال بعد از نایل بکند نه خود را گرفته بان مالند
و بچرخان را در لبت از میان برد و با از بالای شانه آن خرقه را جانب عقب اندازند و در آخران ماه
به آن نایل بر طرف شود و فستبارک افتد حسن انما لقین **نمود اول** و بکدر یک روز زایل کند نایل را
تول بر دو و عوین و حنانه نیز گویند و در حنانه بنی بضر آید سکی و قوم زایل گویند و در بعضی امکان
کالیک بر وزن نایل و شانه نایل مغرب کالیک باشد و درین بلاد و شک درخ نامند بفتح زار و مکه سکی
خارج و قوم و اولک و در خنول بضم مثله و سکون و اولام مجول و آن دانه است که اکثر در پست بها
و با بهما میشود و این ضعیف ضعیف را و بدین ده سالگی که نام بدن او برود و در خوش چون ازین

ازین و بزرگش چون نه خود مسهل و او هم از حب کبریت بچند روز تا ماده بغم و سود را خارج کنند
و شیره انجیر با لید بعد از چند روز صبح و بام که شست بس شوهر که دو اولاد آورد و دیگر و دیگر و بکین
جمل و آب ساییده با مالند و گویند و دیگر و زایل میشود و در آب تازه پنجین **نمود دوم** و در حنانه
عین مفسر پوست انار برک مورد با سر که سرشته بر پشت ز بار و کمرگاه ضا و کند **نمود سوم** و در حنانه
را قلع کنند **نمود چهارم** جادوس کند کل سرخ برک مورد و کفک هر کدام و درم آرد و جویند و آب به با طبع آن بکین
نمود پنجم و بکین سه سال که چون آب جادو بر باشد و فی الحال بکینند آمد و آب بند با آب با
محیط و کرد و در آب آن قلا و بند و چنانچه کنای آن بلند باشد انگاه میانش از آب
و بکین سر بر سر زنده و زامه صبر کنند **نمود ششم** که عبارت است از بر آمدن نفقات پشت و بگویم قور
و بکار سر و نیم کور پشت می کنند اند نافع باشد **نمود هفتم** راسن ابل و درج با شراب بپزند و قدری مقل در آن
حل کنند **نمود هشتم** که حرارت معده و التهاب و قی مفرط که از ماده مفرط باشد و بعد از میر بخیه باشد زایل کند
آب سبب و به و کلاب هر کدام ده درم آقا قی صندل مقاصیری هر کدام ربع جز و ساییده و آب شتر
با آنک سبیل و در عوفان سوده عمل نموده ضا و ب زنده **نمود نهم** و در حنانه و بکین با حنانه خل خمر و بوضع فوقه
فانه لایمظا و لایمظا و برین وقت بچرب **نمود دهم** این اسحاق بخت طغاب خسته بود که بود بان طفل
درم بزرگشت **نمود یازدهم** که که آنقدر که بچاه دانه انجیر و آن خوب بپزند و قوطی جری کوفته و بخته چهار درم
مغز بادام نیمه مفسر ده درم پنج کبر کوفته به درم هم را مخلوط نموده با موم و روغن خیری هر هم سازند و در
وقت خلای معده از غذا بپزند و بعد از دو ساعت بردارند و آب بشویند و در آن آب باید با بون و کلم
جوش پیده باشند پس روغن خیری چوب کنند **نمود بیستم** و این را همیشه بهار گویند و معروف است حار
دل و معده و جگر را تسکین دهد **نمود بیست و یکم** صندل آب کشیده بنیر و کاسر بنیر و خرقه و آب حرام هر کدام یک درم
روغن بنفشه با درم است لایم در پائیده باشد نرم بچرب انداخته بگویم قیر و طر آید پس بنفشه و حرام هر کدام یک درم
و صندل بپزند هر کدام چهار درم قصب الزیره و درم کا و کور کوفته و بخته به درم هم سازند و در آن سبک
با کلاب آبهای مذکور بپزند تا چون مرهم شود انگاه بر پارچه کتان مالند و بهر جا که مطلوب باشد بکند زنده

نمود بیست و دوم
نمود بیست و سوم
نمود بیست و چهارم

باب افشاغ

کنند از اجلیه هر که درم با نوره درم بختی ملک بطلم بکند و درم فنیون درم ابرس چهار درم **فما**
مقوی رفع نزلات مریضه کند چون مدومت نمایند و در سر کنند از ایل کنند و تقویت و مانت
ناید مجموع اجزایست و هفت جزوست **م** نکه سنگ نام طعام سوخته بوزه سوخته خرق سفید مویج
نوره خردل سرخ ربد الجهر هر که درم جزو که در کل سرخ ساق سوخته برگ جفا از دوزخ مازوی سبز فوسین
میخوبد کند و نقل خود صبر زرد ابرس از پنج راجع سادج سبیل جزو بود که درم جزو سرکه راجوت اند
صافون قرود وزن مجموع و سرکه حل کرده بپوشند و قصاب زنده **فما** و منوم که رفع بخوابد کند **م** افیون
خم کاویو پنج قفاح بذر بلخ هر چهار مساوی باید که خشناس در آن بچینه بپسند ضما نمایند **فما** وانی که فانی
و بر وزن از ایل کند جز استخس جزوست **م** از دوزخ کلن مازوی سبز آرد با قلا پوست انار هر که درم
جزو پوست تخم مرغ و جزو پیزند فاصه است و پوست پیسنه راجون غبار سبیده اضاف نمایند **فما**
دیگر که کند از که ناف براید **م** شب یا نوبه درم و روی سرکه شش درم مازوی سبز سه دانگ کفته مازوی
سرکه ضما کنند **فما** و نافی دیگر که همان سود دهد **م** از دوزخ کلن مازو کلن پوست انار جزو اسود کرناز
پوست پیسنه هر هفت مساوی بستورند کور بل آوند **فما** و نفوس **م** در پنجوش خطر بذر قطن از دوزخ
سورجان برابر باز ده پیسنه مرغ و روغن کل ضما و از دوزخ کلن و افیون اضاف کنند بپزند
فما و نفوس جارس **م** از دوزخ پوست درم حطره درم افیون و درم باب غیب الثعلب ضما کنند **فما**
نفوس و انوع مفاصل رافع کند **م** با بونه خطر اکلیل الک هر که درم سرخ اسق جاوشیر منقل هر که درم
درم سورجان موم سرکه زیت هر که درم است درم و چون بذر قطن با سرکه برهم زده ضما کنند نفوس
کم رانفج باشد **فما** و نفوس جاد و دیگر که نفوس کم راب کن کند **م** از دوزخ پوست درم افیون سه
درم باب غیب الثعلب ضما کنند و چون خشک شود بپوشند و باز ضما کنند **فما** و نفوس جاد و دیگر
م بذر قطن حطره سفید زده پیسنه از دوزخ و روی سرکه و روغن **فما** و نفوس سرد **م** با بونه اکلیل الک
حلیه کتان برگ غار بزار افند برگ کلم معاش ملک بطلم مساوی بپنجه بپسند و اگر بپنجه روغن بپسند
کنند بسیار نیکو باشد **فما** و نفوس سرد دیگر **م** مینعه تر چند بپسند فنیون مرصاف به برابر شرب

شرب کنند بپسند **فما** و نوبه درم و نوبه درم استخوان قحف و سرکه را سوخته به نام است دجها و قفاح زرد
چوبه لطف آن سبیده و بپسند زنده که فرزند نرینه و بپسند به نام است دجها و قفاح زرد و روغن **م** اکلیل الک
حفظ و غفران صبر زرد مساوی باب کشیز تر بر است چشم ضما نمایند **فما** و روغن لطف و روغن سکون را
مخله و سکون و سکون و فنج لون و سکون چشم لونی از دوزخ چشم دشوار که بزرگ میشود بپنجه که می پوش
چشم را و سفیدی روی آید و بالایی طبعه **م** در فصل پنجم در اورم مذکور شد **فما** و درم طبعه شیشه را مانع باشد
و در و راتسکین و بد **م** طبعه تازه کوفته باید قطن و درم نیم ایخته قدری سرکه و مقدار روغن ضما کنند **فما** و درم
م متعج که در اطراف با بپسند سود دهد **م** اخلا البقره جزو کبریت زرد یک جزو حلیه جزو سبیده با سرکه
نم بپسند **فما** و که اندر بیماری جاده و در وقت جهوش نه گفتن مریض بپسند **م** از دوزخ درم سبیل
بخدمت برگ حطره درم بپسند بخدمت کوفته و بچینه باب میده و روغن کل سرکه ضما کنند و گویند سلطان نهی کوفته تازه
سود دهد و خطلین بچینه **م** که معده سرد را گرم کند و قوت دهد **م** سبیل معطی قفا فنیون هر که درم
و درم کوفته و بچینه باب ضما کنند **م** که معده گرم رانفج باشد و قوت دهد **م** سبیلین و روغن کل سرخ
شیانی یا میثاب غیب با قدری سرکه و کلاب ضما کنند **فما** و که ضعف معده راجون از حرارت باشد سود دهد
م حب الاس اند و بپسند کلن را برگ مور و پوست سیب پوست بهر روغن کل سرخ قصبه زیره
حسد لین علی التوبه با کلاب و آب سیب ضما نمایند **فما** و که صلابت سبز رانفج باشد **م** اسق منقل
بوزه از منی که بپسند یک چهارم کسسه جزو مازج هر که درم سرخ درم آب شست درم گوگرد و درم انجوده و درم
در سرکه بپزند و اسق و منقل را در آن بکند از دوزخ باقی او ویه را کوفته و بچینه درم بپسند **فما** و که شربستان زانرا
زبانده کنند **م** زرد با قلا و درم تخم باد و روغن حطره هر دو را با سبیده باب با دوزخ بپسند و برستان
نم **م** که شربستان را کم کند **م** لای سرکه که اکلیل الک آرد با قلا هر سه را مساوی بپزند و برستان بپزند
فما و دیگر که عین فایده کند **م** فصاح بودنه و شقی سداب بیابانه هر سه جزو سبیده بالایی سرکه بپسند
فما و که گذارد و بستان بزرگ شود **م** که در روغن سوخته هر که درم جزو از دوزخ نیم جزو دیگر که بپسند و دیگر
ضما نمایند **فما** و دیگر که همان نفخ دهد **م** طین قنبولیا مازوی سبز سفید اب آفاقا هر که درم و درم باروش

غلیظ نماید و امر بخل مزمنه هر چند در پاش پاشی زایل کند و در بسیارش کمتر از میل باشد و نقش
 بیشتر و کمتر آب آن تر قوتش از خشک باشد تا یکسال **طبخ** در ایام حاجت مستعمل است و باید سه روز
 قبل از استفراغ زیر باریج دهند و شراب مخروب پس ایاریج را درین طبع حل کنند و بهینند **دستمان**
 چهار درم موثر منقی ده درم بلبله سیاه هفت درم سطل خود پس سه درم دو کیمین و نیم آب بپزند تا دور رسد
 و یک جعبه باند پس شفاف کنند **طبخ** هفت درم در آن فنج باشد و یک شربت تمام است و باید در هر
 جاره و معده و دیگر کم نیستین است و شفاف کنند مفرد که جالبیوسن بگوید که طبیبان بسیار که از آن کم از آن
 بودند بنشینتین علاج کردند و معده کم کنند **دستمان** بنشینتین بخورم کل سرخ چهار درم سبیل لطیف و دو درم چوب
 صاف نموده ده درم ترنجبین یک چاک در آن حل است ختم بوشند **طبخ** که نافع است خرم و اکثر مرض
 سوداوی را و مجرب است انت الله تعالی و در آب نیم در فصل مرق گفته شود **طبخ** نافع است ربو و ضیق
 انفس هرگاه از برودت بود و نیم رسیده است **طبخ** حلیه شنبه موثر منقی از هر کدام خسیه آب یک کوزه چنان
 و صاف نموده هر صبح جمل درم یک درم بخورند **طبخ** بویهر را زایل کند و انوار از آن فنج کند **طبخ** بکرمه
 و باریج ترش ترشند و در سطل و نیم آب چرخل که سیاه هفتا و شفاف کوفته با هم بپوشانند تا به نیمه آید
 پس شش و شقال از آن آب بردارند و بپوشانند تا به نیمه آن نرسد به رسیده است و هر روز یک
 رسد آنرا بنوشند طالع الیق و در آب اول آن هر روز تا به مرتبه بنشینند تا سه روز **طبخ** ترش بپسند و دیگر که
 همان فایده طبع اول دارد **طبخ** حلیه و اخیر است و میسوی و بپوشانند و صاف نموده و در سطل
 با آن آمیخته هر صبح یک کوزه بخورند **طبخ** هفت درم مطبوخ مذکور شود انت الله تعالی **طبخ** زرد از آن کین
 و سینه و معال را نافع باشد و مجموع یک شربت است **طبخ** سنا و کی بخورم عذاب ده درم سبیل است
 عدد زرد فای خشک سه درم انجیر سفید ده عدد موثر منقی طایفه پانزده و آن اصل اسوسن مخلوک سه درم
 به سبیل و شش تخم خنجر از هر کدام چهار درم جو مقشر نیکو فوسفه ده درم مجموع را در یک سطل آب بپوشانند و در
 خوزه درم یک سرخ اضافه نموده بپوشند **طبخ** بنشینتین **طبخ** بنشینتین **طبخ** بنشینتین **طبخ** بنشینتین
 مفصل و فوسفه شش درم نافع باشد بکرمه که کفتار پیر و کفتار رجوان پیر شود و لنگ و

باریج

بنوشند سه روز و در آب آن در این **طبخ** که بول و حیض براند **طبخ** مسکط سبع فیصوم و فیصون از هر کدام بخورم
 عاقوبه و آخر خود بپاشن قطا انیسون که در پوسن ناخواه از هر کدام سه درم فوسفه هفت درم جعبه شربت
 ترش فوسفه باریج از هر کدام چهار درم کوبیای سرخ ده درم و جبه سه درم و نیم در سطل آب بپوشانند
 تا یکمین آید صاف کنند و مقدار چهار اوقیه بپوشند **طبخ** و دیگر که حیض براند مجموع آن یک شربت است
طبخ استارون سد اب از هر کدام بخورم باریج کوبیای سرخ در سطل که کوفت از هر کدام دو درم
 انجیر ده عدد بپوشانند و صاف کنند ده درم کلکند و اخل کرده بپوشند **طبخ** و دیگر که حیض براند کوبیای
 سرخ حلیه انیسون از هر کدام چهار درم سد اب سه درم به را در سطل آب بپزند تا یکمین آید صاف کنند
 و قدری که اضافه نموده هر صبح یک پیمانه بپوشند **طبخ** و دیگر که همان فعل کند **طبخ** کوبیای سرخ سه درم فوسفه
 فوسفه از هر کدام چهار درم پودنه ده درم مسکط سبع بخورم به را در سطل آب بپوشانند تا نصف باند صاف کنند
 و قدری که اضافه نموده سه روز بمولای بپوشند **طبخ** که سودا را بکشد و طحال را سوداوار و وسه بکشد
 و در قان را نافع باشد **طبخ** پوست بلبله زرد و شنبه کاسنر و پنج آن سنا و کی از هر کدام بخورم کل سرخ
 ده درم غلب لطف بخورم آلوی بخار پانزده و آن سه هندی ده درم ترنجبین پانزده درم در یک سطل آب
 بپوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و ترنجبین را در آن حل کرده بپوشند و باقی طبیحات در باب نیم و صفت
 مطبوخ مذکور شود انت الله تعالی **طبخ** بنشینتین **طبخ** بنشینتین **طبخ** بنشینتین **طبخ** بنشینتین
 دل و دماغ را قوت باده و در اشتتهای صاوق آورد و بکشد بهضم طعام بسیار نافع است خراش
 چهل شربت جو شربت بنفشه حرق و کلاب و نبات و عسل ترش بپوشانند بعد از چهل روز کین شقال باشد **طبخ** یا قوت
 را نافع است بپوشانند سرخ مر و در این **طبخ** از هر کدام دو درم لاجورد و شسته فیروزه شیرین کهرای سمع عقیق
 پانزده درم باریج از هر کدام یک شقال فلفل زنجبیل و کیمین و درون زردی است و جبه هندی پوست بلبله
 کشته خشک بنوشند از هر کدام دو درم کاه زبان بهمنین پوست تربی خود قماری شش درم از هر کدام چهارم
 بعد کوفت شقال معطر زرد کاه از هر کدام سه درم سبیل الطیب فوسفه قاقلیتین کل مخموم و ازنی و فافور
 هر چه بود از هر کدام یک درم تخم فنجک کاسنر باریج بخورم از هر کدام دو درم جبه و در خطایه و رقی فنجک باریج

از هر کدام سه ورق طلا و نقره از هر کدام یک کبابه چینی و دو درهم خمر شنبلیله یک درهم سنگ نیکه یک درهم کلاب
و عرق بید مشک و کافور زبان از هر کدام صد درهم نبات سفید بوزن او و به خسل و وزن او و به بکشد
محل بچون سازند **طرب الحجاب** و دیگر بغایت مغز و مغوی و بهی باشد و تقویه جسمانی برین وجه
می کنند و شکفته و نشا آورده و باه را قوت دهد و جزا بخا و پنج جزو است زمان او در کس بعد از چهل
روز قدر شتر بش تا یکدم **من** تقاضا خنجان خسته اغلب همین تو درین اکبر لسان اهل انبیا
بلان مغز تخم خیارین بلبون خشک پرورده و چینی قرض لسان کبابه بسیار به جزو
تغذیه برین در پنج خفیه و بختک کافور زبان با و بچویه و تخم بختک مستطین بوزن او از هر
دو مثقال خفه تخم کند تا که از خود نارسک و در فضل از هر کدام یک مثقال مغز بادام کج و مغز حب الزم
تا چهل مثقال از هر کدام چهار مثقال و قو که با بسبب جد و در خطای از هر کدام دو مثقال لعل یا قوت
احمر و در یکدگر حبات فیروزه بنفشه بوری از هر کدام یک مثقال و خنجان به مثقال خمر شنبلیله یک مثقال
مشک یک درهم مثقال ورق طلا بخا و ورق نقره صد و در وزن خود و نقره صد و در وزن خود و نقره صد و در وزن خود
چوب نشا و نبات صد و در وزن صاف به چندان **طریقه** بفتح ملا محمد و فتح فاد و بکون نشا و فتح بین
همه و سکون لام بوزن سمنج عدس مغز شست که در هر که بچیه باشد از غذا های قدیم است قوت
میدد به معده که در او تهی می که به بفر و صفادی را و فتح حیف و سلس ابل می کند و تسکین میدهد جفت
و غلیان خون و صفرا را و خلط را قوی را غلیظ کند و مغز را من سوادوی و جسمانی بسیار است و قاطع باه
و صلیب شریقی است **طریقه** در امر ارض جلد به نفع و سیرج الاثر است خصوصاً در صدمه که بسیار باشد
شده که در خلط کن میکند صدمه من را و بثورات و به خسته را و خرا را بریه و جوب و قو را درین
باب چندی با آن براری نمیکند و بچنین بهی و برص و کلف و خف و بوش و نشا و جلال و انار را اعداد
صدمه حشر طاست که مطلقاً اینون و محمدات به تنهایی استعمال نشود که در اکثر امراض و مانی بهلاکت میرسد
و در باقی امراض باید خلط خلط خشک میشود و مکرر بالند و هر چه بیشتر طلا کنند بهتر باشد و در بثورات همین گونه
در مخطوطه دارند و در امر ارض جلدیه اگر اول استفراغ بدن کنند از خلط غالب و باعث بهتر باشد و در

از او تر نشود و بدو یکدگر و بکشد چنانچه این ضعیف میوهی را با طلیه علاج کرد بعد از دو ماه از جای دیگر جاش
کرد پس طریقی با بان بدو دوم هر دو چند مجلس اجابت می شد و در هر دو هم در روی بهی خیلان
سیاه پیدا آمد و برین می شد تا بیک بدن و دیگر خود کمر و بچنین تا اخلاط فاسده انقضی دفع نشود
این عنوان شد که در صدمه حشر با ذبح و بعضی دیگر که بعد از تسکین بقوت طبیعت کس نهاده و بچنین طریقی
در خنجان با جگر کم و دیگر چون با بون و غیره و فضل را مغز بسیار استعمال کنند که در صدمه حشر و در
سرو و دوائی اکال را که بعل می آوردند و در بهی و وضع و برص و غیره انفعاله بالند که آید زنده اگر برین
طاعت آورد و بیشتر بالند و الا بهر هم معالجه کنند اگر اثری نماند باشد اعاده و مکرر را جایز ندانند و الا مکرر
میالند و باز با صحت می شود و بالند تا دومی که صحت یابد و این ضعیف صخر را که بهر صوص بود میان
و صدمه حشر و در میان پشت و چون بلا جبال بود و در و بکون بنو و سم الفار و جب ملوک بران ضاد
نیکو و در آن مبلور و جلد است تا شست روز پس از آنکه در نیم می نهادم تا جلد متعفن شده می افتد
و بهر هم مدله کوشش آورده بود که بر بملد نو بر اند سیاه بود اما جلدش سفید نو پس هر روز قدری
ازین رو و طلا می کرد و اکثر زنده باب ساریده جلد نیز سیاه شده بحال صحت آمد و صبح و بزم
کرد و مکرر بعد از تنقیه در مبهوق از مودوم خودی نکرد و بچنین در کلف و وضع و انار نشا و البسته
علاج به استفراغ سو و کلی می شد و در و به طلا را با بد بسیار نرم ساریده با لعات می نمود ان برین
و بالند و بماند که بس زنده است حال کنند که قوتش و در ضعیف می شود و اگر با با لعات نباشد تا دو ماه
با کمر میالند و انقدر اعظم و حکم بهو خیر لکین **طریقه** آنک که زخم و جرح جلدیه خیر فایده تشک را
بر روی بصلاح آورد **من** نوبیا سفید ارج هر دو مثقال روم الاخون و در سنگ از هر کدام نیم
زنگار یکدم مغز خسته شفا لو بخورم بر شش جدا که ساریده چون خیار شود پس بر و غن کل چوب کنند
تا چون هر هم شود و زاید باز بر و غن کل چوب کنند تا چون هر هم شود و زاید باز بر و غن کل چوب کنند
تا انقدر که نرم شود و بر بدن طلا توان کرد **طریقه** آنک که جرب رطب و یابس را نیز جرب است
من سرب ده مثقال و زعفران مثقال و ب کنند و سباب و کو که در و زرنج از هر کدام ده مثقال

بعد از آنکه بفال را از روی آتش بدشته و به روی آتش گرفته باشند داخل نمایند و حرکت دهند تا انفا
با بد بسبب این چون بخار **طله** آتش که نظیر ندارد و **مس** کپور چنگال روغن که دلت متعال
چون بخار ساییده مخلوط کنند و بر روی آتش نرم نهند تا خوب بپوشد و بسیار به هم زنند تا سرد شود
از خم را بآب جام شسته و خشک نموده هر بار بآب حمام بنشیند که حرج است **طله** آنا از خم چون
آبله و سفته و امثال آن را زایل کند **مس** صابون بوره از هر کدام جوئی بآب حل کنند و طلا کنند آنرا
قرص و جدوی را بر روی پیه خوکوش و پیه بطار با هم خوب کنند و با لند و زهره کا و همین عمل کند
طله آنا روغن مرده و کبوتر و بر طرف کند **مس** صغیر آلو نظران کندش هر سه می بسر که کند
و غسل بالند و مالند آن موضع بضع ابطم و قنصل بر نظرون همین اثر دارد و **طله** آنا روغن
آبله را بر روی بشرد و صاف سازد و جزا است بآب حلیه بالند **مس** در رسنک بخل و بچ خشک
از روغن استخوان پوسیده آرد بچ تخم خربزه حب بلبلان و صاف قسط و در بآب حل کرده و در
بدان بسر کنند **طله** آنا روئی از جره و در کند اجزا است **مس** زرافه و جرج و سبطیج از هر کدام
و دو دم آرد و با قلا بخور و عدس و کل کلاب از هر کدام بخورم بیده و بسفید و پیخته شب
طلا کنند و صبح با بکه تخم خرفه بکوفته و در آن جوشانند و بسند با آن بنشینند **طله** آنا چون
به روز طلا کنند آنرا زایل نماید با زدن آبله و خجل **مس** انوشه را شرط زدن پس از چوبه و خنجر
ساییده بآب بالند **طله** آنا سن بن کوش و نافع باشد **مس** صندلین فلفل شیاوی مایه زعفران
از هر کدام جوئی بآب کشنیز طلا کنند **طله** آنا که آما و حرارت جگر را سود و در **مس** صندل سفید
و کلاب و آب برک حر العالم بهم آینه طلا ب زدن **طله** آنا و حرارت جگر را زایل کند **مس** صندلین
آب غلب الشلب آب برک حر العالم کلاب پیخته آرد جوئی **طله** آنا که همان نفع دهد **مس** صندل
بفید و بوز چمن بزرگ کوش هر سه می بآب انکور غایب کنند **طله** آنا که بغایت نافع است و درین
بآب اجزا بچ است **مس** عدس سفید صندل کافور کل برنج از هر کدام و دو دم کافور در آنک و نیم بآب
کاشنیز پیش از بالند که زدن کم رافع دهد **طله** آنا و در چشم کم رافع کند **مس** عدس مفسر ورق

231
ورق کل سرخ از هر کدام جوئی کافور طلوع کوفته و پیخته بآب کاشنیز بر پشت چشم بالند **طله** آنا که آماشک
که شعله کویند بر طرف کند **مس** شیاوی مایه کل از منی جبر از دمسای باب کشنیز تر بالند **طله** آنا
حقیقه را نافع باشد چون از بروت بود **مس** مغز خوخ را در ظرف نقره بآب بپزند و کم کنند و بپشت
در روزی در سه بار طلا کنند **طله** آنا سن او جاع حقیقه را در دم فروت نند **مس** ریحان را کوفته و بشیره
از آن کوفته بالند و بچ بید بخیر با سرکه بپزند که کاشنیز کویند و از بچ یک از نند همین اثر دارد و اگر هر روز
و دو دم روغن بید بخیر و پانزده دم سرکه و بخورند و هر روز یک دم روغن و چهار دم سرکه بخورند تا دوازده روز
روز بعد از آن هر روز دو دم روغن بید بخیر کم کنند و چهار دم سرکه تا دوازده روز و یک دلت مذکور
زایل گردد و چون زرد و قسط می ساییده با روغن کا و در ظرف مس بسیار بپزند و بالند **طله** آنا
خضیه فرو نشیند **طله** آنا سن مقد را فروت نند **مس** سفید اب شسته و دو دم کافور طلوع بپسند و پیخته و روغن
کل طلا کنند **طله** آنا سن مقصد و بوسه بخور و رافع کند **مس** سفید بچ کافور مغز قلم کا و موم سفید از هر کدام
قد در مسم ب زدن **طله** آنا سن مقصد را سود دهد و رفاق آنرا بر طرف ب زدن **مس** سفید و پیخته و روغن کل و آب
خطم آب غلب الشلب و در هم آینه بالند **طله** آنا سن نرم را که بازی تر بپسند نافع است **مس** هر خفض
جبر اقا قبا بعد شیاوی مایه زعفران کل سرخ کل از منی هم را اقرص کنند و وقت حاجت بسرکه
و آب کلم بپزند و بالند اگر تر بپسند چشم و روی بآب بسرکه و آب کاشنیز طلا کنند **طله** آنا که
تر بپسند نامند هر که بعد از بیماری مزمن و تبهای دراز بیدار شود و دهد **طله** آنا بیدر سرکه و کلاب و روغن
کل با آب درق مورد مخلوط کنند و آنرا بخورند آن ترک کرده چشم و روغن بپسند و هر طایفه چمن میکنند
میگویند بیک جوز بزرگ مورد چون بپزند و بر نهند سود و آرد و شاخ کوزن با کلاب سوده آماشک بچ
را برود **طله** آنا سن گرم را با نود و نه در آینه نافع باشد **مس** صندل انحر کل از منی شیاوی مایه فلفل
عدس مفسر خفض که از هر کدام جوئی بآب کشنیز تر بپسند آنرا در **طله** آنا و در **مس** لای و زیت
طلب بکنند و بالند بر مکان و روغن را باطن باشد تلف قطعه کنند که عبا رگه است از پنبه و آن
عشق در زیت غوطه دهند و حمل نمایند **طله** آنا و در **مس** علب الفاح لجن حبه ثفال و زرد و آکو

دور شدن و رفتن موی و بشیدن قشرهای رقیق باشد و این عرض در مابین دانه و زین
جفت و در لجه نامنه و علاج این و داد انقلب یکی بشد **اول** موضع آنرا شترانند پس حب
اللوک را باب ساییده و دوسه روز ببالند و هر چه در و داد انقلب مذکور شد و درین علت نیز بعل
آوردن جالینوس که بد چون ابل را ساییده ببالند و داد انقلب و در انقلب و دانه را زایل کند
و زبانه را بخرسوخسته با سرکه خمر کرده و فطرون و داد انقلب را بطرف کت ایضا که بید زایل بفار با سرکه در آن
موضع موی بویاند **دوم** بدال محله و الف و کسر جابجه بفار سرکه و موم مانند ورم گرمی بس با
خرم و در پنجهای ناخن پیدا میشود و یاد در سخت و ضربان قوی تا اینکه می اندازد ناخن را و از
شدت و دوتب بهم میرسد **سوم** افیون را با سرکه ببالند **چهارم** که در موم و دانه و ضربان را ساکن
کند و در دوحارث را بشاند **پنجم** شیاق مایشا خفص که زعفران افیون کل از منی اقا قیا
ساوی باب غلب انقلب بر اطراف چشم ببالند **ششم** زنده که شدت و در و را که از اما س با چشم باشد
ساکن گرداند **هفتم** مندل سرخ شیاق مایشا فوفل صحنه و اقا قیا باب کشنیزه بنبر بد و در دوحارث
چشم ببالند **هشتم** در دوحارث و در موم آنرا زایل گرداند **نهم** عدس مقشر و رقی کل سرخ از هر کدام جزو کوفه
طوبی را باب کاسه بنبر چشم ببالند **دهم** و یک که زنده را نفع کند **یازدهم** بلبله زرد قلعند شب بانه و دوسه سوخته
باب ساییده بهر دو بک طلا کنند و باید بهت سیاط نام چنانچه در چشم نرود تا چهار ساعت انگاه بخور
تری پاک کنند تا بد و دفعه که دفع میشود **سی و دوم** که در سر و بدن موی بدید آید و مومند باشد
روغن بنفشه و روغن کل سرخ قلاب خطر افزوده و آب برگ جعفر و آرد نخود و با قلا و ترمس و کبر
از هر کدام قدری بهم آمیزند و در پنجه موی سر و ریش ببالند و بعد از ساعتی باب گرم بشویند **سی و سوم** و یک که
سود و بد **سی و چهارم** با دم تخم مقشر و کچم مقشر از هر کدام جزو نرم سوده آرد نخود و با قلا و خطر از هر کدام نیم خور
بسرکه آمیخته با قدری روغن کل ببالند **سی و پنجم** و یک که همان فایده کند و کف و سوسه را زایل سازد و بشیر
را صاف کند **سی و ششم** ابرسا باده از منی استقانت سه مقطر خمره استخوان کشته پوسیده و پنجه از ترمس و کبر
بسان آرد حلیه و با قلا و آرد جو ترمس از هر کدام جزو کوفه و پنجه باب بر پنجه سرخ بشویند و طلا

نشند و بعد از دوساعت بشویند بعد از آن بروغن بادام چوب کنند **سی و هفتم** و زردی سر را سود و بد
خود بپزند و اسامیده بروغن کچم ببالند هر روز دوسه بار و پوست خنخاس سوخته با سرکه همان عمل
کند **سی و هشتم** و یک که زایل کند از **سی و نهم** سفید اب سدوم کل سرخ و دودم کلنا زرد و چوبه از هر کدام یکم کوفه
طوبی موم سفید و دودم و نیم روغن کل سرخ و دودم موم را در روغن کچم ببالند و او دوسه ساییده و بدان
بشیرشد **سی و دهم** که همان عمل کند **سی و یازدهم** برگ مشک شیرین چهار دودم چنا و ماز و از هر کدام دودم بروغن کل
یا دونه ببالند **سی و بیستم** که همان نفع دهد **سی و بیست و یکم** آب برگ جعفر و روغن دونه از هر کدام دودم بخت نند چند آنکه آب
بر و در روغن ببالند **سی و بیست و دوم** که در بدن اطفال پیدا شود و طرف کند **سی و بیست و سوم** زرد و چوبه چنا زرد و ماز و از هر
پوست انار و هر پنجه مساوی با سرکه که در روغن کل طلا کنند **سی و بیست و چهارم** که همان خاصیت دهد **سی و بیست و پنجم** نیک سوخته کوفه
زیتون ماز و زرد و چوبه مردار سنگ زرد و هر هفت اجزا مساوی بسایند و با روغن و سرکه ببالند **سی و بیست و ششم** و یک
که تخلف نمیکند **سی و بیست و هفتم** نیک و شنان برکه بخت نند و خوب ببالند و صابون را بکلاب ببالند تا کف بر آید
بخ بنفشه و موم سفید و روغن بنفشه بادام از هر کدام قدری اضافه نموده و بهم سازند و ببالند و یک شت
بگذارند و بعد از آن باب گرم بشویند **سی و بیست و هشتم** که انواع سغه و خرا و زردیه اطفال را زایل میکند **سی و بیست و نهم** که
بر همه مفاصل بدن در وی و بکلهای چشم سغه قد میرود و چنانچه بر خفوف بینی و کناره های لب و س عد و با
و نیز بسیار بود و این ضعیف او را گفتیم که همین طلا را ببالد و او هر روز به نه میشت و میمالید و چون خشک
میشد اعاده میشود و آب بسیار از آن میرفت و کاه زرد و آب قریب بست روز صحت یافت و از آن
تاریخ الی الان بست سال بیشتر است که پنج بزه و علت با و زرسیده و معالجه کرده بود و از فصد و سهل
و ضما و چنانچه مجوز از اطباء کار از موده قرار داده بودند که انحصار قبول علاج نمیکند **سی و سی و یکم** خاک تموز
و جزو نیک طعم جزو با سرکه کشته متد ببالند و خاک کسره خوب بود و بشیر زنان سرشته بر جود حلیه سرخ
طلا کنند تخلف نمیکند و گفته اند چون مسوف پیام رود و بعد از خروج بروغن کل سغه را چوب کند و با
سوسن جاروب کنند و مرتبه سیوم زایل گردد و با زن اقد قلا و و یک و دویه در ضما و گذشت جالینوس
گوید بهر خور و در طرف این نهند تا بگذارد و با قدری خون آن ببالند بر سغه و روغن حوک با سرکه کوبیند

همه قروح سر را زایل کند و رویش فیصل را سوخته بخت سفت تر با قروح نهند جرب است **طلا ساق** بضم سین
معه بلام و الف و قاف و یحتمل عده است و سخی و سخی بکلمه **نخاس** محروق بخورم زاج به دوم و خون
و فاضل از هر کدام یکدم سخی کنند بشرب ما ز و تا برفت عمل آید پس بر خارج جفن بماند **طلا سوخته**
برک خطره و ملوخیاباب صاف بپزند تا مهر شود و نقل آنرا دور بپزند از آب بپزند تا چون مرهم شود پس بپزد
مر و اسنگ بر روده و سفید اب و روغن گل و آب کشیزه و آب انکور سفید بپزند و بماند **طلا** و دیگر که بماند
نفع کند **طلا** اینک شسته که هفت بار بآب شیرین شسته باشند و خشک کرده و ده دوم سفید اب از بر بچندم
طین قیو لیا به دوم بار و روغن گل بپایزند و بماند **طلا** سوختن آتش بنوع دیگر **طلا** برک چنان مر و اسنگ از هر کدام
بچندم سفید اب از بر و دوم طین قیو لیا به دوم ساییده و سفیده میهنه و روغن گل بماند **طلا** و دیگر که
فایده کند و بسیار نافع است **طلا** بوره از منی برک چنان مرک هر سه برابر ساییده و بار و روغن گل بماند
طلا سوختن آتش که با در و سوزش باشد نفع کلی دهد **طلا** عس مقشر کل سرخ بپزند تا مهر شود پس
سفید اب از بر و از روغن گل بپایزند که چون مرهم شود **طلا** سوختن که از آب گرم باشد **طلا**
سفید اب از بر و مقطر که در و اسنگ دم الاخون مساوی بار و روغن گل بماند **طلا** شسته که دفع آن
کند و کوفه خاسر را نفع کند **طلا** موزج زرنج سرخ زراوند طویل سیاه کشته بآب بپزند و چنانچه
مساوی بر که روغن گل بماند **طلا** شسته که مرکان باشد بر طرفی سازد **طلا** موزج صبر زرد بوره
از منی از هر کدام نیم جزو آب بپایزند و بر مرکان بماند **طلا** و دیگر قوی تر است از اول **طلا** سیاه بپنج
صبر سفید اب هر چهار مساوی ساییده بماند **طلا** شسته که بکترین بجهه با بکون را در حمله و نون و فها
و قاف زیاده پیوسته و در یک بالاکه **طلا** خربند و بچنان استاده است **طلا** صبر شافی با پیش آفاقا
بسمه صاف هر پنج برابر بپزند و خفان لطف یکی از آنها چون سربلس آب گسنی با خوره یا مورد
بماند **طلا** شسته که بکترین بجهه و بکون تمامه و دفع را در حمله و در است در از که در طرف
یک باشد و شکل جو و باین مناسبت شیره نامند **طلا** بپزند و در آن جو که در روغن خمر بپاشد آب بپزند
و بماند **طلا** شسته که از منی را و در بچ آن بماند ضعیف بر وید و چون مکر کنند و دیگر نوز

نزدید **طلا** خون خارشپشت و خون وزج سبز و علق سوخته و سم سوخته مجموع را در که کشته بپایزند و سببها
بار بپایزند مکر کنند **طلا** سوزانیده نوع دیگر که بسبار حاجت نیاید **طلا** که بکوش یک میباید و نه آن
مکس که در بدن اوست قدری از خون آن کند و تخم مورچه و شیر و روغن انجیر بهم آمیزند و موی را بپایزند **طلا**
نهند و گویند چون کچک را با آب بپایزند و موضع موی که تراشیده باشند بماند و دیگر بر بنیاد و اگر بر انداخته
باشد و اگر بار و ویم بر وید بکشد و روغن معصر با یک بماند و دیگر نوزید و چون کشته را بعد از کندن
بماند چند مرتبه و دیگر نوزید و نوشت در سکه با سکه همین عمل کند و روغن خوک که صندج و در هر است
مکمل بفتح بیم کافی و سکون لام و در قنمان یک بفتح موحده و سکون کافی و بعضی قنانه گویند و ظاهر
لفظ ترک باشد و قوی وزج و زنج نامند و طایفه بفتح موحده و فتح قاف مشده خوانند چنین است
دار و چون علق بر خون شود و بچنان قدری نگه بران آتش نهند تا بپزد و خشک شود و بر کندن موی
را و بران موضع طلا کنند و دیگر نوزید و الا در تکرار کف نهند و روغن خارشپشت همین حکم کند چون
بدن یکسهای بزرگ را بعد از کندن موی بخت بماند بر آن موضع جرب است و آن زهره بپایزند
با نوشت در مخرب نموده بعد از نفع بچنین و پرمخ سوخته که لنگ و چون زهره از آب بدستور و مراده
تفتد ایضا از سطا طایلس گوید خون خفاش و ورق قوت و الیه کشتن را به موضع که موی کشتن کنند
و طلا کنند هرگز موی نوزید و بکین حلیب و خون خفاش بماند فایده دهد **طلا** شقاق که شقاق
دست و پاراناف باشد **طلا** چنانچه زرد و مغز و آنه بپایزند لطف سیاه هر پنج مساوی ساییده و روغن
خروج بپایزند و دست و پاراناف آب گرم شسته طلا نمایند **طلا** شقاق البیدین و البیدین من الراج
و اما **طلا** انجیر خشک را در آب خوب نهند تا حل شود پس بپزند بر شقاق کیش بپوشند بآب گرم **طلا**
و دیگر که همان منفعت دارد و جاری کند از شقاق ما صفر که از بپزم شور و صفر باشد **طلا** برک بپایزند
کوفه و شسته چنان آب آن خمیر کنند و به بپزند بر مکان شقاق و اگر بزرگ شود و در دای مضاعف
کشته بپزند نافع باشد **طلا** شقاق که فور جو دانه بآب ساییده سوطا کنند بقیه گرم و سرد را زایل
کند و چون بدو خالص فیصل از طلوع آفتاب بپوشند و آب آنرا بپاشند و آب در شقیفه را زایل

کشد پس بدن طلا کنند و بعد از دو ساعت بپزند **طلا** عین کبریت منجمه و نون شده و و بکون
تختان که برجام قاقوز باشد از انقوت اصلی آورد و جزا بازده و دست **مس** فریون جذب ستر تخم
سرو شیطون پس بپزند و فلفل قطا مقل و از شغاف از هر کدام یکدم اهل به مثقال سه راجه کوب خسته
در دو از ده مثقال سیرج بریان کنند تا سرخ شود و فلفل را بپزند و روغن را قویب میماند **طلا** عین
عین منجمه و دیگر که گویند در یک هفته نفع کند **مس** قاقوز قاقوز آفیون و فلفل جوز و او هر چهار جزو در ظرف این
با دسته آهن با پیچ خوک تا سه روز بجوشد **طلا** قاقوز نفع قاف و فتح و او با موجوده بغا سر کرد و دیگر که بپزند
و او گویند و گویند از جنس سفت که با او است خشکی و خارش و خوری و این دو از او ده دست **مس** مغز
با دم تخم مقرب بپزند و با دو درم سیاه بپزند تا سر سیاه نماند پس بخورم مغز تخم خربزه کوفته
و سوده با آن بپایزند و هر ساعت بمالند و یک هفته از حمام و روی شستن اجتناب کنند و زبل خفاس جرب
ست **طلا** قاقوز که قوبار شود و منبذ باشد **مس** خردل ترب کنندش بجز جیر از هر کدام سه درم باب کلم بپزند
و گویند اثرش مقدور چون مالند از زایل سازد **طلا** دیگر که همان نفع دارد **مس** کبریت زرد و درم سیاه
و فلفل درم موزج **مس** اتق تربس توره از منی از هر کدام یکدم با سر که مالند **طلا** قوباسر که که بسیار باشد
که در مقعد و قنبر باشد نفع دهد **مس** اتق تربس صمغ سداب از هر کدام بخورم اسفندج چهار درم که در زرد
موزج از هر کدام سه درم تب مانده سوخته بخورم با سر که در روغن گل مالند و گویند هرگاه قوباسر باشد و هیچ وجه
زایل نشود و یکدم روند و چون پرون آیند با رچه که پس دست بپزند و بر آن مالند تا خون او شود پس خور
را کوفته در آن مالند زرد آب بسیار از آن جاری شود و تحت یا بد **طلا** قاقوز با زرد و معده را قوت دهد و جزا
جذبت **مس** کل سرخ اقا قیاقلار ماز و جزا سر و یک مورد طباسیر سعد را یک سک با تسویه باب یک
مورد و آب به سرشند **طلا** قاقوز و بپزند و نفع کند از هر کدام دست **مس** را یک سک که در سماق از هر کدام
کوفته و پخته باب یک مورد و سرشند و بر معده طلا نمایند **طلا** که کبودی که بر پشت چشم از ضرب و طلع باشد بود
دارد **مس** فندل مراد در سنگ بکلاب ساییده مالند **طلا** کلف نفع کاف و لام که است مایل بسای
و اکثر بروی بهم میرسد **مس** تخم ترب و خربزه و با قلابی مدبر در سر که خشک کرده مغز با دم تخم قاقوز

اکلیل الک کبریا برابری پیش بپایزند و کلف مالند و در حمام باب کرم بپزند **طلا** کلف دیگر **مس** پوست
پخته اشنان ستر تخم خربزه از دو جوخه پوست عدس از دو قلاف دریا قنصل تا میران چشتر از هر کدام
جز و با سر که یا آب ترب مالند **طلا** کلف نفع دیگر **مس** کشنیه سبز و کندش و جزو ساییده با سر زان یا
شیر الاغ مالند **طلا** کلف دیگر **مس** فلفل توره از منی استخوان سوخته ساییده با سر که مالند و باب
با قلاب بپزند **طلا** کلف دیگر **مس** تربس با قلاب از هر کدام چهار درم قطا و بادام تلخ و ایرسا و حب بلخ
زرد لاجر زرد و از هر کدام دو درم تخم ترب حجر القفل از هر کدام چهار درم و نیم ساییده صبح و شام
طلا کلف دیگر که کف را بر روی زایل کند **مس** حجر جدید و حجر فلفل و آن سنگیت ریزه در میان فلفل
بپایند چون سر و با سر که مالند **طلا** جقوق که بسیار نفع است و در چند روز این علق را زایل کند **مس**
بکشد خون مرغ سیاه یک رنگ که جفت نشده باشد و بول حیرت جوان بهم مخلوط کرده و به پشت بخورد
طلا کنند و بروی زانند تا خشک شود تا سه مرتبه مارا اول سوزش را آهسته میکنند و خف نکند و مرتبه دوم
هم میشود و با سر سیم و نفع میشود و تا دو روز حمام نکند **طلا** جقوق دیگر **مس** قطخ هندی جزو ای از هر کدام
و در مثقال خا طین و دو عدد و علق و دو عدد و با پیچ خربزه یا پیچ شیر یا روغن بزکس بسیار بجوشد نموده مکرر
مالند **طلا** سبکوت که سبکته را نفع باشد **مس** خردل جذب ستر شک هر سه مای با سر که ساییده
بر سر سبکوت مالند **طلا** موی که از از ریختن نکند دارد **مس** پرسیاوشان لادن آستین جلاب
جزا مای ساییده چون غبار و باروغن مورد و سرشند **طلا** که موی را از شکافتن نکند دارد و نکند دارد
که بریزد **مس** یک سلق لعاب خطره و لعاب بذر قطن و نافع و در حمام بپوشد مالند **طلا**
دیگر که موی را در از کند و سیاهی موی را نکند دارد و نرم و ملایم گرداند **مس** لادن مغزانه زرد و او یک
از او درخت مرصاف پرسیاوشان از هر کدام جزو ساییده بس روغن جناد و روغن آمله و روغن
سوسن و لاله از هر کدام قدری و لعاب خطره و عصاره یک چغندر از هر کدام جزو هم را مخروب بپزند و بقیع
غالبه آورند و در هفته دو سه بار موی را بر آن مالند پس از دو ساعت بپزند و اگر خواهند که خوب
گرد و مشک بپندم بپایند و داخل کنند **طلا** که موی را نکند دارد که بزود و مانع انبات آن باشد **مس**

شیره و بخر و خایه مورچه و ترشی بچ از هر کدام قدری هم را همزج کرده موی آن موضع را بکشد به بار بیشتر
بعد از آن که کهنه یا تر کشیده باشد ببالند و چون مکرر به نیک و افیون و سوکران ببالند زود وید و روغن
بسیار باغ بهت **طیله** که فوطا آورده و قصب را بخت قوی که او اند **طیله** پیاز رجب خجده نرم بپزند و
باز هر که کاه یا میزند و خشک کنند و بگذارند و وقت حاجت بروغن یا سمن آمیخته بر قصب ببالند **طیله**
که همان عمل کند **طیله** عاقوقا در چنبر از هر کدام بیدم فریون مجوده از هر کدام و انک بامید و مقدار
روغن بادام کوی در شراب کهنه جوش دهند تا غلیظ شود و رویه را در آن بیا میزند و وقت حاجت
بر قصب و جویا کرده و خیمه ملا کنند **طیله** که فوطا آورده و دیگر را حکم که اند **طیله** کبابه مغز پنبه وانه تخم برب
سداب عاقوقا جده و رخطایه پیاز رجب است روغن از هر کدام خوب است و یکبار با شراب کهنه بپا
فندی سحی کنند و هر بار خشک کنند و باز بپایند و وقت حاجت قدری آب دهان سوده و جویا
خیمه و ذکر ببالند **طیله** که فوس کم را سود دهد **طیله** آرد و جوبست درم افیون به درم باب غب
اشغب ببالند **طیله** که همان نفع کند **طیله** مندلین کل سرخ شیا ف میثا پوس و بندی فوفل از هر کدام
خود افیون ربع جز و اجزا را کوفته و پخته باب انکور رها ببالند **طیله** فوس از سرف و سقی **طیله** زعفران
ربع درم و نصف و ربع آن افیون ساییده باب سرشته و در کف با و موضع درد ببالند و کطوخ کنند
طیله فوس کب **طیله** مغاث خطم نموده و آرد و جویا ریحان جزا را ساییده با قدری آب در روغن کل
در پایتیم بپوشانند و جزا را در آن آمیزند و ملا کنند که نافع است **طیله** در فصل بنده مرقوم شد **طیله**
بفتح و او دفع ضار و بجه سیاهی و سفیدی البت میان بوق و برص و علاجش نیز همان است **طیله**
شیطرح پوست بچ کبر خرق سیاه از هر کدام جو کوفته و پخته بسرکه و عسل ببالند **طیله** بذهب را بجدی
طیله مردار شک بچ نا خشک آرد و بربج و با قلا و تخم خیزه و انار دانه و پوست رنما رشرین از هر کدام
خود بسیار ساییده بسرکه ببالند **طیله** بذهب البرص **طیله** شیطرح هندی تخم ترب و ناس تخم سداب
و جویا کنند و آن دروت بوره ارمنی پوست بچ کبر زینج سرخ میوزج شب یا نه خول سرخ و سفید
خاک فلفل رز او را طویل مسوخته و تو بال آن خرق سیاه و نمک اندازد از هر کدام خود به راب

ساییده بسرکه و عسل بد فعات لطوخ می کنند **طیله** بعین لبل که چون بر قصب ببالند و صحت دارند زن
البتن که در دوجون اند **طیله** زهره کک پنبه مایه خوکش از هر کدام بیدم بار و روغن نارون بپزند
و پنبه مایه خوکش ببالند همان عمل کند **طیله** بنبج لبل چون بر قصب ببالند و زناخ صحت دارند زن البتن
نشود و اگر البتن بشیرچه را بپزند از **طیله** آب برک سداب آب و روغن ترب و نظرون از هر کدام قدری
بر قصب ببالند و بجهت مشغول شود **طیله** بنبج لبل **طیله** روغن کجده و نظرون بهم ساییده ببالند هر دو به
صحت بداند **طیله** که معده را قوت دهد **طیله** سنبل الطیب بعد کل سرخ را یک مصطک قصب الذبیره از
هر کدام جو و آب ببالند **طیله** که خون بینی آمدن را بر طرف کند **طیله** افاقیا نشسته آب مورد و آب زرد
و آب بسان عمل بهم آمیزند **طیله** که رعا ف را بوبند **طیله** کل ارمنی عسل مغز کنگار و مندل سرخ صحت جو
کندر حصف که افاقیا از هر کدام یکد انگ افیون یکد انگ کافور رجه برک انکور و باورج و کل مخموم از هر کدام
بیدم با سرکه بپشت ببالند **طیله** که کلف را زایل کند **طیله** حب لعلب مغز بادام شربین مغز تخم خیزه و سیاه
کشته مسوی با سرکه ببالند **طیله** که در لذت جماعت میفزاند **طیله** عاقوقا کبابه ججه زنجبیل و از جی
از هر کدام قدری ساییده ببالند و باب ثان تر با زرد نرم نموده بر قصب ببالند که موجب لذت
شود **طیله** دیگر که همان فایده دهد **طیله** فلفل زنجبیل مجوده ببالند و بر ذکر ملا کنند **طیله** که قصب
را بزرگ کند **طیله** خراطین علق هر دو خشک کرده بروغن کجده بیا میزند و اول جرفه درشت ذکر را ببالند
سرخ شود پس این روغن را ببالند تا قریب دو ساعت و اگر ممکن شود روزی دو مرتبه و دوک می کنند
تا بجهل و زنا ما و امیکه مطلوب باشد **طیله** که در تقویت باه نفع کند **طیله** جوز افرا با پوست و مغز چنانچه بیدم
پوست باشد و وزن مغز بار و روغن کجده و مسی یک روز سحی کنند پس ببالند و عاقوقا و مراره و
بسل حرب است و هر روز صا و سه عدد پیاز تر کس در حبیب منقوع یکش با زرد زرد کرده است و چون
نور در روغن بسان با خیر آن از او مان جاره آمیخته ببالند فوطا تام آورد و سحی و چون بپوشد
ناتل خمیر شود و بعضی او مان جاره مزوج نموده ببالند نافع است و روغن خیری زرد و شک حرب است
و ملا تخم القنقیر آلات تناسل همان خاصیت دهد و دماغ خفاش چون بر کف ببالند و با زردین

و اینست که منقح اندر هر که در دوازده ستره است و در دوازده روز آب و دوش نقوح کنند که در روز
پنجشنبه تا نصف آن باشد از آب استر به بقوم آورند و آنکه در بر راجع شده در دوازده روز حق میگوید
و کلاب بچشاند تا خوب شود و آنکه بسیار بدست مالند و از پشت خال مو بین پروان کنند و با
استر به مخلوط کرده در دوازده روز بر بدن بپاشند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا شیشه که در چند روز در آن
بناده برقی آورند تا رطوبت آنکه که موجب فساد است نشو و آنکه در اینها با جوال شیشه بنهند
باب العین الملهه چشم عین مملو و چشم شده و به بفرس خاکینه کونده و کوکوب چشم کافین و بکون و
و این نیز مانند بعضی فرق نهند مابین خاکینه و کوکوب با رو یا بقول و غیره اما نفع و ضرر آن در باب
موجوده در بعضی مذکور شد **چشم خواجه ابو علی سینا** که فرموده باه را زیاده کند و غوطه تمام رود **در** منقح
یا کبوتر بخانه عدد و زده بپاشند و صفور است عدد و خایه مرغ خاک و ده عدد مالیم خضاره آب پیاز کوفته گرفته
و قشر ده به او میسازد آب جو جریخ و قبه روغن کاه و پنجاه درم نمک و توایل بقدر معمول چسب سازند و بخورند
و از عقیقش اندک شراب ریخته بپاشند **چشم** که بوسه رسد و در **در** زده بپاشند و کندنا و اندک پیاز
چسب سازند **چشم** که برای متوکل عباسی ساخته اند باه را عظیم قوت دهد و غوطه آورند **در** پیاز را
در روغن کاه و بریان کنند و خایه کجک یا کبوتر یا دراج بر آن شکسته و بنهند و خنجان و اندک نمک
بمقتور و اصل سازند **در حقیقت** بعضی که از آن مذکور میکرد و در قوت ضعیف تر از بد و در حقیقت
که از آن میگوید و همچنین هر چه از کلهها گیرند و اصل فونک کونده تقطیر و دوش به آب و روغن است اما
آب یکی آب خالص است و دیگری روغن لطیف و آن جسم است لطیف مابین آب و روغن کاه و این
اما و الا هر چه مایه بر آن غلبه دارد آب است و آنچه روغن است بر آن غالب است روغن چون
آب شوره و روغن آن آب شراب و روغن آن کونده به شیشه از معدن و نبات و حیوان پخته
میشود و در آن جوهر ثلاثه است که آب و روغن و روغن باشد و اینان جمیع امری را بدین سه چیز
میکند و در دوازده روز و اینان معتبر است و انفصال روغن از آب سهیل است و انفصال روغن از آب بسیار مشکل
است و در صورتی که بچشاند بکند تقطیر و تجربه کرده اند که از یک طل شراب نیدم گرفته اند مثلاً در روغن

روغن زاج محتاج است بکند تقطیر تا برود و جوشت و مایه آن و اما در معدنیات روغن و روغن
را یکی دانند **صفت استخراج المیه** از زهره و طبع و او را قی و جش بش طبع اکثر استخراج آن بتقطیر است
در جام ماریه نزد ایشان با بوق و اینق و هر چه بیشتر بکند از میسند کل و برگ را در آب مقطر آن فعلش
توی تر و در یکم اش نشو و تر میشود و چون کل سرخ و قرفل است و بپاشند و بوسن و فادینا و یا سمن
و غیر آن **اما تقطیر شش چنان** است که میگیرند از آن هر قدر که خواهند و بر نه می خورند و میسند و در کل
کم کیش باز در آب گرم می خوب کنند و فادیه و از با رجا رده از آب رده و دوشه نقوح میسند و اما از
بارده را یک شانه و زهره بیشتر بکند از بدس قدری نمک با طریطر اضافه آن میسند و عرق از میگیرند **در استخراج**
روغن میگیرند همان آب تقطیر شده را و بارهای چکانند بش معتدل بخار و تا اینکه تصعید شود آب
بار و چنانچه مذکور شد و این که درین بلاد ایران بدین میگیرند و در تقطیر نمیکند و بعضی که نمک
بر میگردانند کلاب را و از او آتش میگویند و باقی حقیقت را مگر نمیکند و با وجودیکه طبایف و رنگ
درین زمان تشخیص نمیکند و در ایشان بر جوهر ثلاثه شایسته و مشاهد شده که امری
جازه را با دویه جازه علاج میکنند و مرلیض صحت می یابد و این علاج نه بسبب خاصیت آن دوش
و نه از جهت کیفیت بل از جهت کثرت تقویت است که بعضی از بیمه میرسد و دفع عفونت اخلاط میکند
و این علاج بهتر از معالجه اندکیان جاهل می نماید که قریب چهار ماه یا بیشتر به پزیر میفرمایند چنانچه توی
تجلیس رفته و بنیه ضعیف شده و علاج ششیم نفعی نکند عظیم دارد هرگاه بدرجه قبول رسیده باشد مگر
دیده ایم که اندک آزاری نداشته پزیر فرموده اند تا اینکه استخوان کردن مرلیض شمرده باشد و از علاج
میکند شش و مدام سهیل ایشان به منفع است و به ترتیب همه مسملات ایشان حب الملوک است و عقاد
شان این است هر چه اخلاط بیشتر دفع میشود مرض کم میشود و ندانسته اند که بموافت اخلاط لطیف روغن
نیز اخراج میشود و مکرر دیده شد که ازین جوهر دندیه به شمرده اند از صبح تا عصر قریب به نود مجاری است
شده و از صد مرتبه هم تجاوز کرده بعضی از مدتها نیم جان بدر برده اند و اکثر بجهان زودی و بخرد در این
روزمده اند و نفوذ بالبدن شد و انفسان من سیات اعمال **حق نیستین** در روغن و روغن آن

پوست بلبه زرد پوست بلبه از هر کدام دو رطل کوفته و شبانه زود آب نقوح کنند و مقدار دو روز
 دو اسق از آن بکیرند و هر روز سه شقال از آن بخورند **حق طریقی** منقح است باست برای
 هر دو رطل شراب یک اوقیه طریقی سفید خام و داخل کنند شرب و بچکانند در حمام ماریه و چون بکیرند
 کنند با طریقی قوی تر میشود تا برسد به شرب **حق طریقی** چون دوسه مرتبه با قلع طار مکر کنند تا رایحه
 آن دور شود و تا با بکشد و جیح امرض طریقه را نافع باشد و اگر در معده مذکور را معوق تقطیر کنند
 تر میشود و نفع میدهد جیح مواد را و در غشش را که از روی آب بکیرند نافع است قروح رویه خیشه را
 طریقی هر چه خوب است ایند نرم و بچکانند بایل اوقیه آب سفید بسیار می برآید و بر بالای آن روشنی
 بدوی می آید و روغن را با پارچه پشم از روی آب بکیرند **حق طریقی** جیح جراحات گفته ماضور
 شده جرب است **حق طریقی** بکیرند عدس را و جو کوب کنند و در شراب یا سرکه نقوح کنند پس تقطیر
 نمایند و اگر در نقوح کاوی بخوبی انداخته نقوح عذاب و تقطیر کنند و هر روز قدری بیاش منند
 جیح ثورات و موی و صفرا و زایل نمایند **حق طریقی** غسل رطل نمک به اوقیه بچکانند و در حمام ماریه
 بنا معتدل و بعضی عرض نک زنده خوب و معوی میکنند و آنچه اول میگوید حق است انگاه روح انگاه
 روغن **حق طریقی** نافع است امرض رویه را **حق طریقی** بکیرند براده از او مدته در شراب
 نقوح کنند پس بچکانند مکرر تا روح آن پرور آید **حق طریقی** و این را اطباء با لحيات خوانند
 از سبب کثرت منفی آن طبعش بسیار گرم است و خشک بدرجه ششم منقح است با وندوب صفرا
 و قلع بنم و نافع است سو دا مزاج و سود میدهد ضعف را شرب با و زایل میکند بقی و وضع و کلف و برش
 و شرب و نه آثار را طلاء و دباخت میکند معده را و بر طرف میکند سعال بغیر و سوداوی و استقار
 و شربهای طعام آورده به ریاح را تحلیل دهد و چون با افشرد حق کلاب بخورند بنم را قطع کند
 و با حق بهر غلبه صفرا و اسکین دهد و وقت میدهد معده را و کمر و پشت را محکم میزد اگر جو بوا
 یا و نقل یا دانه چنی در آن خوب است و خشک کنند باه را قوت دهد و با ضمه را زیاده نماید و بهمه امرض
 موی و بغیر و قلع و شرب و نقوه و در معده را فایده کند و چون بردند آن در دندانک قطره بریزند و در دم

در داس کن گردانند چون بر بدن بالند جرب و خارش و جکه را بر طرف نماید باروغن گل پیغود **حق طریقی**
 بکیرند قندیل شیشه که جلیت این کار میبازند و بکل حکمت کوفته و خانه کوچکان در مکان مرتفعی برای
 آن بسازند و قندیل بیاورند و در زیرش پیش غاب چینی و در روی آن پیش غاب سه پایه آهنی بچکانند
 و در میان پیاله بکیرت ریزند و بکیرت آتش زنده بسیار بهتر است و حق مضاعفه آن میدهد و باید
 بقدریک بندگشت چون از شیشه دور باشد یا اندک پسته پس بکیرت مشتعل سازند زغال حکمت که هم
 اصناعه گویند یا زغال و آن چنان است که دهر بکیرت را میسوزانند و رطوف این تا یک سیر باندازند
 است زغال حکمت یا بکیرت را و بکیرند و چند بار زغال طولانی را در آن اندازند تا قدر سرخ شود
 بر کیرد انگاه آنرا در روغن ساخته بر بالای پیاله که چرخ گویند بچکانند و خوب است جکت میدهد آتش از
 هر طرف بهم پیوندد و داخل قندیل مستحیل بقرق گردد و از هر طرف قندیل بکیرد چنان کنند که حق بیاید
 زنده که از آسیاه و متعفن میکند و اگر شیشههای قندیل لوله دارد باشد بطریق و نمکیان چنانچه در وقت
 میبازند که محتاج پیش غاب و سه پایه نباشد بهتر است و اگر فرو شود از کاسه چسب که بکل حکمت
 کوفته باشند توان گرفت اما کم بر می آید و سیاه و قطعا آب داخل حق بکیرت کنند که حق می پرور
 باقی میماند و اگر خواهند که مطلق روح آن باند و آب بر تقطیر نمایند بقروح و اینق از هر چهل شقال
 روح است و ده شقال عرق و آن آب است به طعم و به مزه و بکار نیاید **حق طریقی** نافع است در جیح
 امرض با در عرق و صنعت بر کسوس **حق طریقی** بکیرند از روح طریقی به جز و آب تریاق کا فوری که مذکور
 شد بخورند و از روح زنج یک جو مخلوط کنند و بقرق و اینق بچکانند **حق طریقی** نافع است ضعف مزاج
 را و مانع است عفونت را **حق طریقی** بکیرند روح طریقی را پیش آن شراب و تقطیر کنند و مکرر نمایند تا بهشتی شود و مرتبه
 که چون بکیرت ریزند شقال یا **حق طریقی** بنوع دیگران را و روح و این را حق کفته اند **حق طریقی** بکیرند نمک در
 آب حل کنند پس عقد کنند چندین بار انگاه در مکان رطب نهند تا خود بخورند و یا بقیل آب پس
 بوزن آن طین فاخر بر سهند با هم و فرغ سازند و خشک کنند طریقی چنان است که نمک کیمین آب
 سر و به من بچکانند تا مثلث نمک شود پس نهند و جرح و علقه تقطیر نمایند و آب را بچکانند تا قریب با نقوح

بر روی سه پایه آهنی
 بچکانند

شقال

برسد انگاه سه مقدار آن آب گرم بر آن ریخته بطریق اول جوش نهند و بعد وعلقه آب را گرفته سه مقدار
آب گرم بر آن ریخته و باز جوش نهند قریب بعقد و باز سه مقدار آب تا بهفت مرتبه انگاه در مکان
رطب نهند تا حل شود انگاه در مایل از قبه بچکانند در اول طوبت مانند از آن می آید آنرا بریزند و آتش را
تند کنند تا بچکد روح آن و بعضی با گل ازینی می آمیزند و گل ازینی را سه جزو و نیک صافی بکنند و میکنند
و بعضی بر میکودانند روح خارجا بقطیر بر جدار نیک و بچکانند و این قوی تر است **حرق نوش** در نیکین
انکه اوجاع میکند چون حرق شراب با نند **حرق نوش** در چهار روز نش مل بچکانند بقرع و بقیق **حرق**
هند با نافع است بهای مرکب و مزمن را و خوش را صاف میکند و اورم است و در دفعه از اریل می
کند و استعمار انفع میدهد و مواد آنرا ریخته میکوداند و مدطفی اخلاط و منفی مجاری غذا و مدبولت
مگر انیکه فحش صدر است و در معال و مستقی معلول را میتوان داد و اگر با حرق با دیان بیامیزند نافع باشد
حرق بکیر نیچ برک آنرا دوشسته و ریزه ریزه کرده یکشب بخواب نند نیکین آنرا در و من آب و بهستد
کلاب حرق کیر نند مقدار نیکین **حرق** از خرد باد و رجبویه **دکا در بال** و **عنب الثعلب** و **اسطوخودوس** و هر
یک از حشایش همین است و است و خاصیت هر یک بهمان خواص حشیش آن است و هر مرض هر چه
مصلحت داند بعل آوردند **حرق** بفا سر نیکین و بعضی نمشند گویند و بیونان مال و بهندی ماکه بکافی عوض
لام یونان در وصفش همین بس که حکیم علیم فرموده و فیه شفاء **اما خام آن** سگم را بر اند و مواد ریخته
کرداند و اخلاط رجه را بر اند و موافق باشد معده را و در دوان و ورم امعاء و آن صلح غذا است
اما نافع و محرک معال و معجی قی است **اما حاصل منزه از قوت** عکس این است و بخلاف آن نافع است
سرفه و فی راطع **محرق** آن گرم است در وجه و ورم و خشک است در اوایل آن قاطع بلغم و رطوبات
و مقوی جوهر حاربت و غریزی و جاذب از جمیع بدن و مفتحه قوای حروق و تریاق سموم بارده
و حافظ قوت ادویه و رب ننده آن با عصا و نافع است فضول دماغی و سینه و قصبه شش را
و معده و جگر و سبزه و استبقا و یرقان و حصات و خسر البول و قلی و لقوه و امثال آنرا و ازیل میکند
انواع ریاح را و باه را قوت میدهد و استعمار را زیاد میکند و چون مزوج باب بیاض نند و رطب

مرطب اعضا و مذبول و منقّی قرضه مثانه است و بخی صیغه بکن معض و تشنگی و قوی و در جباله بالی صیغه
مورث نقصان چون باب سمرت نمایند و بناسنا بنوشند و در غیر آن این اثر نیست و چون بدن
تی کنند دفع خراشینون و بجه سموم سرد نمایند و باروغن سوز نیز جهت مفاصل و تقویه باه محراب است
و با مطبوخ زیره جهت خرد کردن سک و یوانه سودمند است و باب پیاز بجهت جرب و حکم و دمع
بیاض مفید است و خیالات را نیز زایل کند و با اندروت و نمک سنگ ریاچ کوشش و رطوبات آزار
دفع باز و چرک آزار بکشد و متقیه زخمها میکند و گوشت زیاده از اینجور دو گوشت نو میرویاند و با
نوشاد و رور و ج آن بق و برص را دفع میکند و حفظ میکند اجزاء و اموات را از تعفن و ف و
و با سرکه و نمک جهت تخلیس ادرام و دفع کلف و جمول آن جهت علت رحم زمان نف و ضاوش
کشنده رشک و شش است و طلائش باعث قوت قضیب است چون بعد از حمام مکرر ضا نمایند
و بار و کندم منفج ادرام و دمل و بارز و اند طول و کرسنه جهت استیام جراحات حقیقه نافع و موند
است قروح لیث و لهات را و نفویت دندان میکند و این عمل بخلاف همه شیر میناست و چون بان
غوغه کنند جراحات حلق و لوزتین را از چرک پاک کند و حقیقه بان کردن باب بارنگ نامه
روز و روج اعمار از ایل **انافران** سربیه الاستحاله است بصفرا و مصدع است و مف و دماغ کرم و مفر
مخوردن **و صلیح آن** سرکه و کشنیز و ربوب ترش و آب میوه های ترش و معالما بنجوش و حماص ابرج
شتر تبس یا پانزده مثقال باشد و شات انکوری بهترین آن صاف مایل بسرخراک صاف
خللاوة طیبه اراجه معتدل القوم و لزج بخی که چون با نکشت بردارند تا رگش و زود منقطع نشود
افضل انواع آن ربیعی است پس صیفی پس شتوی اما خرفی بد باشد و ردوی و ارد و آن سبز سپاه
و خشک و تلخ و کمنه است که زیاده بر دوسال مانده باشد و در غایت حدت باشد و بعضی چنان
است که چون استشام نمایند و مام رخ را بکزد و معال و عطسه آورده و اینها مورث جنون و محرّق
اخلاط و مملکند و گویند اگر اچیا تا خورده شود و عقل را زایل کند فی الفور و او را راحق سرد نماید
علاج آن خوردن سک با ط است و نوشیدن ماء اصل و قی کردن **مس** **برور** روغن جلادیت و در باب

راه مصلحه در روغن مذکور شد **خشک** خشک بختین و معرب است از انکسین خشک که گذشت **سل** راه
شراب است و سل که نه اب دو چند آن خل باشد و بچوش نهند تا بقوم آید یا سل و آب انکور را بقوم
آورند کم خشک و منفح و جمل و بلین طبع و مذبول است و شراب آن بعد از اطله قاطع است و
مورث انقلاب معده است **سل طرز** شیرین نبات است **سل قصب** آب مذک که است **سل بی میه**
سالمه است **سل خل** خل زنبور است که مذکور شد خل زنبور را گویند و پادشاه ایشان را لعوب نامند اما
حصار است چون بلوب است و بعضی از آن در باب راه مصلحه مذکور شد و باید که انقدر بچوش نند
در یک سنگ بعد از آنکه خوب صافی کرده باشند تا که بقوم آید پس در ظرف شیشه یا چینی یا قلعی
دارد در آفتاب هر روز بر هم زنند و اگر هر روز سه چهار بار بر هم زنند یا در شیشه کرده در آفتاب نور آید
بتر باشد و چون خوب غلیظ شود اگر خواهند چنان استعمال کنند و الا خشک کنند و در کافه غذای
پخته در مکانی که باد راه نیاید بکارند و چون در ظرف طلا یا نقره باشد مدت در قوت خود بماند
بعضی گویند ده سال و بعضی با نوزده سال گفته اند و شیخ سید ابن اسیان گوید که حصاره زرشک که
سال باند و یک و در چندیم در ذائقه خود باقی بود و تغییر در طعم آن بهم نرسیده بود **حصار** **فستق**
کم و خشک و منفح و قاطع باشد و تمامی گفته را مانع باشد و سبب زرشک یا دونه صفرا را از معده
پاک کند و تمامی غرض از ازل سازد و مصلحتش بپوشد و زرشک و فستق و زرشک و فستق تا یکدم **حصار**
انار شیرین نور چشم را بفراید و حفظ صحت آن کند و غرضش از ازل سازد و **سل** انار
شیرین که با شحم فشرده باشد و شیشه کنند و در آفتاب گرم نهند تا بپزد و در پس میل در چشم کنند
حصار **انار** که زرشک باشد جوارت جگر و معده و در معای آنرا مانع باشد و قوت معده و
جگر به درجه شش سر و خشک و مصلحتش جلاب بدش و در زرشک و زرشک منقوع و بل زرشک تخم کل
و چهار دانگ وزن آن صندل **سل** بکیر زرشک تازه میدانه و در باون سنگ کوفته و فشرده
آب آن را در یک بچوش نند تا بقوم آید انگاه بطریق سابق در آفتاب نهند **حصار** **خمش** **سل** و فستق
است **حصار** **بوس** رب السوس است و در سوس گذشت **حصار** **فستق** بغین و الف و کبر فاستق

و یکون فو قاطع و زرد و بعضی کون مثله کلی است لا جوردی رنگ و درین بلاد نیز بسیار است و در سبیل
این شهر در کوی که از میان کوه گویند و در کوههای شامه و سواد و فو و ان میباشد بر کمانش زمین
مفروش و کشتن نفش لا جوردی و بقدر نوع میشود و بسیار تخم و از میان قلم بر میخیزد و در سرد و نواحی
آن قلم که درین بلاد عجم می آورند کل کفنه و ناس کفنه آنرا با قلم آن دسته می بندند و در آب
می انهند تا چهل روز بماند و در پیر مرده میشود و در مجال نهادند و خوف زنبور میباشد و ظاهر آن در گرم
سیرات کمتر باشد و در هفتمان کل کلاله گویند و باز بهر اهل جبال آن بلاد و مروج ساخته بعضی
جلو در بان رنگ میدهند و کافه از این بان رنگ میکنند لون ازرق نیکو میشود و منفح و لطیف باشد و خوب
و جگر از ازل کند و تبهایی را که گفته شده باشد و در و جگر را سود دارد و طبیعتش سرد است و خشک مصلحتش
مصلحت بدش سه وزن آن یک ساق شتر بش نیدم تا یکدم **سل** بکیر ند آب غافث و در آفتاب نهند
تا خشک شود و اگر ورق آن یافت شود بگویند و آب آنرا یکبار نوز بپزند تا رسوب کند و جراحی اخنی
آن ظاهر شود و صافی کنند و دوباره و بچوش نند تا بقوم آید بطریقه که در اول مذکور شد و الا کل آنرا
بچوش نند و صافی کنند و بهر سورتی که بخواهند **حصار** **فستق** **انار** بعضی از اطباء بپزند که بده است و قوی
گویند که با دجنان جنک است و طایفه حنظل و برخی چیز دیگر دانسته اند و همه غلط است و این ضعیف
در شام خشک و تر از ادرم نبات یک شبر و نیمه و شش قریب منفح شوق میشود و اندک خار دارد و در
بسیار میکند و از حنظل کمتر است و مزاجش گرم است و خشک و از جمله ادویه مسهله سیه منقشی عظیم حدی که
غشی آورد و ادوای آن بقای کنند و ادوای آنکه کندش خورده باشد **سل** کوفته و فشرده اگر تازه باشد
یا جوشانده و آب آنرا کفنه و صافی کرده بقوم آورند و بهمانند سوس و مصلحتش در **حصار** **فستق** **انار**
و این را بفارسی نیز بپوش بگویند و چون بکنند از این آن شیرین سفید چون شیرین توج ظاهر شود و چون
خشک شود صمغ شود چون صمغ البطم اما سفید مایل بصفت و در هفتمان آنرا خشک بفتح شین
بچه و یکون لون و کاف مجهول فارس نامند و بعضی گویند طوشت است و قوی چیز دیگری دانسته اند طبع
آن در خراول سرد و در سوس خشک و قاطع نفث الدم و حیض و سهال مراری و دومی و رفع قرحه و مفا

و شش و سب و ضا و آن مقوی اعصابی ضعیف و نموده و جگر را بهتر و قوی تر از قیاسی ترس از ورق
و کشت با چهار درم و از حصاره شش از یک مثقال تا دو مثقال مصلحتش را بجللش با قیاس **عصاره شش**
بر زبان قستان خوابان ماموس و آن نبات است شبیه پنجه شش و ورق کشت در دود شش میدرخشد
و تخم آن از شش ریزه تر بهتر است و صمغی بزرگ است که از نوای موصل آرند زرد رنگ شبیه بلب
متلاکس متخلخل که به همان ساخته باشد و آنچه خاک یا رمل دارد یا باریک تیره و شکنجین است در ادویه
عین استقال نمایند و صمغی گرم را تجلیل و به حرارت و در چشم را بنشیند و اکحال آن دمه و ترش
بلک چشم و ضعیف با صره را زایل کند و نافه را یکنواخت نماید و است چشم چون طلا کنند و اورام چاره و سرخ
باور نافه و صدخ گرم و مفصل گرم را سود دهد و بجز که در کشت آن و غیره بهم رسد نفع دهد و سوسنکی
فایده کند شش یکدم بدش حفظ باشد یا پوشش در بندی **عطوس** عبارت است از دانه های سایه
خشک که چون غبار ساییده و پیچیده و باید در مایه کشند و آن مایه را قریب بنفوس آورده
کشند تا بمقدم سر رسد و عطسه آورده مواد مجتبه بقوت دماغ و تفتیح است و آن اخراج شود **عطوس** که
زکام را و اکند و رطوبات زکامی را از دماغ بر آورد و سر به سبک گرداند و دماغ را پاک سازد
شونیز بوداده و تنباکوی صورتی و **عطوس** که بهمان نفع دهد تنباکوی درم یک نیک اندک
در کلاب خوب بپزند و خشک کرده ساییده قدری در پیچیده و منند **عطوس** که صدخ مزمن را نافع باشد
عصاره جگر دریم و لفظون و مرزنجوش هر سه جزو **عطوس** که صرع و سکه و قبال و لقوه و درد
شقیقه و غیره ببول را مفید باشد و اخراج سیمه و چمن میت کند جزا نه جزو است **عطوس** که شش شونیز
رفیون چند بیدستر زرد و نود طویل حب لبان عاقر قماشک بزرگ از منی از هر کدام یکدم گرفته
و پیچیده و پیچیده منند **عطوس** این عطوس از حکمای هند است و گویند چون عطوس گیرند ازین از
دو عدد دانه عد و گرم از پیچیده افتاده و ماده این علت همان که هست و در ساعت مصروف صحت
می یابد **عطوس** بلخ زردی که خطهای سبز دارد و در دخت عسری نشیند و بهندی آن درخت را که بفتح همدی
کاف و بفارس کرک بر وزن برک و آن در گرم سیرت میرود و بسیار بر کباب دارد و شیر بسیار از جمله

از جمله بهوم و شجاردیه است بیکه ند و شیر آن درخت را نیز گرفته هر دو را در سایه خشک کرده وقت چت
عطوس نمایند و بعضی آب ساییده سوط میکشند و گویند سوخته آنها بهتر است و سوط آن نافه دیگر می
است که در ربیع میشود و کوچک است و چون محل سرخ موی بر بدن او است و در روی یک درخت
بهم میرسد و ایشان از ابر بهوت گویند آن نیز همان اثرش را گویند این خاصیت در مواد او است
که در طرف کلین بسوزانند و عطوس نمایند و چون نمایند و چون گرم بپزند تا به روز غذا جلوه بخورند و چیز
دیگر میس کنند **عطوس** دیگر که عطسه آورده و سکه را نافع باشد و دماغ را از رطوبات فاسده عقیقه پاک
کند اجزا چهار است **عطوس** چند بیدستر کند شش فلفل هر کدام یکدم بزرگ طحجر **عطوس** که مصروف است
آورد و جز شش جزو است **عصاره قنار** چهار ششم خطل نوشت در کند شش فلفل اسطوخودوس
از هر کدام قدری **عطوس** بفتح عین مملد و کبر صا و مملد و سکون قنار بهار سر بنفوس نیت جوش بفتح جیم
و کسر را مملد و سکون قنار بهار نیکوب و بهم نام جلوه است که مقوی باه باشد و جگر را از امراض و عطسه
و مبر و در نفع بلخ کند **عطوس** خمای خوب منقی و من با و من آب بوشانند تا محل شود پس فرو گیرند و صفا
کنند و بار طلی قند و در طلی غسل بقوم آورند و یکدم زعفران بود و داخل آن کنند و کک انقدر که کک
دانند نرم کوفته در روغن کجد بریان کنند و مغز جوز پسته و مغز بادام مقشر کوفته با آن بپایند
و لت کنند تا بهوار شود **عطوس** بفتح حین است در شیر به گفته شد **عطوس** که چون در دهان گیرند
نحوه آورد و تا از دهان بیرون نکند انزال نشود **عطوس** سیاب و مثقال و ورق افغنه یک مثقال بزرگ
آب سحی و صلا به کنند تا سواد سون طرف شود پس جزو با اساییده باب پوست خنثی شخم کنند و
و ملحقه را با آن خمیر کوفته خشک کنند و لباس یک از اینون بر آن پوشیده خشک کنند آنگاه در خمیر
گرفته مس خفیف دهند که خمیر خوب سرخ شود و چنان تجدید لباس فرموده مس خفیف میدهند تا
سیا حربه تکرار شود **عطوس** دیگر که مسک منی و رافع عطش و رافع اضطراب است **عطوس** سیاب
از هر کدام جزو و مغز نموده دور و زبند پس در آن کوفته بخورد و کبوتری بپزند و روز سوم بکشند و در
آورد و بپوشند و وقت حاجت در دهان گیرند **عطوس** دیگر که مسک آورد و صدخ و تنقبلس سود دهد

و کام و دهان خشک شده را سود دهد **ص** خانه زرد و جزو فقه جزو سیاه جزو هر سه را مخلوط و بحق
بلخ نموده حب کنند و بار و سرشته تا کیان بازلخ بپزند و بعد از یک شبانه روز آنرا بکشد و آب سرشته
نگاهد از **غذ** دیگر که همان فایده دهد **ص** سیاه و فقه برابر سبیده و جزو سفید دهند و بعد از
یک شبانه روز بکشد و آب سرشته نگاهد از **باب الفین بلخ** **غذ** در حدیث مدح آن وارد شده
و منقول است که حضرت علی بن حسین رضی الله عنهما شبی از خانه بیرون آمدند حبه خروغی خریشید
بودند و حبه مبارک را که صد هزار جان مار و سیاهان فدای یکتا رموی مقدسش باد فایده خوشبو
که در بودند و در روایت دیگر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام داشتند فرمودند که روغن
را با مشک برای آنحضرت بعل آورند و معتقدیم بر آنکه فضیل بن سبیل و بر ما همون آنحضرت نوشت
که مردم شمار و درین باب عیب میکنند پس حضرت فرمودند که فایده دیگر ترتیب دهند و آن چهار هزار
درم تمام شد و اضع فایده جالینوس است بخت پادشاهی از پادشاهان بونان که معاصر او بوده
ساخته فی الواقع حظی است به و مندرجهای سخت را نرم کند و شوم آن مصروع و مغشای را مفتح شد
و بهوش آورد و صدح سرد را سکن کند و با شراب بزودی سکر آورد و دل را قوت میدهد و خفقان
را زایل میکند و به در دمای رحم را جلا سود میدهد و در ارطش میاید و تنقیه رحم میکند و فرودی
آورد و از رحم مشتق از رحم آید که باعث تموض است و گرم و نرم و خوشبوی میاز و قبل از **ص** ناخن پز
یکجز و سبیل الطیب نشسته از هر کدام نیم جزو و در چنبر قفل کل سرخ از هر کدام یکجز و کوفته و پخته چون
غبار و باده و زرش کلاب با شش ملائم بچشانند تا ربع بانه صاف کنند و بوزن آن روغن حب
البان داخل کنند و در شیشه کرده در پهن تازه آب فتن کنند و چون بخلط قیر و حلایه بر دارند
و بازای هر در بهر یک حبه عنبر شهب مخلوط با زنده فایده دیگر که خفقان و تورجم و غیر آنرا سود دارد **ص**
عنبر شهب کیمثال قند سفید و مشک از هر کدام کیمثال و چهار مثقال روغن حب البان و اگر نباشد
روغن نیلوفر کنند **فایده** دیگر **ص** عنبر خام بخیرم مشک ربع درم روغن بان هفت مثقال و نیم عنبر
در آن حل سازند و کافور و مشک را اضافه آن کنند و ربع او قیو خود ماوردی سبیده داخل کنند

غایه

فایده دیگر که مقوی دماغ و معتدل است **ص** عنبر شهب و درم خود بپزند و درم صندل مقاصری
به درم عنبر را در کلاب گرم جل کرده و خود و صندل سبیده را بدان بسپزند **فایده** جاره **ص** عنبر
و درم مشک و درم باروغن بان بسازند و عنبر شهب **غذ** آنچه سیال باشد که مشرب در آن
یکروز و در سبانه پنج حلق و قزوین و باید مریض غوغه را مدتی در دهان نگهدارد تا قوت در دهان ماند
انگاه دیگر در دهان کیر و چنان بیرون ریزند غوغه را از دهان که با دیدن آن زرد و مکر میکنند تا
هر چه طاقت باشد و اگر لطف استرحت کنند و باز غوغه کنند بهتر باشد و اگر سوز آغهای بینی را
به پنبه اندک بگیرند و در دهان بپارچ چنانچه با دجلق و کلو و دماغ زرد بهتر باشد و ایستاده بهتر حل
کند و اگر در خانه باشند که باور و دشته باشد جایز است و این مخصوص او هم صلب نوزین و
امراض و غیر است اما در تابستان این شرط را موقوف میدارند و الله اعلم بالعقوب **غذ** **ص**
اماس زبان که از جارات باشد مفتح باشد و خاق را زایل گرداند **ص** آب عنبر الشعل و عدس
مقشر و آب کاهو و خرفه همه را گرفته باریب شاه توت غوغه کنند **غذ** که نقل زبان و فایده
را سود دهد **ص** مویزج خردل زنجبیل قاقوز و فلفل بوره ازنی ایرسا مرزبوش از هر کدام خردی
کوفته و پخته باب کم جوش بپزند و صاف کرده بسکنجین غوغه نمایند **غذ** که دماغ را از فلفل
پاک سازد **ص** مویزج دانک و نیم قاقوز و خردل از هر کدام نیم بسکنجین مذکور **غذ** که خفاق
دموی و صفراوی در نافع باشد **ص** فلفل صندل کل سرخ قدس مقشر عصاره پوست جوز تر
از هر کدام قدری بسکنجین ساده و شراب توت غوغه سازند **غذ** که همان فلفل کند **ص** سماق
کشیده سبز عصاره پوست جوز تر عصاره انکور شفا و رب شاه توت از هر کدام قدری **غذ** **ص**
خفاق بلخ را سود دهد **ص** هزار افند قاقوز و خردل سفید تخم ترب مرصاف نظرون نوش در
فلفل فودنه رما و الحطاطیف با تسویه **غذ** دیگر که خفاق بلخ را سود دهد **ص** خردل آب برک رب
طلخ انجیره بوره ازنی با مالعسل و رب قشور جوز غوغه سازند **غذ** دیگر که همان خاصیت دهد
ص خردل نوش در قاقوز و جلیث نظرون فلفل بودنه از هر کدام جزو با مالعسل غوغه کنند

خود که خنق و ذبیح صفادوی و دومی را نافع باشد و حارات لهات را بشند **کل سرخ** طبعی
نشسته بزرگ زعفران از هر کدام دو درم تخم کرفش سه درم ماز و سماق از هر کدام نیم درم بکچین
و آب که مرغ و مرغ فرماید **خود** که خنق بفر و صفادوی و دومی را سود دهد و مواد را بفض کند **جلبه**
حب ارث و تخم کتان از هر کدام نیم درم عذاب سبستان مؤثر منق عذس مقشر اصل البوس بادیان
از هر کدام ده درم کل سرخ بپخته از هر کدام بپزدیم ماز و سماق و نه صغره از هر کدام دو درم حب الشلب
ده درم کوفتی را کوفته بپوشانند و صاف کنند و پانزده درم مغز فلوکس و سبت درم رب شاه توت فیه
سازند **خود** که سقوط لهات را که سبب آن رطوبت و زلزله باشد و دود **سبب** یا کتان رنگارنگ را
از هر کدام جزو افحاح الزمان تخم کل از هر کدام نیم جزو با قدری آب گرم در رب شاه توت مرغ و نه
خود که صمدی بفرماید از ایل کند باذن الله تعالی **ایا** بارج فیکر عاق و قوجا کوفته و بپخته در بکچین
با یکاه حل کنند و مرغ و مرغ فرماید و خردل کوفته بکچین بپخته نافع باشد عاق و قوجا صغره و خردل و پنخ
بهر کوفته و بپخته بکچین عذاب حل کنند و مرغ و مرغ با زنده همان خاصیت دهد **خود** که علق را از حلق
بردارند **سنگ** خردل شونیز از هر کدام جزو نوش در نظرون حلیث از هر کدام نیم جزو با هر که مرغ و نه
کنند و مرغ و مرغ که پده نامند همان فایده دهد و تنباکو همان حل کند و رقی پیدار کوفته و بپخته
و مرغ و نه بکچین نافع باشد **خود** که علق را بر آورد **سیر** ترس شج نیم الحظل سرخش از
هر کدام قدری با سر که مرغ و نه بکشد **خود** که درین باب سیرین النفع است **عصاره** برگ دخت خوب
بوره ارمنی از هر کدام نیم درم سیر و دانه در آن ساییده و مرغ و نه بکشد و چون زکریا گوید که چون نه
کمان را دو تو کنند و بخلق فرود بجزرت **خود** که طبع و لقوه و صرح را نافع باشد و ماز را
از اخلاط پاک کند و خلط از بجز از او آورد **ایا** بارج فیکر خردل سفید در فلفل ایرسا تخم
هرا سبند و ترب و دوج و مؤثر بجز عاق و قوجا بکچین بودنه صغره بجز همک پوست بجز کبر عسل
بپوشانند **خود** که فایده و سکنه و لقوه و بجه ادجاج بارده و دماحی را از ایل کند **ایا** بارج فیکر
بجز مؤثر بجز عاق و قوجا بکچین شونیز بودنه صغره ایرسا پوست بجز کرفش از هر کدام نیم

نیم درم بکچین عصبی سرشته و مرغ و نه بکشد **خود** که فایده و صرح و سکنه و لقوه را بپوشانند
و از او زایل کند و اخلاط را از دماغ و از سینه پاک سازد **س** عاق و قوجا مؤثر بجز خردل سفید ماز و سماق پوست
خ کبر هر کدام جزو بکچین و از فلفل هر کدام نیم جزو حب الزمان بربان کرده و دوج و بجز بکچین نافع
کنند و بکچین عصبی آخته و مرغ و نه بکشد **خود** که قروح حلق را سود دارد **س** زنجبیل و سبب و سفید ماز و سماق
کنند و زعفران از هر کدام نیم درم با قدری با سر که مرغ و نه بکشد **خود** که قروح لهات را سود دارد **س**
اصل البوس خوب ماز و دوی بجز سوخته با سر که مرغ و نه بکشد **خود** که قلاع را سود دهند **س**
سماق کل سرخ کنا رخ خوب باب بچش نند و خراب الکلاب بچش قلاع چون زور کنند فیه
باشد و برگ با سیمین سفید بکچین **خود** که کام فرو داده را نافع باشد **س** انار دانه ترش سماق
از هر کدام جزو کوفته و بپخته در سیر ماز و لقوه کنند بکچش باز و زانگاه صاف کنند و مرغ و نه بکشد
خود که ماده خنق بفرماید و دهن **جلبه** حب ارث و سیره و دخت انجیر و خمیر ترش سادی
بکچین و روغن کافور بجز بچش جوش داده و مرغ و نه بکشد **خود** که ماده زلزله را که از دماغ سینه میر
نزد باز دارد و نکند و که ماده سینه برزد **س** حب البوس کل سرخ کنا رخ پوست خنق شل از هر کدام
جزو کثیر نیم جزو در کلاب بپزند و مرغ و نه بکشد **خود** که ثقل زبان و سستی آن و تشوش کلام
را نافع باشد **س** خردل بکچین فلفل عاق و قوجا نوش در بوره شونیز صغره ملک با سونیز نیم
با بکچین عصبی با آب که در آن ماز بچش و امثال آن جوشانده باشند و مرغ و نه بکشد **خود**
بجهت خنق گرم **س** آب انار ترش که با تخم آن فشرده باشند یا رب توت و آب کثیر مرغ و نه بکشد
و باب بارتنگ و آب حب الشلب و آب سماق مطبوخ نافع است **خود** که بعد از بفض نافع است
س انجیر زرد و جلبه تر مندی البوس جوشانده با مغز فلوکس خجاشنه و مرغ و نه بکشد و اگر مخلوق تب
داشته باشد با س تر مندی کل سرخ و تخم موز و راجوشانده با رب البوس مرغ و نه بکشد **خود**
که خنق بفرماید و اگر که بجه نامند نافع باشد **س** رب جزو قدری مر صاف و زعفران و مرغ و نه
کنند **خود** بجهت امراض جاره و بارده حلق مفید است **س** عذس کنا کل سرخ که ماز بجز

و بابت جو استعمال نمایند چون بر سر پای شسته بر آن بخورند و ساعی و دهن را کثرت
 دارند یا چرمای بغم از دهن بیرون افتد و سینه و حلق و دماغ پاک شود و چشم روشن شود
 و طعام بکوارد و **س** که تندرستی و کوری چهل مثقال بخیل تر نه درم خردل ساییده یکدم با هم بیاورند
خوردات بفتح غین مع و ضم را و همده و سکون و او بار و همده نانی و الف چیزهای مایع جای که بان
 کنند **خول** یعنی بنویند با و این عبارت است از شی سایل که بان خسل میشود روی و موی و دست
 و پا و آثاری که در بشه و در بدن باشد و اکثر استعمال آن در شب بیشتر است که بالند و صبح بشویند با
 سبوس که بعضی ادویه مفرج و اکال که بعد از یک عت و دو ساعت بیشتر جایز نیست بلبقت و ضعف
 آن و عدی برای این امر قرار داده اند یک هفته گفته اند و بیشتر هم گفته اند اما حد خللات و صوفیات
 بل اکثر مرکبات بلبقت دفع مضی است نه باز و و هوس **خول** که بشه و راضای کند و اثر دانه که در او
 باشد زایل کند **س** جو مقشر شکوخته یکوقیه در نیم رطل شیر تازه بچشاند تا تمام جوشیده شود بخت
 کنند و کثیرا و ثباته و سفید آب از هر کدام دو درم مغز تخم خربزه و جویهر از هر کدام سه درم مجموع
 را با سفیده میخنة آینه بالند و باب کم بشویند **خول** که بوی نوره را از بدن دو کند **س** ریحان سفید
 کل سرخ از خربزه چنان قندیل مای با کلاب بیاورند و بعد بوزه کشیدن بدن را بدین چنان
 بشویند **خول** که دست را از چوبها و بویهای که به پاک سازد و خوشبو کند **س** بعد از خورند و بنا و پنجه
 شنبلیله طبیب از هر کدام جزو آرد و خورده جزو کوفته و پنجه بهم آمیخته بدست بالند و بشویند **خول** از چوب
 آرد و حلیه مردار سنگ از هر کدام یکدم سفید آب و سریش مای از هر کدام سه درم تیره بچند درم کل
 دو درم بهم آمیخته طلا کنند و بعد از ساعی بشویند **خول** که روی سرخ و بشه را سفید و اراق گرداند
 و آثار کلف و جدری و اثر جاح و نقطهای سیاه را زایل کند یک هفته متوالا بالند شب و روز باب
 کم و شنان سوخته بشویند و بوغن کل رخا را چوب کنند **س** جب حلب پیاز غصیل و فنیون
 سریش و لجان مویز و مصلک پیاز ماکول نبات از هر کدام ده جزو و معاش کل سرخ از هر کدام
 چهار جزو و کنگار سفیده پیخته شیر درخت انجیر از هر کدام شش جزو و صمغ عربی پوست سبز به متغیر دانه

که رنگ را از کند

مغز و دانه خردل سفید از هر کدام پنج جزو و مایران از دونه آرد و خورده کثیرا آرد و پنجه لغت خنک از هر کدام
 دو جزو و آب سبوس کند و است جزو شیر و خمر آن یا نوره جزو و صاب زنده و وقت حاجت بچشاند
 را بلیض ساییده بر روی مالند **خول** که روی را در حال سرخ کند **س** شیطرح در سر که دو سه جوش
 داده و صافی را از که ده بان چند بار از پی هم بر روی مالند **خول** که روی سرخ کند **س** خردل سفید
 از پنجه با تسویه با شیر تازه هفت روز بالند و زوفای خشک ده گرم زعفران سه جزو و شک سفید را بر
 هر دو هر روز و در مثقال بخورند و روی را با طبع با دم تخم بشویند رنگ و در بر سرخ که در دانه و کثیرا
 و شیر و آب انار شیرین باعث سرخ رخ و دیگر **خول** که در راضای کند **س** شنان سبز آرد و با
 ترس تخم پوست از مغز دانه تخم خیار و خربزه کل ریحانی با تسویه با شیر تازه و قدر خسل شب پیاز
 و روز بشویند **خول** دیگر که همان عمل کند **س** زعفران زوئاس کند و مصلک با تسویه باب پیاز شیر
 و قدر را باب کم ماییده بعد از سه ساعت بشویند **خول** که سبوس و خشکی بشه را زایل سازد **س**
 آب برک سلق لعاب خمر حلیه روغن بنفشه با دم مغز تخم خربزه بهم آمیخته در سر روی بالند **خول**
 که شقاق و بواسیر و سستی مقعد را سود دارد **س** پوست انار جزو است و جفت بلوط بکوب نموده در
 شراب قابض بپزند و شب بنگاه و با دم او بدین شراب بشویند **خول** که عرق دست و پا را بر طرف
 کند **س** برگ مورد و سعد که ماز و جزو اسرو از هر کدام جزو بدست مالند و بشویند **خول** که کلف و آثار
 و ثانی که در بدن دور و و باشد زایل کند و بشه را صافی سازد **س** پوست میخنة مرغ و شنان
 پرورده باب خربزه و آرد و جو و با قلاب پنجه و فلفل و کف دریا و مایران از هر کدام دو درم آرد و
 ده درم مغز با دم تخم سه درم کوفته و پنجه با شیر میش آمیخته هر صبح و هر شب بر روی بشه بالند و صبح
 باب کم بشویند **خول** که موی را جعد گرداند **س** که ماز و برگ سر و کل جزو آمله و دار سنگ برگ مورد
 و سر از هر کدام جزو و آمله نیم جزو و باب برگ چغندر بیاورند و بر موی مالند و بعد از شش ساعت
 بشویند **خول** که موی را سیاه کند **س** آب برک آمله و آب مورد و حاد در هم آمیخته موی را بدین
 بشویند پس با روغن مورد که قدری لادن در آن که خسته باشند چوب کنند **خول** که موی را نرم و پاک

و کلف دریا

و ملازم کند **نقاب** خطره افزوده روشن کل و با دم از هر که هم جزو توره از منی ربع جزو هم میزند
و موسی سروریش را بدان میگویند **انقباض** که مویر اسن و سیرخ و سیاه کند در خارج و در فصل
خضاب تکرار یافته فلا حاشه الی ذکر **بالغرض** بفتح غین بیجه و کسر لام و سکون تاء و فاء
بیجه مجهول طعابیت مزوج با جو **غره** بفتح غین بیجه و سکون میم و فتح را و مملکه که اب را گویند
و بیستم غین بیجه عبارت است از ترکیب که چون روی را بدان بشویند صافی و سفید و پاک سازد
و بیست و نهم **غره** که روی را پاک و سفید گرداند **آرد** با قلا و ترمس از هر که هم جزو
آرد و حدس نیم جزو بدست و غسل شب بالند و صبح باب سبوس بشویند **غره** دیگر که تامل
عمل کند **جو** چهار دم تخم خربزه و آرد با قلا و ترمس و سبوس کند و کثیرا و جمیع از هر که هم
رو و دم بگویند و بشویند و بالند در روی هر شب تا صفت روز **غره** دیگر که روی را پاک و صافی
و سفید و پاکیزه کند **کیر** نه جزو در شیر تازه چوشتانند تا شیر او خور و جذب کند پس از خشک
آن به دم و اندر روت و خرق و کثیرا از هر که هم مثله ساییده و سفیده پخته برشته تا یک هفته هر
بالند و صبح باب سبوس کم بشویند **غره** دیگر که رنگ و روی را سفید و تازه گرداند **سرخوان**
پوسیده نشا ره عاج مغز بادام شیرین و تخم از هر که هم و دو دم سفید اب یکدم مغز تخم خربزه
و که و از هر که هم به دم آرد و با قلا از هر که هم و در هم آمیزند و روی را بدان بشویند **غره**
که رنگ و روی را سرخ کند **نقاب** نشسته فود از هر که هم و دو دم خرقه مقشع خردم آرد
عسل و دم سریشم مایه کند و خردل از هر که هم و دو دم کوفته و پخته با سفیده پخته آهسته در
روی مالند و روی را بعد از ساعتی بشویند **غره** که روی را سفید و براق و باطراوت دارد **س**
آرد با قلا مغز کسسه تخم ترب ترمس مغز تخم خربزه نخود نشسته کوفته و پخته و روی را بدان
بشویند **غره** یعنی شور بای غوره را گویند این لعنت فارسی است چون دو غلبه و جعفر اطباء
زیره با و بتاری جهر میه نامند و در موافق باشد و در تابستان بیشتر باید خورد و تو لویی
دستی را که از باد و سردی در بچ باشد نباید خورد و قبل و بعد از آن فواکه طبعه مخلوط است **سوی**

شور بای گوشت است که قاتلش را خوره گویند چون زرشک با و سماق و امثال آن **باب الفافور**
سوی الف و وال مملکه و فتح را و بیجه و سکون با و کسر راه مملکه و فتح همزه و سکون کاف و فتح موجه
بیجه نیست حرکت از او و به بسیار و از آن تر یاق فاروق و تر یاق اکبر و تر یاق هادی گویند و در باقی فقا
نذکر که دید **اما فافور مطلق** که مغرب است از پا و هر فارسی از هر سبوس حکیم بفتح همزه و سکون را
مملکه و فتح سین مملکه با نون و الف و فتح سین مملکه تاء و ضم تاء و سکون و او با سین مملکه تاء
مجهول که از اجدا و بقا و بفتح همزه و ضم مملکه است و شکر و در او را و در او بر قیوس حکیم بود و تر یاق
صغیر را و تر یکب که در دور ملک فارس زیر ملک خرم زاد بوده و تشخیص سنگ یا زهر نیز او که در دور
دار و یک که جفا و روح کند و دفع فرس هم باین اسم خوانند چون جد و او را و نا جیل جری و آنچه مخصوص
است باین نام حجر است و حجر لیمه و یا زهر کا نه است **فافور** معرب از یا لوده فارسی است **سین** بفتح
لاخر و مقوی دل و جگر و مشهور و عوام این است و موافق صناعت این فن و خاصیت آن در
عاده مملکه در رسم جلوه گشت **نقاب** است را باب چوشتانند پس صافی نمایند و چوشتانند تا تیره
شود و بعضی ملون پس زنده و در ظرف پهن و هموار زینند و بکند از ناسر و شود و قدری آب سرد بر آن
ریزند و هر شکل که خواهند بپزند و یا بچکان کم کم در صافی ریخته بدست میمالند تا از آن در آید پس
باقند و کلاب و خرق خلاف و تخم ریحان آب زده قدری با آب بایخ و برف اضافه کرده نموده و سر
نمایند **فنایل و فنول** بفتح فاء و هر دو لغت و الف و کسر تاء و لغت اول و ضم فوا و سکون
و او در لغت تاء و درو مایه است که بر دست شود از راه دیر و فرج به پینه یا بشیم و یا در جاب و یف و
نهند **نقیده** که او را ر عاف کند از الف و این را حکمای قدیم ساخته اند و خواسته جزو است **س**
کندش و مزج فریون کوفته و پخته زهره کا و سرشته شباهت سازند و وقت حاجت در بینی
نهند تا خون آورد **نقیده** که در گوش را نافع باشد و بیم که از آن میاید دفع کند و چوشتان
را بصلاب آورد **س** خرزوت تخم مورد و جسل سرشته نقیده را بدان بیالایند و نیم کم در گوش
گذارند **نقیده** دیگر که عاف را باز دارد **س** کلنا را که دشمنان و ماز و از هر که هم بخندم **فین**

لغت
و راجع

الشفاف

را و تفتیح محل کنند و پیه را و موم بگذارند و پیه را هم بیاورند و فرزند **فرزبه** که در وزیر شکم عورت
را نافع باشد **فرزبه** متخذه شفا لو و بادوم و زنجار از هر کدام مثقال صبر اندودت نبات از هر کدام شش
مثقال کزکین خاف ری و و مثقال فرزند سازند **فرزبه** که ریاح رجم را فایده دهد **فرزبه** شبت
قند کسک مسک زیره حما قسطایمه سبیل عک الانباط اشق چند بیدستر با تویه باروغن
شبت و بابونه بیاورند و به ششم پاره بردارند **فرزبه** که سیلان رطوبت از رجم باز دارد و فرج را
تنگ سازد **فرزبه** مازوی سبز تخم حماض زفت بلوط کز مازج برک مورد کلن را با تویه همه را یکجوفه
بجوشانند و صاف کنند و جفت بحدید و سره از هر کدام و آنک نرم ساییده در آن بیاورند و به پاره
کمان آلوده خشک نمایند **فرزبه** که متنفذ رانف باشد **فرزبه** جب بلان روغن ناروین از هر کدام
به دوم و نفل جوز بواکتان سوخته از هر کدام یکدم باروغن بلان بپوشند و به ششم پاره بردارند
فرزبه که فرج را تنگ و خوشبو کند **فرزبه** مازوی سبز ققاج از هر کدام یکدم مسک و زعفران
از هر کدام یکدم در قدر شراب جوشانیده و پاره صوفی را بدان آلوده بردارند **فرزبه** که فرج را تنگ
کند و رجم را قوت دهد **فرزبه** نشسته سبیل مرزنجوش قشور کندر صغیر کل خیری زرد کل سرخ پوت
پنج کهر ترمس باروغن ناروین سرشته بصوفی پاره بردارند **فرزبه** و دیگر که فرج را تنگ و خوشبو
سازد و متنفذ فرج و رجم را زایل کند **فرزبه** یک زعفران از هر کدام جز و در شراب جوشانیده و پاره
آلوده کمان آلوده بپزند **فرزبه** که فرج را تنگ و خوشبو سازد و رطوبت رجم را تنگ کند **فرزبه** که بر کل
بهرخ مورد و کلن را و سعد سبیل و پوت آنرا نفل از هر کدام جز و یکجوفه کوه بجوشانند و صاف
کنند و به یکدم مسک آمیخته به سوزمهور بردارند **فرزبه** که قطع دم کند از رجم **فرزبه** سره مسحق کلن
جفت بلوط با تویه باب و ورق مورد بپزند **فرزبه** که مشیمه و جنین میت بر آورد **فرزبه** زرد و زرد حرج
ابهل خرف از هر کدام جزوی کوفته و پخته با قطران فرزند سازند **فرزبه** که جفت براند و بچه مرده را
بپزند از **فرزبه** مرصاف فودنه ابهل از هر کدام چهاردم سد اب غدرم موز منقی دوم کوفته و پخته
بازره کاه و موز بپزند و فرزند سازند **فرزبه** که اخراج جنین زنده و مرده و شیمه و عسر ولادت

ولادت و علت رجا را بغایت نافع است و قاتل جنین است **فرزبه** جادو شیر خرق سیاه مرصاف تویه
ساینده و بازهره کاه و بپزند **فرزبه** که سربخ الاثر است **فرزبه** فرنیون رنرم ساییده به پنبه آلوده
بردارند **فرزبه** جهت کشون جفت اخراج جنین زنده و مرده را بغایت نافع است **فرزبه** عصاره قنار
الحار هفت قیراط بازهره کاه و حل کرده با لیمو بپزند و بردارند **فرزبه** که در غایت جذب و تنقیه است و حرج
کند جنین را تویه را و قاتل جنین است **فرزبه** عصاره قنار چهار سد اب نیم حنظل مازویون اشق
بجز مریم موزج بپسند فرزند سازند **فرزبه** بجفت غلیل و رجم صلبه **فرزبه** موم پیه اوروک پیه مرغ کرم
به دوم و نفل حنظل کمان بپسند یا با قندوس خیار شیر بپزند **فرزبه** جهت قطع خون جفت و صفا
و روح و عقوت و رطوبت ساییده رجم **فرزبه** کلن را شب یا نه سره کاه سوخته زیره کمانه ندر و سره
کل ارمنی ندر و رخل با تویه باب برک بید یا پاش کشیز یا باب مطبوخ ماز و بپزند **فرزبه** و دیگر که
قلع سیلان خون جفت کند و حرج است **فرزبه** مازوی سوخته دم الاخوین برک مورد کل ارمنی کل سرخ
با تویه از هر یک کدرانیده و پوت آنرا ترنس را یکجوب کرده بپزند تا غلیظ شود و قدری پس را باب
آن ز کرده با دویه مسحقه خسته فرزند سازند **فرزبه** که ورق قطع خون جفت نافع است **فرزبه** شب یا نه پاره
اینون **فرزبه** و دیگر که همان عمل کند **فرزبه** در و ارشک زاج کلن را کل ارمنی کل مخوم سره با تویه
فرزبه که اعانت کند رجم و موز ترست **فرزبه** مرصاف آیرن سرکین خوکوش **فرزبه** که جرتبه بکات
رساند و فرج را خوشبو سازد **فرزبه** ماز و دو مثقال ققاج از هر یک مثقال با خرقه که بشراب آلوده
باشند بردارند **فرزبه** که ورم روده و رجم را نفع کند **فرزبه** خنکاش سفید را کوبیده در شیر غلیظه باروغن
و آنک از عفران و موم فرزند سازد و روغن کل با مریم و خلیون و آب بازنگ و شیر و خمر
مخرج نموده بردارند نافع است **فرزبه** موزج ابیسیست **فرزبه** فلو نیای رومی و افلو نیایز کونید فسخ
بغزه و سکون فادشم لام و سکون و او و کسرون با تخم کز مرکبی را خواهند که سمر با سم واضح است
و او حکیم بود از حکما قدیم در ملک روم نمیش فیلین بود و هر دم طلوس کمان را ساخته و جالینوس
نفل میکند که من این دوار را خواب دیدم و در برشت در باب موجد ابراد یافته و درین نسخه

ساج و جب بلسان و بذر الکرفه و فطر اس لیون و روغن سیاه زباده است و سبیل مفتوح است
 صاحب ذخیره نور مرده که بد که این بخون میبارد که است نزل را باز دارد و به بیمار بار کن
 کند خواصه در روغن قوی و خون و نفث الدم و زرق حیف و میمنه را باز دارد و از هر قوی و در کرده
 باب کفش و جیبت در دجک و در طبع جوده و از جعت در و معده و در طبع باویان و از جعت باز داشتن
 خنث و در طبع سماق اجزاء و از ده و زرش مفتاد و یکدم در جش سرد است و در ربع در جشک در جرد
 سیوم قوت آن کویند تا سه سال نزد بعضی تا ده سال و بیشتر زمان او را کش بعد از ششماه و شش
 تا یکمشتال **من** زعفران بخورم فلفل سیاه و از فلفل بذر البخ از هر کدام است درم افیون ده درم
 فطر اس لیون و سبیل از هر کدام چهار درم تخم کرفس منطربه درم و در بعضی و خوش طعم و قوت
 سیاه عاقوقه و جب بلسان و فیون از هر کدام یکدم و در و باراکوفته و چینه بار و غن بلسان جب
 کنند و با سه چند آن عمل بر شند **فلوئیای فای** دفع زرق طشت میکند و همچنین نرم طبعیت
 و از جعت درم و از حیف آمدن زمان استن را و با و با که در رحم عادت میشود و میفت و جفت چنین
 میباشد و تخم درم است که میگرداند جز این چهار و جزوست و زرش مفتاد و چهار درم و یکدم و نیم
 سرد است و در جرد جشک در و در جبه و نیم قوتش بعضی گفته اند تا دو سال و بعضی تا سه سال و چهار
 سال است تا ده سال جای نوس کوید از بیل تا چهل در کمال قوت است و تا بست سال نفث
 میکند و شربت یکدم با شربت موافق **من** فلفل سفید بذر البخ از هر کدام است درم افیون کل فلفل
 از هر کدام ده درم زعفران بخورم سبیل و فیون عاقوقه از هر کدام دو درم چند بیدستر یکدم
 زرنبا و در و روغن کوبیده مشک از هر کدام یکدم کافور یکدم و نیم عمل بقدر احتیاج **فلوئیای**
 از قسط اسنقیم و جاع را تسکین دهد و با و با ی غلیظ را بشکند و دفع سرعت انزال کند
 جز این جزوست و زرش او قیه سوای عمل که نود و شش درم و نیم است مزجش محدل است در
 کمی و سردی خشک در و در جبه و نیم **من** فلفل نانوچه سوزن جبار چند بیدستر زرنبا
 کمانه بذر البخ افیون بیدرج از هر کدام یکدم کوفیه با چهار و قیه عمل بر شند **فلوئیای** دیگر که راج

بلسان

رایج را بپاشد و منفرد کند و طبع را نرم دارد و وجع را تسکین دهد و خواب آورد و جز این
 جزوست از آن ده جز و ثلث جز و شربت کبشک **من** فلفل نانوچه ورق سداب پود
 چند بیدستر کون کمانه افیون جب العار بذر البخ بیدرج از هر کدام جز و مجوده ثلث جز و شربت
 آن عمل بر شند بعد از آنکه اجزاء را کوفته و چینه باشند مزاج این ترکیب محدل است و سردی
 خشک و کمی و در جرد سیوم قوتش ده سال زمان او را کش بعد از ششماه **فلوئیای** دیگر که
 شربت در قانون در کرده بعینه نسخه بر شست **فلوئیای فای** دیگر جهت قطع خون و تقویه اعضا
 و حفظ جنین و صداع و سرفه و منفه معده و تقویه باه اجزایش باز ده جز و شربت قوتش تا چهار
 سال زمان او را کش بعد از ششماه قدر شربت یکدم **من** فلفل بذر البخ از هر کدام است درم
 افیون کل فلفل قوه تخم کرفس جز اهل اسارون نانوچه باویان سبیل قط با درم
 از هر کدام باز ده درم تخم خربزه بخورم اسق به درم و شرباب بر شند و در نسخه دیگر
 بخورم مرصاف عاقوقه و فیون از هر کدام دو درم زرنبا و در و روغن کوبیده مشک از هر کدام یکدم
 کافور یکدم و نیم است و در نسخه دیگر چند بیدستر مر جان کبر با آریسم از هر کدام یکدم اضافه کرده
فلوئیای ابو البرکات **من** بذر البخ فلفل سفید از هر کدام است درم افیون ده درم زعفران بخورم
 عاقوقه سبیل سیاه زرنبا و همچنین عود از هر کدام دو درم عود بلسان چهار درم چند بیدستر
 خنث شس و فیون از هر کدام نیم مشتال روغن بلسان نیم مشتال اگر نباشد بدل آن روغن تخم
 کنند **فلوئیای** خامه که مرحوم حکیم محمد باقر ترکیب کرده اند در همه اعراضه موافق است جزایش
 شست و پنج است قوتش از هفت سال تا ده سال قدر شربت یکدم **من** بذر البخ فلفل زعفران
 معطر از هر کدام است مشتال جد و از غنیمت شک شرب مر و ارید ورق طلا یا قوت بس عمل
 عاقوقه و فیون تخم بادرنجوبه پوست ترنج بوزید آن بهمن سفید و دو قوباد و نجوبه کند اگر که
 پوست پرون بسته از هر کدام دو مشتال کبر با ورق نقره زرنبا و بلسا از هر کدام چهار مشتال
 عود قاری ساج اسطوخودوس و فلفل زبیل اسارون در جرد شربت جبار بلس عود

خلجان سعد زرب قطری جزو اسان العصاره خصیه الغلب ربو ند چنی غار بقون
وار فضل سیله حماما فطر اسایون مر صاف میغه ساید بیل از هر کدام ته هم در بسم صندل
سینل البلب تخم کفش کل سرخ خنکاش سفید مغر چغوزه مغر نارچیل از هر کدام تخم خنکاش
و خربزه از هر کدام ده مثقال اینون صد مثقال غسل سه وزن ادویه بدستور معمول مجون کنند
فلو نیای قریب الاعتدال از مغفور حکیم مؤمن که در مزاج حار و بار و فطع کند و تفریح آورد و در
بغیر از مساک منی کند و حیات فطرت از وای نماید و زین جهت آنرا حافط الارواح گفته است
چهل سه جزو است و قریب است با اعتدال شربش کیمثال **ص** بذربنج فضل از هر کدام ده مثقال
اینون است مثقال زعفران کشته خشک از هر کدام تخم خنکاش صندل سفید در چنبر طبا سیر سبیل
کل سرخ خنکاش نارچیل چغوزه کل کا و زبان از هر کدام ده مثقال زرب نار و در وای سبب است
سعد زرب قطری جزو اسان احصایه دار فضل سیله اسارون فوغل زربجیل بایان
اینون و نقل و فیون پوست پرون بسته پوست ترخ ورق نقره همین سرخ و سفید و ج
تخم بادرنجبویه بوزیدان از هر کدام ده مثقال مسک نیم مثقال آله مدبر و شیر بهفتا و مثقال غسل
سکند مثقال و بخت بعضی این ادویه را اضافه نموده که با مر و اید بس و حقیق مر جان
از هر کدام ده مثقال یا قوت اصل ورق طلا و خنبر از هر کدام ده مثقال **فلو نیای** دیگر از ادویه
که مردم طهر الدین عماد الاسلام میفرماید که از خطابه البرکات نقل کرده ام و این افضل نسخه است
جهت رفع سمومات نبات و حیوانه و جهت سرد و در و طمت بعد از آواز گوش و زکام و زلزله
و لقوه و فاعل و رسته و سیلان لعاب و هان و زکام و قلب و قوت حفظ و دفع نسیان و کشتن
بلغم و صفای صوت و جهت سه سببه و سبب سهری و قوی و بخت برودت معده و کد و کد
سده آن و تقویت آن بر طبع خون و ربو و استقامتی بدن و کثرت عرق و بوی بد آن
و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت را و زایل میسازد کس و تشوب و منطی و ستر خارا و
ایضا و جهت تفتیت سنگ کرده و من نه و در در بول و در یک مجع را میخوب از و نافع است

بست و اسس سوداوی و وحشت و سوء المزاج و در معده و قلب و در هضم شدن غذا را و تشرش
اقل بکد انگ و اکثر کیمثال بسل مقدار خودی بنامش آب کرم و عینین وقت خواب بنوشد
در زمان سرد و پانزده روز در زمان گرم هر سه روز یکبار آب کرم و روغن بادام شیرین و نبات
و جدر کنند و مزاج خشک و در هر صداغ بار و یکبار آب مرزنجوش سه طمانینه و عینین ملقوه را
و در امر افس خلق حبه بدان گفته است که فرو برد سر فیه گفته و تازه بنفشه مقدار حبه نعیه مرزنجوش
و بخت ربو و ضیق نفس آب زیره و اصل السوس و در وجع الفوا و امعا آب رطبه و الا بطبخ زیره
و در و سیر زرب کلاب و سرکه و جهت در و پهلوشرب الاصول و در و جگر آب غسل خون از راه
بارد و باشد و اگر از راه باشد با الاصول و بخت مبطون آب مور و هرگاه ضوط شکم خود نتواند کرد
و برای در و تنیکاه باید که کرم شده باشد و در آفتاب تابستان و در زمستان با جلاب بکرم و برای
تب و زره و هرگاه با آن وجع فوا و باشد آب و برای تب مرکب مبطونخ اینون و جهت زحیر
باب بذرقطونا و آب نیم کرم و جهت حصاة باب ورق ترب و جهت بیماری که خواب نکند بطبخ
خنکاش و جهت بواسیر باب کندنا و جهت ثقل اسان حبه باب سماق و برای غم بسبب باب
کاسر و برای قوت جماع باب خود مبطونخ نفوس هر روز حبه فرو برد و شود و برای زنی که زاییده و لقا
قطع نمیشود و باب حلیه و برای هم باب جل و جهت کیکه اینون خورده باشد بطبخ خود یا کلاب و جهت
کزیدن سحر و بخت و جهت کزیدن انعی هر روز هر چه قی کند باز بدهند تا قی با کن کرد و و غلات
صحت درین و دانست که مار کزیده و قی که پاک شود و از بیم بدنش خوابش مربرد و عینین در هر هم
قتال و بخت ماده که در کرده بهم رسیده باشد بطبخ غار و زرد و جهت دفع زیاده خون حیض باب
سماق و بخت دفع حبس باطن غناب و مویر و جهت قوی و بخت اصل السوس و جهت جرب و بخت
تا بخت بال زمان اورا کش بعد از ششماه قدر شربش بخت هر مرضی است **ص** در فضل
و از چنبر خبیطیات سیله چند بیدتر از هر کدام چهار دم سینل الطیب نقاع از خور از و در طول از هر کدام ده
دم اینون یازده مثقال و بکد انگ و نیم زعفران بکرم اینون تخم کفش بذربنج از هر کدام پانزده دم

مستحق فضل است و متعالی بنم قسط خود اسرارون هر کدام ده متعالی و نیم زنجبیل و فوخر خشک
هر کدام هفت گرم روغن بادشمار و روغن کل سرخ و ده متعالی حل بقدر حاجت **فله نای** و یکم که در اکثر
خواص از شوره و لپوس بهتر است و تب ربع از هفتد اجزایش است و چهار جزوست قوتش تا بحال
نترش تا یک متعالی **من** میوه ساید که در یوس مرصاف زعفران و خبطان از هر کدام ده متعالی کل غنوم
افقون سبیل الطیب صمغ عربی و صندل و سرخار یقون از هر سه متعالی اقا قیاه و فاریقون فطر لوبان
از هر کدام ده متعالی قصب الذریره و ارشعشان حب الفار عصاره طبعه است از هر کدام ده متعالی
رزد و نطویل راوند چینی اسارون حماما جوده روغن بسان زیت عتیق و و جندان باد و
وزن حل بر شند **فله فیهون** لفظ یونانی است بفتح فاء و سکون لام و فتح و ال محله و سکون فاء
و نیم تخته و سکون و او آله و غنوم است از هر کدام ده متعالی اقا قیاه و از زده درم
زنجبیل و زنجبیل زرد و نوره زنده و شب یان از هر کدام هفت گرم مرصاف چهار درم کوفته و پنجه لبر که
قرص ساز و در سایه خشک کنند **فله اریقون و فنجوش و فوخر و فیر و زرش** در باب جیم در
جوارش مذکور کردید **باب الفاف** و الف و ضم موجه و سکون و او و لام کاچران
مستور است و بینه نیز گویند و آن قسم از حس است بضم جاء محله و سین محله گویند به تشدید و و نیز
ناله و حیره و یقوتی گویند و آن اقسام است بعضی را الف می دهند و در آب میجوشانند و بعضی را باب
کرم خمیر کرده در آب جوشان می اندازند و عوض نمک سخا میکنند و قاتیق از اسکر که و شیر
میکشند و بلا میگویند و قسم دیگر را قتیق قروت و روغن میکنند و نوشی دیگر شیر را باروغن میکنند
و قسم دیگر از شیر و سبوس و سکر و روغن باد می سازند و هر یک را اسم خاص است و لفع دیگر اما
نوع اول نافع است لیست طبع و امرش سود و روغن را و غذای نیکوست صاحب علت بنو غویه
و باید مطلقا نکشند و قسم دوم نفع میکند ضعیف و نیم و صفرا و صاحبان مزاج کرم خشک
و قسم سوم آن نفع میکند مرض سعال مقوی ریه و دیگر سود میدهد و در اجان و در طولین را نیم
اخیران نافع است صاحبان امرش صدر و ریه و مبلول و مدقوق را اما کاج در باب فوق از ابرو

ایرا و یافت **باب بقاف** و الف و فو قاف و الف تاف و کسر طاء محله و سکون تاف و فافا طبر بنوع بل
فوقه لغت است از آن و آن انوبه است که میب زنند در نرم ترین اجا و که دو تو زنند مثل
سرب و قلع و طلا و نقره بقدر طول قنیب علیل بهشت اجدیل و تنگی آن و بر سر آن سور خیم میکنند
و در میانش شکر که با پوسته باشد ریسمان از ششم قوی و بر میزد و زنند از سر دیگر و در بعضی اعمال این صفت
بکار می برند که دخل نیاید و در آن هوای پس می آید زنند آن انوبه را در جرای بول می کشند خیمه مذکور
را بقوت بس می زنند و بول را جهت ضرورت **خلاص کات** میکند ابو الحسن الزمخدری که شخصی را
احتباس بول بهم رسید و در ششها که نه بول آمدی و نه براز طیب ششها و او را حقیقه فرمود و
آب شیر و تخمها داد و آن مریض در همان روز فرمان یافت من طیب را کفتم آب تخمها نایست
بخش من در وی اثر نکرد تا وقت دیگر طیب کسی را این علت افتاد و حسن انما می او باطل گشت و شانه
اش منتهی شد پس طیب شانه را حاضر آمد و بر کفتم این همان مرض است که آن متوفی را بود اگر چه
که زود بمیرد آب تخم فومای پس کفتم نه بر این است که بول با طبر و بر از را بچقنه و شیا فیه و نیم
کنند چون چنین کرده پس چهل روز زنده ماند و اگر آب تخمها و بی اهم امروز بمیرد و آنچه من کفتم
بجا آورد و همان آمد که من کفتم بودم بعد از چند روز قوت چهار بار قطع شده بود و سبب مردن او این
آن بود که شش منتهی بود و آب تخمها دیگر ماده بماند آورده چون در افقه ضعیف بود شانه منتهی شد و در
زیاده شده چهارم و میگوید دیگری را دیدم که ازین آفت خلاص یافت لیکن با جای او نیست
گشت و سبب البول پدید آمده بجهت او میرفت و در آن علت فرمان یافت **فتق** بفتح قاف
و کسر فوقه معروف است زرش و چینی باشد که درش اندازند و بفت ترک نام او است **فتق**
ما بصل ایست بفتح قاف باره محله و کسر طاء و سکون نون و در ما بصل مذکور کرد و انت اقله
قرا و لغت ترکیب است یعنی در وی سیاه از جده اکل است نافع است سبل و جوب را و این را در قه
استعمال میکنند که سبل را چیده باشند اجزایه جزوست **فتق** نوشا و شخته از هر کدام دو درم و نیم و نیم
درم کوفته و پنجه بر زده و پنجه برشته و در پوست پیوسته کرده بکل حکمت گیرند و در کوره نوری کخی کرده

و کوزه نهار نهند چون سرد شود بر آورند و دوباره ساییده اکتال نمایند **فوق** بفتح قاف باره محله
و الف آله که آلوده بخمری نباشد یعنی آب صاف **و باب دین** معرب است از اگر ابا دین یونانه و گویند
قاف در لغت یونانه نیست بکسر قاف باره محله و الف و الف نانه و کسر دال محله و سکون
تحت نانه یعنی ادویه مرکب و فیصل کل کتاب من الادویه المفردة و لکمه کتبه بس اگر درین کتاب از ادویه
مفردة که خاصیت تراکیب کنار در آن موجود و معلوم است و پخته را غذیه مناسبه که منافع قوای بدن در
آن مختصر و مفید است و فواید قلیلی از ششیا که نزد حکما مرموز و مکتوم است مذکور و مرقوم باشد بیصورت
و بمعنی نباشد **فوق** مخمره آن اندر و خمس قدیم است صاحب تریاق فاروق و فلا یفیه بعد از
اختیار ادویه منفی از خاک و غبار که گشته و پوسیده و نامکار نباشد جدا جدا کوفته و پخته چون غبار و در
منوده بهم آمیزند و بسیار سعی کنند و با حرق و شرباب و مایعات که بآن منسوب است سرشته میانه
در کوفتن و در شستن و سعی نمائند آن نمایند و قوصها سازند که در مدور و آنچه شربش بکدم است
بکدم قوص کنند و آنچه کیمشال است کیمشال و عاذه القیاس قوصی که بچیت نفع صمد و شقیقه است
آن از قوص مثلث گویند به پهلوی زنده تا از دیگران ممتاز باشد و بخلط خورده نشود و قوص از ارباب دار
بچنین بعد شربت آنکه دود آنک است یا بیشتره اضافه نمایند و بس در پشت غربال نهاده از هم دور
تا بیکدیگر نرسند و بگذارند تا نیک در سایه خشکد آنگاه در ظرف شیشه یا چینی کرده نگاه دارند و هر روز ازین روی
بآن روی میکنند و بیارنده از کرد و غبار محفوظ میدارند تا بطوبی و در جیش نماند **اما قوت آن** آنچه برای
تبها و بیماریهاست و آنچه مسهل است در حال که ترکیب شود تا ششماه اثر بخشد و فایده کند و بعد از ششماه
صغیف شود و آنچه مثل است بر ادویه کنار و افیون دار است با چهاربال اثر دارد و قوی است
و بعضی را دو بال و آنچه در صمغ و مثلث خوب یکنده باشند چنان **اما طریق تناول آن** چنان است
که بعد از خشک شدن قوص را کوفته و ساییده بآب و شرباب یا لعاب یا کتاب با هر چه برای آن مقرر
شده مخرج کنند و بیاشامند در تابستان اندک سرد و در زمستان گرم تر و بعد از آن دیگر آب یا
چیز دیگر از شربه نباشد و اگر عطش غلبه کند میانه مناسبه و مقویه چون کلاب و بید مشک و عرق

حقیقت مفرجه چون آن التور و بار بجنوبه قدی بوشند و در اجتماک و شند و معالج باید عارف خیر
و مجرب و دانا و بصیر باشد و در هر عفتی یازده و در واجبه آنرا در نظر داشته باشد چنانچه در نظم آمده **نظم**
یازده چیز است واجب و در عفتی نهم باید منظور باشد در نظر هر صبح و شام هر معالج که این نذرند
باشد و غافل ازین بعد حق بودی جلال قرب او بودی رحم وقت نوبت پس مزاج و قوت و عمر و مرض
سخنه آنکه نفس و ذل خط و خطا تب هر کدام بس هوای سحر میکن فصل بال عادتش و آنکه در اند خطا تب
آخر کجا گیر مقام **قصه** و بفتح همزه و مد آن و بفتح و ال همزه و سکون را در محله و فتح میم و سکونین
افتح میم ثانی و واد که در خواص چون آفر و معصیت بعضی از اطباء هر دور را بدین از جمله جزای محله است
مطلق و بفتح و جهت استقامت و منزه و مضامین محمل او را باورده و صدح یعنی
و نزلات قدیم را نفع است تو شتاب و سال جزا چهارده است **ص** حماما و در شفقان قطعه فصل نهم
نفل سفید و نفل ناخواه از هر کدام سه مثال در چهار مصداق رخصان مرصاف از هر کدام شش مثال و در کمال
سبیل ساج هندی از هر کدام هفت مثال به شراب یا مثال آن قصه سازند **قصه** و نهم و نهم
در بهای آنکه که قوی باشد و ناقص منین که سخت بزرگ و دشت پای و روی آنس که نافع است اجزا
جروست و در شست و در مقدم قوت و دو سال قدر ترش با و دو دم باب بادیان و سنجین **ص** انیسون
مهر از هر کدام چهار دم تا زج هندی آسارون انیسون سبیل مغز با دم تلخ عصاره غاف از هر کدام سه دم
ترش یکدم باب برگ کفش قصه کنند **قصه** یکسره همزه و سکون سین محله و کسره قاف و سکون حنا
لغت به است بصل الفار نیز نامند بفار سپر یا زخم که و پیاز دشتی و عجم ایشان که با دیه نشینانند که حلف
گویند و گویند چون گک پای بران نهند گ شود و اگر نده پای نهاده داشته باشد بمیرد پیاز دشتی و قوی
عنصر بعضی ها و محله هم از حنظل و به و بونا نده و هندی کانه نافع است که مر را که در امعا تو لکند و ضرر
بموم زبا نگار را در نفع فایده بود و عسر نفس و عسر را نفع است قدر ترش یکدم **ص** یکسره حنظل و سطا
که نیز بزرگ باشد پیاز و نه خور و از هر آنکه بزرگ خشکی بیشتر است و در خورد آن رطوبت فضلی اکثر ترش
را اندخته میگرد و در خشکی که شده و تر نورزند تا آرد خمیر خوب بچینه شود و بکار دجو بین شکافه و بوی

یکدم که گفته و گفته با یکجین برشند **قوس** اینجای بنمایانم که با نده و ماده غلیظ را لطیف کند اجرا
یا زود بهت شربت چهار و یک با ماده الاصول **قوس** اینون گرفتن با دیان از هر کدام به درم نصف یک
قافله ذیل فطر اسایون **قوس** معطران کل سرفه سنبلی از هر کدام یکدم کوفته و پیچیده به سرفه **قوس** سازند
قوس اینون که بر قان سدی را زایل کند اجرا یا زود بهت از آن است درم شربت یکدم
قوس اینون عافت از هر کدام به درم صبر زود بهت غار یقون دو درم آفستین اسارون گرفتن
شربت معطر سنبلی لب اللور از هر کدام یکدم بطبخ آفستین **قوس** سازند **قوس** این که اسهال سبز
را نافع باشد ابرن طیب میگوید که حکیم این **قوس** است و به روز و یک دانه روز چهار شش
یک شربت سبز شربت تمام که گفته بود اجرا چهار جزو است و زدن به درم شربت یک شربت با یکجین **قوس** این
چهار درم فلفل سفید سنبلی الطیب اسق از هر کدام دو درم اسق را در سرکه بخوبی انداخته و در او باران
برشند **قوس** سازند **قوس** این که خداوند در معده را که از پس طعام خوردن پدید آید تا قذف
نشود و کن نکر و نافع است اجرا شربت است و زدن به درم شربت یک شربت از هر کدام یکدم
و دو شربت و شربت در دو درم و نیم شربت یکدم **قوس** آفستین روی ده درم گرفتن اینون
از هر کدام یکدم سیخ است درم صاف فلفل چند بیکتر آفیون از هر کدام دو درم با شراب پودنه و
امثال آن برشند و قوسها سازند **قوس** این که منسوب است به بر آنکه پاک میکند معده را از نیم
و امعاء را و نفع میکند صرع را و نفع میکند شیب غیر طبع را اجرا شربت و از زود بهت از آن ده جزو
و نیم شربت یک **قوس** هر قوسی ده درم **قوس** بلبله کابل بلبله زرد بلبله سیاه آمله بلبله بزم کابلی
از هر کدام جزو تر بد و جزو اسطوخودوس بلبله سیاه اسارون معطر از هر کدام نیم جزو فانیند
بوزن به **قوس** سازند **قوس** این که بنوع دیگر بجهت جرب رطب و رفع بغم خام و صفای جاده قوی
بسیار نفع است و این حب از ده مجلس بشنود از است مریه کمتر اطلاق میفرماید شربت یک **قوس**
با بیکه کشیده خشک را یک شربت در آن خوب بپزند و صاف کرده و شربت آن به درم باشد
از هر سرفه از ده درم بار تابست درم بار **قوس** بلبله کابل بلبله زرد بلبله سیاه آمله بزم کابل بزم کابل

بغیر خورشیده و برابر به فانیند را و یا تیله کنند و قدری آب بر آن ریخته بعد از چند جوشان آتش
گرفته و او را بر آن پاشیده خوب با هم مخلوط نمایند پس بوزن هفت مثقال و نیم قوسها شربت
کشد **قوس** این که اسهال قروح امعاء و کسی را که طعام هضم نشود و پیش خفت و زحیر و سیلان جنین
متواتر باشد سود دهد اجرا شربت است زمان او را شربت بعد از شش ماه قدر شربت یکدم **قوس** این
الاس و مثقال با دیان اینون ناخواه گرفتن بدینجه دو تو از هر کدام یکدم کوفته آفیون و مثقال
با شراب **قوس** سازند هر یک یکدم **قوس** این که فی الدم را نافع باشد **قوس** این که درم کند
اقاقیا کلنار صحنه عربی از هر کدام چهار درم کثیرا کل مخلوط از هر کدام به درم و از چینی یکدم **قوس** سازند
شربت یک مثقال شراب انجبا خورند **قوس** این که اسهال خون و قذف و زرق خون را نافع است شربت یک
قوس باشد **قوس** این که درم کند افاقیا کلنار از هر کدام چهار درم صحنه عربی یکدم و از چینی نیم
مقدار درم **قوس** سازند و در بعضی شربت است بوزن کند شربت اما **قوس** این که اسهال حاره را که
بایوست باشد سود دهد اجرا جزو است شربت است و درم **قوس** کل سرفه تخم کاسنی از هر کدام یکدم شربت
مغز تخم کدو تخم خرفه از هر کدام دو درم رب اسوس کثیرا از هر کدام به درم معطر دو درم مجوده یکدم
باب ترکیب **قوس** سازند **قوس** این که نفع است اسهال سر و چشم را و نیم یک شربت
تمام است اجرا شربت جزو است **قوس** کل نفثه ده درم بلبله زرد و تر بد از هر کدام یکدم رب اسوس
اینون کثیرا از هر کدام مجوده یکدم از یک شکر بوزن به **قوس** این که یک شربت و سرفه را فایده
دهد و بطبخ را نرم کند اجرا شربت است و زدن بهت و شربت شربت و مثقال و نیم **قوس** این
مغز بادام شیرین مغز کدو از هر کدام یکدم رب اسوس کل از منی شسته از هر کدام به درم معطر
روی سنبلی الطیب از هر کدام یکدم **قوس** این که نفع است اسهال و ذات الحجب را اجرا شربت
ست قوش تا ششماه شربت است و درم در کتاب **قوس** این که نفع است اسهال و کدو و خیارین و
خطی و خبازی از هر کدام یکدم رب اسوس کل از منی شسته کل سرفه از هر کدام به درم **قوس** این
دیگر که سهل صفرا و بنم است و تنقیه دماغ میکند و نافع است در چشم و تاریکی چشم و در سردی

صفحه او برات اثر دفع سخت ظاهر باشد این مصلحت را میتوان داد بلکه در جوب و اقرص نفثه این دفعه
منظور از انداختن آنست و زدنش چهار درم و دو آنکه و همه یک شربت است با پنجم شکر سرخ و آب
که میخورند **نصفه** و دو درم تربید میگذرد بلیله زدن درم رب السوس مثله مجوده و آنکه درص
سازند **نصفه** دیگر که همان فایده دهد **نصفه** ده درم تربید و اصل السوس از هر کدام به درم شربت
به درم تناول نمایند **نصفه** مغرب از رخ انکشت فارسی درم کم سپر زانافع باشد اجزایش
جزو است قوتش یک سال دو درم تا دو مثقال بکچین **نصفه** پنجم آنکشت که در خواب نهند و میگردند
خرفه کاسر است که دی خشک مسوی با کچین درص سازند **نصفه** اول درم بول لدم و درص کلیه
مثله را سود دهد جز چهار درم شربت تا دو درم **نصفه** مغرب خیار و خربزه و خنکاش و کثیرا از هر
کدام چهار درم کل قیر شرب و بخت مغبول رب السوس صغیر مغرب با درم شربین دم و لاخون کند
از هر کدام دو درم تخم کفش که درم افیون یک درم کاکج دو درم درص سازند **نصفه** حب الاس سبیل
وقی و دو سطر یا زانافع باشد و خون بوسیر را باز دارد و قوتش تا دو سال شربت تا دو درم شربت
شبت **نصفه** حب الاس سماق کزماز و کل ارمنی بطوات شسته بریان کرده مقل و دو درم مازوی
سبز پوست انار از هر کدام یک درم کوفته و پنجه بستور درص سازند **نصفه** حب الاس دیگر سبیل
معه رافع کند اجزایش جزو است شربت تا دو درم باب سبب یا **نصفه** سماق حب الاس که مار
کل از میخا شسته بطوات بریان مسوی کوفته و پنجه درص سازند و نکند از **نصفه** حلیت حمرب
را عظیم نافع باشد و باد باید که در معده زوده باشد بشکند قوتش تا دو سال اجزایش چهار جزو شربت
یک مثقال **نصفه** حلیت فلفل سداب خشک مسوی **نصفه** خنکاش که تباق زانافع باشد
گاه طبع نرم بود و تنگی و حرارت را ساکن کند شربت هر صبح و دو درم باب سبب یا به
اجزای غیر کافور و زوده جزو است او از آن پنجاه شش درم بعد از آنکه بدور و صومخ را بریان کرده باشد
کوفته و پنجه درص سازند **نصفه** مغرب و خنکاش سفید و خرفه و خیارین و به دانه از هر کدام شش درم
صغیر طباشیر طین قیر سر تخم خنکاش از هر کدام به درم کل سرخ یک درم شسته و دو درم کافور یک درم

یک درم **نصفه** خنکاش که قوت کلیه زانافع باشد و گوشت پر و باند و این را بعد از بکون و حلیت
رسم دهند اجزایش زوده جزو است او از آن هفت درم و یکد آنکه و نیم شربت یک مثقال تا دو درم بکچین
سفرجی یا کنگاب و اگر حب القلت و دو درم سوخته و به و لول و درین درص زیاد به سازند **نصفه**
مثله زانافع باشد **نصفه** تخم خنکاش ایضاً و بود از هر کدام دو درم کثیرا صغیر حلیت شسته کل ارمنی کل
قیر سر کل مخوم کل زکل سرخ سماق از هر کدام یک درم طباشیر کبریا که یک درم و نیم کند یک درم و نیم
چهار آنکه ریوند و دو آنکه باب ورق لبان کل درص سازند **نصفه** خنکاش سرفه و در و سینه و تب و در
خون را سود ببرد و سبیل خون را سود دارد و اجزایش جزو است وزن آن شربت دو درم و دو آنکه
در شربت سرد است در یک درم و در پنج خلعت در یک درم و دو شربت شربت یک مثقال جهت سرفه یا شربت زفا
و آب یک درم در آید آن خون را با شربت خنکاش یا با پنجه و خود بوند تب را با شربت نفثه یا حلاب **نصفه** کل
سرخ صغیر از هر کدام چهار درم شسته کثیرا از هر کدام دو درم خنکاش سفید و سیاه از هر کدام نیم
طباشیر رب السوس از هر کدام دو درم زخون و دو آنکه بلعاب بدهد آنه درص سازند و در بعضی نسخ نیم
حب الاس بریان و بخند آنکه زخون آورده اند **نصفه** لب و قی مطبوعه و حرقه و سبیل صفادی و
دموی که بابت باشد نافع است جزایا زوده جزو است شربت تا دو درم **نصفه** بارتنگ شسته از هر کدام نیم
کثیرا صغیر از هر کدام دو درم کل و منی طباشیر از هر کدام چهار درم خنکاش یک درم کل سرخ مغرب که دو
خیارین و خرفه از هر کدام شش درم مغرب دانه مغرب شسته دانه از هر کدام هفت درم رب السوس و دو درم
بلعاب بذرقطونا درص سازند **نصفه** و با قراطلون بفتح و ال محله با حلیت و الف و فتح سین محله
و سکون قاف با را محله و الف و فتح میم و الف ثانی و ضم طام محله و سکون و او و نون مجهول و حرف است
باقی البزوفی است بهر معنی اختلاف مغرب و قوی و امعا و اختلاف دم و زرق از اوف و ضم
بلغ النفع است قوتش تا دو سال زمان او کثرت بعد از شش ماه و عند الف و رة بعد از یک هفته اجزایش
شربت جزو است و زدنش سرد و دو درم شربت تا نیم مثقال **نصفه** تخم کفش یا فحوا از هر کدام شش درم
بادیان ایمنون از هر کدام چهار درم سبیل مغرب افیون از هر کدام دو درم شربت ریخته شسته و صفا

سازند هر یک نیم مثقال **قص ذات البلب** رب البوس ده درم نشسته بخته کثیرا تخم خمل بادین
از هر کدام به درم بلعاب بیدانه و کتان و سنبول بپزند سبزی کیمشقال بشراب بخته **قص زرا** در
دوازده درم و نشسته **قص زرا** بخته ثابت بن فوه جز چهار است و زرش نشسته درم شتر بن درم
قص حب الاس تخم حاض از هر کدام دو درم صمغ عربی نشسته از هر کدام یک درم کوفته و بخته بلعاب بیدانه
قص زرا بخته دیگر جزاده جزوست شتر بن به درم باب انار ترش **قص طلبا** شتر بن البوس
از هر کدام ده درم تخم کاه بوس درم تخم خرفه بازده درم کل سرخ کثیرا خشک از هر کدام یک درم اقا قیا
صندل سفید کل از می کلان از هر کدام دو درم کافور نیم درم کوفته و بخته بکلاب **قص سازند** **قص**
قص فی و بخته راباز و در خواب او در جزاهفت جزوست و زرش نوزده درم قوتش و پال
شتر بن یک درم باب زیره **قص** و قنقل ده درم سک رسن قوفه از هر کدام دو درم مصطکی افون
پوست پنخ لقا از هر کدام یک درم کوفته و بخته **قص سازند** **قص زرا** اما س جگر سبز و زخمی
بدرین درم آید و در جزاهفت جزوست و زرش است و پنجم جزه شتر بن که درم است در یک درم و نمک
خشک در آخر دو درم شتر بن کیمشقال **قص** راوند چینی است درم فوه لک مغول از هر کدام چهار درم
گشت غافث اینون از هر کدام به درم **قص راوند** و دیگر که خداوند جگر سوزا و در جزاهفت
هفت جزوست و زرش است پنجم جزه شتر بن که درم است در یک درم و نمک شتر بن
کیمشقال **قص** ربونده چنبره درم سنبل مصطکی غافث اینون با و بیان خستین از هر کدام دو درم
و نیم باب با و بیان افراس سازند هر یک کیمشقال **قص راوندی** و دیگر که سهال خون را باز دارد و جزا
به جزوست و زرش چهار مثقال جزه شتر بن که درم است در ربع درم خشک در یک درم و نیم شتر بن
ست در آب کاسنی یا آب لادن لعل **قص** راوند ترک کیمشقال کل از می صمغ عربی از هر کدام کیمشقال
و نیم **قص راوندی** و دیگر که سهال دم را باز دارد و سوزا و لقا جگر سوزا و درم فوه از آبکشد و جزا
به جزوست شتر بن دو درم باب لادن لعل و اگر بابت باشد بشراب انوری آهن تاب **قص راوندی**
زرش تخم کاسنی با نسویه **قص زجری** که با قنقل و ریاح باشد و جزا نباشد نافع سبب جزا

263
جزایش هفت است شتر بن کیمشقال **قص** تخم شبت بذر السج با و بیان ناخواه گشت از هر کدام دو درم
زیره بوداده به درم کندر چهار درم **قص راوند** که عیسی بن صهاربخت امتحان نموده است سبز و صلا
انرا غدا شور با و زیره با و مصوص و نان با سببین شتر بن کیمشقال **قص** پوست پنخ کبر استق از هر کدام
چهار استار زراوند طول و دو استار رجب الفقه فلفل از هر کدام شش استار هر پنج را جاد ادا کوفته و بخته
سایده با سرکه درم کنند با سببین **قص زرشک** چهار بنای جگر کرم و مزاج کرم را نافع باشد جزایش
هفت جزوست و زرش است و پنجم جزه شتر بن که درم است در یک درم و نمک شتر بن که درم است در ربع درم قوتش
ششماه تا یک سال زمان او را گشت عند الحاجة قدر شتر بن کیمشقال تا دو درم **قص زرشک** بیدانه ده درم
تخم کاسنی خوف تخم خیار مقشر از هر کدام به درم کل سرخ پنجم درم ربونده چینی یک درم سنبل نیم **قص زرشک**
و دیگر چهار با جگر را که بابت باشد سو و درم و قنقلان را بید و سبب با بختاید جزایش یازده است و زرش
چهل درم جزه شتر بن که درم است در یک درم و دو نمک خشک در یک درم و نیم قوت و شتر بن است و سبب باقی
قص زرشک منقی پنجم درم بختین پاک کرده تخم خیار مقشر طایفه از هر کدام به درم تخم کثوث عصاره غافث
بکده ده درم سنبل زعفران لک مغول ربونده از هر کدام یک درم رب البوس دو درم ترنجبین را در آب کاسنی
بکندارند و درم های کوفته و بخته را بدان بپزند و اقرص کنند و با سببین بپزند **قص زرشک** و دیگر
ترکیب مبرور شج اینس نو هر قده آبس جگر و سده از آبکشد و بخیل کند جزایش ده است
و زرش است و پنجم جزه شتر بن که درم است در یک درم و نیم شتر بن کیمشقال **قص زرشک**
منق عصاره غافث طایفه از هر کدام به درم لک مغول کندر سنبل عصاره فنین ربونده چنبره
النور از هر کدام دو درم و نیم زعفران یک درم باب کاسنی **قص سازند** **قص زرشک** دیگر از قنقلان نافع است
سده جگر و سوزا که از جزا است و جهت بهما و امراض معده جاره موثر است جزایش چهارده است و زرش
سروتنش درم قوتش با و سال قدر شتر بن دو درم **قص زرشک** بیدانه رب البوس کل سرخ تخم خیار
و نیم دانه و کثوث و کاسنی از هر کدام به درم مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر کدام دو درم
فوه الصنع ربونده زعفران از هر کدام یک درم ترنجبین شش درم در محلول ترنجبین **قص سازند** و در سایه در

انیون از هر کدام یکدم تخم حاض یکدم و نیم کافور یکدک بآب خالص قوس سازند **قوس طباشیر قابض**
بتهای صفراوی و دمای و شست خطش نافع باشد و تسکین غلیان خون نماید جزا بهیض از زرد شک
دوازده جزو است و هرگاه ماسمال و غده کبدی باشد و خون صرفی بسیار آید ریوندر کمر با هر جان آنکه
یکدم سماق منقی یکدم انجبار سه درم و منافع کنند شربت کیمشقال باشد **قوس تخم خرفه** بوداده درم
فل سحر ششده مندل بقیه ساییده صمغ عربی بوداده کثیرا بوداده نشسته با بهبوط بوداده
السوس تخم حاض بریان از هر کدام دو درم کلزار اقا قیا از هر کدام یکدم طباشیر زرد شک منقر از هر کدام چهار
درم جزا را ساییده بآب سبب یا به با زرد شک قوس سازند **قوس طباشیر قابض** و یکده سال صفراوی
باز دارد و ششک را بنشیند و بتهای صفراوی را سود دارد جزا است دوازده است و زرد شک چهل و پنجم
و نیم هر جیش سرد است و در بطن و در شکست و یکدم و نیم شربت و دو درم بکچین **قوس طباشیر خجسته** کل
سرخ هفت درم صمغ عربی نشسته بذر کافور کل از منی زرد شک بوداده خرفه بریان از هر کدام سه درم مندل
مقامیری دو درم تخم ریحان ده درم کلزار سه درم زعفران یکدم **قوس طباشیر کافوری** شربت دل
و سینه و بتهای گرم را سود دارد جزا یازده است و زرد شک چهل و هفت درم هر جیش سرد است و یکدم
و نیم خشک در یکدم و نیم شربت و دو درم بکچین **قوس طباشیر کثیرا** از هر کدام چهار درم کل سرخ
مقر تخم خیار و کدو و خرفه از هر کدام ششده زعفران دو درم زرد شک هفت درم رب السوس مندل
سفید از هر کدام سه درم کافور یکدم بلعاب اسفند قوس کنند **قوس طباشیر کافوری** که صاحب و یا بطول
سود دارد چون سبب جرات کرده باشد بعد از فصد و پس البول را هرگاه و ماغ یا کبد یا عضو دیگر
باشد جزا یازده است و زن شفت و به و نیم درم قوت شش شش شربت سه درم بآب انار شش بکلاب
سرد کرده و در ایض را در آب سرد نشاند چند دکه سر ما اثر شود و منده است و دو درم کافور یا نافه است
و زرد شک دوازده است **قوس طباشیر ده** درم مقر تخم خرفه و زرد شک از هر کدام پانزده درم کشیز مدبر
در خل و مقلو کل سرخ و کل از منی از هر کدام یکدم کلزار مندل سفید صمغ عربی اقا قیا از هر کدام دو درم
کافور یکدم بعد از فصد بهیند **قوس طباشیر کافوری** تب حرق و سه درم را نافه شش و ششک نشاند

بوداده

نشاند از موده است جزا دوازده جزو است و زن شت منقال و یکدک شربت کیمشقال **قوس طباشیر کل سرخ**
مندل سفید مقر تخم خیارین کاسر کا نو خرفه از هر کدام کیمشقال کافور قیصری و انک بالعب بذر قطونا
قوس سازند **قوس طباشیر کافوری** و یکدک نافه است شط الفب و باقی جمیات صفراوی را هرگاه و تب و ششک و
باشد جزا یازده است و زرد شک چهار درم شربت و دو درم **قوس طباشیر کل سرخ** صمغ عربی کثیرا از هر کدام چهار
درم تخم خیارین خرفه اصل السوس از هر کدام ششده زعفران دو درم نشسته درم کافور یکدم بلعاب
اسفند قوس سازند **قوس طباشیر کافوری** و بتهای صفراوی و باقی و بتهای صفراوی هرگاه و تب و ششک و
یازده است و زرد شک یکدم و یکدک و نیم شربت و دو درم **قوس طباشیر کل سرخ** از هر کدام دو درم و نیم تخم
کدوی مقشره دو درم مقر تخم خیار و خرفه و کاسر از هر کدام سه درم مندل سفید نشسته رب السوس از
هر کدام یکدم زعفران دو درم کافور یکدک و نیم **قوس طباشیر کافوری** و یکدک نافه جمیات متطاوول و نیم
و منال و بقیه تبار از منال جزا دوازده جزو است و زرد شک سه درم شربت کیمشقال **قوس** و زرد شک
سرخ رب السوس از هر کدام ششده مقر تخم خیارین و کدو و بقیه از هر کدام چهار درم طباشیر صمغ عربی کثیرا نشسته
از هر کدام دو درم کافور قیصری یکدم زعفران یکدم ساییده بلعاب بذر قطونا قیصری سازند هر یک دو درم
و نیم **قوس طباشیر سرطانی** بخت سل و تب و یکدک بسیار نافه است جزا شش شربت و زرد شک و ششک و شربت کیمشقال
قوس طباشیر کل سرخ از هر کدام یکدم مقر تخم خیارین خرفه و کدو و شربت از هر کدام سه درم تخم کافور و کاسر از هر کدام
چهار درم مندل سفید سه درم سرطان نری رب السوس از هر کدام یکدم زعفران کافور از هر کدام یکدم
ترنجبین ده درم کثیرا صمغ عربی از هر کدام یکدم و نیم بلعاب نیکو با بهدانه قوس سازند و در بعضی نسخ
عود خام و سبیل بوزن کافور اضافه کنند **قوس طباشیر لؤلؤ** اسپمال را دفع کند و بتهای گرم را بر طرف
ناید و دل و دماغ و جگر را قوت دهد و خواب آورد جزا شش است و ششک یک شربت کیمشقال **قوس**
مدرارید نافه طباشیر از هر کدام سه منقال بکدر با تخم حاض بری طریش صمغ عربی از هر کدام دو درم
خشکانش بریان کدو یکدم کوفته و نیمه بکلاب قوس سازند **قوس طباشیر مندل** سودمند باشد جهت تبها
نیز و خون رفتن از شکم را باز دارد جزا شش جزو است و زرد شک است و چهار درم شربت کیمشقال **قوس**

ص ورق کل سرخ شش درم صحنه خوبه نشسته کثیرا از هر کدام چهار درم تخم حماض طباشیر از هر کدام سه درم
بالعاب اسفزه قرص سازند **قرص طباشیر طین** سه درم کرم خشونت سینه و تب محرقه را سود دارد
و طبع را نرم کند جزا نه جزوت شش کیمشقال **ص** طباشیر چهار مثقال تربجین سه مثقال مغز تخم
خیارین و کدو نشسته صحنه خوبه خفای کثیرا از هر کدام یک درم تربجین را بالعاب نیکو خاک و خار
از آن گرفته قرص سازند **قرص طباشیر طین** دیگر تبهای محرقه و موی را نافع باشد و تشنگی را بشاند و شکم را
نرم دارد و جزا نه جزوت است اوزان نوزده درم شش کیمشقال **ص** کل سرخ تربجین از هر کدام یک درم
نشسته کثیرا صحنه خوبه طباشیر از هر کدام دو درم زعفران یک درم بدستور با تربجین مخلوط قرص کنند
قرص طباشیر طین دیگر تبهای صحنه خوبه را نافع باشد و معده را قوت دهد و تشنگی را بشاند و جزوت
را ساکن کند و از شش درم **ص** طباشیر عصاره زرشک محموده کل سرخ کثیرا از هر کدام دو درم
قد سفید چهار درم باب کاسنی یا باب غیب الثعلب قرص سازند **قرص طباشیر طین** دیگر که نشسته
اول است و بکمال نفع دارد و کدو آنکه در اوزان تفاوت قبلی است و سودمند است تبهای ملتهب
صفراوی و تبهای دمی را و تشنگی را ساکن کند و سرفه و خشونت سینه را بغایت نافع است جزا نه
در جزوت و زرشک هفده درم شش کیمشقال **ص** طباشیر سفید چهار درم تربجین سه درم مغز تخم خیار
و کدو از هر کدام دو مثقال نشسته صحنه خوبه کثیرا خفای سفید از هر کدام یک درم بالعاب سهول قرص
کنند **قرص طباشیر طین** دیگر نافع است تبهای جاره و آبله حصه و تب دق و جوفه ابول تشنگی را و تشنگی
میدهد التهاب اخلاط حرقه و سعال و ذرات لجنه را جزا نه جزوت اوزان شش درم و چهار
درم نیم و تشنگی شش درم شش کیمشقال **ص** کل سرخ مغز تخم هندوانه و خیار و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و
اسوس از هر کدام سه درم طباشیر نشسته خفته مغز تخم کدو از هر کدام یک درم کدو درم مسدل سفید
یک درم زعفران یک درم تربجین ده درم با شیر و حرقه قرص سازند **قرص طباشیر طین** دیگر تبهای صفراوی و دمی
را نافع باشد و تشنگی را تسکین غلبه خون کند جزا نه جزوت اوزان بغیر تربجین است و پنج
مثقال قدر شش کیمشقال **ص** طباشیر کل سرخ از هر کدام پنج مثقال مغز تخم خیار همدانه رب السوس

رب السوس زرشک منقح صحنه خوبه کثیرا از هر کدام دو مثقال تربجین پانزده مثقال و اگر تبین بیشتر باشد
ریو و چینی سه مثقال و غار یقون ماده کیمشقال اضافند **قرص طباشیر طین** که شطرنج و سایر برهمنی
صفراوی را از دل کند و بعد از استفراغ وقتی که جزوت اجسام شود و جزا نه جزوت اوزان سی و
چهار درم شش درم **ص** طباشیر کل سرخ از هر کدام یک درم تخم کاهو و خیارین و کدو از هر کدام سه درم
رب السوس دو درم تربجین دو درم **قرص طباشیر طین** که سبب اسهال را از دل میکند و معده و جگر را قوت
میدهد جزا نه جزوت بغیر کافور و تشنگی و سالی شش درم **ص** تخم حماض بری کل دمی صحنه خوبه
جب الاس از هر کدام ده درم زرشک میدانه طباشیر از هر کدام هشت درم زور و هشت درم نشسته بوداده
چند درم بویا چهار درم زعفران که باب از هر کدام سه درم کافور یک درم بکلاب قرص سازند **قرص طباشیر**
طین که صحنه خوبه را بید و معده را قوت دهد جزا نه جزوت و زرشک است و شش درم و نیم
شش کیمشقال **ص** ورق کل سرخ ده درم صحنه خوبه تخم حماض بری نشسته بوداده الاس زرشک طباشیر
از هر کدام سه درم زعفران یک درم ساییده بکلاب برشته **قرص طباشیر طین** تبهای صفراوی را نافع باشد و
شکم را بید و نفث الدم را سود دهد جزا نه جزوت و زرشک هفتاد و شش درم و تشنگی شش درم
دو درم **ص** کل سرخ پانزده درم صحنه خوبه نشسته تخم حماض کل دمی از هر کدام ده درم طباشیر سفید
سماق بوداده زرشک میدانه از هر کدام هفت درم بکلاب قرص سازند **قرص طباشیر طین** جزوت دل
و تشنگی را بشاند جزا نه جزوت شش کیمشقال بایک طبع کافور باب سبب **ص** طباشیر تخم خفه
و خیار و کاهو و مسدل با تنویه **قرص طباشیر طین** دیگر اسهال صفراوی را که با تب باشد سود دارد و جزوت
را بر دشت درم **ص** طباشیر کل دمی تخم حماض بری مقلو صحنه خوبه بریان از هر کدام ده درم کل سرخ
نشسته بریان از هر کدام هشت درم شش جزوت کوفته جدا جدا ساییده بکلاب یا رب به بنوشند **قرص**
طباشیر اسهال و تبهای صفراوی را نافع است جزا نه جزوت اوزان است و شش درم شش
دو درم **ص** کل سرخ طباشیر از هر کدام هشت درم تخم حماض کل دمی از هر کدام چهار درم نشسته بریان کرده
دو درم صحنه خوبه چهار درم **قرص طباشیر طین** دیگر حمیات جاده و مطبفه و محرقه را سود دهد و تشنگی را بشاند

چوب کنند و بر عضله ها بندند و موم و روغن از گل خطره بنفشه و موم زرد و روغن بنفشه با دودم بر عقب
کردن او میمانند و اگر اسهال از جگر بگذرد و تخم خشک باشد را کوفته در آب بچته و نشسته بر بیان
در آن انداخته جفته کنند جز این نسخه است بغیر از آنکه شربت بنفشه با کمی شکر و عسل و بنفشه
چهار دودم کبابه معطر و قنطاریق سبیل الطیب یک دودم قند سفید بر آب نیم با کلاب و قوس ساند و قوس
دیگر که پیچیده و قی با زور و اجنه اشت است شربت بنفشه درم با ماء الهم شرباب به سبب موم
خام و قنطاریق سبیل الطیب از هر کدام یک دودم طباشیر کند و روغن گل سرخ از هر کدام سه دودم کبابه
چهار دودم بعد از آنکه درم باب خالص قوس کنند قوس و بنوع دیگر معده را قوت
دهد و طعام را هضم کند و اشتها آورد و بوی و باز از خوش کند شربت بنفشه با کمی شکر و عسل
از هر کدام سه دودم قنطاریق سبیل الطیب از هر کدام دو دودم عسل و بنفشه قوس از هر کدام کوفته
و پیچیده با کلاب قوس کنند قوس و بنوع دیگر که همان خاصیت دارد و اجنه ایشان جزو است
از زایش است و یک دودم شربت بنفشه با کمی شکر و عسل سبیل و قنطاریق کبابه سه دودم
عسل و قنطاریق معده کوفی کند و معطر از هر کدام دو دودم زرد و پاک کرده بخورم کوفته و پیچیده و قوس
سازند قوس غار یقون درم سپرز را که بسیار صلب و غلیظ باشد تحلیل کند و سده جگر را
بکشاید و طبع را نرم دارد و علامت ورم صلب انتفاخ بطن و مالش بسیار در سپرز و خروج
آن موضع و نفس منقطع و تا وقتی از خوردن غذا و تغیر زبان و نف و هضم و هزال بدن و برفه
خشک است اجزایش جزو است است و یک دودم بنفشه درم قوس غار یقون گل سرخ
از هر کدام یک دودم طباشیر زرشک یک دودم عصاره عافیت سبیل الطیب یک دودم مغول ربوچین
پوست پیچ کبر از هر کدام یک دودم بنفشه از هر کدام کوفته و پیچیده و در سر که خواب نید و خشک کنند
غار یقون را از پشت مغز بال موین که رانیده با سبب بنفشه قوس کنند قوس بنفشه بغین بنفشه
و الف و سکون فاف و فافانی مجول و در افوا مشهور است بغافیت بغین بنفشه و الف و کسر
فاف و سکون مثله و در شمس اندر که مجله مطلوبی است در مفردات نیز غافیت کسر فاف و سکون

و سکون مثله میگوید نافع است بهمای گرم کنند را و روغن عطش میکند و ورم جگر و سپرز را
زایل میکند و بر قان را سود میدهد و اجزایش پنج جزو است وزن آن یکصد و هفتاد و دو دودم
تخم بنفشه بر قوس صاحب از خیره و بقول صاحب جوامع الادویه یکصد و پنجاه دودم و دودم است تخم
سراست در سه ربع در ربع خشک و یک ربع و نیم شربت بنفشه و ورم عصاره عافیت و ربوچین
پاک کرده از هر کدام شش شش و روغن گل سرخ سبیل الطیب از هر کدام دو دودم و طباشیر چهار
دودم کوفته و پیچیده قوس ساند قوس غافیت و یک دودم جگر نشسته را نافع باشد و همان فایده کند
اجنه را جزو است و زایش مدد می دهد و درم شربت بنفشه و ورم عصاره عافیت سی و دو دودم گل
دو وزن آن طباشیر چهل دودم قوس کنند قوس غافیت بنوع دیگر و زرد و عصاره عافیت
از هر کدام یک دودم بذر جله طباشیر از هر کدام یک دودم رب البوس یک دودم قوس غافیت قسم دیگر
عصاره عافیت یک دودم بذر جله و ورم طباشیر بنفشه رب البوس بعد از
ساییده باب کاسنی قوس ساند قوس غافیت و یک دودم غلب خالص و سایر جمیات مزمن
را نافع باشد اجنه پنج است و وزن آن است و ورم شربت بنفشه با کمی شکر و عسل غافیت
درم گل سرخ سبیل از هر کدام دو دودم طباشیر سه دودم ربوچین و ورم غافیت که ربع
نصفه و باقی جمیات متطاو له بنفشه و ورم و او بر از ایل کند اجزا و از و جزو است و وزن آن چهل
دودم و درم شربت بنفشه و ورم با سبب بنفشه با آب با دیان یا کاسنی غافیت انیمون تخم کبر
زعفران از هر کدام سه دودم ربوچین یک دودم مغول سبیل پوست پیچ کبر حب البان از هر کدام
چهار دودم گل سرخ کشت از هر کدام شش دودم با دیان پنج دودم باب کشت قوس ساند
الغراب از ارقی است که مشهور است بکجه از جله سمیات و نافع است قبال و در و پشت و کمر و همه اعضا
بارده عصاره را سود میدهد و بطلای کردن کلف و جرب و قوبا و حرق الف را و چون مویرا کنند
و این را ساید و ملا نمایند ضعیف بر وید و بنکدر عمل دیگر نر وید و بخت او جاع بار و مزمنه
و ضعیف است نه اهل هفتاد و دو دودم میگیرند کجه را و یکت باز و در شیه کا و میخوب کنند

انگاه پوست روی او را پاک میکنند و چنان بر روی او نم می نهند و میگویند تا بهین میشود پس
میکنند از نند خشک شود و می گویند نرم و بعضی قبل از گرفتن آنرا بریان میکنند و نمش یکی را بنهند
تا چهل و پنج روز پس بر آن را تا چهل و پنج روز دیگر و همچنین حصه ششم را تا چهل و پنج روز دیگر و در هر
چهل و پنج روز یکجمله اضافه میکنند تا در عوض یک سال بگذرد و خورده شود و چون معتاد شدند
بهین بخوبی انسر اینده را هر قدر که خواهند و درین خوردن بر بهین نمیکند و بعضی بهین بگذرانند
میکنند و قوی تر میکنند و این ضعیف تر را دیدم که کمتر از شش ماه تا سه قوس بخورد و
او را قوت رجولیت کم بوده و دم از برودت شکایت میکرد و بعد از شش ماه باز از قوت و کثرت
نوع و اشتهاش کم بود و دیگر ترک نکرد و دیگری را دماغ بسیار سرد و ضعیف شد و بود و در طبوبی
که از غذای او بود چنان خام و ناچسته بقیه شش میریخت و سرفه و نفاس بسیار داشت
چنانچه همه اطباء تشخیص سل کرده بودند و دست از معالجه کشیده این ضعیف مدد او ای و در انحصار
درین دانستم و در روز بخت و سیوم همه اعضا را ایل شده بود و از شدت نفوس به تنگ آمده
و دیگر احتیاج بخوردن ندانستم و دیگری را یکبار از کار رفته و سه ماه بود که بجا افتاده بود این
ضعیف گفتم بگذرانده کوچکی بخورد بعد از نیم ساعت یا کمتر میگوید که هر گاهی در پایم بهم رسیده که پنداشتم
بعضی اعصاب پایم را کشیده شد تمام و در دم جمع شد و چون بر خاستم از آزاری نداشت
و این دو را مفرد در گیتی است تبدیل مزاج به آنکه بتی با جوارحه با عطشه با علت دیگر عارض کند
تبدیل مزاج کند و بدین را قوت می بخشد و بعد از پاسی اعاده باه میکنند و اشتها را صادق و فاضل
مزاج را اصلاح می آورد و **فوق** که نواق امتلا را نافع باشد چنانچه او از ده است شربش
یکمقال **فوق** قطره صبر مقوی از خمر نام بود که کوبی نضاع خشک سد آب کند و کرفش
اسارون از هر کدام یکدم ایفون و آنک و نیم کل سرخ نندم بشت و قوس س از **فوق**
دیگر نواق امتلا و معض دیگر را نافع باشد چنانچه از ده است شربش یکمقال بطبع زیره **فوق**
کندر چیدم رسن فودنه سد آب نام از هر کدام سه درم صغیر تا نخورده سد از هر کدام یکدم و نیم

و نیم بکلاب قوس س از ده و در بعضی نسخ ورق سد آب و در دم صغیر یکدم و ناخوره یکدم و نیم
فوق مطول و نهامی گفته و خداوند در جگر اسود دارد و چنانچه چهار جزو است او را ان با تسویه
شربش یکمقال یکجین شربش **فوق** پوست چیدم کبر زراوند و جرج افستین **فوق** و دیگر
که همان خاصیت دهد و جای این نیز چهار است و زرش پانزده درم شربش و در دم با طبع افستین
فوق فودنه و از ده دم پوست چیدم کبر زراوند و طویل اسیر از هر کدام یکدم یکجین شربش
و در نسخ دیگر هر یک دو درم است و شربش با طبع افستین و پوست چیدم کبر **فوق** قاف و تالیف
مغفر میر محمد مؤمن و دیگر بسن حال دمو و صغیر اوی را قطع کند و خون را از هر موضعی که باشد بپزد و
و سرفه را طبع و سب و بوسه را نفع کند چنانچه شربش شاز و جزو است و زرش بخار و پنج درم است
شربش یکمقال در هر مرضی با او و موافق آن مرض بدینند **فوق** طباشیر نشاسته صمغ عربی
کنار کل سرخ کثیرا شربش از کوبی سوخته از هر کدام چیدم تخم مور و انجبار کل ارمنی خوب بنظر
از هر کدام سه درم از کنا را ز تخم حاف و دم الاغون از هر کدام دو درم زعفران ایفون
از هر کدام یکدم بآب باتنگ قوس س از ده **فوق** ایفون بضم قاف و سکون و او و فتح فا
و نیم قاف و قوفون نیز نامند از چنانچه ای شرو و طوس است مفتوح و ملطف و محلل و منقیح است
و جهت امرض بارده اعصاب و بیهوش است چنانچه شربش پانزده جزو است و زرش ششاد
و شربش درم و نیم **فوق** موز منقی چهار درم علك البطم است و چهار درم از خود مرصاف از هر کدام
دوازده درم و در چنبر مقل اظفار الطیب سیخه اکلیل ملک سعد جب الفار از هر کدام سه درم
و قصب الذریره و درم زعفران یکدم فقر الیهود و درم و نیم و شربش اب و امثال آن خورند
قوس س از ده و بعضی اطباء با سه وزن آن حل می کنند و در بعضی نسخ فقر الیهود
بشت و در بعضی دو درم و نیم اسارون است و در بعضی دیگر عوض اسارون در شفع
است **فوق** قاف و نیم شربش هفت است و زرش سواد شربتی نیم مقال بارب سبب یا
رب به **فوق** اقا قبا نیم کل ایفون بذر انج کل ارمنی کنار صمغ عربی بآب خورده قوس س از ده

تب کرم و در و معده را که از اجزای است باشد سود دهد و تشنگی نباشد و غذا و نذران را نافع است
چند ایش و از ده جبهه است و زرش چهل هشت درم مزجش سرد است و در و در جبهه خشک
در اول درجه سیوم شتریش و درم یک کجین **ص** زرش یکدانه طباشیر کل سرخ از هر کدام هشتاد
تخم کاهو و خرفه و کاسنی از هر کدام سه درم مغز تخم خیار و کدوی شیرین از هر کدام یک درم مسندل سفید و درم
کیترا سه درم رب السوس و درم کافور یک درم بلعاب سفول برشته **قوس کافوری** که در کدو است
و بهای کرم را بر اجزایش و از ده است و بغیر از ترنجبین و زرش است چهار درم مزجش
سرد است و در و خشک در اول درجه دویم و زرش ششماه شتریش و درم بانیات
الغله **ص** کل خفته و نیمه و کل سرخ از هر کدام سه درم تخم خیارین طباشیر زعفران و زردچینی که
رب السوس از هر کدام دو درم کیترا یک درم کافور یک درم ترنجبین و درم **قوس کافوری** و دیگر ترکیب
ابوعلی سینا قدس الله تعالی سره خداوند تب و ق و غب خالص را سود دارد و قی خون و اسهال
خون را باز دارد و از اجزایش یازده جزوست و زرش است و یک درم مزجش سرد است و یک درم ق و غ
خشک در آخر و درجه شتریش کیمشال **ص** تخم کاسنی و کاهو و خرفه از هر کدام دو درم تخم کدو
شیرین و تخم خیار از هر کدام دو درم و دو دانگ رب که کدوی کوبیده و اگر نباشد مسندل از
هر کدام دو درم و دو دانگ سرطان سوخته زعفران رب السوس کافور از هر کدام یک درم کل سرخ
چهار درم ق و غب با زنده و کوبیده اگر طباشیر سه درم مغز کدوی شیرین تخم خفاش از هر کدام دو
درم و رین ق و غب بفرایند صواب باشد **قوس کافوری** و دیگر نافع است بهای حرقه و التهاب تشنگی
تب و ق و سورش معده و قی الدم و نفث الدم را جبهه شش شانه است شتریش کیمشال
تا دو درم و باید طعام باشد مقش و سفناج و کاهو و کدو و مغز بادام چینه و کنگ جو یا عدس سرخ
و ساق کاهو و قلیه کدو و قلیه خیار و نان پاکیزه و گوشت بز غاله و کوساله و ماهی تازه و جوجه مرغ
و طیور و پیغمه نیم پزشت و از مویان و سبب شیرین رسیده و بهندوانه و عنب تر باشد
ص طباشیر مغز تخم کدو و خیارین و خرفه و ورق کل سرخ از هر کدام هشتاد درم و درم السوس

اصل السوس مسندل سفید ترنجبین منقی نشسته شکر طبرزد از هر کدام سه درم کیترا صمغ عربی
از هر کدام دو درم کافور قیصوری زعفران از هر کدام یک درم بکلاب ق و غب سازند **قوس کافوری**
و یک رب ق و غب حرقه و تب مطبوعه را نافع باشد و تشنگی نباشد جبهه هفت است اوزان است
و شش درم شتریش و درم **ص** طباشیر تخم خرفه و کاهو از هر کدام یک درم تخم کاسنی رب السوس مسندل
سفید از هر کدام سه درم و نیم کافور یک درم بلعاب بذر قطونا اقراص سازند و یک کجین بدهند و شش
و یک مغز تخم خرفه و کدو از هر کدام هشت درم ترنجبین و درم س و کافور را نیم مثقال کرده اند
قوس کافوری دیگر که امراض جگر را نافع باشد و صمغ صندل و زردچینی که جبهه هشت است
اوزان دو از ده جزو شتریش یک درم **ص** طباشیر تخم کدو و کاهو و کاسنی و خرفه و مسندل سفید و
کافور از هر کدام یک درم کجی و کل سرخ پنج جزو بلعاب بذر قطونا ق و غب سازند و اگر برید شتر منظور باشد
و از بد لطیفه اجزای یک جزو بذر البیض اضافه نمایند **قوس کافوری** و دیگر بهای حرقه و تشنگی و تب
ق و خفقا را نافع است و از ده جزوست اوزان چهل و دو درم نیم شتریش یک درم باب انار
مخمس **ص** کل سرخ شش درم طباشیر صمغ عربی کیترا از هر کدام چهار درم مغز تخم خیار و خرفه و اصل
السوس از هر کدام هشت درم نشسته سه درم زعفران یک درم کافور یک درم بلعاب سفزه
ق و غب سازند هر یک کیمشال **قوس کافوری** و دیگر اسهال و ماری را باز دارد و تشنگی نباشد و بهای
کرم را نافع باشد اجزای هفت است شتریش و درم **ص** تخم حاض بریان کرده کل مخموم صمغ عربی
جب مورد طباشیر کل سرخ از هر کدام است و درم کافور یک درم با کلاب ق و غب سازند **قوس کافوری**
از موده نافع است اکثر امراض جاره را جبهه جزوست اوزان چهل و یک درم و نیم و
دو دانگ شتریش تا دو درم **ص** طباشیر کل سرخ کل نیلوفر سرطان نری بریان کرده
از هر کدام سه درم تخم خیار و خرفه و کدو و کاهو و کاسنی و خفاش از هر کدام دو درم رب السوس
کیترا کشیده خشک از هر کدام یک درم نشانه مسندل سفید و درم چهار درم ترنجبین و درم زعفران
دو دانگ کافور یک درم بلعاب سفزه ق و غب سازند **قوس کافوری** که حرقه و مطبوعه و غب و ق را

نافع است اجنه اوده جزو است اوزان چهل و چهار و نیم شش و دو درم باینا ب الفله
طبا شیر مغز بذر خیار بن از هر کدام دو درم مغز تخم خرفه شش درم تخم کاهو هفت درم کل سرخ و نیم
ترنجبین مثله مغز تخم که و چهار درم رب السوس به درم کافور نیم درم بلعاب نیکه برشته و قوس نش
دوس کا نور نافع است یرقان را که بجمرحاده باشد اجنه اوده جزو اوزان پانزده درم شش و دو درم
با ا الزمان **دوس** طبا شیر و رواج زرشک از هر کدام سه درم مغز تخم کاسنی و خیار و کدو و خرفه و کاهو
مسندل سفید از هر کدام یک درم کافور فیراط **دوس کا نور** و بکر خفکان جابر را نافع باشد اجزانه افلی
بشت مثقال و شش طلوع شش در هر هفته و در و زمنا با ب سبب **دوس** طبا شیر خیار بن کافور
کاهو خرفه کل سرخ مسندل سفید از هر کدام مثقال کافور شش طلوع باب سبب برشته **دوس**
کل خداوند و وجه کلیه و مثانه و خداوند و قطر البول و جوفه البول را نافع باشد اجنه ایش بازده
جزو است و زرشک بغیر کاهو چهل و هفت درم زرشک سرده است در یک درم و نیم خشک در او و خردم
و نیم قوش تا دو سال زمان او را کش بعد از ششماه شش درم **دوس** بذر النج و کرفش
و شمدانه از هر کدام شش درم بادیان و دو درم زعفران تخم حمام مغز جلفوزه بادام تلخ افیون
از هر کدام سه درم حب کاهو بست و بچند و تخم خیار پاک کرده و دوازده درم اجزا را کوفته و بچته بد
شباب انکوری قوس بازده **دوس کا کج** که تسکین و جع کند و جوفه البول را نافع باشد و قروح
کلیه را بر و باند اجنه ایش چهارده جزو است شش به درم شرباب بنفشه **دوس** مغز تخم خیار بن کل افلی
و کندر صمغ عربی و ام الاخوب از هر کدام ده درم تخم خشک سفید مغز بادام شیرین نشسته کیندر تخم
کرفش از هر کدام دو درم افیون یک درم کاهو ششده **دوس کا کج** و دیگر که همان فایده دهد اجنه ایش
بغیر کاهو شش مثقال **دوس** تخم کرفش بادیان از هر کدام هفت درم بذر النج سفید تخم خرفه و خیار
و حمام بری و انبون و مغز بادام تلخ و مغز جلفوزه از هر کدام سه درم تخم شش سفید ده درم کندر کیندر
از هر کدام دو درم حب کاهو چاه دانه کوفته و بچته و بچته **دوس کا کج** و دیگر که اجنه ایش
است و زرشک است و دو درم قوش تا دو سال قدر شش مثقال بعد از ششماه **دوس** مغز تخم خیار

خیار و دو درم کل ارمنی صمغ عربی کندر و ام الاخوبین کاهو از هر کدام سه درم کرفش و دو درم
افیون یک درم باب قوس سازند هر یک مثقال **دوس کا کج** خداوند و سپر زرد و سپر زرد و سپر زرد
بچ است و زرشک است و دو درم کاهو چهل و یک درم باشد و به شش از هفت شش یک درم و این بنابر
قول صاحب ذخیره است و بقول صاحب جامع الادویه یکصد و سی و نه درم و دو دانگ است و در
کرم است در و دو درم و نیم خشک در او و درجه سیوم شش درم و یک درم **دوس** بچ کیندر
بچ کیندر چهار ستار اشو مثله زرد و نطویل نصف آن تخم افلیه فلفل سیاه از هر کدام شش مثقال
در خل تخم حل سازند و داروهای خشک کوفته و بچته را بدان برشته و قوس سازند **دوس کا کج** و دیگر
همان فایده دهد جزا شش هفت است و زرشک چهار درم و نیم شش مثقال با ده درم کیندر
دوس بچ کیندر چهار درم تخم افلیه فلفل سیاه اسارون زرد و نطویل ابرسا از هر کدام دو درم
زعفران بندهم و بچته برشته **دوس کا کج** در فصل سین در سمره مذکور گردید **دوس کا کج** این از
تالیف جالینوس است پس ز صلب شده را یکد زرد و آماس از تجلیل کند و جالینوس کو یکد چون
ترکیب کرد سه روز بجهت امتحان بوزینه را دو درم و در روز سوم آنرا کشتم سپر زرد تمام کشته
بود اجزا پنج جزو است شش مثقال کیندر **دوس** کاهو چهل و چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب
اسارون اشو از هر کدام دو درم اشو را در سرکه غصیل حل کنند و اوویه را بدان برشته
و قوس سازند **دوس کا کج** تبهای کرم و سه سال منمن و نفث الدم از هر موضع که باشد نافع است
و گویند در تخفیف قروح و باقی نار فارس که معروف است بلب و یک نفث میکند بشرط زیاده و کم از
بازده است شش از یک مثقال تا دو مثقال **دوس** مازو یا پوست انار کل سرخ آفاقیا از هر کدام
هشت درم افیون کل محتوم سیخه صمغ عربی از هر کدام چهار مثقال کیندر افیون از هر کدام یک درم
باب کرم استحال نمایند **دوس کا کج** و دیگر سه سال مراری رقیق رافع کند جزا هفت است شش
ما دو درم **دوس** مغز تخم خرفه و بچته و بچته **دوس کا کج** و دیگر که اجنه ایش
جزو **دوس کا کج** و دیگر جزا شش شش جزو است شش مثقال تا دو مثقال **دوس** آفاقیا ورق کلنا را ز

از هر کدام چهار درم طین ارمی صغیر برون کل چوب کرده کثیرا از هر کدام دو درم بصاره
لبان کل قرص کنند **قرص کل** و یک که سه مال خون و زجیر را باز در خاصه سه مال که از
جگر باشد چسبایش و جزوت و زرش یکصد و هفده درم مزجش سرد است در یک درجه
و سد خشک در او خرد و نیم قوتش ششماه شربش و انتقال بآب آب
کلن از قرطاساق منقی بلوط حب الاس مقلو از هر کدام است درم سک دو درم صغیر طبایع
از هر کدام سه درم کل سرخ بخورم که با چهار درم اقرص کنند **قرص کل** خون آمدن از شکم
را باز در دو سه مال خون از مقعد باز در او چسباده جزوت شربش و درم کلن از کل
سرخ از هر کدام شش درم اقا قبا هفت درم کند و دو درم که با بخورم مصلی اینون از هر کدام یک درم
سیله کل مخوم صغیر از هر کدام چهار درم قرص سازند **قرص کل** و یک از این تمیز قطع است
کند و معده را قوت می دهد چسباده هفت است شربش و انتقال **قرص کل** ارمی صغیر
بروخن با درم چوب کرده از هر کدام چهار درم اقا قبا کل سرخ کلن از هر کدام شش درم کثیرا یک درم
و نیم کوفته و پنجه باب کلن از ترکه با کلاب استخراج کرده بشند قرص سازند قوتش ششماه
باقی باشد **قرص کل** معروف خداوند در معده را سود دارد و رطوبتهای معده را بزداید و بیماریهای
بطن را برادر جزا جزوت و زرش جیل درم مزجش گرم است در یک درجه خشک در سه درجه
شربش و دو درم یکجین ساره **قرص کل** سرخ است درم سبل اصل البوس از هر کدام دو درم
بشک بر شند و قرص کنند و در سایه خشک نمایند **قرص کل** و یک که نافع است غب غیر خالص را
زمانیکه مفسر او بنفم ساری باشد شربش که انتقال **قرص کل** سرخ ده درم تخم کاسر بخورم سبل
دو درم مصلی یک درم **قرص کل** و یک نافع است غب غیر خالص را زمانیکه صفرا زیاده تر بنفم داشته باشد
جزایع است اوزان است شش درم شربش که انتقال نیم **قرص کل** سرخ دو درم اصل البوس بخورم
تخم کاسر و تخم خیار از هر کدام چهار درم سبل سه درم بستور قرص سازند **قرص کل** که طریق زانان
باشد و در جزئیهای مریض است شربش جزوت اوزان هفده درم شربش و دو درم

دو درم **قرص کل** سرخ اصل البوس از هر کدام چهار درم یکجین سه درم سبل افسنتین طبایع
از هر کدام دو درم و در بعضی نسخ سبل و افسنتین هر یک سه درم است **قرص کل** و یک زمانیکه کند
حوادث زیاده در شرط القلب باشد چسباده اوزان ده جزو اوزان است و شش درم و یک که شربش
دو درم **قرص کل** سرخ شش درم بدر لحاف صغیر از هر کدام چهار درم ششماه شربش و انتقال بآب آب
تخم خرفه از هر کدام دو درم کثیرا زعفران سبل ربونند چسباده از هر کدام یک درم کافور یک درم **قرص کل** و یک
هرگاه درین بهتاسر فیه سه مال باشد جزا و اوزان ده و چهار درم شربش و دو درم نیم
قرص کل سرخ ربونند لک مغول طبایع صغیر مقلو که با از هر کدام بخورم مغز را الجده مقلو شش
درم کل ارمی هفت سبل خود زعفران از هر کدام سه درم عصاره زرشک و دو درم **قرص کل**
که حشر بطن را بر این که ماده غلیظ باشد و مریض نافع است جزا چهار درم است اوزان است و چها
درم شربش چهار درم با مار الاصول **قرص کل** اینون که فکش با دیان از هر کدام سه درم بود
خشک تا قلع جزو با از هر کدام دو درم عصاره غافث ربونند عصاره افسنتین فطراسا لیون
مصلی زعفران سیله کل سرخ از هر کدام فجاج از هر کدام **قرص کل** که نافع است حشر بطن را زمانیکه
پشت چشم آتاس که چسباده با آب غب الثعلب چهار دره جزوت و زرش پنجاه و هفت درم
و نیم قرصها سازند هر یک دو درم و نیم شربش هر صباح یک قرص با مار الاصول **قرص کل** اینون
لک مغول از هر کدام بخورم فجاج از هر کدام دو درم زعفران سه درم مغز بادام تلخ بودنه خشک
از هر کدام چهار درم ربونند کل سرخ سبل از هر کدام شش درم ایا رب فیه هفت درم عصاره غافث
سه درم و نیم با دیان که فکش از هر کدام سه درم باب غب الثعلب قرص سازند **قرص کل**
نسخه جالینوس در باب الف مذکور شد **قرص کل** نسخه ثابت بن قریه نافع است حشر بطنی دایر
و غیر آنرا چسباده جزوت اوزان است و دو درم با کلقند و آب با دیان **قرص کل** پنجه کل
ده درم طبایع بخورم مصلی سبل با دیان بذر که فکش و کاسر عصاره غافث افسنتین
از هر کدام یک درم **قرص کل** که حشر بطن را باشد چسباده جزوت اوزان است و دو درم شربش که انتقال

اوزان پنجگنال شترش کیمقال **ص** بود نه روز من حصار فحم کشت از هر که کم کیمقال
 بادام تلخ و شیرین از هر که کم نیم مثقال با غل قرص سازند **قرص مسمن** که بدن را فربه کند
ص ارد سپید یک کپله غر زوت یکو قیبه هر دو را بر روغن کاه و بالند و اقراص کنند و هر صبح
 و شام یک قرص را بشیر که و بخورد **قرص مسمن** دیگر که بدن را فربه کند خصوصاً مریضان و مبرور
ص مغز بخر و صندرم بسیند نرم و دور طل شیر تازه بر آن کنند و چندان آرد میبد که
 بدان برشته شود و قرصها کنند هر یک یکو قیبه و نیم و بپزند و خشک کنند و هر بادام و دوق
 بخورند **قرص مسهل** جهت امرض جاره و تهیای کرم و مرکب و قویج نفی نافع است بجز چهار ده است
 شترش از نیم مثقال تا یک مثقال با شتر به مناسبه و میاه موافق **ص** بنفشه مثقال مغز تخم کدو و خیار
 و نیلوفر و مغز تخم هندوانه از هر که کم به مثقال و تخم خرفه هفت مثقال کل سرخ دو درم طبا
 مثله شسته کشیده خشک از هر که کم پنج مثقال مصطکی اینسون از هر که کم کیمقال حب الملوک مدینه
 وانه با لعاب بذر قطن و قرص کنند **قرص مشک** از مخمرین ذکر یا معده را قوت دهد و دل و جگر
 را تقویت بخشد و غشی و خفقان را باز دارد و او جاح معده و قی رخشیان را سود دهد بجز
 و دانه جودست و زرش بازده مثقال و یک قوش تا دو سال شترش کیمقال **ص**
 مصطکی و لعل خود در چتر سبیل یک جز بود که با بهیل پوست تریج قافله از هر که کم یک
 مثقال مشک یکد انگ بستراب ریخته اقراص سازند **قرص مقل** و درم صلب کبد و معده
 را نافع باشد از شش مجوز که یا است بجز ایش است و دو درم و نیم شترش یکو قرص با کبخی
 یا کفش یا بادیان **ص** کل سرخ ده درم سبیل دو درم زعفران مرصاف از هر که کم یکدرم
 قط مغز بادام تلخ از هر که کم یکدرم و نیم مصطکی دو درم و نیم مقل سه درم شتراب کهن قرصها
 سازند هر یک سه درم **قرص منوم جاد** دماغ را قوت دهد و خواب آورد و اجزش شش جود
 شترش کیمقال بستراب شش **ص** شبت دو درم زعفران مرصاف بذر لنبج مبعه سیاه
 از هر که کم یکد انگ افیون طحجر بلعاب جلیه قرص سازند **قرص منوم جاد** دماغهای کرم را

277
 کرم را با عتدال آورد و خواب خوش آورد شترش کیمقال با شتراب شش خند النوم **ص** تخم
 کاهو و ششاش و باقلای مقشره و خرفه و حب کا کج از هر که کم یکدرم افیون طحجر بلعاب نیکو
 قرص سازند **قرص مودک** که فی را باز دارد و نیز سهال را اجزش از ده است شترش کیمقال
ص پوست انار مازو از هر که کم یکدرم حب الاس سماق که مازج کل نیلوفر کل ارمنی بلوط
 شسته بریان مقل از هر که کم ده درم باب مای برشته و قرصها سازند **قرص** دیگر سهال
 با سرفه را نافع باشد شترش سه درم حب الاس ده درم برسیا و شان مغز تخم خربزه از
 هر که کم یکدرم رب السوس مع مود از هر که کم یکدرم و نیم کوفته و پخته قرص سازند **قرص نوره**
 نصور و اکله دندان را سود دارد و در قویج امعا و جفنها مستعمل است **ص** آب یک آب ندیده و شبت
 افاقیا از هر که کم دو درم زینج سرخ و زرد از هر که کم یکدرم نوش در نیم درم صبر زرد سه درم سبک
 تند قرص کنند و در آفتاب خشک سازند **قرص نوشاد** اکله شتر از ایل سازد و هر صبح
 یکقرص را با سرکه ساییده بان مضغه نماید تا خوب بیاید پس باب خوره یا سماق یا کلاب
 دمان را بشویند و اگر طاقت سورش آن ندارد پس مضغه کنند تا خون بسیار آید
 و روغن کل کرم کرده یک ساعت در دمان دارد و علامت صحت آنست که خون که بعد از آن
 می آید خوش رنگ و خوشبوی باشد اگر که مضغه های مناسب می شوند تا صحت شود بجز
 بهم آید **ص** نوشاد و فلقطارنگ سوخته فلقطیس از هر که کم یکدرم کاغذ سوخته دو درم نرم
 ساییده و بر که برشته و صها سازند و در سایه خشک کنند **قرص** و در جذا و دانه های
 آیمخته را سود دارد و این همان است که مذکور شد و در فصل کافی باندک تفاوت در اول
 اجزای جودست و زرش و دانه درم شترش دو درم **ص** کل سرخ شش درم اصل السوس
 چهار درم سبیل دو درم بنفشه برشته **قرص** و دیگر شطرنج را نافع باشد بجز شش است
 اوزان پازره درم شترش کیمقال **ص** اصل السوس ورق کل سرخ از هر که کم چهار درم
 طبا شیر دو درم ترنجبین سبیل الطیب از هر که کم سه درم **قرص** و در نوح و دیگر که نادر است

اسمال و سرفه باشد مانع است اجزا یازده است شترتیش و درم **سنبل** خود از خفزان
از شک از هر کدام سه درم ریوند چینی چهار درم طباشیر کل سرخ کک شده صمغ عربی بریان از هر کدام
نخودم بذرا محاض مقلوب شدیم کل از منی هفت درم بلعاب بده انده قوس سازند **قوس در و در و در**
و اسهال خون را مانع باشد جز این است اوزان ده درم و نیم شترتیش کیمشال **س** کل سرخ
بذرا محاض بریان از هر کدام سه درم صمغ عربی کثیرا نشسته بریان از هر کدام یک درم و نیم بلعاب
اسفزه قوس سازند هر یک کیمشال **قوس در و در** و یک که نرف الدم و اسهال ذوبان را حجب است
جز هفت است اوزان با توبه شترتیش کیمشال **س** کل از منی طباشیر بلوط تخم محاض مقشر
کل سرخ صمغ عربی بریان سرطان سوخته باب بهر قوس سازند **قوس در و در** و یک جهت سحر و اسهال
خون مانع است جز این است اوزان سی نخودم شترتیش و درم **س** کل سرخ تخم محاض بودا
از هر کدام ده درم صمغ عربی کثیرا نشسته بوداده از هر کدام یک درم بلعاب اسفول قوس کنند **قوس در و در**
که سبیل صفت و اطفا دهند حیات اجزایش جزو است اوزان هفده درم و ربع قوش نشسته
شترتیش کیمشال با مثل ان شک **س** کل سرخ ده درم تخم خیار و کدو رب السوس از هر کدام
دو درم مجوده یک درم کافور بعد از باب خفه قوس سازند **قوس در و در** و یک در و معده دو درم
از مانع باشد قوش یک ل شترتیش کیمشال با طنج انسون و جهت درم معده باب غلبه
س کل سرخ سنبل اکلیل ملک بابونه از هر کدام سه درم رب السوس چهار درم مصطکی
دو درم کبر با یک درم **قوس در و در** و یک که در و فم معده و تبهای بلغم را مانع باشد جز این است
درنش یازده درم و این نسخه اول است مکرر آنکه درین نسخه سنبل یک درم است قوش نشسته
شترتیش یک درم **س** کل سرخ شندرم اصل السوس چهار درم سنبل یک درم با مفتح برشند **قوس در و در**
قوس در و در که معمول است جهت هر بنوع در و معده شترتیش کیمشال **س** ورق کل و جو سنبل
رب السوس از هر کدام جو و مینک برشند **قوس در و در** و یک که معده و جگر را قوت دهد و تبهای بلغمی
را ذایل کند جزایش پنج است اوزانش برده درم شترتیش یک درم **س** زرد و منزه هفت درم

درم اصل السوس شش درم سنبل سه درم مصطکی طباشیر از هر کدام یک درم ساید با کلاب **قوس**
سازند هر یک دو درم و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم
دو درم باریک **س** سجد کوفی خود بپزند مصطکی با توبه قوس سازند **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم
بودن تخم کفش از هر کدام کیمشال مغناوم تخم و شیرین از هر کدام نیم مثقال بسل قوس سازند
و تا دو درم با ما الاصول و آنچه مناسب باشد بیاض منند **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم
راقی کند جنبه است است قوش تا یک ل شترتیش و دو درم شراب انار منصفه **قوس در و در** و نیم
طباشیر زیره مدبر کزبره مدبر درخل سویی حب الزمان از هر کدام دو درم سماق سه درم پوست
پرون بسته یک درم مصطکی نخودم کوفه و پنجه کلاب قوس سازند **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم
را مانع باشد قوش یک نشاند خواب آورد و بذرا دفع کند اجزایش است درنش پنجاه و دو
درم شترتیش یک قوس است قوش و سبیل همانند **س** مغنم خیارین و کدو و کاهو از هر کدام
دو درم رب السوس نشسته کثیرا انسون از هر کدام سه درم بلعاب بذرا قطونا است
قوس سازند و بعضی از دو دانگ تا یک درم میبندند **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم
و بول الدم را سود دهد جز هفت است اوزان شازده درم و نیم شترتیش دو درم یک چنین
سفوفی **س** خنجر ش سفید سیاه از هر کدام چهار مثقال نشسته کثیرا صمغ عربی از هر کدام کیمشال
بذرا پنج مثقال ریوند چینی نیم مثقال باب لسان بلبل قوس سازند قدر شترتیش و دو درم
نوشته بودند چون یک درم بذرا پنج داخل کیمشال است برشم این ضیف هرگاه هم مثقال کنند
دو درم میخورند و الا نیندرم شترتیش باشد تا یک درم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم
است شترتیش دو درم شراب خنجر ش **س** مغنم خیزه و خیارین و کدو و از هر کدام شش
درم و نیم کل از منی صمغ عربی کند زردم الاخوین از هر کدام دو درم انسون سه درم تخم کفش و
درم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم
س تخم جیره کفش بسته سینه و از چینی سنبل الطیب با توبه قوس کنند **قوس در و در** و نیم **قوس در و در** و نیم

چارونف و سپرز و جگر که به سهال باشد سود دهد چنانچه از دهشت قوتش تا دوسال تیر
 سه درم **طبا** شیر کل سرخ کلنا زرشک سماق کزناذج تخم حماض و گسنی و زنجشک و خفه
 از هر کدام یک درم سعد فلاح از خراشون سبیل ریوندک پنج کبر افیون از هر کدام یک درم
 دانک **فصل** در نهایی جاده و تب نظایف و رفع تشنگی را بسیار نافع است اجرا یا زده است
 و زرشک پخته و شش درم شش کیمشال **فصل** منزه تخم خربزه و خیار و کدو از هر کدام ده درم و زرشک
 کبر انشسته با دیان کل سرخ از هر کدام دو درم زعفران یک درم طبا شیر هفت درم بالعب
 اسفول و ص س ازند **فصل** نافع است بهایای نار فاسر و تشک و قروح مزمنه را بعد از بقیه
 و اجتماع از جوضات و ملوجات زمان او در کش بعد از چهار روز قوتش تا دوسال تیر
 دو مثقال که سه رسد کند اجرا شش جز دست او زان سر و هفت مثقال و بعضی حبس
 و جهان وزن تناول می نمایند **فصل** زراوند به جرح و زنده مثقال کند زراوند از هر کدام هشت
 مثقال تب با نه مضاف از هر کدام چهار مثقال فلفلس کیمشال با کلاب فرس س ازند
 و پس فیک شش مثقال آرد کندم و سه مثقال زریق اضاف می کنند و خربزه و تشک و افیون
 از هر کدام شش مثقال داخل کرده حبس با زنده **فصل** در سطوح ساخته چون بکف و خورند تا نه روز
 احتیاج با کل و شرب شود **فصل** نور مقشر کبر اسوا بلعاب بذرقطونا فرس با زنده هر یک
 سه مثقال **فصل** بفتح قافین شرب و در بنید مذکور کرد **فصل** در بیهات کفته شود و انش
 اشد لقاع **فصل** بفتح قاف کویند مصوص است یا قریب با و است مک انیک درین سیر و سرب
 می کنند و کویند نان خورشید از کبوتر چیه یا دراج یا کبک می پزند و در سر که جوش آید
 با بقول کرم یا سرد و یا از جوم لطیفه چون مایه و بزغال و جوجه و پاچه با سر که و ترشها و میوه ای
 تر و تشک و آرد و نه خوشبو تریتب می دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و موافق
 صفرا و اجان و مفروداوی و علل عضای تنفس است و مضر اعصاب مصلحت حبس است
فصل بفتح قاف و ضم طاء مهمله آتیه را کویند که در کوش و تجا و بف اعضا چکانند خواه خالص خواه

و بعد از سه روز استعمال کنند

و خواه مضاف و هر چه شیان و اقرصی که درین باب است به هر مایه ای که در آن متعلق است
 چون روغن و سرکه و شیر و ختران و غیره ساییده شیر کرم در کوش چکانند زیرا که هر چه نافع
 باشد و سر و قطره می شود و می کشند و اگر دود و دود مفر را کرم بچکانند نفع میکند و همچنین است زردت
 و انکال العین چون بسیار ساییده باشند نفع بلغم کنند و آرد و نه نافع آن چون انک درشت
 تر باشد مضر عظیم میکند و آنچه حبست ارجیل است شرط نیست کرم بودن دود و این است
 صانع کوش از عصب است و هر چه سر و مضر عصب است و قطره در عرف اطباء مخصوص بکوش و چشم
فصل که آب در کوش رفته باشد سود دهد **فصل** آب پیاز و آب ترب و روغن کل و بادام مسکه
 و بعضی می کنند خوب متخللی را چون شاخ با دیان و شبت و مانند آنرا یکسر آرد در کوش می کنند
 بر دوش می کشند و می کشند که بخار برون نرود و باید که از زرع نباشد و سر دیگر روشن می کنند
 تا طاقت باشد و اگر احتیاج باشد مکر می کنند **فصل** زراوند که آن کوش کرمی آرد از زریل
 می کنند **فصل** چند بید سره درم نظردن درم و نیم خرق بقیه شده با آب سرد بپزند و وقت
 حاجت بر سر که با آب ساییده قطره کنند و در بعضی نسخها خرق چهار دانگ و نیم نظردن و دو دانگ
 است **فصل** زراوند که در کوش مذکور شد **فصل** که انوار و در دما که در کوش باشد و چوک از
 نیز نافع نماید **فصل** مضاف کیمشال مغز بادام نیم مقشر است و آنه کند سه مثقال زعفران چهار مثقال
 افیون دو مثقال بهم را نرم ساییده فرس کنند و در وقت احتیاج قدری بر او روغن کل
 حل نموده در کوش بچکانند **فصل** چوک و خون که از کوش آید بر طرف سازد منقول است
 شخص حضرت ابجد الله در فرائد تعالیه عنده سکایت کرد از بصر و نمودند **فصل** کبر پسر که از قدی
 و بکوب و بنیز زمان مفرج کن و بر روی آتش کرم کن و چند قطره بریزد در کوش مایه **فصل**
 که چوک غلیظ که در کوش باشد پاک سازد نافع باشد **فصل** زهره که سفند بوزنه ارمنی و سرکه که
 در روغن کل در هم آمیخته در چکانند **فصل** که خاریدن کوش را زریل کند و کزانه و کوی آرد
 فایده نماید **فصل** فستق را جوشانیده با قدری روغن بادام تلخ در کوش بچکانند بکم **فصل**

محر

همون آمدن را از گوش باز دارد و من شباف مایه افیون از هر کدام قدری در عصاره
عصر الراجی و لسان لعل در گوش بچکانند **قطری** که در گوش که از کمی باشد سود دهد و روغن
کل شندم روغن بادام شیرین نصف آن سرکه تهنده درم در آتش نرم بپوشانند تا آب برود
و روغن بماند **قطری** که در گوش را که از حرارت باشد نفع کند و گران گوش را زایل سازد و
روغن کل شندم روغن بادام پنجه پنجم سرکه مخمده درم افیون حبیه **قطری** که در گوش که بلب
آماس که نیم نافع است **من** افیون درم شباف بیض به درم شباف مایه افیون درم بشیر و خرن
قطر کنند **قطری** دیگر در گوش را که از حرارت باشد یا بسبب ورم سود دهد و نافع است
خردان و تخاران را که در گوش داشته باشند **من** افیون یکدرم شباف بیض به درم
روغن کل چهار درم خل نیم سه درم شباف و افیون را در روغن حل کنند و با سرکه آهسته بقطر
کنند و اگر در دشت باشد که فور طوبی با اندک افیون در روغن خلایق و سفیده میوه و
شیر زنان هر یک به تنه نافع است و آب خفه بار و روغن کل بچین **قطری** که انوح در گوش
و جکه و آماس و ریم و زرد آب آن و گران و دوی را زایل کند **من** تنکار را در روغن کل سرخ
با نش نرم بپوشانند تا روغن سرخ شود و صاف نموده با قلی موم مرهم سازند و قتیله بان
آلوده در گوش بپوشانند و خشک نشد سفید را نرم کوفته با آرد حلو شراب بنجه بکرم ضما کنند و قطور
دهنی که اگر کباب جوشانده باشند به او جاع گوش بار در اسکن کنند **قطری** که در گوش
و گران که از سردی باشد دفع کند **من** زهره کا و تازه دو مثقال روغن خیری زرد و سفید
جوشانند تا روغن بماند پس آنه سیر کوفته یکدرم در آن حل کنند و قطره قطره بکرم در گوش
بچکانند **قطری** که در گوش را که از دوی ریم بسیار آید سود دهد و این قول جالبوست **من**
بکرم بول کودک نابالغ را در میان پوست انار کرم کنند و در گوش بچکانند **قطری** که دوی
و طنین و گران گوش را نافع است **من** زعفران و انک نظرون خرق سفید افیون زهره کوفته
از هر کدام و انک و نیم با سرکه بچکانند **قطری** که ریش گوش را نافع باشد **من** زهره کوفته را با اصل نیک

یک حل کنند و قطور نمایند **قطری** که سبزی بک چشم اطفال را و یا ص از زایل کند **من**
غلب الشلب را آب کوفته میکشند تا صحت یا به **قطری** که سنگ کرده و مثانه را که در لیل
بند شد و با آب بر آرد و روغن خشک و روغن ترب از هر کدام و روغن عقیق درم
حجر الیهود و مغز تخم کدو و حب ککچ از هر کدام یکدرم قلیت و ورم آب حک تازه یا نروده درم
پرس بادش آن ده درم اجزا را کوفته و جوشانده آنها را با روغن جوش بپوشانند تا آب
برود و روغن بماند پس قدری حجر الیهود ساییده و داخل کنند و بچکانند **قطری** که نورش
و تره و ریش جرای بول و حرقه ابول را بنایت نافع است **من** شباف بیض و مغز تخم کدو
و خیار و کدو و درم الاخون و شاد و بنج مغول از هر کدام قدری نرم ساییده با شیر زان
ملک ریش کنند و در جری بچکانند **قطری** دیگر که نورش و حرارت و ریش جری بول را نافع
من مغز تخم بانه و انک و لعاب بدر قطور نماید شباف مایه و سفیده میوه مرغ و روغن که میوه
در حلیل بچکانند **قطری** که طنین و گران گوش را زایل سازد و طنین متغایه صوت الطشت
اجزایش خرد است **من** زعفران و افیون چند بیدستر خرق سفید مرصاف از هر کدام سه
درم نظرون یکدرم با سرکه تقطیر کنند **قطری** دیگر که طنین و دوی را نافع باشد **من** اصل
را در سرکه بپوشانند تا سیاه شود و انک یکدرم قطور سازند و بنجه که چند ساله در گوش باشد **قطری**
و دیگر که همان نماید و دهد **من** ملک الانباط یکوقیه روغن خیری دو وقیه روغن بادام پنجه پنجم
هر بانداده قطور کنند **قطری** و **من** افیون و روغن که طنین و گران گوش را
نافع باشد **من** زعفران و انک نظرون خرق سفید افیون زهره کوفته از هر کدام و نیم در خل
نیم حل کنند و نقل یکدرم مشک و انکی با روغن مرزنجوش امتحان کرده اند **قطری** دیگر
که طنین و گران گوش را نافع باشد **من** روغن بادام روغن فستقین روغن بوس
جنبه بیدستر و سرکه با هم بپاشند **قطری** که قوه و حرارت گوش را نافع باشد و چرک را پاک
سازد و غرزدوت صبر زرد زرد بچکانند نظرون درم الاخون کنند و مرصاف از نیکار جنت محدود

مملکت و نافع است جت سقا جین و مفصل و حرق است و جمع اهرن بارده و نافع است و نافع
تخمیرش در بلاد سردیه و یک سال و در گرم سیر سینه و قوتش پنج سال شترش یکدم **افقون**
چهار اسب تیر چهار دانگ فنیون ششدم اقامت باج اسب تیر چهار دانگ حمامه اسب تیر چهار دانگ
عاقه و عاشق ششدم فاشتر فاشتر تین از هر کدام چهار درم ابریشم مقروض و دستار لفرق حرق شش
درم تخم سداب و ناخواه و شکوفه کرفش از هر کدام چهار درم کل سرخ مسک اصل کاکج
از هر کدام ششدم کرفش مقل ازرق حب بلان قصب الدزیره سلخه زرین باد و درونج
عقربا شیطرح هندی از هر کدام دو دستار بذر اینج سفید نه اسب تیر و دو درم کرفش سبزه
و دو درم تخم خرفه ده دستار حب خروغ مقشر شش دستار کبریت صفر پنج دستار و دو درم صندل
عربیه سیله از هر کدام سه اسب تیر و دو درم کندر و کربج اسب تیر چهار دانگ روغن بلان
سه اسب تیر و دو درم چند بیدستر نه اسب تیر و دو درم و بوق منقح اسب تیر چهار دانگ فردا شش
اسب تیر ساج هندی سه اسب تیر و چهار دانگ قافله کبار با نفع دانه و انهای درت و فلفل
و کربج اسب تیر و فلفل انشی سه اسب تیر افود و جان و دستار و دو درم قرفه ده دستار و چهار درم
مر و ارید با نفع پنج درم بس و دستار و یکدم زعفران و زهره کاد از هر کدام دو درم زرداوند و طویل
نه اسب تیر و فلفل ابيض از هر کدام پنج اسب تیر اطبوط و کوبند آن انگشت است و بوی کزک
از هر کدام دو درم و دو درم سودا و کد که کوبند نارمشک است و دستار و دو درم و چهار دانگ
بهم سرخ و سفید از هر کدام دو دستار و چهار دانگ زهره کک و خرس و زراع از هر کدام یکدم
او و پیرا بسیار کوفته و بخته و صمغ را در شراب ریخته تا هفت روز نفوذ کنند پس با او و
بهر سینه چنانکه انگشت طاقت داشته باشد و در یک سنگ پنج شش درم شش پستی
به بند و بردارند انگاه بگیرند کفتر را و ده را که هر و رنگ باشد بچنان زنده دست و پای او
را بسته در یک سس اندازند و ترس و شست از هر کدام یک کف آب شیرین بقدر حاجت
و سه دانگ را بپوشید با شش نرم بپزند تا صحر اگر دو و بعد از آن بردارند و سه دانگ شش و شش

نور بیش و اضافی کنند از موی و استخوان و خیره و دو باره سوز بار او و یک کنند و در خور
بلان و روغن نار دین از هر کدام یک سکر چه بران بپزند و بچش مانند تاملت یا ندین
شراب غسل و خل کنند و بپزند تا بپزد و مصل آید و غلیظ شود و انگاه او و به بران ریخته بهرم زنده و بچش
س زنده و در ظرف شیشه نگارند **قطران الاسفود** که جان خاصیت دهد و قوت مزاج و
شریت پستور اول مقل و در زنده **حب بلان** و عودان و کندش حماما پوست پخ
تفاح شسته سیخه اشق بلان ذکر اصل السوس حکاک شحم لفظل زنجبیل ککج جا و شیر
و در چشتر چند بیدستر از چشمان شش بندان شیطرح هندی تخم اترج کروی و زرداوند و حبه
قابل این سه که حب انفار و هم الاغون از هر کدام دو درم و عودان فلفل بذر اینج از هر کدام ده
درم فنیون هفت درم حبل قرفل ساج به ککدن خرق سفید زهره فیل قسطخ
از هر کدام چهار درم طلا و نقره و سبزه از هر کدام دو دانگ زرداوند و روغ کافور از هر کدام نیم
سبل الطیب ششدم مسک و دو دانگ افقون یا زنده درم ابریشم خام ملج هندی شش دانگ
کبریت بخری سوخته قنده خیار ششتر منقح از حب و دانه ب طلا لیفوخ شش دانگ ناخواه صغیر قاف
پنج زعفران حب اکبر از هر کدام یکدم او و به را کوفته و بخته صمغ را در شراب کشته و ریخته و بپزند
با سه دانگ او و به غسل کف کوفته به شش **نقی** در باب بهم در بچون کفته شود **نقی** آنچه از گوشت
بریان نمایند **نقی** با امران بپزند و نافع است و صفراوی را مفرص گوشت جلوا را قیحه کرده
بچشند و رنگ و روغن و او و به بچون قرفل و در چینی فلفل و زیره داخل کنند و از یک
برنج و صغیر نیز بپزند از کاه قدری که و نیز اضافیه بپزند **نقی** و بقیه قاف و سکون
به هم و قیحه جا محمد در لغت اول و بقیه قاف و کسر بهم و سکون قیحه تا در لغت تا و بعضی غرض
جا حمله جیم آورده اند و او و بی است کوفته در دمان انداخته بیکد فقه خورده شود و قیحه از
سفوف مقدار یک کف دست و فوق میان سفوف و بقیه است که سفوف را بچمان خشک در دمان
می اندازند و از غبش آب می نوشند یا چغری دیگر و قیحه را در آب می ریزند انگاه می آید مانند فلا

منزوع العظم را ریزه ریزه کرده و در بنه را چنان قیقه کنند که مثل آب شود و پیاز و دمن بوزن
تیز ریزه او و پیچاده مثقال در سبیل و دوا له و فلفل و کشیز و برنج بقدر احتیاج و قدری زعفران
هم بعضی داخل میکنند **کتاب بنوع دیگر** و این در عوام مستحسنست بجز در دود و چنانچه مولوی
جامی گوید قدس سره **مشق** در عجب را که بوساکن بر جانب ری افتاد را و کند و بد
پیش و کاپنه طیار چوب روی غیر زکستنج بچوب که با جسم ما ذرا غذا پس و عطشی هذا
فلس از آن بسته و بجای نهاد و چوب روی روان پستش را و عجب اندر بعل نهاد و گذشت کرد باز
و شهر کوشت تا که آن در میان سهر مخلو غلو چوب رود از بعل فتاد و چون از منشی است
بر که سرخش کند و در مسموم بعل از وی تهر و کسبه زد و آنک حزه بر کف گرفته و میزد با یک کاه یا کج
بله و ری بل و جدم بمش اذ الشی و این در بستان پیشه حازه میشود و در اکثر بلاد معروف است
ص کوشت دمن پیه و بنه بکین بهم مخرج ساخته چند آن بچوب تنده که نرم شود و هر چند آب
کمر بهتر انگاه بر کنند و سرش را و وخته در یک اندازند بعد از آنکه غمر شود و صافی کنند و آب
سرد بکنند و در نه یک اگر قرح دارند بهتر است و مصالح موافق انداخته از اول شام صبح
اش میکنند و اگر از جوشن میفقد بد شود باید که نرم و سرخ رنگ باشد و عطر است باخ بکننج
تنک در طبق نهاد و کسب را بر دارند و بر آن نهند **کتاب شعی** این غذا به است تنوی غلیظ
کثیر غذا و در بضم و بدن را قوت دهد و اگر بعد از هر کینه بخورند رنگ را بکوکو کنند و اگر کس این
کتاب بخورد آب گرم بیاش منده و خرد یکر بان مخرج کند مصلحتش کجین و تو ابل حاره
است **ص** کوشت کوفته و پیاز بسیار ریزه کرده و در دستمال کرده آب آن را قدری فشرده
بهم مخلوط کرده بهن ساخته بروغن زرد یا کجند در ما به بیزند و بعضی بر روی هر قوی از آن
یک رزده میفند و پیاز و لوله کتاب و غیره در منافع و مضار قریبند بیکدیگر **کتاب**
شعی از اول بهتر و لذیذ تر **ص** کوشت بکین بکین روغن نیم من و در جیره فلفل بل
از هر که هم نیم مثقال پیغه پیچده و زنجبیل تر نیم مثقال پیاز است و پنج مثقال کشیزه مثقال

مثقال فلفل نیم مثقال کوشت را هر چه برجه کرده و زنجبیل تر و پیاز و کشیزه بوداده در آب غنی
گشتند و چون کوشت بگذارند و اندک بماند کور بار بار بارجه که را بنده کوشت را بر سنگ است
و در وقت سبیدن از آن شور با میدهند انگاه مصالح و پیغه پیغه پیغه است که کنند
و قرضها سازند و در روغن بریان کنند **کتاب بای شعی** مایه یکمن روغن برنج
در جیره فلفل از هر که هم نیم مثقال فلفل کینه مثقال کشیزه مثقال پیاز بوزن روغن زنجبیل
سه مثقال پیستور پیچده **کتاب محمول** کوشت نزار است و پیه سیر و نه تازه چهل مثقال کوشت را نیم
کنند بسیار نرم و بنه را با پیاز پس با هم بچوب تنده با قدری آب چون آتش خشک شود و در نه
و باز در دهون سنگین بکوبند و با پنج شش پیغه مخلوط نموده با او و پیه قرضها سازند و در چهل
روغن بیزند **کمال** بفتح همزه و سکون کاف با جاده و الف و لام دوا ای چشم است و تنبیه
خشک است و کل بضم کاف و سکون جاده و همزه سره را کوبند و اکل سیاه چشم را و در وضع
آن بقرط است که بموجب می آبی باخته و باین علم شده است و کوبند سیاه چشم را و در وضع
است **قانون معرفت ادویه چشم** آنچه جواهر است چون مروارید و یاقوت و لعل و زمره
نوبره و غیره و زج باید ناسفته و زمانه و انشی و صیدی را یا ویش بوری شیرین باشد و غیر
این برای چشم کار نیاید و جویات دیگر چون لاجورد و شافرخ را بشویند چنانچه در مقدمه امیر
یافته و شک تبی و غیره شیب سفید باید غیر مبلوع و انواع دیگر نبات و ما میران چنی باید
و سازج بندی و ما میشار و هبانه و سره صفیانه و توتیا که مانده و بعضی کوبند چنی بهتر از که مانده
و عقیق یا مانده و کافور و قیصری و القعید نمایند عند عدم آن و شافرخ باید سرخ باشد و شفاف
تا آنکه رنگ داده است و نه بندی سفید و آن و آن ضعیف است و هر چه از رو یا خیر و هر رنگ
نیکوست و آنچه معدنه است بهتر است از علی چون نوت در و در استنگ که کانه بسیار قوی
نرم و بهتر است و آن در مایه سبستان و بوجستان میباش و هر در استنگ در موضعی که آنرا
سفید استنگ نامند و ازین بلد آنجا یک مرجه کمر است بطرف شمال که این ضعیف تجربه نموده و بچ

بفرستد و خفاش و حردون و غیر او است که از سه ماه بهشت که در شیشه باطله محفوظ باشد
اما حافظت فرار چنان است که سرش را بسته در یک آب کنند و بچشاندند تا مقدار حج
کسی سه و سنج راه برود و نگاه در اندرند و در سایه خشک نموده در جای بی غی که دارند **در این**
چنان است که جواهر را جدا جدا در دهن این بسیند و از بالای ناز که بیرون کنند و در
سعی ساق بسیند تا چون غبار شود و نگاه یک یک را در آن نموده پس میامیزند و با صلابه
کنند و ادویه چشم هر چند نرم تر باشد بیشتر نفع کند و هر چند نافع باشد چون اندک درشت
باشد ضرر کند و باقی موصیات آن در فصل موعده مرقوم گردید **وقایع** در وقت خواب
و هم در حالت کسکی و تشنگی و قی و سبیل و امتلا و در هنگامی که شب پدید آمده و در روز
خوابیده یا جامه کرده یا در ایام طمث یا نفاس باشد ممنوع است و احتمال ضرر میرود و همچنین
در هوای ابر و رعد و بادهای آتوان و زلزله و خفوف و کثوف و آنچه از منتهای آنکه در باب موعده
تکرار یافته معمول دارند **فواقد** **تجمل** است که بعد از آنکه دواي خوب پاکیزه بهم رسانیده بپزند
نذکور سبیده بشنید میلی که بسیار باریک نباشد خصوصاً سرش که دارد بدان برداشته میشود
اندک بزرگتر باید و با مایه ترنادر و بیشتر بر دارد و نگاه چشم را بسته بکشند بدست راست
و بگشت مسج و ابهام و میل را بدست چپ گیرند و سر میل را بپوشند و چشمی چشم بر بند و میل را بدست
و سطر و ابهام بتابند تا در چشم بگردد و هموار و در چشم رسد چنانچه چشم خسته نشود و چشم چپ
بدست چپ بکشند و بگشت خضر و ابهام و میل را بدست راست از گوشه چشم بگذرانند و بتابند و
چون میل را از چشم بردارند یکبار بگشت از یک بر اندازند که بر روی خواهم نشود و بدست چپ بردارند
و یک بار بگشت باز آید و از آنکه خواهد طبیب که یک چشم را باز گرداند و از آنکه ابهام و سبب بپزند
همواری و کف میل را بدست چپ گذارند و بر فرق خود بزنند تا بارگردد و چون فارغ شود یکبار بدست
از چشم نذرند و چشم که با در دست هیچ حال میل بدان نوبت رسانیده و از آنکه در روی نیز انداز
کنند میل از دوز و از پس پس یک یک بکشند تا چشم از میل اول آسوده شود و نورش در آن

ساکن بگرد و میل و چشم را بکشند و از آنکه رمد با ضربان و در و باشت قطعا در روی تنه نکند و بجز در آن
نرم چیزی دیگر ننهد و بکشند و در چهاردهای کهن و غریب که در سخت نباشد چون چوب و سبیل و طوطه
و مانند آن غیر در روی تنه و نیز علاج نباشد و آنرا که سفید یا آماریک باشد موضع آن آثار را بداند و
بخارند چنانچه بخار آن اسحق رخ زرد و این دقیقه را از دست نهند و باید دانست که آنچه مصفی
فم موعده است و چشم است و مردم مانند برف و بعضی جو منات و مبروات و هر قوی
موعده است و مقوی چشم است مانند بلبلوس حمل و آله و خیره و اگر آله را با قند هر روز سفوف
کنند مقدار چهار مثقال مصفی موعده و با صره و ناز یکی چشم را زایل کند و در حفظ صحت در باب
موعده بیان است با بخار جوش کنند **وقت** **اچال** زمان ادرکشن و ترکیب قوتش تا یک یک که
که آنجا موعده است و چشم است چون کل کجوا هر و خیز و روش تا به هر کلی که تو تیار و آمد و اقلیمیا و مانند
آن در و سببهای بسیار میماند **فصل** **ان** بهترین محافظت آن چنان است که در شیشه کنند
معدوم است از آن با مناسبت بیشتر و سرش را بک و موم حکم بیند که مطلقا با در آن را در نباشد و
بوا در آن اثر نکند و در موصوت سببهای بسیار اثر بخش نفع کند و الله اعلم بالصواب **کل** **فیه**
بفتح هزه و سکون خین بجه و ففتح موعده و سکون را در محله یعنی که در آن ترکیب از جانیوس
در فصل مرقوم شد **اکسیر** با نواعه در آن فصل در تقاضا شد **کل** **سلیقون** بفتح عظه
و الف و فتح سین مهله و کسر لام و سکون تخانه و ضم قاف و سکون و او نام این ترکیب است
و گویند نام شخص است که این را ترکیب کرده است و قبل هو اللون الزمانه و قبل مملو که و قبل جالب
و نافع و مضار و صفت بعضی از آن در باب موعده دانسته شد **کل** **سلیقون** نافع است چرب
و سبیل و خشاوه و ناخن یک کند و جفن و در موعده را جزا و خروست **ص** فاضل زنجبیل حنی
بوست بلیله زرد و سیاه از هر کدام خبر میدهم کف در یا شش درم شکوفه خردم سیاه
و نقل از هر کدام چهار درم تو تیار و بکندم **کل** **سلیقون** صغیر منافع این و منافع کبر که در باب
موعده گذشت یکیت جزایش بگشت جزو است و زشت و شش درم **ص** اقلیمهای طلاده

جری از هر کدام چهار دانگ سره بخورم شش فنج لودلو بکر از هر کدام یک دانگ توتبای هندی سه درم
زنجار نوش از فلفل و در فلفل سبیل و فلفل از هر کدام یک دانگ نیم مایه ان نمک هندی از هر کدام دو
دانگ **کل باب** نافه است ابتدای آب و فود آمدن آن و لاخری چشم را جزایش هفت جزو است
درش هفت درم و دو دانگ **ص** توتبای پرورده باب باران نشسته از هر کدام یک درم مایه چهار درم
اقلمیای نقه مرورید بکر از هر کدام یک درم صبر مقویری یک دانگ نیم زعفران یک دانگ **کل باب**
روشنایه راز یاده کند و با صهره راجا فطت نماید جزا شش جزو است **ص** سره صفهانه باب یابی
پرورده و در زده درم مرقشای و بی هشت درم توتبای ندر با لطر و اقلیمیای نقه سوخته نیمه
از هر کدام دو درم لودلو بکر دو درم مسک دو دانگ **کل باب** جرب است **ص** زعفران مقویری و دره
خضر و عینین **کل باب** جرب صاحب منباج **ص** سره صفهانه یک مثقال لودلو بکر یک درم مسک یک درم
لودلو مقبول نموده بعد از مسک با کلاب ساینده مسک را داخل کنند و بار دیگر باب با و بان
سایده خشک سازند **کل باب** از اقلیمیای هندی وستان در تقویت نور با صره نظیر انداز چشتی که
ضعف با صره شایخ را علاج میکند و مکر امتحان نموده اند و اکثر موافقند که سبب ضعف به
بشد زایل میکند نواید بسیار دارد و جزا شش جزو است و در هر ماه یک مرتبه بکشند **ص** اقلیمیای
طلای سوخته زنجبیل زینج شایه از هر کدام یک مثقال شش درم عدس برت و نه و در چینی سه مثقال
در فلفل در بکر بزبان کرده و مرورید مسک از هر کدام دو مثقال فلفل سیاه مرقشای از هر کدام یک
مثقال فلفل سفید توتبای که مانده از هر کدام ده مثقال توتبای بارونیه نیم مثقال زهره شیر خشک
کرده عد و خون خوکش خشک یک فنج سره صفهانه بقدر حاجت کل سازند **کل باب** نور چشم
را زیاده کند و مقوی و حافظ بصیرت جزا پانزده عدو است **ص** یا قوت سرخ یا قوت کبود اصل
ابد از هر کدام سه مثقال زبرجد و مثقال فیروزه پنج مثقال مرجان و مثقال لاجورد شسته
پنج مثقال ورق طلا و نقه و غیره شش از هر کدام نیم مثقال سره صفهانه است مثقال توتبای که
مقبول ده مثقال بخرایض هر کین خفاش لودلو بکر از هر کدام دو مثقال مایه بل کشند

بکشد **کل باب** و یک نور با صره بدو چشم را صاف و روشن گرداند و مایه سبیل از ایل کند جزا
دوازده جزو است **ص** اصل لودلو در فیروزه و نه و یک نفر از هر کدام نیم مثقال سیاف مایه یک مثقال
زعفران چهار دانگ لودلو بکر مایه ان چینی حفص یکی و فلفل سبز هندی سبیل سره صفهانه
از هر کدام یک مثقال **کل باب** و یک مقوی بصیرت و جلای تمام و بد و صحت چشم را کند و جزا پانزده
ص سره صفهانه شش درم توتبای هندی دو درم مایه مرجان و نه و یک حقیق یانه مایه ان
چینی فلفل سفید و در فلفل اقلیمیای نقه و رو سنج از هر کدام چهار درم سرطان جری لودلو با صره
سازج هندی از هر کدام یک درم یا قوت سرخ لاجورد شسته زعفران توبال مس از هر کدام دو
درم **کل باب** و یک قوت چشم و بد و صحت آن را که دارد و جزایش ده جزو است **ص** سره صفهانه
درم مرقشای بخورم اقلیمیای طلا لودلو بکر از هر کدام سه درم زعفران مرجان از هر کدام یک درم
سازج یک درم زنجبیل که نور از هر کدام یک درم قیر طرسک طنجیر صلابه کنند **کل باب** و یک
که همان غایت و بد جزا هفت جزو است **ص** سره شش درم توتبای چهار درم ب مرقشای از
هر کدام دو درم مرورید با صره هفت درم سازج هندی یک درم مسک یک مثقال **کل باب** و یک مقوی
بصیرت جزا هفت است **ص** اند هفت درم مرقشای بخورم اقلیمیای طلا مقبول است لودلو با صره
از هر کدام سه درم زعفران یک درم شاد و دو درم **کل باب** که تقویت با صره نماید و طبقات عین
را قوت دهد و اجفان را قوی کند و دمه و جرب و سبیل رقیق و پشت روغش و ده رانایع باشد
و حافظ صحت چشم است جزا است و چهار است **ص** سره صفهانه ده درم توتبای هندی که زوایتان بسک
بصری شمرت و در دوازده طرف چین مایه بسیار نازک و رقیق سبز یک مایه شاد قوی تر و بهتر از توتبای
که مانده است و مرقشای طلا مرجان لاجورد شسته سازج هندی فیروزه ورق نقه مایه ان
فلفل سفید اقلیمیای طلا توبال مس شش شش از هر کدام چهار درم سرطان جری شش درم توتبای
است اصل زهره زبرجد ورق طلا مرورید و در فلفل حقیق یانه از هر کدام دو درم زعفران سه درم
و در بعضی نسخ و نه و یک چهار درم است و در بعضی سره مایه ان جزا است **کل باب** که بصارت

از اطباء آن مکتب نباشد و صفای آن بخیا لاخط و زکوة باشد و نماید بد باذن الله تعالی اما چشم بسیار
بریم نیزند و در مد بکه در رخ میا در و چنانچه پوشیده میشود و روی دیده و طبقه ملحه آمس میکند و بواسطه
روز آب و در طبابت بسیار از چشم میا و در روز سیم کمتر میشود و اگر طاقت داشته باشد باز در چهارم
قدری و در کشتن با بکسل ازین بکشد و اگر تا چهارم در چشم و یا بیشتر بکشد و هم چنان بریم خورد و پسند
و فور و شایسته بیند از دنیا میون را ساییده و در و کشتن با بکسل ازین بکشد و اضافی از چنان
بار اکتال شده اگر هر چند مزمن باشد و سالهای بسیار گذشته باشد و باید مفروض باشد و مرض
دیگر بان نباشد که مظنون فزایدی است و باید اول فصد کنند از هر دو دست و سهیل خورد و خوب
تنقیح محده و در ملغ کنند انگاه این دوا را بکشد تا رخ بسیار بدید **کیر** کند عیون الدک را که بعضی
خون خور گویند و شهور است چشم خروس و اهل هند جبهه مانند و رنگ و گوشت کور کند و در اوزان جبهه
ایشان بچین است نه آن جبهه که نزد اطباء کچو میانه است بس مشق کنند و آب ایند تا چون غبار
شود و بکشد و قدری محوس و در و کشتن و هر چه آمس بیشتر کند نفخ بیشتر کند و روز و در سود
و بد و این علاجیت که تا حال از احدی دیده شده و این ضعیف با طبای بسیار نموده و بعضی طای
و اهل آن مذکور ساخته و گفته اند که براده مس قیر سر را چون در بول آن فلکند تا زنجار شود
و شبها روز اکتال نمایند سبل را زایل کند و فشر البیض مکنس را که ده روز در سر که خوب بنده پسند
و خشک کرده همان فایده دهد بقول شیخ زبس **کل طبایبیر** که چشم را خشک سازد و گرمی او را ببرد
و خشک کرد و اند از اعد و در و با هفت است **ص** و در بار بد از هر کدام یکدم نشسته چهارم
سفیده در زبر و دو انگ توتیای پرورده باب بدان طبایبیر از هر کدام یکدم کافور و انکی و نیم چوب
دوا با ساییده شود کافور و طبایبیر را جدا ساییده با ناه مخلوط نموده با پند تا خوب فروج گردد
کل طفره که چون بر ناخنه پشند و قدری مغزج اقطن ساییده بر پشت چشم بنده و بکشد
و چند شب متوالی بعمل آورد تا ناخنه را بر طرف کند اجزایش چهار است و زرش دوازده درم بغیر از آن
فیل **ص** توتیای کرمانه نه درم سرب منفرد و درم سیما یکدم تاخن فیل برابر سیما بسیار ایند چو

چون غبار و توپال مس یکدم زنگار یکدم و نیم چون اکتال نمایند ناخنه ضعیف را زایل کند و فور بر
خشک را چون غبار سایند و در چشم کشتند و بعد از سه روز بکار نمایند چند مرتبه بسیار نافع است و اگر
خشک را با زیت بنهند تا غلیظ گردد و بر پشت چشم بالند و قطع آن کند و گفته اند که چک کوشش آن
از طرف کند و جای نوس کو بد که ایرس را چون مداومت کنند و بان اکتال نمایند ناخنه را قطع
نماید و برادره و یک اگر بر شند و آب بنزد و در نفخ کند و کند رسوده را با کلاب از نموده و اند با در آب کم
و غسل و بر هر چه از سو مند است و کشیدن خرد افار و غسل از بر طرف کند و رنگ اندر آن و طبرزد
چون سلی از آن ساخته هر روز بکشد این ضعیف اکتال نموده و گفته اند با قوت کبود با نی صیته
چون است مرتبه هر روز در چشم یکد و اند بعد از چند مدت باطل گردد و زایل شود باذن الله العظیم
کل غریز کیر گویند موافق این بولس حکیم است که برای یکی از ملوک مصر ساخته بود و چون در مصر پادشاه
را خبر کردند که ایند از بخت کچل غریز است و پادشاه گفت که برای یکی چشم را و قوت میدد چشم را و نش میگذرد طبابت
از اجزاء بغیر از نوشت در و دوازده جوشت و زرش است و دو درم **ص** اقلیمای طلا توتیای هندی
سرطان بحری سرمه صفیانه توپال مس ساج هندی صبر مقو طری مس سوخته شایخ عدی
از هر کدام دو درم فلفل سفید و سیاه و در فلفل نوشت از هر کدام یکدم **کل غریز** و دیگر اقوی از اول
نافع است ابتدا ای آب و نش را و ضعف چشم را و غشت و ده و سلاق را جدا بازده است **ص** توتیای
هندی صبر مقو طری سرطان بحری زعفران سنبل الطیب از هر کدام دو درم شایخ مغول سندی
فلفل و در فلفل نوشت از هر کدام یکدم و نیم شک دانک کافور نیمه انگ و در اخر امر زعفران شک
و کافور را ساییده و داخل کنند **کل غریز** دیگر جلا میدد و بیاض را و نفخ میدد و ضعف بصر و تقویت عین
و حفظ صحت آن میکند مجموع برده جوشت **ص** اقلیمای طلا توپال مس توتیای هندی شایخ
مغول سرطان چتر کل صفیانه فلفل سفید و سیاه در فلفل از هر کدام سه درم سنبل هندی و فلفل
بزر زعفران و در فلفل از هر کدام یکم شقال شک هندی زرد الح نوشت از هر کدام یکدم شک دانک

کافور مشک **کل** نصف بصراقت دهد و دمه و جگر را سود دهد اجزا نه جزو است **س** شاد رخ عدس سباج
 بندی از هر کدام دو درم فلفل دم الاغین از هر کدام بخورم روغن مازو از هر کدام یک مثقال فلفل مشک
 از هر کدام یک انگ کافور یک طوبج **کل** میر و جلی جدقه را قوت میدهد و نفق بصراقت را ایل میکند اجزا نه
 جزو است **س** کل صفتها از اقلیمای فنی سفیداج از صاف نشسته از هر کدام بخورم توپهای اندی
 سه درم مامیران درم در نیم بس بند چون خیار **کل** جلی از حکمای اندک سرب لاث و جیب العل است
 در ظلمت و خیار **س** خرف چینی و مثقال موی دم اسب که مکر باب انگ شسته باشند و مثقال نیم
 ساییده و صد شست مثقال کجرا هست رس نموده هر شب یکجهه را نقوع سازند و صبح آب را لاش
 گرفته سحی نمایند با دوا تا مات است روز بهین دستور با هست جفته هر روز بسایند **کل** مر قشیش
 نافع است فلفل چشم را قوی گرداند بصراقت و دما جزو است **س** مر قشیش ای طلوع شاد رخ
 سره صفتها از هر کدام یک درم نوش و تخم که و سرطان جری زخفان از هر کدام نیم **کل** ماکا با در
 در و درات و انسته شد **کل** نزول کافور اجزا نه است **س** زهره زکوه و درم تخم فلفل یک مثقال فلفل
 نوش و از هر کدام نیم مثقال سنگه و در انگ باب بادیان با سداب بسایند و خشک کنند مکر
کل نزول که جرب است در کمر از چهل روز زایل می کند باذن الله تعالی اجزا نه جزو است **س** فلفل
 بذر کهنم زهره باشد بازه خوس با شویه و زهره آب آبی چون سه روز در آب نهند پس غسل
 آتش نمیده مخلوط نموده اکتال نمایند در بست چهار روز آب سباده را زایل سازد و دما رخ خوس
 سفید در سیر جل نموده نزول را بر طرف کند **کل** البقرین که چشم را در کیمیل روشن کند و اکثر امراض
 از اجون حرق و حمرت و جرات و جرب و دمه و ظلمت و سلاق را زایل کند و کیمیل آن بهتر از صد
 میل کل لجا اهر باشد **س** طلا نقره سیاه قانی حار چینی از هر کدام بخورم افیون نیم جزو نیمه فلفل و خوب
 از خلاص در آمده طلا را با نقره خوب کنند انگه قانی را بنید از بند بس خار را آب نموده با سیاه
 محلول کنند یا با قانی و باز اینها را نیم آب کرده کرده بجا کنند و بسایند با افیون تا دوسه روز و

کدو نریک میان صفت و
 اجزا حار و خفیه و نوبی
 نوبی نوبی و نوبی
 بد سامع شکر
 در معان سبز طیب
 و درم شاد رخ
 شکر درم فلفل و زعفران
 در سبک کیمیل مشک
 کافور مشک

روز و در ظلمت و تیر و که اگر عوص افیون مشک خالص کنند قوی تر و بهتر باشد **کل** دردی از
 جالینوس است نافع است قروح و ظلمت و جکه و عشا را و عافیت چشم است اجزا نه جزو است
 و زرش است چهار درم و یک قیراط **س** سفیداج و صاف باشند از اقلیمای نقره چهار درم صمغ عرب
 شاد رخ از هر کدام چهار درم افیون بسایند نجس سوخته زخفان از هر کدام یک درم کافور یک قیراط
 شیاپی کنند و در وقت حاجت در بنور و قروح قطره و در بانی اکتال نمایند **کل** بندی از این ج
 نافع است بیاض و غشا و دمه و جکه را اجزا نه است زرش است و سه درم **س** شاد رخ مغول
 دو درم بنید صفر زنجبیل از هر کدام بخورم فلفل دو درم نوش و درم بسایند **کل** بندی نافع
 دیگر که نافع است انواع صنف بصراقت و پینا تیر کنند اجزا چهار است اوزان ده درم و نیم و سه جبه
 است و هر جبه با مصلح ایشان یک عیون الدبک است **س** قنبای که مایه کشد سباج مصفر و درم
 سرب پاک در قند تقیه کرده دو درم لور لور ابدار سه جبه و سیاه را در نیم بگذرند انگه سه را با نیم
 از این چنان باید که سرب را بگذرند و در سیاه را بگذرند انگه بسایند **کل** بندی دیگر که مستحقان
 ضعیف است و بسیار نافع است و همیشه امتحان شده و باین اثر کمتر شده باشد بیاض و ظلمت
 و صنف بصراقت را زایل سازد اجزا نه جزو است زرش است مثقال و سس نخود **س** چمن نفوری و
 مثقال روی سوهان کرده زخفان صدق قراض در فلفل نوش و از هر کدام یک مثقال و سس
 روی سوهان کرده را با چمن اول بسایند تا چون خیار شود و باقی او به بر یکدیگر ساییده و در خر
 مشک ساییده را مخلوط نموده بشنم جتا سه روز سحی بلیغ نمایند انگه بسایند تا خشک شود و
 شبیه نمک از **کل** که چشم را قوت دهد و یک چشم و جدقه را صاف کند و ماده سب و ناخن را از چشم باز
 دارد و بصراقت کند و نور دیده را بفراید اجزا نه جزو است **س** پوست بلبه کابی و زرد مامیر حنی
 خرق صفر از هر کدام دو درم مشک طرز زرد لور لور کف در با زخفان سبیل بندی شاد رخ مغول
 بادیان سرطان جری سوخته توپهای بندی شیاپی مایش کافور سفیداب از زیر اقلیمای طلا
 ورق کل سرب جفص کبی پوست بلبه زرد اجزا نه وی بر روی سنگ سماق باب بادیان مکر

باید و خشک کنند و باز بسیند و هر چه بیشتر بآب بادیان ساییده شود دفع بیشتر می بخشد **کل**
و دیگر که نافع است خیالات و غشا و دماغه و بیاض را **مس** سرب سوهان کرده چهل مثقال بکوبند
که آخته چهل مثقال تخم لعل کیمشال و در فلفل کیمشال و در یک فوش و لاجانی کل کرده آتش نرم کنند
و در پیش از بار که شسته همین که آتش خاموش شود باید بسیند و اگر قدری نیم سوزان
مکدر کنند **کل** **مندی** که نافع است جرب و سلاق و حارث و دمنه و ظلمت چشم را **مس** فلفل قوی روح
جست زریق روح و فلفل را با هم که آخته پس فمرا و بهم که آخته در سیاه اندازند و سخی بلین
نایند تا مانند غبار شود پس افیون را و اندک مایه ان نیز **کل** **مندی** که نافع است جفت چشم را و سوزان
را نیز کند اجزایش دو از ده جزوست بغیر از مس **مس** آقا قیاسی **مس** اندوه دم مایه ان سر مایه ان
و در کوبه فلفل اقلیمای طلا از هر کدام دو درم مس سوخته و در فلفل نشت در از هر کدام یک درم
مرفش با درم کافور مسک از هر کدام دو دانگ بسیند **کل** که چشم را نیز کند و در سوزان از ازاده
ساز و اجزای چهار است اوزان ده درم و نیم و یکصد و **مس** توتیای که مانده شد دم لود لود بکوبند و
سیاه دو درم سرب سوهان کرده به درم و نیم سیاه را در بوته کنند و سرب را که آخته
در آن در بند پس اوینه کوفته و پخته را بجا کنند و سخی بسیار نایند و کوبند و روغن بیدار و روغن
تراب جرب است **کل** که فمرا رخته را بر ویاند اجزای جزوست **مس** استخوان خرمای سوخته نیم درم و
کند چهار درم سبیل جرب بلان از هر کدام سه درم لاجور شسته دو درم نرم ساییده در جفن
میکنند **کل** که جفت چشم را نکند و دمنه و سبلان و طوبت از آن نافع باشد و بصیر را جلا دهد اجزای
است **مس** توتیای هندی یک درم سمره صفه مانده دو درم نک اندازد بر جعفران بکوبند کافور کیمیه
جمجمه را کوفته و پخته و قدری پوست بلیله گابی را در آب باریان جوشانیده و صاف نموده و اوینه را بلین
آب بسیند تا آب تمام نشود و آنکه خشک سازند و دوباره بسیند چون غبار و از جرب پخته
اکحال نایند **کل** که خراج چشم را زایل کند هر گاه در می باشد و بعد از استخوان استخوان کنند و
هفت است **مس** زنجبیل خالص چهل درم کل فلفل دو درم مایه ان فلفل در فلفل از هر کدام دو دانگ

و دو دانگ توتیای صحیح از هر کدام یک درم چون غبار بسیند **کل** که جفت بصیر را زیاد کند و در
کردند و جفت چشم را نکند و اجزای جزوست **مس** فمرا و دمنه سوخته شسته لود لود با سفته صبر و
نبات طرز و سوس سوخته از هر کدام یک درم سمره پرورده آب مطهر خدرم مایه ان یک درم کافور دو
دانگ مسک و قیر اطلس از هر کدام یک درم سبیل جرب را سیاه کند و سفید که از قرجه بود و در **مس**
گل صفه مانده به درم و در یک یک درم مسک کافور از هر کدام یک دانگ و در زیت دو درم زعفران یک درم
کل و دیگر که حارث چشم را نشاند و صف با صرد را زایل کرد اند و دمنه و چشم را قوت دهد و صاف کند
مس اندک صفه مانده در در آب بادیان اقلیمای فمرا سفیداب فلفل شسته نشت از هر کدام نیم
توتیای که مانده شسته به درم مایه ان چهل درم **کل** که در کان را بر ویاند و فمرا این روش حکیم
است اجزای از ده است **مس** سمره صفه مانده سرخ زک کچور و صاص سوخته نیم جزو توبال مس زعفران
روغن کل سرخ مرصاف سبیل هندی کند و در فلفل فلفل سیاه از هر کدام ربع جزو خسته خرما
ی سوخته و در کوبند و وزن اوینه مسجوقه **کل** و دیگر که مشهور است بدواء الکاتب جفت
و لشف و طوبت چشم می کند و پنهان را قوت میدهد **مس** شیا ف مایه انی بسیار نایند و زور از هر کدام
یک درم کل صفه مانده مرید با مطر دو درم بلیله زر و بندم عصا زه خوره یک درم کافور یک دانگ **کل** **کل**
مس **کل** جرب اجزای جزوست و زرش بغیر از شش درم **مس** کل صفه مانده شسته چهار مثقال سبیل
چهار با سدر و مس از هر کدام یک درم رنه که مبدق هندی کوبند و مندیان هر نه بهاء انصافه را و جمل
نایند و این را بیشتر شال شویان استعمال میکنند و یکدانه بقرق و درق زیتون بسیند و چند مرتبه
خشک سازند و اگر کیمشال خسته خام و مسک عالم کیمشال با آن بسیند قوی تر باشد و زور
از جرب **کل** که بیاض را زایل کند و دمنه و جکه و ستر خای اجفان و اکثر امرض چشم را نافع باشد
و جاف جفت عین است و چون در ایام هفته هر شب و چشم کشند با میل طلا از کوری عین بسیند
اجزای است است و زرش چهار درم و چهار قیر اطلس است **مس** اندک صفه مانده مرفشای فمرا از هر کدام چهار
درم اقلیمای فمرا از هر کدام دو درم س و ج هندی یک درم لود لود زعفران از هر کدام یک درم

شک چهار قیراط **کلی** که دمه را از ایل کند اجزا پنج است و زرش بازده درم و نیم **س** تو تپای کرده
مغول بخورم بپوست بلبله زرد صبر زرد از هر کدام دو درم فلفل بخورم **کلی** که چشم را تیز کند
بیاض قلع نماید و دمه و سبل و سلاق و غلط اجفان را از ایل سازد **س** مس را بشیر زنان
و سرکه و جسل سخی کنند تا خشک و غلیظ شود **کلی** که برای سلاق و سبل و اکثر امراض نافع باشد
س خار چغندر و فلفل سوا و بوزن هر دو از قیون در سفال ریخته کم کم بخوروش دهند تا کشه شود و بشیر
چون خیار **کلی** که در ساعت کو کند **س** خون خفاش و ورق را خشک کرده و ساجده بکشند
کلی که دمه آورد و وجع چشم را نفع باشد اجزا شش خروست و زرش و دمه و یکد انگ **س** فلفل
و در فلفل از هر کدام یک درم زعفران چهار درم حنظل شش درم سبل چهار درم کافور یکد انگ **کلی** که
جلجلا را برماند مقوی بصر باشد اجزا هفت است و زرش است به درم و نیم **س** انجمد صغیرانه مقدم
مرقش بخورم اقلیمیای طلا بس لوله بکند از هر کدام سه درم شامخ مغول دو درم زعفران یک درم
کلی و یکد که تقویت بین کند و مژه ریخته را بر ویاند اجزا هفت است **س** کل صغیرانه سوخته شش درم
مرقش چهار درم اقلیمیای طلا دو درم زعفران یک درم از هر کدام یک درم فنج شک چهار جوهر لوله
و انگ و نیم **کلی** در باب میم و فصل مزجیات گفته شد و انشا الله تعالی **کلی** بفتح کاف
و کسر را دمه و سکون تخم دمه و دمه بغازی قوت و کشک و بصره اقطاب بفتح همزه و کسر قاف یعنی
اجزای مزجیه میم و کسر را میم و سکون تخم دمه و دمه مجهول نامند و این طعام مده و ج و ماکول
خواری است هر چند در بلاد دیگر هم بسیار نامانند باین کثرت و شهرت نام که اکل دوم است
و بهتریش خ است که از دماغ میش میریزد طبعش سرد و خشکست و قایض و مبر و در میم
و بیان کرده او سه سال کنه بسیار نفع است و نفث الدم و زرقی و اسیر را فایده دارد و موله را
بلغ غلیظ و مده و مصلحش کنگبین و جوارشات است و بهترین طریقه اکل آن که الذانوح است
چنان است که بپزند و در ظرفی کنند و بپزند با آب و قدری مغز خرسانه انگاه صاف است
و قدری روغن و گوشت و انش که قورمه باشد یا پیاز و توابل چوشتانند تا اندک غلیظ شود و نان ریزه

ریزه کرده صرف نمایند و برین صورت خورش کمتر میشود و بل قوت بدن میدهد و ششها میآورد
و آنچه از دمه رویه و معنایه که قبول طبیعت باشد و لذت مفرتش قلیل است و منفعتش کثیر **کلی**
بفتح کاف و سکون را دمه و فنج کاف و دیم و ضم را دمه و سکون و او و فنج با و سکون و
سکون است و در فصل سین گذشت **کلی** در مزجیات گفته شد و انشا الله تعالی **کلی** که دانه
بچون کاشک است اجزا شش خروست و زرش است به درم مزجیش گرم است در خرو و درجه
خشک و در یکدرجه و نیم و در ذخیره سه درم و درم و قنفل نصف آن اضافه کرده و در اوزان نیم
تقوای و یکدرست **س** قصب الذریره اظفار الطیب کند از هر کدام چهار درم شش قرفه زعفران
از هر کدام یک درم میوه ساجده چهار درم شک و دانه هر کدام یک درم بشراب ریخته بخورند و قضا
سازند و برای اهل ایمان که فرقه ناجیه اند ما را حاصل قرص کنند **کتاب سرطانه** که تب و
رانی است و صفراوی و سبل را نفع کند و تشنگی و حرارت را ببرد **س** بکیرند سلطان کپور
آماده و علامت انوشتر است که چون سوزن بآن فرو بردند رطوبت چون شیر از آن جدا
شود و قهوه و بایهای او را بپزند و مکرر بنم و خاکستر بنویسند در کتاب بکشند و بپزند
و اگر سلطان نباشد غناب و خنکس در آن بپزند و کتاب آن باشد که جورا مفسر کنند و
بجاش نهند و زرد آب از آن بکشند **کتاب سرطانه** که در اوایل قبول بکار آید **س** آب کدو و
شک جو مسوی سلطان مقطوع را در آن بپزند و بار و غن بادام یا کدو بپزند **کتاب**
سرطانه دیگر که مدقوق و مسلول را نفع است **س** بکیرند سلطان و اطراف و جشاء او را در آن
چند بار بجاشکند و شک آب بشویند تا به موت آن رف شود پس در کتاب اندازند و روغن بادام
یا کدو بپزند و غرض آب شیره که و کشند و باندک کشند خشک با تر بود و تازه سبز خوشبو زند
و در همه جامه او از کتاب آب جو است **کلی** بکیرند جو پاکیزه پوست کنده شصت مثقال آب
سه کاسه در پاون میگویند و آب بر آن می پاشند و شیره آنرا میگیرند پس صاف میکنند و میخورند
و چون بچته شود و بپزند از **کلی** اشیر شک جو است **کلی** قوت است و در کویس گذشت

کک نان میده دوات است و غذای حجاج و مریض و شامی و مهری است و اهر و
بکاک شربت دارد و در فصل خبر گذشت **کک الفزال** کبک غین میخ فانیست و خبر
اختلاف است و گفته اند آنچه از شرک و آرد جو میس از دخیل نیست و به آرد و سبزی و منسوب است
و از ترنجبین صاف تریتب میده اوده اند و گویند منسوب است بشیرین و سبزی و سگون جا حمله
و از جمل که بلد است از یمن و اول بلاد یمن است و گویند شکر بلدی است در عمان و جال ریخ
رمان شکر پیر که کک الفزال فانیست میگویند و بنیدان شکر را قوامی میده و با در روغن
میاندازند و بر میاوردند و قهقهه میگویند و از آنرا پخته میگویند کک الفزال میده و اهل ابران
شکر را قوام می آورند و کد بر هم می پیچند و هر چه خواهند بدست از آن میس ازند و اکثر شکر
میگشتند تا مانند ریسمان بلند میشود و آنرا بقوام می برند و آنه و آنه طبعش معتدل است و حار
و بارطوبت کم و یقین طبع و نفع میده بدست و سینه را تا طلبا که فانیست میفرمایند و ادبش آنست
است و کاه نبات **کک کلان** ظاهر مغرب باشد از کولی کلان هندی و این ترکیب از حکمی
هندی است و طبع معتدل را که از سر روی و مری باشد و بهنای کند را باز گرفتن بول را بکش بدین
درص و سرکه و بنفشه و کبک و سبزی و صلب را و نامور و با سور و قوی و سبزی
و خشتاق و رحم و چهار پهای آنرا و صرع را و مزاج سرد و اسود دارد و اجزایش سی جزو است و خبر از
فانیست و روغن کجند و زرش شفته و هفتدم و نیم تقریباً هشت کرم است در آخر درجه اول خشک است
بع درجه زمان او را کیش بعد از سه ماه تا چهل روز نیم است و توان کرد و این ضعیف در بستان
پانزده روز در آفتاب میگذارد و از کد و غبار کاه داشته بعد از آن نفع میگذرد و نش تا پنج سال
قد در شش تا چهردم **بلبله** کابی بلبله آله مقشره از هر کدم هفتدم فلفل در فلفل و حبیب فلفل
نک هندی سرخ و سیاه و زردانی و بطرز و خمیر و آن انصاف و شیرین شیطرح هندی سبزی
قرقه و فلفل بزرگ مقشره صفر فانی شونیز حبیب و سبیل کون کرمانی سبزی هندی کوشنیز از
هر کدم چهردم تر بدست صد و پنجاه درم فلوکس خیار شیرین از دودرم موز منقعی نیم من شیر و آله

آله پاک کرد و یکمن موز و آله را در دوازده من آب پزند تا دو حبه برود و یک رسد بماند بپالانند
و خیار شیر را اندرین حل کنند و سه من و دو استار فانیست و این آب بکند از دبا تش نرم و نیم
من روغن کجند تا زو با آن بپایزند و یکد و جوش و یکد بپزند تا قوام گیرد پس و از و با ریدان
بسرشدن **کک کلان** و یکد و در معد و بهنای کسند و غشی و حشر البول و برص و بهن و ببله و سبزی
رطب و قروح شش و غشش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و سبزی و زرد و قوی و زرد
آب و اهر ارض زنه های استن و بهنهای طعام را نفع است اجزایش است و یکجزو است و آن
او را ک و قوش و سبزی و طریق شش چون چون مذکور **بلبله** سیاه و بلبله و سبزی
دانه پرون کرد و بزرگ فلفل و نیم کوشن شیطرح هندی فلفل لسان انصاف و زرد
شونیز و شقیف بعضی گفته اند که شفاقل است و طبع اندرانی و هندی و طبع انجین سیاه و سرخ
و بهنیز و ناخواه از هر کدم سه مثقال تر بدست یکد فلفل او و یکد کوفته و پخته شیر آله منقعی و طبع
درست و چهار رطل آب شیرین با ش معتدل پزند تا ثلث آن باقی بماند و از آنش بپزند
و صاف کنند و از شش خیال بکند و از آنش و سبزی چهار رطل با آن ریخته با ش بکند از دودرم
نرم حرکت دهند تا نیک که اخچه و غلیظ شود و چون حل پس روغن شیر و تازه سه رطل بر آن ریخته
حرکت دهند تا با آن خمودج شود و آنکاه او و یکد کوفته و پخته را بدان بپزند و بر هم میزنند تا خمودج
کرد و **کک کلان** و از دودرم سیاه و چهار پهای بکند و سبزی را اسود دارد و دودرم و قوی و بکشاید
و با و با ریدان کند و خداوند بر قان و ببله را نفع است اجزایش چهل و پنج جزو است و خبر از فانیست
و روغن و زرش کیمیز او و دودرم و هفتدم و نیم هشت کرم است در آخر درجه اول خشک است و یکد
و روغن و زرش تا چهار سال شش از چهار درم تا چهردم **کک فلفل** کل سبزی و دو قوی
فطر اسایون ریزند چینی فوه نک هندی ایرسا غار یقون از هر کدم ششدم کما قیوس سیاه
لوس زرد و نطویل اسارون مصطکی خود بلان خطیبا تا بزرگ کابی مقشره سیاه از هر کدم
چهار درم عصا رده غافث عصا رده افستین و سعد از هر کدم چهردم تخم کثوت و تخم سبزی

اصل السوس رت السوس چو دوزهر که دم سه درم گرفت قطره با دیان اینون از هر که دم
سه درم تر بد سفید و پنجاه درم زرد که مانده چهار درم همه را کوفته و پخته پس بکیرند بلیله زرد و شتر
بست درم بلیله سیاه بلیله مقشر از هر که دم یا نروده درم آله مقشر بکیرن و نیم خمای هندی پنجاه
درم مویز منقی نیم هم را دریا نروده من آب بپزند تا سه بهره آب برود و یک بخش بماند ببالایند و
صاف کنند آنگاه فلوس خیار شتر نیم من در آب بکند از نروده و جوشانند تا بقوم حل آید و سی استا
روغن کجند تازه با آن بپایزند بس بست درم مازنیون بکیرند و اندر نیم من آب سه و قبه روغن کجند
یا با دم شیرین تا آب برود و روغن بماند بپاشند و در روهای کوفته و پخته را اندرین
روغن بماند پس بپایزند منعقد چون کنند **کل کل کل** و یک منافع قریب است با کبیر از
بغیر شرب و شکرت و شش جزو زمان ادراک و قوت و قدر شترش بپایزند ستور **کل کل کل**
بلیله شتر آله مقشر فلفل دار فلفل شیطرح هندی قهر زنجبیل حب اینیل بیک مقشر کشنیر پنجاه
فلفلویه تخم کرفش لبان العصاره زیره کرمانه اطوط از هر که دم چدرم خیار شتر منقی از دانه
نک هندی قوت ساج هندی اینیل بودا اگر یافت نشود عوضش فافله کبار کنند و جب السو از هر که دم
سه درم تر بد سفید و شرب از هر که دم بست استار سکر سفید صد و بست استار مویز منقی و بست و پنجاه
استار آب طوط و رطل و آن در آب نیم کفنه شود و در صفت مایهات و شکر ابران انداخته بش
نرم بپزند تا شکر بکند از دوز چون حل غلیظ شود و آنگاه در دو پیچقه را بران ریخته بر بالای آتش اندک
جکت دهند بعد از آن روغن شرب را ریخته بهم زنند تا خوب منجمد شود و مثل خمیر گردد پس از آتش
فیر و کیرند و سه و کنند **کل کل کل** و دیگر که استقا و چهارهای جک و سپر را زایل کند و همان
نایده دهد که نیمه سیوم و این اختراع ثابت بن قره است اجزایش دوازده است با فایند و شش
هفتاد و سه درم مزجش بقول قلاسی معتدل است در کمر و سردی اما خشکت در روجه دو نیم شش
تا چهار سال زمان ادراکش بعد از چهل روز شترش درم سه درم **کل کل کل** و درق مازنیون مدبر پوت
بلیله زرد غاریقون از هر که دم چدرم عصاره نستین سه درم ایرسا کل سرخ تخم خیار مقشر و کاسنی

و کاسنی و رت السوس از هر که دم دو درم تر بچین پاک چاک فلوس خیار شتر فایند از هر که دم نروده
درم اردویه آنچه ترست باب حل کنند و بپزند تا غلیظ شود و باقی او ویه را خشک کوفته و پخته
چون سازند **کل کل کل** و نافع است استقای بارور که با آن حرارت نباشد جزا نه جزوت
شترش سه درم تا چهار درم **کل کل کل** مازنیون مدبر غاریقون پوست بلیله زرد کسج از هر که دم چدرم
ایر سا سه درم ریوند چتر عصاره غافث سبیل الطیب اینون از هر که دم دو درم کوفته و پخته
بصل چون سازند **کل کل کل** و استقا چار را نافع است اجزایا زرد و جزوت شترش از دوز درم
تا چهار درم **کل کل کل** مازنیون مدبر غاریقون پوست بلیله زرد از هر که دم چدرم عصاره نستین سه درم
بج سوسن کل سرخ تخم کاسنی متو تخم خیزه رت السوس از هر که دم دو درم تر بچین فلوس خیار
شتر فایند بخوری از هر که دم یا نروده درم صاف کرده بقوم آورند و در روهای دیگر را کوفته و پخته
بدان بر شند **کل کل کل** کفنه غلی است که در باب چیم کشت **کل کل کل** در باب او و در باب
نک شود انت **کل کل کل** کفنه غلی است که در باب چیم کشت **کل کل کل** در باب او و در باب
کل کوزه کری را و از رمل پاک کنند و در آب حل کنند تا رقیق القوم گردد و این اجزا را بقدر نصف
کل اضافه نموده تا سه چهار روز بپزند نوع دیگر اگر کوبیده و پخته سر کین سبب جنت لجد پخته
کل خطر موی بز مقراض گردد و باب و نک بر شند **کل کل کل** بنوع دیگر **کل کل کل** موی مقراض کل طما
زغال خطر جنت لجد پوت تخم مکلس از هر که دم چدرم کل پاکیزه و دوز **کل کل کل** تسیم و دیگر **کل کل کل**
کوزه کری را با قدری کاه کوبیده و نک سجو و خاکستر پخته باب خمیر کرده استعمال نمایند **کل کل کل**
مستعمل اصل فرنگ **کل کل کل** پاک دوز و خاکستر پخته و دوز و زبل افرس سه جزو جفت لجد پاید
جزوی موی بز و دوز و چون میش بر شند **کل کل کل** بضم کاف با نیمه و الف و دال در لغت چربی
خشک باشد که با نس کر م کنند و بر عصاره کدازند جهت تسکین در دوز چنانچه بارچه و سوسن از آن
و سفال و غیر آن و آنچه در کیه کنند خواه خشک و خواه تر و بر بدن نهند و کادات خشک او کلات
او حاج ریح و ماده بارده را و کادات تراولی است در او جاع **کل کل کل** و مواد جاره را و باید بعد از آنکه

بر عفو ما و نسیان چنان که خواهند او را بر دوازند که و دیگر بروی دست باشد تا این را بر دوازند و از او
گذارد و مکرر میکند تا است و یکبار شرط و است و اندر این سه روز غیره و در او جاع مواد دیگر
شرط آن رفع مرض است و توش چون ضاوت که که آماسی را که از نفخ باشد دفع کند **ص** نکند
از هر کدام جوئی گرم کنند با هم و در کیسه کنند و بر موضع درد و آماس که دناهند که که او جاع
را تسکین و تخفیف نفخه و خفگی کند **ص** نکند گرم جادرس سبوس کند و در کیسه کنند بعد از آنکه خوب گرم
شده باشد و بر عفو کنند و چون سرد شود و بر دوازند و دیگری بنهند که که ای که اوج بطن را چون از نفخ باشد
ساکت کند **ص** با بونه سبوس کند و نمک بر آن زنند که و دیگر که همان نفخ کند **ص** با بونه و سبوس کند
و نمک که که او جاع شکم را زایل کند و تویج و در و های آنرا تجلیل بر **ص** با بونه خلی اکلیل ملک
مرزخوش نیم شب بنفشه یکم گرفته و قدری آب نمک بر آن زده در کیسه گرم کرده که که گرم بنهند که که
که زنده را بد و دفعه ناسه دفعه زایل سازد با وزن الله و جمل **ص** بگیرند و در بنهم لام و سکون داد
و فتح دال مملد و سکون را مملد با بخور و او چوبهای است که مستعمل صباغان است بلکه پوست
و خنی است سفید مایل بزرگی گرفته و ساییده و در برایش آرد کند و انقدر روغن زردچ
به هم سرشته شود و هرگاه هر سه مساوی باشد بهتر است و صبا کنند و در روی بقال که باب
نسیده باشد گرم کنند و باید در زیرش انکشت باشد و چون گرم شد کف مال کنند و بر پشت
جسم نهند و البته بنهند و چون سرد شود و بر دوازند و دیگری بگذارد که که ریاح معده و نیزه و تبک
را زایل کند **ص** جلده شونیزه کوفش ناخواه باب نمک بنهند و چون سرد شود تبدیل کنند که که
دیگر که ریاح و مواد بار دوازند که که یک سد اب از خرقه طم کل با بونه صقر نمک نوشتار
خود سرخ بورد ارمنی زاج سفید فستق در مننه که که انجمن با توید که که گرم را زایل کند **ص**
شونیزه را بکوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشند و بکرم بر سر بنهند و اگر بدون کوبیدن گرم
کرده استعمال کنند نافع است که که که صداع گرم را سودمند است **ص** آرد جو خط سفید صندل
سفید و رقی کل سرخ بنفشه بکوبند و بپزند و بقرق کل و روغن کل و سرکه که که دکنند که که شقیقه

شقیقه را سود دارد و او جاع سخت و با و های غلط را دارد **ص** و رقی مرزخوش با بونه از هر کدام دم
بکوبند و بپزند و بلعاب جلده میخته و گرم کرده در کیسه کنند و بنهند که که که نافع است نفخ رحم و معده که
از سود انجمن با بونه و دوزاری که از رسیدن با و سرد جادوت شد و باشد **ص** با بونه اکلیل ملک
بنفشه با کلاب ب ازند که که دجبت و دم گوش **ص** آرد جو با بونه بنفشه خطم اکلیل ملک در آب بنفشه
بار و غن بنفشه مخلوط کرده در مثانه که که و کرد که که دکنند که که **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
که که در باب جیم در جو ریش ندرت با نواح آن که که **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
و اگر ریح جیم که که ریح یعنی پایجا در باب بنفشه و مضار صفت آن گذشت که که **ص** ان الله تعالی
است یعنی با ضم طعام مغزش و ایش که که اید یافت **باب** **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
را دجه و سکون و او سریش و مراد اطباء چیزی است چسبند و چون سریش که چون خون از شریان
آید بنهند و بر موضع نصب بچسبند و گذارند که که خون بیاید **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
لاخون شب یا غمزوت قلقطار صبر دقاق کند از هر کدام جو **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
و سفید و پخته سرشته و با پشم خوش آلوده بنهند که که و تا چند روز بسته دارند تا جرحیت تمام
یابد **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود و آب ندیده پشم خوش حیوط کتان **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
و صف آن که دوست و میگوید بهتر ازین در روید بنیبات درین باب **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
شد **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود و ان غیر معمول است نزد اطباء **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
نوفانی ناله با میم و الف و جیم و آن غیر معمول است نزد اطباء **ص** ان الله تعالی در باب میم گفته شود
غالب و بغایت قلیل الجنبیه و دهنیه و سردترین شیر با لب یا مرطب و مبر و مخرج و جاله و مفتوح و طی
الاستماله خلط غالب معده و نافع است بل ووق و هنال بسی و مسرفه جاره و نزلات تنید و الفش
گرم و نفث الدم و التهاب خون و مضرا و جرحیت رحم و مثانه و آلات بول و جرحه ابل و جرحه امفا
و جرحه ر و جرحه آن جرحیت امعاء و جرحیم و اسهال و موی ر نافع است خصوصا با قابضات و مضغه
ان مغزی لسه و دندان و ضادان جهت او را م حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جرحیت

و منه و سلاق مفید و مضر طبعین و صحت بارد و تعلیف آن بشیاء مناسبه هر علتی شرط دانسته اند و آنچه
تاز و جوشیده باشند جلیب خوانند و طبعش گرم و تر است در وسط درجه اول و نیش در اول درجه
دویم و دلیل حرارت جلالت او است و فاضل الاطباء جالیوس میگوید که در وقت البان مساوی
است و هیچ یک بر دیگری غالب نباشد و غالباً مستحیل خون شود و کمتر مستحیل بملغم کرد و **شیخ ابو علی**
گوید در شیر دادن هر مصلول را شرط بسیار است و اگر یک شتر طحطا افتد و بال کرد و در شتر طمان است
که چهار رتب نباشد و خروان باشد و از وقت زاید نشیخ ماه گذشته باشد یا کمتر و قدی که شیر آن
و شند چندان آب شسته باشند و پاک کرده باشند و اگر قدح نقره باشد یا روی پیشینه یا چینی بهتر باشد
تا شستن زود پاک شود و در آن حال که میبند و شند خرابه نزدیک بر بند تا به بند تا در حال که بد و شند بیا
و در وقت و شندین باید قدح را در آب گرم کنند و طریقتش است که طاری یا قدح بزرگ که این
قدح را در آن میگذرانند پیر آب گرم باشد و زود زود بد و شند و کفش را گفته روز اول مقدار یک پیکر
شیر بیشتر دهند و مقدار آن پانزده درم است روز دوم و سوم و چهارم چندان بدینند پس بپسینند اگر روز اول
طبع اجابت نکرد روز دوم و سوم شیر بیشتر دهند و هر روز پانزده درم بپزند و اگر طبع اجابت نکند و دو دنگ
نکند بندی بدم نشسته تا یک درم در شیر حل کنند و بدینند و اگر تا روز سوم طبع اجابت نکرد سه سکه شیر
قدری شکر با نیک و نشسته مذکور و پنجم روغن بادام بیامیزند و بدینند و اگر از سه مجلس اضافه اجابت نشود
پس از آن شیر تنها بدینند و با جله طبع را چنان باید داشت که در شب از نوزی پیش از سه مجلس و کم از دو مجلس
نباشد و شتر بشیخ سه سکه شیر بکشد و استاده احمد فرخ میگوید مقدار شربت بنمین باید و هنگام شیر
نوشیدن هیچ غذا نخورد و مگر شربت و میگوید باید که حذر آبکو و برند و همانجا نگاه دارند و مریض را نیز همانجا
نگاه دارند و اگر آب باران ممکن شود الاغ را آب باران و گیاه کوه دهند که صواب باشد و کوه
باید چنان باشد که باران بر آن کمتر آید هر چه هوای آن خشک تر باشد نیکوتر باشد و اگر سرفه صعب
عارض شود شیر را یک درم کمتر دهند و چون منفعت آن ظاهر شد تا سه هفته بدینند و بدش شیر تر است
امین الدوله گوید سزا و از نیست مداومت بر جلیب تا آن و مغزیز که مورت و صبح است مصلحتش شکر است

ست یارب انکور **بن** بسیار گرم و جالب و مدد و سیرج النفوذ است **بن** البقر در تعریقش عین
بکسر و کینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة و تسبیحات فرمودند که البته دوازده نفا
و کجه و از موافقی است با مزاج آن از همه البان و صلاح الفده است غذای بدن بسیار و بدو نفا
فریه کند و امجاب ربو و سل نفوس و تمهای کشته را نفع کند و بهی و مصلح و سیرج البضم و کثیر الفدا و کثیر
گشاده رخسار و مولد منی و مدد فضلات و مقوی جوارح و دماغ و تریاق سموم است بقی و جافطار طوط
اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سج و نسبان و غم و دوسهس و تقویه ریه و سل که بدست خطی
باشد سود و در دوائف است امرافق سی و جرب و قوبا و جکه و جزام را و مطبوخ آن با برنج جهت طول
عمر و باخما و مغز و جهت فری کرده و بدن و دماغ کرده آن با بن و سنگ گفت نافع است بسیار
و هیچ را و قطور آن نافع است امرافق اکثر اجتم را بشرط مداومت و با کدر طرفه را نافع باشد و با اندر
ناخن و سبل و شتر نایق را زایل کند و با سفید اب ملق نفوس و اورم جاز را دفع نماید شتر بشیخ یک مصل
و مضر سیرز و دم اجشا و ضعف عصب و در دوسهس و صرخ و دندان و زنان جالبه و صابجان
خفقا رطوبه و مغز و کثرت ان موجب سنگ کرده و مثانه و مولد قل و سیرج الاستحاله است بخلط طاب
معد و مصلحتش شکر و سل و شرب آن با اینها مانع از بخل و است و چون منجم کرد و با بحث از د و قشریه
و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق علاجش فی کنند با سچین جلی و حرق و سیر که مخروج باب
بودند با تخم کرفش و سل آب گرم و مقدار کمی فعال پیزمایه را در دفع انجا ران جو شتر دانسته اند **بن** عین
از شیر کا و غلیظ تر و دیشش بیشتر است و قریب است بان **بن** جافن مالت است طبعش سرد است
تر و در درجه دسکن تشکی و بقول شیخ الریس مقوی باه و حرورین و از نموده و غذا آیت آن نیست
بدون زیاده و در اکثر افعال قریب بان است اما مضر معده سرد و کشف و دیر فهم و مدد و مولد خلط خام
و مضر تمهای مرکبه و غفنه بل منکب آن مصلحت کافند و در جلیل برورده و معاجین گرم **بن** حار و شش
از شیر مادیان گرم تر و لطیف تر و در حرک باه قوی تر است **بن** الفاش و آن شیر شیرین است و گویند
شیر ابلول او است که در ششانش با بند مقدار در بند کشتی و سفید و متخلل و شبیه با شخار و سورخ دارند و متخلل

و من
در بدن و حتم

و در باون سنگ یا بالای سنگ خوب بگویند و سخت بمانند نرم شود و زعفران را بسیار نرم
ساییده و غسل حل کنند و خنبر و مشک و جواهر را هم در سنگ سماق صلا به کنند با کلاب یا جرق
خلاف بخوی که در مفاصل مذکور شود پس غسل را صاف نموده بقوام آورند و ادویه کوفته و پخته را بعد از
غسل اندک گرم باشد بیا میزند تا خوب مخلوط شود و انگاه لبوب را در اول لبوب را داخل کنند
رو باشد و در آخر جواهر را بر تریب و بوی مسند سفیدت میکنند و بر هم میزنند و بعد از آن مشک
با بختون مخروب نمایند و از خرجه ورق طلا و نقره را ورق ورق می اندازند و بر هم میزنند تا جودی
از اجزای ترکیب شود انگاه بردارند و در ظرف چینی بشیشه یا طلا با نقره نمایند و بعد از دو روز سرش را
بر میدارند و یک روز و بازمی پوشت کنند تا چهل روز و بعد از آن حکم نموده و در انبار یا جوال جوینان
کنند تا سه ماه و بعضی بعد از دو روز و در جوی نهند و زمان ادراک لبوب بعد از چهل روز است تا
دو ماه و قوتش تا سه سال **لبوب کبیر** دل و دماغ را قوت دهد و قوت طار را زیاده کند و منی را بفرستد
و کرده و پشت را محکم گرداند و نفوط تمام آورد و در جماعت قوت هر چه تمامتر دهد و غذا باید بخورد
با قلیه بازده بپخته نیم چربشت یا کباب یا پیاز خام یا آب گوشت و قلیه ترکی مناسب باشد و از جو
ضات و بقولات مجرب باشند و اختصار به اغذیه بایسته کنند اجزاء این ترکیب چهل و پنج جز است و پشت
دو است و شش و شش و نیم تا شش گرم است در یکدرجه و نیم خشک در اوایل ریح آخر درجه
اول شترش و مثقال **لبوب ص** مغز باوم و فندق و بسته و حبه الخرا و گردکان و نارچیل و انگک و چنجه
و مغز تخم خربزه و مغز بزمبازم و کجند مقشر و خشکش اینها از هر کدام ده درم کبابه قرقه و خولجان و نقل
نقال مری از هر کدام پنج درم مصطکی بسیار سه لسان العصاره سبیل الطیب از هر کدام سه درم بکین
و سفید تخم بیون تووری سرخ و زرد و سفید بوزیدان معاش تخم جزر و تخم و سبب و پیاز و کندنا
از هر کدام شش درم خنبره اشلب قرقه و مثقال تخم خربزه خشک با کش خا قنطیر کا و خشک کرده و پو
کرده از هر کدام چهار درم دماغ کجش که در وقت بجان گرفته باشند ده درم زعفران زنجبیل و مشک
و خشک در نقل از هر کدام سه درم غسل بقدر حاجت **لبوب کبیر** متفوق علیه کرده را گرم کند و منی

و منی بخورده و پشت را محکم کند و قوت طار را بکینزد و دل و دماغ را قوت دهد و بدن
را قوی کند و رنگ بشود و رنگو گرداند و عصاب را محکم کند و در جماعت بسیار نافع است و در اوست
این لبوب در مایه و در زلف و طار و در جوی که از جبهه شتر سیر شود و شست و سکن نکند و در خوا
شست و پنج است زمان ادراکش بعد از دو ماه شترش و مثقال **لبوب ص** مغز بزمبازم و کجند مقشر و خشکش اینها
و باوم مقشر و گردکان و چنجه و زرد و حب الفطن و حب و نارچیل و انگک و حب الزم
و مغز تخم خربزه و کجند مقشر و خشکش سفید و خنبره اشلب از هر کدام ده درم کبابه قرقه و خولجان و نقل
و نقل نقال مری از هر کدام پنج درم مصطکی بسیار سه لسان العصاره سبیل الطیب از هر کدام سه درم بکین
بهمنین توورین و درون عقوبه قنطیر کا و سوهان کرده تخم جزر و سکنج و دود و تو از هر کدام
شش درم بیون بوزیدان معاش تخم پیاز و کندنا از هر کدام سه درم مغز سر عصفور و سر سورجان
مغز شیرین نقات خشک از هر کدام چهار درم فلفل مایه شرا عرابه خود خام از هر کدام چهار
درم فلفل سیاه زنجبیل و در فلفل جز بود و دانه نارنگ خشک از هر کدام سه درم زرنبا و
نقا شیرین انجریه اسارون کرفس از هر کدام دو درم غیر شنب بکدرم مشک بکدرم ورق طلا و
نقره از هر کدام یک درم غسل صاف سه وزن ادویه پیستور مهو و بختون سازند **لبوب صغیر** کج
بمان خاصیت دهد اجزایش چهل و سه جز و زمان ادراک و قوتش چون لبوب اول شترش
سه درم **لبوب ص** مغز بزمبازم و کجند مقشر و مغز انگک و نارچیل و توورین
و بزمبازم مقشر و مغز خایه و سوس و مغز سر کجش و خنبره اشلب قرقه و خولجان و در و بمان
از هر کدام پنج درم خشک سفید بسیار سه از هر کدام دو درم قرقه قنطیر کا و سوهان کرده لسان
العصاره سه از هر کدام چهار درم باد بختونه قرقه و نقل بختونه شقال زرنبا و زرنب زنجبیل و پو
و بختی کبابه چینی غسل بخت نه با قوت رماند و در ادراک بخت خولجان بوزیدان از هر کدام سه درم مغز
تخم خربزه و گردکان و زعفران از هر کدام پنج درم غیر شنب و دودر مشک بختی بکدرم ورق نقره و
ورق طلا نیم غسل سه برابر ادویه بختون کنند **لبوب صغیر** دیگر خاصیت وی آنست که منی را بفرستد

خشکاش سفید چاه درم و در و رطل آب بپوشانند تا بکشد آید پس صاف نموده بوزنش قند بپوشانند
تا بقوم آید پس رب السوس و مغز بادام مقشره و تخم کدو از هر کدام بخورم کوفته با آن مخموم سازند
لوق خشکاش و یک که همان منفعت کند شربتش تا ده درم باشد **ص** تخم خشکاش سفید ده درم است
کثیرا صندل و از هر کدام چهار درم مخموم کدو و بهدانه شیرین از هر کدام سه درم کوفته و پنجه جلاب
مقوم بپوشانند **لوق خشکاش** نزلات را رفع کند شربتش تا ده مثقال **ص** تخم خمل و مثقال بهدانه یکوقه
اصل السوس محلول در او قیحه در و رطل آب خیار بپوشانند روز دیگر بپوشانند تا به نیم
آید و با صندل چاه مثقال نبات بقوم آورد پس خشکاش سفید و سیاه از هر کدام دو مثقال مغز بادام
صحیح و از هر کدام سه مثقال کثیرا چهار مثقال نرم صلابه کرده مخلوط کنند **لوق خشکاش** نافع است
مسکول و در قوق را در دای سینه و شش و سعال کهنه کاین از نزلات حاده که از دماغ بلینه
میریزد و از این شربت شربتش یکوقه **ص** سیفول سه درم تخم خجاری و خنجر از هر کدام سه درم
سیستان است دانه اصل السوس ده درم تخم خشکاش و دوا قیحه کوفته و در پنج رطل آب فووح کنند
پس بپوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بوزنش نکره فایند با تویه پخته با آن نرم تا بقوم آید الکاف
صحیح و کثیرا از هر کدام بخورم و داخل آن کنند و بهتر است که کثیرا و صندل و بادام پسته و بادام
کنند بجلاب با هر چه مناسب است و است و است کنند و به نیمه بپوشانند تا بقوم اصل السوس بپوشانند
تا بموارد شود **لوق خشکاش** نوع دیگر بود و جهت نزله و ریشهای شش و خون رفتن از آن
و سرفه گرم را نافع باشد شربتش یکوقه **ص** خشکاش صندل که رسیده و بزرگ باشد و دانه شش
در او رند و در پنج رطل آب یک شانه از زنجبیل بپوشانند تا نیمه آید و با کافور صاف کنند و هر یک
من آب را نیم من قند کنند و نیم من مثلث بر سر آن کنند و بپوشانند تا بقوم آید و کثیرا پس
صحیح و کثیرا کثیرا است از هر کدام بخورم کوفته و پنجه در آن بپوشانند **لوق خیار شیرین** طبع را نرم
دارد و اخلاط از سینه و شش پاک کند و ذات الحجب و ضیق النفس را نافع باشد شربتش ده درم
ص نفثه بخورم غلب است دانه سیستان چاه دانه مویر طایفی سی دانه اصل السوس محلول

301
300
درم تخم خشکاش سفید کوفته بت مثقال زوفا کثیرا بادام ابرس از هر کدام سه مثقال
صحیح الوی سیاه درم چرب سیاه شان پنج مثقال **لوق خیار شیرین** بدانه است و رند کوفتی را بپوشانند
و در آب گرم بپوشانند و صاف نموده فلوس خیار شیرین بت مثقال در آن حل نموده و نیم من قند
اضافه کرده مکرر بپوشانند و صاف کنند تا بقوم آید و در آخر مغز بادام مقشره و خیارین از هر کدام
بخورم مغز دانه آید سه درم با قلابی سفید مقشره ده مثقال تخم خمل و کدو و جله از هر کدام سه درم مخموم
را کوفته در آن بپوشانند و بت مثقال روغن بادام در آن اضافه کنند **لوق خیار شیرین** ذات الحجب
و ذات الریه را بغایت نافع است و نزلات و سرفه را سودمند شربتش بیستور **ص** مغز فلوس خیار
و نبات از هر کدام پانزده درم و در قدری آب حل نموده صاف کنند و با روغن بادام مخموم و جله نمایند
الکاف کثیرا و صندل الوی و با قلابی مقشره ده قوق از هر کدام پنج مثقال اضافه نمایند و در ذخیره مغز فلوس چاه درم
کثیرا صندل بادام از هر کدام بخورم و در دوا با قلابی مغز بادام حل و روغن آن و نبات از هر کدام است این
نسخه معتبر است **لوق رب السوس** سعال مزمن را نافع باشد و اخلاط از ریه را از سینه و شش پاک سازد
و نفس را یاری دهد و جگر او را شش علی السویه شربتش سه درم با طنج زوفا **ص** رب السوس کثیرا
باز در دوا با قلابی مقشره و روغن بادام بپوشانند **لوق الزمان** نزلات دماغی و سعال که از
جوارث باشد نافع شربتش دوا قیحه **ص** آب انار شیرین چند آنکه خواهند بپوشانند و در یک سنج
جوش دهند تا به نیمه آید پس نصف آن نبات اضافه کرده با شش ملایم بقوم آوردند **لوق زنجبیل**
که گرفتگی آواز برگاه که سبب آن رطوبت باشد و آواز را با و از سبب بچه ماند که تازه زاییده باشد بپوشانند
تقیه استعمال کنند و از این چهار شربت هر صیلاح یک کفه **ص** زنجبیل صندل و در شیر تازه
بپوشانند و هر روز شیر تازه بر آن میریزند تا نرم و پوره شود و الکاف بپوشند و چاه درم در فلفل
و بت بخورم زعفران و صندل و بخورم نشسته اصل نبات بقوم آوردند **لوق زوفا** تنگی
نفس و سرفه کهنه و ریه را نافع باشد و اخلاط غلیظ از ریه را از سینه و شش پاک کند شربتش سه
چهار درم **ص** زوفا خشک ابرس از هر کدام بت درم و بکوب کرده در سه رطل آب بپوشانند

و بارطل قد بقوام آورند و بعضی نسخ بگویند و بویزند و بصل بپوشند **لوق زوفای** دیگر از اول قوی
تر است و امراض بارده سینه را نافع است و بلغم را بسیار میبرد و مندهست **من زوفای** خشک اینموی
بادیان پرسیاوشان اصل السوس از هر کدام یکدم ابر ساده درم قرطم حلیه مویز بیدانه از
هر کدام هفت درم انجیر خشک دانه تربید سفید و تخم کنان از هر کدام یکدم بقدر شش وزن آن آب
جوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با مثل آن عمل بقوام آورند و علق البطم و ریح را در آن
حل کنند از هر کدام سه درم **لوق زوفای** دیگر از دستور نافع است سرفه قدیم و در بوی و متلا و قصبه
از مویز و تخم میگرداند پس قطع میکنند **من زوفای** بایس فراسیون بادیان از هر کدام سه درم
پرسیاوشان اصل السوس از هر کدام ده درم صغ البطم و حلیه از هر کدام دو درم زبیب منقی پانزده
درم انجیر صفره دانه بیه را بغیر صغ بپزند در چهار رطل آب تا یک رطل و نیم ماند صاف کنند و یک رطل
و نیم عسل صاف داخل نموده بقوام آورند و آنچه حرج است و از ل و حرج به هتجان کرده اند چون گرسنه
را با روغن کاه بپزند و تخم دوم و شورمای حبای عجمین پوست خارج با قلا را چون بقرع و بنیق
تقطیر کنند و با نبات بنوشند و تقطیر کل زکس بستور با نبات و آب مقطر ثبت با نبات خسته
ترهندی را یک شانه و چون نفوح کنند با پوست پس کوفته با آرد با قلا و روغن بادام شیرین
حمود بپزند و بنوشند و در دم همان فایده دهد و دانه خروب شامی را چون سه روز بکشد در آب
گرم کوفته با نبات حمود بپزند و نبات همان فصل کند و خوردن کبرای رومی بستور همان
عمل کند و مغزیننه دانه هر روز بمقدرم عسل نافع است و نقطه سفید مقدار دو درم هر روز با جلاب
جارجرب است و عجمین حجازی مغول مقدار دو درم ساییده و چون غبار عسل نافع و سودمند است
و آب مقطر شقایق النعمان عسل یک شکر شاربازق زاید یک لک درم شرباشش رو با به بریان کرده
و خشک ساییده آن با جلاب گرم مثقال شرباز و نصفه طری مقطر را با شکر شرباز و زهره خرس و
درم جلاب و طلع نخل همان دستور و زهره خرس و دو دانگ با جلاب و روغن مسوق باب لمو عسل
لحقا و شش شش مسوق البقال **لوق پستان** خشونت حلق و سینه و سرفه و ذات الحجب و صد رطوب

و ضیق النفس را نافع باشد از چهار جزو است و زرش بپرس پستان نود و پنج درم شرباشش و درم
من پستان دولت دانه مویز طایفی بیدانه و اصل السوس از هر کدام از هر کدام چهل درم فلوکس
خیا شرباز و ده درم بیه را در سه رطل آب جوشانند و با نیم من قد بقوام آورند **لوق پستان** از این
بیان اجزایش جزو است شرباشش یکو قبه با میاه مناسب **من پستان** صد دانه غناب کیلان بخواه آن
اصل السوس پرسیاوشان از هر کدام یکدم اصل السوس را بگویند و با هم در آب گرم یک شانه و زعفران
کنند پس بپزند پستان بخته شود با لند و صاف کنند و نصف آن عسل حل و شکر دانه فایند یا از
بیه یک رطل و نیم که درم کنند و عند النزول صغ حلیه کثیرا نشسته آب السوس از هر کدام سه درم و بعضی
عوض عسل رب العنب کنند هر که آب باشد **لوق پستان** و از اجزای سرد را نافع باشد و خلط
خلط را از سینه پاک کند **من پستان** یک نیم من در نیم من آب و نیم من روغن کاه و پند پس نرم شد
و با لند و با یک من عسل بقوام آورند و عند الحاجة تا دو درم لوق کنند **لوق پستان** نافع است سرفه
کنند و کرفکی حلق را شرباشش شد **من پستان** تخم کنان پانزده درم حلیه بادام مقشر از هر کدام یکدم
کثیرا اصل السوس مغز چنوزه نشسته صغ حلیه از هر کدام دو درم ساییده بد و وزن شکر مقدم
بپوشند اگر خواهند زود فایده شود عسل شکر حل صاف کنند **لوق پستان** نافع است حرات
و خشونت حلق و سینه را با شربازان بپزند **من پستان** رب السوس کثیرا فایند صغ حلیه از هر کدام چهار درم
لعاب بیدانه خشک کرده و دو درم عسل صاف با جلاب و روغن بادام بپوشند **لوق پستان** نافع
است و سرفه و عسل را جزایش جزو است شرباشش بقدر هر مزاج **من پستان** صغ حلیه نشسته خشک
سفید از هر کدام ده درم طباشیر چهار درم تخم خبازی و خطره از هر کدام سه درم کوفته و بخته با جلاب
مقوم و روغن بادام بپوشند **لوق پستان** دیگر نافع است و سرفه و قذف الدم و فضول راجع غلیظ
و در سینه و قروح ریه را جزایز از ده جزو است شرباشش سه درم **من پستان** قافله طباشیر از هر کدام چهار درم
صغ حلیه شش درم نشسته خشک سفید ترنجبین از هر کدام ده درم شکر طرز و چهل درم مغز تخم خیار
بادام مقشر از هر کدام یکدم بادیان تخم سیاه از هر کدام دو درم کوفته و بخته با مثل آن عمل

صاف برشته و بکوبیده و روغن بادام شیرین با آن بپايزند **لوق طبايهر** ديگر سل و قوچه شش و سرفه
چار زلفه باشد جزايش هفت جزو است **من** نشسته کيترا از هر کدام ده درم طبائير چهار درم مغز تخم
خيار چلغوزه صمغ حبه قاقه از هر کدام هفت درم قند سفيد شش مثقال کوفته و پنجه بسل و روغن بادام
برشته **لوق طبايهر** سرفه تب و وق و سل زلفه باشد و اين همان نسخه است مگر اينکه در روزان
تعاقبی است و اين نسخه صاحب کامل است جزايش شش جزو است **من** صمغ حبه قاقه کبار از هر کدام شش
مثقال نشسته کيترا از هر کدام ده مثقال طبائير چهار مثقال نبات سفيد سی مثقال مغز تخم خيار چلغوزه
الکبار از هر کدام هفت مثقال نرم سايده و بروغن بادام چوب کرده با مساوی آرد و به عسل کف کرده
که بسيار بقوم نياورده باشند برشته و بشيرالاش بپاشند **لوق اطع** نافع است سرفه و خشونت سينه
را جزا ده جزو است شش درم **من** سپستان پنجاه عدد و عتاب پنجاه دانه پرسياوشان اصل
اوس از هر کدام پنج درم همک را کوفته در آب گرم بکشند و زنجبيل نند پس بپوشند تا پستان
پخته شود و نگاه صاف کنند و بکامل شکر بپزند و به عسل بپزند و درم فائيد و
نشسته و غبار الطل از هر کدام پنج درم رب اوس صمغ حبه کيترا از هر کدام ده درم **لوق عتاب** نافع
است سعال و التهاب سينه و هر ارض سل را جزا چهار جزو است شش درم **من** عتاب صد دانه
بزرگ سپستان پنجاه دانه اصل اوس سی درم مغز منقي چهل درم و شش درم آب گرم نقع کنند کيترا
پس بپوشند تا بهشت رسد بماند و صاف کنند و صد درم فائيد خزان و درم نموده بقوم آورند
لوق غصص اقبل است **لوق غاريقون** سينه را از اخلاط غليظ پاک کند جزا ده جزو است شش درم
چهار درم است **من** کرسنه رب اوس پرسياوشان از هر کدام هفت درم باديان فوسيون
زوف غاريقون از هر کدام ده درم صمغ ابطم از هر کدام یک درم مغز منقي است درم اين هر سه جزو
جزا در پنج چل کنند و به عسل اضافه کنند و جزا کوفته و پنجه و سخی کرده را در آن برشته **لوق قينه**
که سينه را از ريم پاک کند جزا شش جزو است شش درم با طبع زوف **من** رب اوس کيترا
باز درم مغز بادام تلخ باديان از هر کدام ده درم قاشی را در روغن کاهل کنند و بسل برشته **لوق**

لوق کيترا است و سرفه و زلفه را نافع باشد و سينه را صاف کند شش تا بکوبیده **من** عتاب پنجاه دانه
سپستان صد دانه زوف قاقه از هر کدام پنج درم انجير ليم است دانه اصل اوس دو درم باديان دو
درم پرسياوشان قبضه و در شش و ديگر بادام شیرين بپوشند و بماند و صاف سازند بکامل عسل
خل و فائيد با آن بقوم آورند و کيترا صمغ حبه و نشسته از هر کدام ده درم با لوز مقشره و درم خرقوم
داخل کرده است ميکنند تا مخلوط شود **لوق کرب** نافع است و در سينه و سرفه را شش درم بکوبیده **من**
ما دروق القبط سه رطل فائيد خزان و دو رطل پس بقوم آورند و جب الصوبر و جب القطن و با قلاي مقشره
از هر کدام دو اوقيه و نیم بادام شیرين مقشره و صمغ حبه و کيترا از هر کدام ده درم نشسته مقشره و قينه بان
برشته **لوق کرب** بفع کاف و راجحه و سکون نون و موجوده و مجول مغرب از کلم فارس است و اين
لوق نیز همان خاصيت دارد و نفع از آن **من** ما دروق القبط سه رطل شکر دو رطل فائيد شکر چون
بقوم آورند پس با قلاي مقشره و مغز جب الصوبر با مغز تخم کدو از هر کدام سی درم بادام مقشره صمغ حبه کيترا
حلبه از هر کدام ده درم مغز پسته سه اوقيه بدست و ترتيب دهند **لوق کرب** و ديگر که از آن قوی تر است
منقول از اين به دور **من** آب و ورق کلم بزرگ سه رطل عسل خل پنج رطل بقوم آورند پس در و زعفران از
هر کدام نیم مثقال صمغ حبه کيترا از هر کدام ده درم ايرس رب اوس از هر کدام ده درم مخلوط کنند
لوق کرب و ديگر که سپستر از اخلاط غليظ پاک کند شش درم **من** ايرس رب اوس از هر کدام ده درم کتان مقصود و حلبه
عسل بپزند و بقوم آورند پس مغز چلغوزه و پسته دانه و آرد با قلاي از هر کدام ده درم کتان مقصود و حلبه
از هر کدام پنج درم مغز پسته يا زرده درم کوفته و پنجه بدان برشته **لوق کرب** بنوعی ديگر سرفه و رطوبه و خشونت
جلق و ريه و کرفکی آرد و زقيقه دماغ از بغم غليظ کنند و شش تا چهار سال شش درم مثقال **من** آب
کرب پخته يا آب و ورق از کوفته و فشرده بپوشند تا به نفع آيد با و مثل آن شکر بقوم آورند و با
هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی و کند و صمغ حبه و کيترا و را تيل پنج درم در آن مخلوط کنند **لوق الکرم**
بر ميکند و زنده صوت منقطع را برست **من** فضيان از کوفته و بسل بقوم آورده لوق سازند و شش
از ني با سد اب مساوی چون کوفته و پنجه حب کنند و هر لوم دو دانه و دانه بجزند و بمرج مقدار کرسنه

ربو وضيق النفس را زایل کند **لوق کبره** این فایده است سه روز و شصت سینه و تب و زکام را شش غده
من پرمایه و شان تاز و آلابس سی درم تا چهل درم اصل السوسن جلکوک ده درم غناب پناه
 دانه جوشاننده و صاف نموده بس کشید یکدمل و ربع جمل بخل بر مل فایده خیر اید غل
 بدستور معهود بقوم آورند بس رب السوسن و کبره و صمغ عربی شسته از هر کدام سه درم پرمایه و شان
 ساییده و مشد در آن بنامیرند و حل کنند **لوق ماست** تقویت معده و رفع فی عینف کند اجزا هست
 جوهش بفر از مانیات شش کبوتیه **من** کل سرخ آرد و سجد پوست بز و ن بسته انار دانه زرد
 دانه دار از هر کدام پانزده مثقال سحاق هفت مثقال فنجان تخم مور از هر کدام سه مثقال در سه رطل
 آب جوشانند تا یکدمل بماند پس صاف کنند و آب لیمو و آب غوره و آب به از هر کدام بست و پنج
 مثقال آب بزمندی و سرکه از هر کدام بست مثقال شکر مثل بقوم آورند **لوق منقح** کرفس آوار که
 سبب آن رطوبت باشد زایل کند اجزا هست **من** صمغ صاف دو درم رب السوسن کند از هر کدام
 یکدمل و غفران سه درم و دو دانه کوفته و پخته بمقح بهر شند **لوق الور** دانه های جاره و فی کردن خون
 و ذات جنب صفراوی و در سینه و سل و سرفه رانف است اجزا هست چهار درم **من** ورق کل سرخ
 صمغ عربی از هر کدام سه درم شسته کبره از هر کدام سیرده درم خنکاش سفید دوازده درم طباشیر
 زعفران از هر کدام سه درم رب السوسن دوازده درم نرم ساییده با دوشاب انکوری لوق سازند
لوق که مدقوق و مسلول رانف باشد و زرد چار رسوده و اجزا هست دوازده درم دست شش غده
من مغز تخم خیارین و بهدانه و کبره آن سته صمغ عربی از هر کدام شش درم خنکاش سفید گمان از هر کدام
 سه درم مغز بنبه دانه و بادام مقشر شیرین از هر کدام یکدمل و نیم مغز بادام تلخ زعفران از هر کدام سه
 درم و دویه کوفته و پخته را در یکا رطل فایده مقوم بهر شند **لوق** که سینه و جفهره را از خلط پاک کند و دم
 زدن را آسان گرداند وضيق النفس و ربو را سود دهد شش سه درم **من** تخم سپید کچم مقشر از
 هر کدام سه درم زوفای خشک هفت درم رب السوسن دو درم بهم را نرم کوفته بخل لوق کنند **لوق**
 که بهر فک خشک را که از رسوده و لجاج کرم باشد و مدقوق و مسلول رانف باشد شش غده درم **من** غناب

بهشت شش

غناب بذر قلمنا و بهدانه شیرین و خنکاش و آب انار و کدو و خیار و بهدانه و خنکاش و شکر از هر کدام
 بست و دم صمغ عربی کبره مغز بادام شیرین قد سفید از هر کدام پخته خنکاش ده درم نبات نیم من
 کوفتی را کوفته با غناب تلخ و بهدانه بقوم آورند **لوق** که سرفه کرم و زرد چار و سل رانف کند شش غده
من غناب بود و غناب سفول بهدانه از هر کدام دو درم روغن بادام سه درم قد سفید بست و دم
 بقوم آورند **لوق** که سرفه خشک رانف باشد و سینه را نرم کند اجزا هست **من** رب السوسن
 بهدانه مقشر از هر کدام دو درم با قلی مقشر کبره صمغ عربی تخم حنظل مغز تخم خیارین و کدو و خربزه از هر کدام
 چیدم خنکاش دو درم بادام شیرین مقشر و مغز بطلی از هر کدام بست و دم مغز بادام روغن بادام حل کنند
 و دویه کوفته را به آن آمیخته انگاه پیچ بهر شند **لوق** که سرفه اطفال رانف باشد چون بهر ما و در کدو
 ایشان ریزند اجزا هست **من** صمغ عربی کبره از رب السوسن فایده از هر کدام چهار درم مغز بنبه
 دانه یکدمل بخل معفی بهر شند **لوق** که ربو وضيق النفس بخی و سرفه بفر رسوده و در کتان مقفله کوفته
 ده درم روغن بنفشه بادام یک مثقال بخل پخیرم لوق نماید **لوق** دیگر که جان فایده کند کتان
 مقفله مغز کرسنه مغز بادام از هر کدام ده درم مغز جلفوزه خدارم اجزا هست صمغ عربی کبره از هر کدام سه
 درم بخل صاف بهر شند **لوق** دیگر که جان عمل کند **من** مغز جلفوزه چهل درم مغز بادام مقشر چهل درم
 رب السوسن بست و بخورم بخل بهر شند **لوق** که سرفه کند وضيق النفس اگر فکلی آواز خفیف
 رطوبت و ربو را زایل کند **من** حلیه مقفله مقشر کبره کوبیده و شیر کوفته با دوشاب انکوری
 بس صمغ عربی اندام غلیظ شود و دوی حلیه مغز جلفوزه مقشر بسیار نرم کوفته و مخلوط کرده چند
 داده استقال نماید **لوق** دیگر که وضيق النفس و ربو و سعال بینی را بغایت نافع است **من** حلیه مغز بطلی
 چ مقشر از هر کدام بست و دم بنفشه کل کا و زبان از هر کدام یکدمل بهدانه سه درم مغز تخم کدو مغز جلفوزه از
 هر کدام مثله بادایان دو درم کوفته اضافه نمایند و وقت حاجت مقدار پنج مثقال با بادام شیرین شند **لوق**
 که سینه و جاری نفس را یک کند **من** تخم زرد تیرک زرد آوند که و خنکاش از هر کدام سی درم زوفای بسل مقفله
 کوفته و پخته بخل بهر شند **لوق** که سینه را پاک کند از خلط غلیظ و فکلی نفس رانف

بند انکه از خواب موجب اطعای جوارت خیزیت ایستاد و بیا بروی افتاد و سبب ضعف محده
 و عصب است نه بخت موجب امرش عصب مکرر و بوی گرم شد و ایام طالعون و صاحبان حشای
 بسیار گرم که از عدم مراعات مذکور و متفرکز که و ترکب آن بچند نوع است اول آنکه چند مرتبه ببالند
 بر قنای و سفت و تو اما اجزای از صفت فاسده آن کمتر شود و اضافی و بخش کرد و دوم در کوزه نوری
 کرد و آب مقطر از آن بپوشند و سیم آنکه ظرفی را بر آب کنند و پارچه مذپاک و یا پشم یا پارچه بلب آن ظرف
 نهاده ظرف دیگر در زیر آن نهاده و آب مقطر از آن بگیرند چهارم آنکه چون کلاب حرق از آن بگیرند با بقرع
 و این پنج آنکه قدری خاک پاک با آن بیا میرند و بسیار برهنند پس بکند از آن تا نشین شود و صاف شود
 بگیرند و اگر خاک بلا خوش باشد بهتر است و اگر بپوشند بچنان مغز و اصلاح میاید تصفیه آن چون آنک
 شب بماند در آن اندازند صاف شود و جوی از آن فی آن رسوب کند و بقی آن بپزد و ببلد و سیر بهر
 و عادت و در طعم چکنه و آب شور با نم که با یکجین کمتر مفرط کند و دانه مورد و زرد و ببلد و
 نوب و یا چهای به ترش و نوقل و به مخللات تریاق میاید و به مایع است و هر چه بپزد طبع باشد از غلیظه
 و آتش به نوقل که حیوانات مفرط آب نازک را دفع کند و هر چه خوب و شیرین است مفرط آب نفع را دارد
 و میوه های سرد و تر چون سیب و به و ریاس و امثال آن و بقل سرد و تر چنان تخفیف کا هو صفت
 ایستاد و و شالی را از آن گرم کند چون بسیار خورده شود و بوبات چون رب به و ش و ثوت و انار و زرد
 و آلو با و شرباب میوه ها یکی نفع است و رو قات منبیه در غذای طعام و بعد از آن فور آب نبات اندازد
 اگر بدل بر جوارت خیزیت را بگیرند و در دم بکشند چنانچه آب سرد و نفعه را پس اگر بکشد برسد ضعف جگر
 و دم آن و استفا نفعه کند و اخصاب و احشا و آلات تنفس را زیان دارد و هر چه سرد تر است خفتر است
 است و در عصب مسهل رسته و خدر و ضعف و نسیان آورد و در شب امراض و عانی مکرر و در و صاحب جگر
 گرم که آب نباتا مد خف ضرری است و چون آب نباتا مندم تا مندم بخورند بلکه اندک را برونند و سخن
 بگویند و خط نشینند انکه بگویند انواع آن هر یک در مکانش گفته شود **اصول** سیرانه منقی من مؤثری
 شش من با چهار رطل آب بپزند تا بپوشد باند بس صافی کرده در یک سنگ بریزند و چند جوش بدهند

بپزند انکه از خواب موجب اطعای جوارت خیزیت ایستاد و بیا بروی افتاد و سبب ضعف محده
 و عصب است نه بخت موجب امرش عصب مکرر و بوی گرم شد و ایام طالعون و صاحبان حشای
 بسیار گرم که از عدم مراعات مذکور و متفرکز که و ترکب آن بچند نوع است اول آنکه چند مرتبه ببالند
 بر قنای و سفت و تو اما اجزای از صفت فاسده آن کمتر شود و اضافی و بخش کرد و دوم در کوزه نوری
 کرد و آب مقطر از آن بپوشند و سیم آنکه ظرفی را بر آب کنند و پارچه مذپاک و یا پشم یا پارچه بلب آن ظرف
 نهاده ظرف دیگر در زیر آن نهاده و آب مقطر از آن بگیرند چهارم آنکه چون کلاب حرق از آن بگیرند با بقرع
 و این پنج آنکه قدری خاک پاک با آن بیا میرند و بسیار برهنند پس بکند از آن تا نشین شود و صاف شود
 بگیرند و اگر خاک بلا خوش باشد بهتر است و اگر بپوشند بچنان مغز و اصلاح میاید تصفیه آن چون آنک
 شب بماند در آن اندازند صاف شود و جوی از آن فی آن رسوب کند و بقی آن بپزد و ببلد و سیر بهر
 و عادت و در طعم چکنه و آب شور با نم که با یکجین کمتر مفرط کند و دانه مورد و زرد و ببلد و
 نوب و یا چهای به ترش و نوقل و به مخللات تریاق میاید و به مایع است و هر چه بپزد طبع باشد از غلیظه
 و آتش به نوقل که حیوانات مفرط آب نازک را دفع کند و هر چه خوب و شیرین است مفرط آب نفع را دارد
 و میوه های سرد و تر چون سیب و به و ریاس و امثال آن و بقل سرد و تر چنان تخفیف کا هو صفت
 ایستاد و و شالی را از آن گرم کند چون بسیار خورده شود و بوبات چون رب به و ش و ثوت و انار و زرد
 و آلو با و شرباب میوه ها یکی نفع است و رو قات منبیه در غذای طعام و بعد از آن فور آب نبات اندازد
 اگر بدل بر جوارت خیزیت را بگیرند و در دم بکشند چنانچه آب سرد و نفعه را پس اگر بکشد برسد ضعف جگر
 و دم آن و استفا نفعه کند و اخصاب و احشا و آلات تنفس را زیان دارد و هر چه سرد تر است خفتر است
 است و در عصب مسهل رسته و خدر و ضعف و نسیان آورد و در شب امراض و عانی مکرر و در و صاحب جگر
 گرم که آب نباتا مد خف ضرری است و چون آب نباتا مندم تا مندم بخورند بلکه اندک را برونند و سخن
 بگویند و خط نشینند انکه بگویند انواع آن هر یک در مکانش گفته شود **اصول** سیرانه منقی من مؤثری
 شش من با چهار رطل آب بپزند تا بپوشد باند بس صافی کرده در یک سنگ بریزند و چند جوش بدهند

بپزند انکه از خواب موجب اطعای جوارت خیزیت ایستاد و بیا بروی افتاد و سبب ضعف محده
 و عصب است نه بخت موجب امرش عصب مکرر و بوی گرم شد و ایام طالعون و صاحبان حشای
 بسیار گرم که از عدم مراعات مذکور و متفرکز که و ترکب آن بچند نوع است اول آنکه چند مرتبه ببالند
 بر قنای و سفت و تو اما اجزای از صفت فاسده آن کمتر شود و اضافی و بخش کرد و دوم در کوزه نوری
 کرد و آب مقطر از آن بپوشند و سیم آنکه ظرفی را بر آب کنند و پارچه مذپاک و یا پشم یا پارچه بلب آن ظرف
 نهاده ظرف دیگر در زیر آن نهاده و آب مقطر از آن بگیرند چهارم آنکه چون کلاب حرق از آن بگیرند با بقرع
 و این پنج آنکه قدری خاک پاک با آن بیا میرند و بسیار برهنند پس بکند از آن تا نشین شود و صاف شود
 بگیرند و اگر خاک بلا خوش باشد بهتر است و اگر بپوشند بچنان مغز و اصلاح میاید تصفیه آن چون آنک
 شب بماند در آن اندازند صاف شود و جوی از آن فی آن رسوب کند و بقی آن بپزد و ببلد و سیر بهر
 و عادت و در طعم چکنه و آب شور با نم که با یکجین کمتر مفرط کند و دانه مورد و زرد و ببلد و
 نوب و یا چهای به ترش و نوقل و به مخللات تریاق میاید و به مایع است و هر چه بپزد طبع باشد از غلیظه
 و آتش به نوقل که حیوانات مفرط آب نازک را دفع کند و هر چه خوب و شیرین است مفرط آب نفع را دارد
 و میوه های سرد و تر چون سیب و به و ریاس و امثال آن و بقل سرد و تر چنان تخفیف کا هو صفت
 ایستاد و و شالی را از آن گرم کند چون بسیار خورده شود و بوبات چون رب به و ش و ثوت و انار و زرد
 و آلو با و شرباب میوه ها یکی نفع است و رو قات منبیه در غذای طعام و بعد از آن فور آب نبات اندازد
 اگر بدل بر جوارت خیزیت را بگیرند و در دم بکشند چنانچه آب سرد و نفعه را پس اگر بکشد برسد ضعف جگر
 و دم آن و استفا نفعه کند و اخصاب و احشا و آلات تنفس را زیان دارد و هر چه سرد تر است خفتر است
 است و در عصب مسهل رسته و خدر و ضعف و نسیان آورد و در شب امراض و عانی مکرر و در و صاحب جگر
 گرم که آب نباتا مد خف ضرری است و چون آب نباتا مندم تا مندم بخورند بلکه اندک را برونند و سخن
 بگویند و خط نشینند انکه بگویند انواع آن هر یک در مکانش گفته شود **اصول** سیرانه منقی من مؤثری
 شش من با چهار رطل آب بپزند تا بپوشد باند بس صافی کرده در یک سنگ بریزند و چند جوش بدهند

شانه جزو است و به سه شتر شست با لغوات مناسبه نوشتند **پوست** پنج کفش پوست پنج
بادیان اینست و تخم کفش بادیان و مصطکی و سبیل از هر کدام یک درم اسارون ساج بندی
از هر کدام یک درم قنطاریون دقیق و غلیظ فرسیون اصل السوسن الاسمانجند از هر کدام دو درم اصل
السوسن چهار درم انجیر زرد ده دانه مویر بیدانه پانزده درم در چهار رطل آب بچش مانند تاجری رسد **اصول**
اصول که نفوس و اوجاع مفاصل لطیف و سوداوی را سود دهد و هر صبح سی درم از بادیه درم
کفشد بیاض مانند اجزای هفت است **اصول** غناب سیستان از هر کدام سی درم پوست پنج کاشنی و بادیان
از هر کدام یک درم سورجان سه درم کوفتی را بگویند و با یکین آب بچش مانند وصفی کنند **اصول** دیگر
فالح و لقوه و صرع و جمیع امراض بفرسوداوی را سودمند باشد و شک کرده و مثانه را بریزند و سه
یک و پسر را بکشت بدو است و اوجاع مفاصل را نافع باشد اجزای شش و جزو است شتر شست به مقدار
دو درم و روغن بید انجیر **پوست** پنج کفش و پوست پنج بادیان و پنج از هر کدام چهار درم جلیج
اسارون از هر کدام دو درم سلیمه خطیبان با وزیدن هزار اسپند از هر کدام سه درم مویر منفی است
درم در دو درم من آب بچش مانند تاجری رسد و صافی کنند **اصول** امراض لطیف و سوداوی
را سود دهد و صرع که از بخارها نماند که در ده باشد نافع باشد و طبع را نرم کند و اخلاط را از سر و سینه فرو
آورد و شتر شست هر صبح سی درم با یک درم روغن بادیه و تخم بوشند **پوست** پنج کفش پنج بادیان
پنج از هر کدام دو درم اینست سیاه غار بقیون از هر کدام یک درم ناخواه مصطکی و زعفران و زرد کوی
از هر کدام سه درم اینست اسطوخودس از هر کدام هفت درم و در نسخه دیگر پنج از هر کدام است **اصول**
اصول دیگر جیض براند و صرع که از شکر است رحم باشد سود دارد **اصول** اجزای زرد جزو است شتر شست چهار
وقیه علی الرقی با یک درم روغن بادیه شتر شست **پوست** پنج بادیان و کفش و مویر بیدانه از هر کدام
دو درم هزار اسپند اینست تخم کفش بادیان زرد و نخل و مدحرج قنطاریون دقیق و خود و فادان
از هر کدام سه درم در دو درم من آب بچش مانند یکین و نیم باده **اصول** که سنگ کرده و مثانه را بریزند
اجزای شست شتر شست هر صبح است و درم با یک درم با کفقال بخون خوب با جگر بپوشند **اصول**

309
پوست پنج کفش و بادیان از هر کدام یک درم چیدم پرسیاوشان حب القلت اسقودریون از هر کدام
سه درم تخم خربزه مقدرم مویر بیدانه دو درم انجیر خشک ده دانه کوفتی را بگویند و در دو درم من آب بچش
تا دو نعلت با نذ صافی کنند **اصول** دیگر صرع و صداع لطیف و سوداوی را سود دهد و در رطل از ایل کند اجزای زرد
از و جزو است شتر شست صبح چهل درم با یک درم روغن بید انجیر و خداوند صداع و صرع و در رطل
باروغن بادیه **پوست** پنج بادیان و کفش از هر کدام ده درم پنج از هر کدام ده درم کوفتی را بگویند و کوبی سبیل لطیف
از او گذرد از هر کدام شش درم اینستون چهار درم شتر شست مقدرم پوست بلبله زرد و شک و درم مصطکی
سه درم جعد چهار درم در چهار درم رطل آب بچش مانند تاجری رسد و صافی کنند و چهار درم ابابرج فقا
در آن حل کنند **اصول** دیگر که تب بلغمی یا تبیه و تبهای مکرر که رانافع باشد اجزای زرد جزو است
شتر شست و درم سه درم متوالی بیاض مانند **پوست** پنج بادیان و اسارون از هر کدام هفت درم
پنج از هر کدام اینستون دو درم و نیم کل غافق و نسیتین از هر کدام یک درم پوست بلبله زرد و مقدرم
بلبله سیاه و شش درم با آرد و شکافی از هر کدام چهار درم مصطکی یک درم و نیم مویر منفی از هر کدام
اصول در آید و آب بسیار سرد و مفرط سینه و غضب و صاحبان سرد را مایه الکاح و غسل کردن
در آن در تابستان وقت ظهر جاری معادل اینستون را قوت بدن میدهد و شش طامی آورد و
به قوی را قوت میدهد و ممنوع است اطفال و شایع و آنرا که اسهال یا تخمه و یا نزله باشد و طحال
را چون مایه عذب صافی بود و چشم را در آن چند مرتبه واکشند بصر را تیز و پنهانی را زیاده نماید **اصول**
اصول آب در بار کرم نمند ملین طبع است و سبیل بلغم و طره و جاذب و مجلل و حقیقه آن بار و غنما جهت
بخش و تطول کرم آن در غضب و کله و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در آن جهت گردیدن
برویم و امراض بارده و استقامت و مفرطه و مصلحت شتر شست کوشانه مرغ و مرغ مایه است
اصول در قوبه و استقامت طبعی را نافع باشد و بادیه که در معده و روده باشد بشکند و در سازه
اجزای شست جزو است شتر شست هر صبح شش درم با سه درم روغن بید انجیر **اصول** بادیان
کفش ناخواه زیر دگر مانده که در با صغیر کاشم شش از هر کدام یک درم کف در سه رطل آب بچش مانند

و بنیزاند و در شهر را نوح کند

[illegible]

[illegible]

و بخت هر مرضی آنچه مصلحت دانند **ما را قطره آب است** که از کوزه سفال تراوش کنند و این بعد از آب باران و آب موصوفی بصفات مذکوره بهترین آبهاست بلکه بعد از آب باران این افضل میباشد **ما را قطره که قار و جرمیکویند** و ظاهر از قند و طب عبارت از روغن و من در شهر بیت چشمه اش سیدم و چشمه بود و قریب به یک مقدار چهل قدم از یکدیگر دور و از طرفین معدن کبریت سیاه مایل برزوی و پس نور و گرم و اکثر تک آن طلا و نقره و از همان آب است و سه چشمه است در آن شهر قریب یکی را عین الطیف و دیگری را عین و شبنم را عین میگویند و در قروح و جروح و خراش و غیره از این عین صدای استعمل میکنند و در آن دو چشمه و در یک این نفع و خواص نیت **ما را کافور** که گفته اند چون درخت کافور را بیک کافور آب بسیار آن جاری شود و کافور را از جوب آن بر میدارند و این آب است از پی اللؤلؤ بهتر است آن باشد که شبیه برغن بسیار باشد طبعش گرم است و خشک و سیوم مفرج و درین است و مصلحت اصل آن برغن بختی بخت کنند و عوافی است سرد و از اجان و مصلحت از روغنهای سرد و از روغن است که چون از آن قند داخل طعام کنند مکن آن نزدیک نشود **ما را کبریتی** آیت که از زمین که کوه آید و آن گرم میباشد و متغی و جفقا و سهل در اکثر بلاد است و کرماب گویند جلوس در آن فوایدی و جرب و نفثه حله و در مفاصل و در یاج بارده و نخ و سبز و در و جگر و زانو و سینه و نفثه حصبه جراحات کزیده سباع را نافع است و شرب آن مضاعف معده و با صره و پختن جگر است **ما را کفوری** بضم همزه و سکون لام و فتح کاف و سکون فاکسر را جملة پوست و غلاف و شکوفه درخت خرماس و جفری نیز گویند و اصل شکوفه آن را طبع نامند و خشک آن را فینق الفل نامند و کس بضم کاف فاکسر و سکون شین بضم حجه مجبول و عرقش بخطر به فاض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبه است و نافع است که را به سنور کلاب بگویند **ما را القاتی** بضم همزه و لام مشدود و الف و کسر فوقانی و سکون تجانی و کسرون و تجانی مشدود و نافع است چون آب لسان اصل بیات مندهون چسب کند از هر مومنی که باشد و همچنین هرگاه طلا کنند از خارج و آب که میکند عمره و حمره و وضع لثا صلی جاراجون باشد که بالند و هم چنین مفرد چون اندک شب یا نه در آن حل کنند و بالند و وضع آن را در موم ساکن کنند **من** بگویند در خواص چیزهای که در روی آب میباشد چون

طلب سفید و زنج و حجامی بدوی و در حمام ماریه تقطیر کنند انگاه مرصاف و گذارند هر کدام دو اوقیه و
زخوان نیم اوقیه کافور سه درم بایند چون خیاره یا مقطرند که زنگنه بپوشک بسیارند و بچنین
تابست در تبه و قاتلست و درم استقل کنند از آن **باب** بفرات که کشت سودمندترین چهره است حبیب
ضعف قوت و ضعف معده و تا کواریدن غذا **باب** کشت توفی و در راج و مرغ از هر کدام هر چه خواهد
بقوع و اینق عرق کنند **باب** و یکم که بدن را قوت دهد و قاتلان و کسی را که در معده او طعام نگذارد
بعد از استول فایده باشد کشت تازه از پشت کوفته که همان زمان کشته باشد جدا کنند و
کباب نمایند و چوبه و قهر از آن و در سبزه از آن کباب را در بابتیکه سبکین با قدری کلابه آب
سبب و نه ترش خوش و بهند و بهر یک را حکم کنند که بخار بر نیاید و چون و یک چوش آید آب را از
کوشت صاف کنند و نگذارند و دیگر بار همان مقدار کلابه و آب میوه و در همان کوشت به یکدیگر
بزنند و مکرر کنند تا کوشت قوت نماند و سفید شود پس از آن بابتیکه کرده اند قدری چوش نهند چوبه
و اگر قوت بسیار ضعیف است چوش آب میوه شرباب کنند و بعضی میگوید که کوشت تازه از پشت کوفته
یا زرا و از چوبه و قهر و سفیدی پاک میکنند و در بابتیکه کرده آب سبب بهی بقدر خیر در آن
میکنند و سنگ که از آن که خواره نامند بر آن می نهند تا بسبب که از عرق آید و چندان میگذارد که
کوشت نرم میشود و میگذارد انگاه بچوبه و کلابه و آب میوه مرند از آن و میگذارد تا باقی
قوت از کوشت برود و در یک کوشت سفیدی که آید و باقی آب را از آن بر دارند و در بابتیکه کنند با
آبهای دیگر و اندک آب کاه و آب کشته تازه و یا آب کدوی تر و اندک نمک سنگ در آن فکند و
چوشانند با چوبه و قهر و صغریه و نسک بریان و طباشیر ساییده و فکند و از کوشت صرف
هم بسیارند و بعضی بقوع و اینق میکنند و قهر چوبه هر مرض چیزی که مناسب است و فکند
چنانچه برای غشی و خفقان بار و ضعف قوت زخوان و قنفل و در چشمره و کاه و زبان و باد و بخوبیه
و خود و قاتلین در صده است و آن بسیارند از آن و بچکانند و بعضی در سر بخوبی میزند و عرق میکنند
و در از آن مرض مذکوره قوت تمام دارد و در تغذیه بهر چه و بدن کدو و اگر برین مداومت نمایند

نایت فوسر و زرا و **باب** آب کوه سبیل طبع است و بعد از آن دست قابض موله جرب و جکه و سفید
خون و لاغری بدن مصلحتش بیشتر است و چوبه است **باب** آب کوه مفتح سنده و ملطف اخلاط غلیظه و سفید
خون مصلحتش عسل و شکر و سیرین است **باب** قطعا سرب آن حرم و ممنوع است چه هر چه فزانش
و در بدن بسیار است و زنج و چوبه حرم است **باب** افضل میاه و میگو ترین آنها با جماع و مقدمه مذکور
باب آب است که از معدن فلذات خیزد و هر یک را خاصیتی است اما آب معدن حدیه مقوی حش
و مصلحت آنها و غیر مل سبز و مانع زرب و محرک جماع اما آب معدن طلامفرج قلب و مقوی روح و دماغ
و معین نعوظ و غیر مل سبز و خفقان و مانع لیاست و آب معدن سمن مانع است چوشن دهان و دوشن
و در کوش و تقویه خضای ضعیف میکند و سرب آن با خطر است و آب معدن نقره حکم طلا دارد و بهر چه
معادن موجب خسر البول اند و آب طلا تاب و نقره تاب و آهن تاب هر یک حکم آب معدن خوب است و از
آب هر من است که مشهور است بهلند بر وزن و بلند است شیرین و خوشکوار و لذیذ و خفیف است **باب** سفید
سفید خالص مروج آن در حال کوشش بهر چه و اکثر ارض بارده را فایده میدهد و در خواص بهتر از
ما و الکبریت است **باب** بهتر از آب جاده و کاهیز و چشمه است **باب** بیم و الف و ضم بزمه و نون مشد
و سکون و او بفارسی آب های نمک و آن در افعال چون مری است اما در طبع از آن کمتر است چوبه
بر آن حقه کنند و جع الودک و حرق النسا و قرحه امتحار و سو و مند باشد و ریسهای مرمن متعفن و معلا
خسک که از آن و بچم زنج را قطع کند **باب** کلاب است طبعش سرد و در اول معتدل باشد و در طوبیت
و بهوست و گویند با حاررت لطیفه و مایل است بر طوبیت و با قوت قابضه بعضی سردی و خشکی آنرا غالب
دانسته اند و آن مقوی دماغ و مسکن صداع کرم بوبیدن و طلا کردن و نطول کردن و مقوی قلب
است و غیر مل خفقان کرم لته را حکم کند و در چشم رسا کن که داند و چون بیاشامند غشی و نفث الدم
و فی از بیل کند و خشونت سینه و حارض نزله و در معده و زرا و با پیش کرم و سرد و در و جگر کرم سرد
را مانع باشد و با سرب نفخ را زیاد کند و با قنفل میرد و در نفث دهد و لخته بان کردن دل را قوت بخشد
و غشی و بهر طرف را بر طرف کند و مانع و چوش باطنی را فایده تمام دهد و زنج خار نماید و با الحامیه مضر باشد

و باعث سفیدی مویت مصلحت جلاب و نبات شیرین است منتقال و کلاب مکرر مقدار دو اوقیه
در آن منحل است **در انداختن** که بکشد و استفا و یرقان و نبهای کینه و برنج مضمّن را نافع است
در و شام کاسنی نیز هسته را بگویند و بفشارند و آب صاف آنرا جویند و پسند و کفایر دارند
و سی دوم با بخارم بکفیند **در انداختن** و دیگر از این تمییز که همان نفع دارد **آب** کاسنی تازه
نمشته گرفته و فشرده سی دوم تا نیمه حل یا بگویند بکفیند بیاشامند **در** بمیم و الف و سکون بین
محل و فوقانی با موجد هفت فاسر است یعنی اسهال است و جگر اطباء نیز گویند و همچنین در غباغه اسهال
در دود و بر کوار و در جگر کسی را که معده او گرم باشد نشاید خوردن و کشت در فصل گرما باید و مبرود و سی را
بمضرت اسهال حشر است **در** آب و سیر و بونه و روغن زیت کشند و همچنین جلوه او فایز و شراب صرف و
برخی حل برود و بگویند و امثال آن در مطلقا گوشت با ناسنبا و و غباغه نیزند **در** بمیم و الف و ضمّ ف
و سکون و دود جلویات کشت **در** اشتر به ذکر شد **در** و **در** بمیم و الف و سکون مثلث
و ضمّ را هم در سکون و او و کسر دال هم در سکون چنانچه و ضمّ طار هم در سکون و او و سین مجول نام
پادشاهی است از پادشاهان یونان که این ترکیب را ساخته اند و خمس میگوید که مؤلفان قلیون
حکیم است که برای پادشاه رومی که مشرد و بطوس نام داشت و بیشتر از تریاق فاروق ساخته شده و تریاق
در آن روزگار بهیچ بود و در رفع سموم خلیفه تریاق گیر است و در رفع اکثر امراض خصوصاً در تقویت باه
بهر از تریاق گیر است و در باقی خواهی چون تریاق است و در همه امراض کونا کونا از موده اند و در رفع
سموم بجز به موده اند تا بان وقت که اندر و خمس گوشت رفعی در تریاق زیاده کرد و در ادویات آنرا
زیاده و کم نمود و در رفع سموم از مشرد و بطوس قویتر شد شیخ ابوعلی سینا میگوید این دو ترکیب
با هم ام الی تریاق یا فله است و پیوسته بدان معتاد بودی و بنده امراض را که تریاق فاروق نافع است
این مرکب مبارک را بل میکند و رفع می نماید و طریق خوردن این نیز بهمان دستور است اجزای سی
و شش و نرس سبب و هفتاد و نیم گرم است در آخر درجه دویم خشک است بهمان درجه در نافع است
بعد از ششماه نوشن نموده و بعد از ده سال و نود و نهمی ماهفت سال و این البیان گوید تا چهار سال

سال و نوزدها نصف تا بشت سال قدر بیشتر از تریاق فاروق بیشتر است زعفران مرصاف غاریون
برخیست در چنبره کثیر از هر کدام ده درم سبیل هندی کندر خردل سفید از هر کدام ده درم
قطر سبیل یوس که قیطوس قنه علك البطم و در فضل حصاره لجنه لیتس چند بیدستر ساج
هندی میوه جاوریز از هر کدام بشت درم سیخه فضل سیاه و سفید سورنجان جعد اسقورایون و قو
اکلیل ملک جنطیانا روغن بسان جب بسان اقراص قویون مقل از هر کدام هفت درم سدا
دو درم اسق نارون مصطکی صمغ عربی فطراسایون قردمانا بادیان از هر کدام پنج درم این
وج در سیخه اسارون از هر کدام سه درم افیون بر کل سرخ مشک و صمغ و قو اقا قیاسره
سقفور بن بدیهو فاروق از هر کدام چهار درم و نیم شراب ریخته کنند چند آنکه صمغها در آن حل شود
اینکین مصفوف و وزن او و به بقا نون که در تریاق مذکور شد ترکیب کنند و درین نسخه سیزده داروست
که در نسخه جالینوس نیست و آن غاریون و سورنجان و سداب و اسق و سلنج و اسارون و کثیرا
و اسطوخودوس و کما قیطوس و اکلیل ملک و عود بسان و نفل سیاه و مقل است و در نسخه جالینوس
دو داروست که درین نسخه نیست و آن پنج سوسن و ملک هندیست و در نسخه شاپور بن بسمل تخم سدا
بست و درین نسخه نیست و پنج درم جنطیانا است و چون بعضی او به درین آوان نایاب است مناجیح
الطبا عوض بسان نیم وزن آن جب الغار و بدل عود بسان نیم وزن آن زرداوند طویل و بدل سقفور
سکه میند او الا اگر آنهم نباشد رو بجان و بدل روغن بسان روغن ترب کده اند و عوض شراب
ریخته بسبب جوش عرق مخلوط فرموده اند و گفته اند اگر رو بجان بهم ترسد قوی افعی کنند باین
شرع این **نسخه** که چونان شویطر اکویند بفتح شین میوه و کسروا و سکون تخم تانه و فنج طاء محمد باراد
محمد الف و محمده محقق الا که بغیر خلاص کنند از زهر یا امراض مملک باز در مرک و این صفت فیلیس
حکیم است نافع است مرده و قبال و شنج بغمز و تقوس و اوجاج مفصل و رسته و صداع کس و دوار و در دندان
و دوسوس و جذاوند و در چشم بغمز را و دما و بار از چشم باز دارد و بعد از آن که چشم را آب کشاده باشند درم
کشند و در او و از معاودت ایمن گرداند و خداوند در سینه و پهلو و سر شیف را در ما و اصل بدینند و در

اندر این کتاب
و خط کشیده

صفحہ ۲

و جباب عفو صفت بر سر نیاورد و رسوب نکند آنگاه صبح بخوابد و بپوشد آب بعد از آنکه خوب بپاید
بشد جل بزند و در ظرف آئین با دست آئین بجان آب میسازند و دود را کم کم بر آن میریزند
تا دود تمام خارج شود و چون هر سه کرد آنگاه زاج را بهین آب ریخته نشینان از آب بزند و ضایق را
مخلوط نموده و از بجان آب محض معطر میکنند تا رفیق شود پس در شیشه کرده هر چه بیشتر کنند
در شیشه حرکت دهند بهتر است و اگر زود تر خواهند بجان آوزان آب ماز و و هیلند و زاک را
جدا جدا بکینند و اندک بر صبح ساییده میریزند و باد و دود میسازند تا بمواری شود **ادویه** و دیگر
شقایق و راق میشود **ص** آب توت سیاه بکیر طبع صبح بخوابد و دود درم داخل آن کرده بریزند
تا حل شود پس در شیشه کرده و در آفتاب نهند و هرگاه مد او صفتی کم رنگ و غلیظ و سبب است
قدری مرصاف و داخل آن کنند خاطر خاوه میشود **ادویه** اسفند بجان و طلق محلول شسته از بکریم
جود صبح بخوابد بکیر بکیر و نیم بسایند و آب سریشم مخلوط نموده بپوشند **ادویه** و دیگر
صاف پاک و قلع و سیاه و کبریت فاسر مسادی قلعی را آب کنند و بپایاب عقد نمایند پس
کبریت را انداخته بحق بسیار نمایند آنگاه نوش در برابر بزند و بسایند و در شیشه مطین کرده
بهرش را بار کند و زرد و بالشت لطیف نهند و چون دودش طرف شود و در آن دود و اندک صبح
با آب سریشم مایه بپوشند **ادویه** و دیگر زاج را بسایند چون غبار شود و با مثل آن زعفران
و خوش که جدا ساییده باشند و بوزن زعفران صبح کنند و آب صبح بپوشند و زنجیر با اندک
صبر عودی میشود **ادویه** و زعفران را بکیرند و دود و دود و طبع و سیم بپوشانند و صاف کنند و بپوشند
نیل که بس کنند و آلفه ماز که کفایت باشد **ادویه** و دیگر صاف از بپاک از سودا و قدر آب
اشنان داخل کرده بپوشانند تا آب حره خود را بس دهد صافی سازند و قدری صبح بخوابد و دود
شکر سبب بماند و قلیه نبات با آن بپا میزند **ادویه** و دیگر بکیرند یک پاک سی متقال و بپوشند و
قدر آب کفایت باشد بپوشانند آنگاه دود متقال بود و در شیشه خرد و تنگ را داخل کرده بپوشند
تا اندک تیره شود صاف کنند و با صبح بپوشند **ادویه** اسفند بجان شت متقال قلعند چهار متقال در شیشه

در شیشه مطین کرد و یک شب در بالای تون زجاجین نهند و صبح بر دوزند و آب صبح بپوشند **ادویه**
ادویه در ظرف جدید کرده بر سر ظرف کاسه سفال زرنج و رقیق و از دود بکند و آبش بر آن و دیگر بپوشند
مسدود و بر آتش فم نهند تا مصلحت کرد و باد و دود و از صبح بعد از صبح بیخ مد او علی و با قلعی محلول
طلای نوکمی و نیل سبز عاوسی و مغرور زبوری **ادویه** که گویند از یک قلعی سی سطر نوشته شود و پنج مد او بر
باین نبات **ص** بکیرند و دود و نطفه سفید باد و دود و روغن کتان و ده متقال صبح بخوابد و خالص چهار متقال
مرقشای سوخته پنج متقال قلعند سه متقال نیک بندی و ده متقال صبر عودی و ده متقال اول روغن
دود را گرفته تا نیم روز صبح کنند و صبح را در آب حل کنند و با زای هرده درم صد درم آب باید و
انقدر آب بر دود و بزند که سرشته شود و آب بپوشانند و زاک آنگاه مرصاف را داخل نموده نیم روز بپوشند
بپا میزند و اندک صبح محلول در آن میریزند تا تمام آب صبح بکار رود تا نیم روز پس اجزا دیگر را بسایند
تا نیم روز بکیرند بکیر مور و با بکیر حنا صد درم در آب بپوشانند پس در پاتیده کرده نایک است بپوشند
شانند چون بر نیم آید و بکیرند و بپوشند تا سرد شود پس بپا میزند و صافی کنند و در ظرف دیگر کنند
و اندک اندک در ۲۰ دن بجای مسحه میریزند تا آب مور و هم تمام شود و اگر رقیق باشد در شیشه کنند
و سرش را بپوشانند که باد در آن راه نیابد و هر چند بیشتر حرکت دهند بهتر میشود **ادویه** و دیگر متقال ماز
بت چهار متقال صبح چهار متقال دود و ده متقال زعفران درمی **ادویه** شسته را در و یک
مس بریان کنند تا بریان شود و سیاه کرد و پس بسایند و آب ماز و رقیق بپوشانند و قدری آب
زاک و قدری دود در شیشه کرده حرکت میدهند **ادویه** که از همه بهتر و روشنتر و مد او سیر شیر است
و افضل انواع اجزا چهار است آوزان شصت و پنج متقال و نیم **ص** مرصاف دود و از هر که کم است
متقال صبح بخوابد و پنج متقال سبب بماند نیم متقال مرار در آب محلول نموده باد و دود بکیرند و صبح
کنند پس صبح را محلول کرده داخل آن نموده بسایند آنگاه شب محلول را بعد از سر و زنجیر و زور و دیگر
این با دست خوب سماقی یا نار یا جوز باید تا محلول و زب بپوشانند و این مد او است که مثل فامند و
نظر ندارد **ادویه** و آب با خوب **ص** دود و یک متقال صبح بخوابد پنج متقال با سر که بسایند **ادویه** و دیگر

زنجی را بر سر که تندا اندخته چون غبار بسیند نصف آن با قدر کافی صمغ عربی داخل کرده و سه سال کنند
مداد زعفران آب زعفران خالص را با زنگار بسیند هر قدر که خواهند **مداد زعفران** بعضی جمل مقوم حل
میکنند ورق و ورق میاندازند و حل میکنند تا خوب محلول شود و آنگاه آب گرم میریزند و میزنند تا طلا
تشنه شود و مکرر میکنند پس خشک میکنند و نگاه میدارند و بهتر آن است که سه سیم مایه ای را بخوا
حل آورند ورق و ورق در آن انداخته و پیش غاب حل میکنند با قلیه ملک و قطره قطره آب گرم
و چون خشک شود پیش غاب را در آتش میگیرند تا نرم میشود و باز با گشت میسایند تا آب حل شود و آن
آب گرم بر آن ریزند و بگذارند تا تشنه شود و اگر اندک سیاه باشد آب دیگر بهینند تا سواد و در طلایه
مغول کنند آنگاه بنویسند و بعضی با اندروت سفید و قوی با صمغ عربی حل میکنند **مداد صمغی** صمغی
را بشب نقع کنند تا شود پس با قلیه که صمغهای رقیق کرده باشند بهم چید و بر بالای تخمه بسیند
بناد با خاب که میگویند و بر هم میزنند تا وقتی که حل شود و بطریق طلا آب میریزند تا تشنه شود و
چندین مرتبه آنگاه بر دارند و سنگتاب نمایند **مداد آسمانی** سفیده سرب سفید رسته با نیل سیاه
رنگین بیا میریزند و آب صمغ عربی بنویسند **مداد دوری** سفید اب شسته پاکیزه را با قریز بیا میریزند
و قدری صمغ داخل کنند **مداد لاجوردی** شجره مغول را با آب قریز مطبوخ و قدری صمغ بنشیند
مداد سوسنی نیل بسیار رنگین را با قدر کافی از قریز بیا میریزند **مداد لاجوردی** نیل و سفید اب و اندک
قریز را صمغ بسیند **مداد نسف** مقدار دو دانگ زعفران در لیفه زنگاری افکنند **مداد پنهان** سفید
عاقی را بجای بیخ نموده با آب صمغ عربی بنویسند **مداد زنجیری** بسیند با آب زارترش بر آب بر آن
ریزند و بشویند و بعد از ساعی که تشنه شود بر دارند و اگر مکرر میکنند و میزنند و میخکابند تا آب
دیگر قبول کنند آنگاه صمغ را در آب حل نموده بعد از حل بنویسند **مداد کلناری** آب معصفر که نته با
شجره مغول بسیند آب معصفر میدهند تا خاطر خاوه شود **مداد زعفرانی** زعفران و قریز و این
چنان است که آب زعفران خالص را با قریز مطبوخ مر میریزند و اندک صمغ در آن حل میکنند **مداد زنجیری**
چنان است که شجره بسیار ساینده و نصف آن صمغ عربی ساینده محلول داخل میکنند و بسیند و بسیند

ما خوب مخرج و مخلوط شود و بهم آمیخته کرده آنگاه که آب گرم بریزند تا شود و بگذارند یک تا سه روز پس
زرد ابش را ریخته و دوباره با همان قدر تکرار کنند تا وقتی که دیگر زرد آب بر سر نیاید و داده
مرتبه باید بهمان دستور بسیند و زرد ابش را بگیرند هر بار باید آب ساینده شود و این در نهایت
خوبه و کمال رنگ و مرغوب میشود **مداد یونانی** دوده صد و شصت مثقال صمغ رطل و نیم خری البشرا
او قیبه و نیم **مداد یونانی** نیم و فتح دال حمله و موجوده شده دارد و باید که در چیزی ترک کنند و تدریج آن کنند
چون کون و خشت که بدو مانند آن و در مقدمه مسطور است **مداد یونانی** نیم و کسر دال حمله و در مقدمه شده
چیز باید که بر اند عرق و بول و جعفر **مداد** که در اول کند و انسون با دیان از هر کدام دو درم و نیم با
کنند و در یک پیاله آب بپوشند چون بقدر آتش میدن با نضاف کنند و تخم خیاری و خربزه
از هر کدام سه درم کوفته و شکر کوفته و بقند شیرین کرده بنویسند **مداد عرق** که چون بر بدن مالند عرق
آورد و بوره از منی را در روغن با بونه حل نموده با لند **مداد عرق** دیگر ص روغن با بونه مفود بر بدن
با لند بسیند لحاف گرم خود را بپوشند **مداد عرق** دیگر که همان عمل کند ص عاقر قرحا را کوفته و بخته و روغن
کجد آمیخته بر بدن مالند و چیزی گرم بر بالای خود اندازند **مداد عرق** آب زنجبیل و آب پیاز و آب کسیر
با لند و خود را بپوشند و آب بنشکر همان سود دهد **مداد عرق** دیگر که بزودی عرق زور و ص منقشه و خجل
و بسوس کند از هر کدام یک کف بپزند و در ظرفی ریزند و هر دو پای را در آن نهند بلکه هر دو دست را نیز
و اگر از سر تا پای خود بپزند از آنجا را آن بیرون نرو و عرق بسیار آید و خود را گرم بپوشند **مداد عرق**
که حیض بر اند و بکشد **مداد** سیخه شونیز از هر کدام ده مثقال چند پیسیر اهل از هر کدام دو درم و نیم را
کوفته و بخته و با چندان حل بسیند و هر صبح تا دو مثقال بخورند حیض را بکشد و اگر کمر مرده
باشد بوخت و آت را آورد بشرطی که سبب جناس حرارت و قلت خون نباشد **مداد طشت** دیگر که
حیض بر اند و منجمدان را که از جای خود لغزیده باشد و یا در میان بند شده یا در و عا خود فسرده
شده باشد بیرون آورد و **مداد** فستق رومسج از منی ترس سد اب با دیان کرفش از هر کدام
دو درم انجیر خجسته کلفند آفتاب ده مثقال بستو بپوشانند و با کلفند بیا میریزند و سه روز به هم بپزند

انگاه با شیر و شکر بپزند و کلاب و قدری مسک و خل کنند **مرای خفیه** بطنی را بپزاید و باه را بر
انگیزد و قوت شهوت را زیاد کند و پشت و کرده را قوت دهد و دماغ را تر سازد و لذت طایفه را
بگیرد خفیه بطنی را و نفوس کنند سه شبانه روز و اگر خشک باشد و در ده شبانه روز پس هر یک
ده سوزن بزنند و دیگر بار بخواب نهند و علاجی که از آن مراد پاک میکنند تا چند آنکه هیچ لعاب آن
نماند و بعد از آن هر یک من خفیه بطنی را و من خل صافی بر سه آن کنند و سه شبانه روز بگذرانند بعد
آن بر بالای آتش معتدل بنهند چنانچه اصلاحش نزنند و دوساعت بگذرانند آنکه چه دارند و بعد از سه روز
و دیگر بر بالای آتش نهند و همان طریق عمل میکنند عمل بقوم آید پس در طرف چپ که کرده بعد از چپ روز
استمال کنند **مرای خیار** بکیرند خیار و سه بارچه کنند و خطوط سفید آنرا دور اندازند و پوست و مغز آنرا
پاک کنند و هفت روز در آب آبی که کنند پس در آب شیرین تابند و لذت آن رسیدن است
بر بر آب نشیند پس شیر و قند و کلاب و مسک قدر معطر سازند **مرای زنگ** که پوست و شربت میزند
نافع است بمرده و گردان افقی و خفقان و غشیان و منصف است و چون باب ترخه و لودی بک
سازیده اضافه کنند فایم مقام تر باقی گیرند و در اکثر ادافه **مرای آب زر** مسک و آب سیب از کرم
بکین آب بپوشیم من با قند بقوم آورند **مرای زر** که در جزو دانسته شد **مرای بخیل** معده سرد را
گرم کند کرده و مثانه را تخین نماید و در ربول آورد و تب را زده را نافع باشد و تب بفر و سوداوی
را زایل سازد و باه را قوت دهد بقراط میفرماید او استعد شایع لم بهر موا **مرای** اگر تازه نباشد خشک
گرفته است روز در زیر یک پنهان کنند و هر روز آب بر بالای آن میریزند پس بردارند و پاک کنند
و آب صافی بپوش نهند و سوزن بزنند و بشکری پس بیکم معوم بر آن ریزند و بعد از است روز از آن
جدا کرده و یک شیر و یکم بدهند و بگذرانند تا بخاره روز و ده ماه **مرای بفرجل** در موحده در رسم بهر
نهند که **مرای تقاض** بفا سرزدی یکی کو بند جامعت را قوت دهد و باه را زیاد کند و نفوس را
تمام آورد و مقوی را روح پاک تر بنسیند و ده **مرای تقاض** تازه اگر نباشد خشک آنرا بگیرند
و یک شبانه روز در آب نفوس کنند و آن آبرار بخته آب دیگر بریزند و همچنین تا سه مرتبه بکارد کنند و شربت

پس حقش کنند و بچوش نهند تا نیم چینه کرد و انگاه غسل صافی بر سر آن کنند و بچوش نهند تا بقیه ام آید و در
 ظرف نشیند کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند **مرای سلخه** خواص این و جزو یکبیت و در شام از
 مخمل میکنند و غذای آن کمتر از آن استعمال نمایند و در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین رضوان الله
 علیه و آله الطاهرین فرمودند که بخورید و بدین منان ما خردید پس چون مقوی قوی است و ریه و الفاظ
 و بنین خست سینه است و حکما متفقند که هرگاه کوری چند که یک سال سلخه بخورد و بنینش برکند
 و قوت بنیاد آن بسیار شود و هیچ دارو و دوا آن برابری نکند و نیز ثابت شده که این علم شریف
 مخرجه از دین نبی است علی بنی سنا و علیه السلام مخصوص بجهت کثرت نواله و تناسل نازل شده و بچو
 در آن ایام عقیم و عقیمه بسیار بودند و چون کار حکیم علی الاطلاق ناقص نیست بجهت دفع امراض نیز
 ادر فرموده که اگر نهفت عظم بهتر از دوزند چشم است ازین جهت بر زبان مخرج بیان و کلام بلاغت نظام
 اشاره و در هر باطل این دوا فرمودند **بکیرند سلخه** و از دوزن با پاره پاره کنند و سه روز در آب و نمک
 نفوذ کنند پس بشویند و در آب خالص گذارند و سه روز تا شوری آن بر و پس از یکسین در آب
 بپزند و در رو با گرد را در آن ریخته **مرای که سینه را بغایت سود دهد و شش و مثانه را طبع پاک**
 که دوران صلاحی باشد **بکیرند که وی تازه نازک و پوست آنرا بشویند و مغز آنرا بشویند و در ریزه**
 ریزه کنند چون انکشت و یا هر نحو که خواهند و در یک اندازند و بآب بچوش نهند تا نیم چینه کرد و غسل کنند
 بر سر آن کنند و با قدری آب بچوش نهند تا بقیه ام آید و بعضی اول در آب آهک سر اندازند و بعد از آن
 بشویند انگاه بپزند لطافت این بیشتر است و بهتر در خوردن و لذت **مرای کشری** و فصل همه بیان
سد مرای کبیده بجز با موز گویند بر وزن جوز درختش بر گهای بلند و در یک درخ و درخ و در میان
 صافی بر میآید و کل سرخ دارد و در آن خوشه است و در آن خوشه ناخجا و بیشتر و کمتر بقدر قوت آن
 درخت با هر آرد و هر یک چون خیار کوچک زرد رنگ و بهتر نیست همانست لذت و شیرین و عطرها
 سینه و سر نه و شش و گویند که فور در ملک فطوره ازین درخت حاصل میشود و این میوه گرم است
 بکیرند و یکی را نصف آن آب کنند و نصف دیگر که با شش نرم بچوش نهند تا بخار آب بکیرد و بعد از آنکه

و صمغ را با قدر کفای موم بدست آورده و روغن کجد ترتیب دهند **درم هم** که بخور و قروح و زنده و جرب
و نافع است جزایش غب **درم هم** شجره سیرج از هر کدام دو مثقال و نیم در روغن کجد کفایت میکند **درم هم**
مثقال و نیم که قلعند نامند و شکر و موم و روغن کجد و نیم در روغن کجد **درم هم** که یک
که بسیار نافع است **درم هم** زنجبیل و سیاه از هر کدام دو درم بزرنج سوده و نیم در روغن زرد و درم هم
در طبعش که در با چوب سبب سه روز صحت کنند **درم هم** که مصطط شجره سیرج و طبعش زنده و جرب
سفید از هر کدام یک درم و فلفل سوخته و روغن کجد از هر کدام دو درم و روغن زرد و درم هم
درم **درم هم** که یک **درم هم** تو تپای هندی که عبارتست از تو تپای چمن و آن از تو تپای که مانده رقیق تر است
شسته و در مثقال شجره کدو چوب چمن از هر کدام نیم مثقال با زرد و نیم در روغن کجد که در زیر خاک خفته
باشد بعد از کفایت نموده است حال نماید و کربس را گرفته بسیار مخلوط کنند و مکرر از کربس بکنند
و کربس را سوخته مخلوط کنند و در تریف کنند **درم هم** که یک **درم هم** که رن ضعیف ترکیب کرده **درم هم** که بسیار
زنجفر تو تپای که مانده سبب سفید اب می وی با موم روغن کجد ترکیب کنند **درم هم** که یک **درم هم** که بسیار
که از روغن و شکر با نان ساخته باشند با سفید اب و صمغ صی می وی هم کنند با زرد و درم هم **درم هم** که قروح
چینه **درم هم** که کربس و ایرس از هر کدام به درم شکر و روغن کجد و روغن کجد و روغن کجد و روغن کجد و روغن کجد
با زرد **درم هم** که یک که نافع است قروح چینه و نفع نافع است جزایش چهار است **درم هم** که جرب و
افاقیا و حصر لیان پاک منقر از هر کدام یک درم هر صاف بدم کوفته و نیم با بزر و سفید در آن چینه بپزند
و یک مثقال سیرج می وی در آن حل کرده با نان **درم هم** که سوخته آتش نافع است جزایش **درم هم** که
جنت الفقه سفید اب طبعن قهویا آهک شسته روغن کجد کل سرخ موم سفید سفید و نیم عصاره سم **درم هم**
سازند و بعضی آنکه شسته را با روغن کجد نیمه بپزند و روغن آهک بسیار مؤثر است و تو تپای که نافع است
بآب ساییده و در ساعت نفع می کند و بعد از روغن کجد کل همان عمل کند و چنان ساییده با سرکه بکنند و در
آب زنده و جرب است و چون همان طوطی با نان **درم هم** که سوخته آتش و التهاب جراحات و درم مقعد و در
و مثقال قبل لب را با **درم هم** موم ده و روغن کجد با زیتون سیرج و چون موم سفید و روغن

روغن کجد از زنده آتش بر داشته و باید نیم گرم با سفیدی پخته بسیار نیم زنده تا هموار شود و اگر برید
زیاده ضرر شود و نصف داخل کنند و بخت نکین و روغن کجد و بخت نبرد هرگاه بیشتر خوبند
کافور بسیارند **درم هم** که گوشت جراحات بر داند و نافع است **درم هم** که بکیرند و چوبه نکین را و در روغن
کجد مخلوط اند از زنده و بخت نیم که از زنده تا چوبه نکین و قوت خود را پس دهد و روغن نکین شود
بازی هر دو در روغن و در موم سفید در آن بکند از زنده **درم هم** که گوشت فاسد را بخورد و گوشت
نوبه و باند و کثر جراحات را بود و میند **درم هم** که در روغن کجد بخت صافی یک درم و روغن موم
صاف سفید بر روغن زیتون و در موم صمغ ابطم غنیم هر سه جزو آخر را با هم بکند از زنده و درم هم
ساییده را بر آن بریزند و در همان بپزند تا هموار شود و آنکه استقال نمایند **درم هم** که بخت
فی باب لمعه جنت جراحات نموده و درم با زرد نافع است و درم صلیبه را از روغن پاک کنند و گوشت
نوبه و باند و آخر از موم روغن کجد و روغن کجد **درم هم** که زیتون سفید از هر کدام به درم با زرد و چهار
درم روغن زیتون سی مثقال و در روغن کجد با زرد و درم **درم هم** که زایل میکند برص و جنت
با نان انداخته و از آن جزایش **درم هم** که سوخته زیتون و روغن کجد و روغن کجد و روغن کجد و روغن کجد
و بپزند و بپول طفل باخل آنکه بپزند و هر روز جنت میدهند با آب و زرد و آنکه ساییده باخل آنکه بپزند
درم هم که مقل بپزند روغن خسته زرد و آلو و مثقال و کوبان شسته زرد و نیمه میوه ساد و نیمه جنت جزا
با نان و مقل را در آب کندن تا حل کنند و سنام بل را که خسته صاف کنند و در نیم آمیزند **درم هم** که یک **درم هم**
مغز فک و پیمره که کوبان شسته روغن کجد هر چهار می وی با هم بپزند و قدر سیرج و روغن کجد
بپزند تا هموار شود و **درم هم** که یک که همان فایده دارد و جزا با روغن کجد **درم هم** که پیمره و بزر و کرم
چندم میوه ساد و درم مقل است و درم مقل را در آب کندن تا حل سازند و صاف کنند و با زرد و درم
روغن خسته صفا و درم هم کنند **درم هم** که یک که بسیار خون بوسیر را بر طرف کنند و بوسیر را خشک کنند
و آتشان شده است جزایش تمام شجره جنت **درم هم** که کل منر یک درم کافور و زنجبیل و نیمه نکین و نیمه درخ
کوبنیم شسته روغن خسته زرد و آلو از هر کدام ده و درم هم کنند **درم هم** که یک که کوبنیم شسته و روغن کجد

و از بارچه باریک صاف کنند و قدر سیلاب تاب و بان در ظرف سفال باندند بیهاب منحل
تو و پس تو بیا و مازو را کوفته و بچینه و چون غبار سیاهید و با هم بیا میریزند و با موم و روغن کچهرم
سازند پس محل زخم را تاب کرم شبیه برنهند **مهره** و یک خوشک میکنند و روغن صفرا ویرا چرا
چروست **مهره** تو تپای منحل بقیه جاز هر شک از هر کدام ده دم در سر که روغن از هر کدام چهل
درم بزنند تا بشی بسیار هر تا بقوم هر هم آید **مهره** تا بیل که قطع نماید پس بکشد **مهره** زنگنه که کافور و صندل
چم از روغن بسازند از هر کدام یکدم ماد اخر دس که آب اول صابون است که عبارت است از آب یک
و تخار و عوم نیز آب استخوان صابون نامند بقیه دم غسل بکنند فوین سبیده دم
بشکن نرم بزنند تا موم شود و در باون بسازند تا موم شود و در باون بسازند تا موم شود و در باون بسازند تا موم شود
و قروح غایبه را بخرشت **مهره** صمغ ابطم از هر کدام شش رطل را پنج رطل زیت عتیق منهد
بنارین بخت نموده و او قیبه بود از این سیاه بزد در آن تا موم کرد و در **مهره** تا بیل و یک که اخرج
بیکان و خار کنند و هر چه در عضو فروخته باشد بکشد **مهره** پنج خوشک کرده را و در طویل با توبه سبیده
چسب موم سازند **مهره** از بقیات **مهره** موم مبرمج زمان و الدفقور میرمج موم که میکوبد
سیرا و درم بارده و اکثر قروح مودیه را بنهد **مهره** است اجزایش است شش است بار روغن موم
سبیل الطیب بجا تا قودمانا در غفلت کبابه سیاه **مهره** قطارخ عاق و تا مصلک مصلک مصلک مصلک
شش نیمه زرد و سیاه سیاه **مهره** بوسن زرا و در طویل و مخرج و دس و یکیل الکل
و فضل آبرو روغن زیتون کنند از هر کدام یک اوقیه لاون و در منقال رخوان نیم اوقیه صمغ ابطم موم
از هر دو در منقال روغن نارون مثل به بستور متعارف موم کنند **مهره** که نکه مشک را نافع باشد
اجزای خجوه است و در نسخه دیگر شش ج و مازوی بنزد و در شک زرد و چوبه از هر کدام ج و کلن رفا سی
برک موم و عصاره اسان اچل از هر کدام و در ج و با موم سفید و روغن موم سازند **مهره** از بیل
و در زده نقره بود از جوارین عسبرین موم علی بنی و علی السلام و ایشان همه که زان بودند که بخت
علیه السلام ایمان آوردند و هر کدام یک دوا و ششیا کردند و موم بختند نافع است خنار بر و سله و

سکه و سلطان و در درم سلب را و جراحات را از گوشت مرده و دریم کنند و یک کنند و ناهن و قروح
منمن را با صلاح آورد و نفع میکند چون بر موضع کوبند یک دیوانه نهند **مهره** جا و شیر زنگنه
بازو از هر کدام دو دم است بقیه دم کند زرا و در طویل از هر کدام سه دم مصل موم در شک از هر
چهار دم موم را پنج از هر کدام ده دم زیت رطل صمغ را و در سر که نرم سازند و در باون باندند
اجزای بقیه را نرم کوفته و بچینه با موم و روغن بستور کند و موم سازند **مهره** از بیل و یک که کافور و صندل
که در درم سلب و خنار و سلطان و طاعون را نافع باشد اجزای زده خجوه است **مهره** موم مغز
را پنج مصل از روغن موم در شک از هر کدام چهار دم جا و شیر زنگنه از هر کدام دو دم است بقیه دم زرا و در طویل
میعه قنه از هر کدام سه دم کوفته را بکوبند و کد خنار را در زیت بکشد از د و با هم در باون بسازند تا موم شود
شود **مهره** از بیل و یک که صلاح خراج جراحات کند و نفع نماید قروح را از روغن و دریم و در
مال آن کند و شفاق و آنرا روغن و جوب و بوسیر و زده صندل و زایل کرد و اندک موم را بکشد اجزای
بقیه سر که در روغن و در زده خجوه است **مهره** موم ملک بطن چهار دره منقال است بقیه منقال مصل موم در شک
از هر کدام چهار دره منقال زرا و در طویل کند از هر کدام سه **مهره** منقال جا و شیر زنگنه از هر کدام قنه
از هر کدام دو دره منقال بکشد منقال است و مصل را و درم که حل نموده با یک رطل روغن زیتون بخت نموده
بوسن و سب بر موم و موم را بکشد از د و با د و به غلوط نموده بسازند تا موم شود **مهره** از بیل و یک که کافور و صندل
بر که شاخته شود که درم نوع باشد نافع باشد **مهره** از هر کدام یک **مهره** از بیل و یک که کافور و صندل
تعب الدزیره در صاف از هر کدام قدر سبب خام بقدر کفایت در زیت اتفاق بکشد از د و به بستور
در مکان سبب موم کوشن نو بر و یاند و جاجها را خشک کنند **مهره** در در شک بسازند موم از
هر کدام ده دم روغن کل است و در موم به چینه و قدر سر که موم سازند و بسبب بنده موم شود
مهره از بیل و یک که کافور و صندل از هر کدام زرا و در شک از هر کدام زرا و در شک از هر
بیزد تا غلظت شود و چهار وزن موم در شک که بایان بخت نموده تا آب برود و در **مهره** از بیل و یک که کافور و صندل
حاره را روغن کل روغن بقیه از هر کدام ج و با قدر موم سفید غلوط نموده و قدر غلظت را بسازند

مریم سلطان که سر طایف منقوج را فتح کند و غیر منقوج را بسود دهد **مریم سلطان** فتحی که تبتای کوما نشین
 با تبتیها با روغن گل سرخ بپزند و با آب برک خورند و آب لعاب بذر قطونا با عنب الثعلب و آب
 خیار و آب که در تقیه نمایند پس **مریم سلطان** که در کپه فتنه تحلیل سر طایف و سایر صلا
 کند و جز هفت است **مریم سلطان** در لاجورد کبریت زرد و لاجورد طویل استی مقل با تبتیها از هر کدام
 جز و زیت کنه مثل هم بموم سرخ بر روغن **مریم سلطان** زرد و لاجورد طویل را بیلخ کنند و آقا قبا تبتیها
 با اندک روغن گل و سرکه بپزند **مریم سلطان** از اجزای جارا نافع است و گوشت بره و باند و شتر و گاو
 را زایل سازد **مریم سلطان** در دانه سنگ بختقال با سرکه بپزند و با روغن گل تقیه کنند تا غلیظ گردد و روغن
 شغال سفید اب فله و اندک کافور اضافه نمایند **مریم سلطان** جلت از صا رابا روغن زیتون بر
 آنش مخلوط نموده علق البطم را در آن حل کنند **مریم سلطان** در سینه است و یکدیگر جارا
 نافع است و جرات را سکن کند **مریم سلطان** در بختقال لعل مبری دو مثقال و نیم جنار ساییده شده
 سرخ را در با نرود و شغال روغن کجند با شش نیم پخته و خوب ساییده و برود و پس لعل را انداخته است
 هم بکند از دانه و نرود و روغن پس چنان ساییده و مخلوط کنند و آب بنده و خورد **مریم سلطان**
 است و جرب و جک را از اجزای است **مریم سلطان** در یک عسل زرد و مرنگ سفید اب از هر کدام جز و ساییده
 و با روغن بنفشه و روغن **مریم سلطان** در هم بود است **مریم سلطان** نافع است و
 امعا و مقود و شقایق را که عارض میشود در آنها و خشک میبازد و اجزای را و تقیه نماید و از
 اجزای است و است جو است **مریم سلطان** روغن بنفشه روغن گل از هر کدام یک کوفیه نیم کافور سرخ و نیم
 شاونج هر دو شنبه کل از اینی از هر کدام سه درم عصاره البته لیس و دو درم افیون و مرمرند **مریم سلطان**
 با زنده **مریم سلطان** در یک که همان نفع دهد و بوسیر اعظم نافع بود و یک اجزای است و جز و است **مریم سلطان**
 بنفشه با درم کلبا و درم سفید اب سرکه از هر کدام ده درم بموم سفید نیم عصاره البته لیس کل قریب
 کل از اینی است و بختقال از هر کدام سه درم افیون نیم مثقال و چهار حب زعفران یک درم بموم رابا
 روغن بکند از دانه و روغن و روغن را نیز بریزند و بختقال بکند تا بکلی شود **مریم سلطان**

329
 سرخش و شقایق و شقایق بدین و جلیق را نافع است **مریم سلطان** سرخه که لعل مبری را منقوج و شغال
 روغن کجند است شغال سیاه و روغن مخلوط کنند و میخوشند تا غلیظ شود و با آب
 هفت مرتبه غسل دهند و اگر سر و تر و منقوج زال **مریم سلطان** بپزند و با آب یک مرتبه بنفشه
 غسل دهند **مریم سلطان** در عصاب از نرم کنند بدن را روغن و طراوت بخشد و جز و هفت است **مریم سلطان**
 پیه مرغ و پیه شتر مرغ پیه کوه بز و نینه و منقوج و کاه و موم و روغن کجند از هر کدام جز و نیم بکند
مریم سلطان در دانه جاج و آن سس جز و است **مریم سلطان** پیه مرغ زرد و پیه از هر کدام یک کوفیه بموم سفید
 سه اوقیه سفید اب در صا و دو اوقیه در دانه سنگ در با آب شربت یک درم سفید بنفشه بختقال
 که در هم بود **مریم سلطان** نافع است و کجند از روغن و تقیه از آب اطراف و جرب و جک و زخم آنک
 و شقایق چهار بار با ز **مریم سلطان** علق البطم کجند و پیه بز چنان جز و **مریم سلطان** زخم را بصلح آورد و گوشت
 نرود و با نرود و جز و است **مریم سلطان** پیه و دو درم اندر و است سفید اب از هر کدام یک درم بموم سفید
 درم روغن کجند و درم و کجند کنند که نرود و جز و است نرود و در دانه است و در دانه
 کند و اگر سر و زخم حل نمایند انعام نیم رجم را نافع است **مریم سلطان** در یک جرب و جک آنک
 و جرات کند و یکدیگر معصب باشد و جرب و خارش را زایل سازد و از اجزای است **مریم سلطان**
 سرخ بموم سفید اب از هر کدام دو مثقال و نیم در دانه سنگ یک درم تقیه سوخته و بعد از سفید اب نیم
 کوفیه و بنفشه و ساییده و با روغن گل با روغن کاه در هم کنند **مریم سلطان** که بختقال بپزند و یکدیگر
 این سر بنفشه و طب را زایل سازد و با نرود و از اجزای است **مریم سلطان** در قنیل چنان
 در دانه سنگ مازوی کبریت است اما زرد و جو به هم را با آب بپزند و با موم و روغن گل بکند
 و ادویه را بر آن بپزند و سرکه که از کور اضاف نموده و سر را نیز شنبه با لند و اگر روغن
 کجند **مریم سلطان** در جرب است که را بکند و جدید را منقوج کند و اندک صدف سوخته و کجند
 زرد و روغن زرد و منقوج در هم کنند و کوبند و کجند بر آن کرده و عین عمل کنند **مریم سلطان** در قنیل
 جارا نافع است و جرات را زایل مال دهد و هر بار که در هم سر نهند اول جرب را از جک پاک کنند

روغن کجند

قبیل قلند و در سنگ بتوید با موم و روغن بستور هر چه سازند **مرهم کتان** هم
بسیار نفع است و به تمام جراحات و رویانیدن گوشت تازه **مرهم کتان** لطیف شسته را و
بسیار تا چون غبار شود و باریت اتفاق بار و روغن مورد و قدری قند و زعفران این بر سنگ بسیار
نرم کنند تا قند حل شود و در آن **مرهم کتان** که زال و سحر و تنقیر نمایند و مکرر مذکور شد نافع است جراحات
طریقه رویه و سوختگی آن قند را و ازین ضعیف است **مرهم کتان** سحر و سوزن از هر کدام بخورم سیاه
چون غبار در دست مثقال روغن کجند با نس بسیار بپوشانند تا هر دو بگذرند و غلیظ شود و از کف
دو درم و نیم کبرای ساییده داخل نموده میسازند تا بهر شود **مرهم کتان** که ماضی ازین زایل
سازد **مرهم کتان** روغن بیدار طایموم پنج و قبه مر در سنگ چهار و قبه زنگار و دو قبه بر روز و سه که
بسیار بپوشانند غبار و با موم و روغن هر چه کنند **مرهم کتان** که تحلیل درم و صلابات کند
و اقسام سفا و صلابات تحت جلد را سود دهد و خارج کرد نماید **مرهم کتان** زخم خراش و آن خرم شلیم
که کندم دیوانه گویند ظاهر آردین بلا دستک نامند بتوید زفت بر آب پیچیده و بگذراند و
اودیه دیگر را مخلوط نموده هر چه کنند **مرهم کتان** جراحی که کوشش نافع باشد **مرهم کتان** سحر و سوزن
بپوشانند با هم بپوشانند و بقوام آرد پس درم اندر دوت و یک درم زنگار کوفته و نرم ساییده
بر آن افشانند و در بان بسیار تا بهر شود و از کف قند را و آن آلوده و روغن نهند **مرهم کتان**
و دیگر یک می کنند قند و عقیقه را جزا چهار است **مرهم کتان** جراحی که کوشش نافع باشد و از قبه زنجار
درم مر در سنگ دو درم بستور هر چه کنند **مرهم کتان** جراحی الطریقه البتر سحر و سوزن و بصل الرخ و ک
و اسندروس بصل الدم ب عنه علی الجراحه العظیة در درم الاغون مثلها و بچین شترمان
و کنگار هر یک مفرد و شش سوخته کوزن بسیار نافع است و خسته خمای سوخته مفید است و براده
ابنوس چون غبار ساییده و جرب است و بچین صدق ساییده **مرهم کتان** که انواع جراحات
را که گفته شده باشد بکند **مرهم کتان** مر در سنگ مخلوط قلند غرروت از هر کدام دو درم زنگار نیم درم
الاغون یک درم صمغ ابطلیم به روغن کاه کهنه یا زده درم سحر که گفته بخورم موم سفید چهار درم

چهار درم هر چه سازند **مرهم کتان** که نو اصره و انواع قروح مزمن را نفع تمام دارد و جزا هر چه خواست
مرهم کتان بصفی کبریت فاسر با هم بپوشانند اثری از سباب نماند و زال از هر کدام چهار مثقال
قبیل سلیم قلند و درم صاف بپوشانند سیاه و م الاغون قند و زعفران کات مر درم
نوفل صدق هر دو سوخته تنگ و قند از هر کدام یک درم روغن تخم بید که غیر غم است بپوشانند و در دست
مثقال اول زال را در روغن بگذراند و قدری آب در روغن ریخته که سوزد پس در روغن
ساییده را در آن مخلوط نموده هر چه سازند **مرهم کتان** و با سوزن و غیره نافع **مرهم کتان** و روغن
مر در سنگ از هر کدام دو درم نرم سوخته روغن چهار مثقال موم و مثقال آب خالص از قند که نرا
بپوشانند با ش نرم چندان بپوشانند تا بهر شود **مرهم کتان** و دیگر که ناصور و قروح ضعیف است
و خوار نافع باشد اجزا و از ده است **مرهم کتان** قبیل جنا سنگ جرح مر در سنگ کات نهند
آن تنگ و قند قلند محرق شب با ناصور و سحر از هر کدام مسوی کین مثال فلفل یکدانه زرد چوب
بی که در ظرف این بستور موم و روغن هر چه سازند و هر چه صدق ناصور را زایل کند
و گویند شب با ناصور بپوشانند تا بهر شود **مرهم کتان** نفع نون و خا و بچه و بجا مملو تر گویند
و هر یکی را وجه شنبه گفته اند یکی بعضی بیک مواد بچیت دفع از سنگ بپوشانند از خال شده
میشود و دیگری اخذ عطایای گفته است بسبب شقای با و درین تالیف جالبوس نافع است جرح
کسر را و اصلاح عصب کند و کوفتی عظیم و انجام جراحات و تحلیل درم جوب منقوح و کله رطوبه
و قند و جگر و اکله نماید **مرهم کتان** مر در سنگ بکوفیه با قدری سحر که بسیار بپوشانند و در آب گذارند تا
بخشد تا چهار مرتبه چنین کنند پس بدو اوقیه روغن زیتون تسقیه نمایند از او و اوقیه سه کا و
صاف کرده و ربع اوقیه قلند را بر آن نرم برهم میزنند تا منقوح شود **مرهم کتان** و دیگر که منقوح میکند
جراحات را و گوشت میرود یا ندر قروح و درم را بر طرف میکند و سکن اوجاج بارده میسازد بپوشانند
افسوس و مفصل و زور درم رنجه و اصلاح میدهد سوختگی آنس و زخمهای پستان و انشین را
و نافع است از سنگ استخوان تشنج عصب و سکن میکند الم اثر او تحلیل آن میکند و این مرهم

چند تنبول کبی به چشمتنفر البهو که در سواحل بحر بایند از خفان و فضل بکدره نرم ساید به
وزن آن ماه اختلاف سه روز در خاکستر آتش در طبع و هند بس چهار روز دیگر و غن همانند ستور
بجوشند انگاه زهره درخ و زهره بر ساید بکدره و سنگ و غیره بسک هر یک با زای هر دوی یک
جنبه اضافی نموده در طرف زجاج با نقره چهل روز بگذرانند **موج** که موجب لذت طبعین است و بسیار
مؤثر است اجزا هفت است **م** که با به زنجبیل عاف و قحاح سد بکدره و حرس لبه کثیره بکدره نیم جو
باب وین بالند و اگر نیم جو زهره درخ اضافی کنند بجا است لذت انسانی زن کرد **موج** و دیگر
همان اثر دارد و اجزا چهار است **م** عاف و قحاح و در چشمتنفر بکدره و حرس لبه کثیره بکدره نیم جو
چوب سازند و وقت حاجت در وین حل نموده بر قصب مالند و بعد از جفاف مباشرت کنند **موج**
که در تقویت قصب نافع است و در رفع غنین می کنند **م** بیا غنصل بیا زکس بکدره و قصب باب چهار
کرده با سر صقال و غن زیتون و قدری آب بچوشند تا رفع آب شود پس صافی نموده و در هر یک
نیم تخم خربزه عاف و قحاح و دل سرخ مویساید سورجان در صافی بکدره و غنصل اضافی نمایند و بکدره
ران و زهره و خفیه و قصب بکدره بالند **موج** که در و سه ساعت اثرش ظاهر شود و قصب را
قوت تمام دهد و چون بکدره کنند و هر چه نوزشش بیشتر کنند بهتر است **م** چوب اسطوخودوس
مقال و نیم قنصل سرخ مکمل نیم مقال قنصل فیه و ده وانه و در فضل نیم مقال در چشمتنفر عاف و قحاح بکدره
چون غبار بسایند و چوب لعل که را در و غن کا و بر بان کنند و قبل از جماج بدو ساعت
مقدار بخور را بکف دست که نشسته باب و همان بر قصب مالند و بیوسته جو زهره و بارجه دیگر برینند
و بعد از یک ساعت بکشد و ساعتی صبر کنند انگاه بجان مشغول شوند **موج** که باه را قوت عظیم
دهد و غنین را بحال آورد قوت و نفع تمام دهد و آنرا بکدره و او خردن مکدره میداند و صاحبان
دل و بکدره را ازین بهتر معالجه ندارند و طریقتش آنست که بر شرب تا هفت شب مقدار هر دو مقال
شیرینشان و کرفه و این دو را در و خرقه پیچیده و در شیر کرم اندازند و لطف در آن نهاده ازین
ناف تا خفیه بالند بر فوق پس از مقدار سه خفیه بالند بر فوق انگاه از طرف ران و کچ ران تا سر خفیه

334
333
خفیه و پنجین از طرف چپ میمالند و مکدره می کنند تا شیر تمام مالیده شود و درین مدت جماج کنند
و غذای مقوی خورند و بعضی بیشتر میمالند و اکثر را درین بیش حاجت نیاید **م** شیر بوی که کرم
مخزن بکشد در آیام برات درینده بهم میرسد و در مقال عاف و قحاح و عاف براده و بوی کرمول بکدره
هست مقال کوفته و پیچیده با هم میامیزند و در و سه نموده در و خرقه پیچیده و بعد از استعمال بکدره اند
با س لمانوت میسد و لطف دارد و نور عسل بجان فایده دارد **موج** که قصب را سخت کند **م**
زهره کا و بیا زکس عاف و قحاح و مویساید هر چهار برابر بکدره و او و به را کوفته و پیچیده و ساید به
سرشته قصب بجا است بر قصب بالند **موج** و بیکر چون بکدره مالند چندان حکم کند که با باب کرم
نویسد و نشیند اجزا چهار است **م** کا فور قصب و تنکار بکدره و درم و قنصل و وانه و در فضل
ش از در و را که نرم بسایند و باب چوب کنند و وقت حاجت باب و بان ساید طلا کنند
موج و بیکر بسیار نافع است و مؤثر تا چهار روزه روز از جماج بوی برینند **م** زفت روز و خراطین
سر و دم بریده و خشک ساخته مساوی و غن شب برده و غن زیتون و غل نموده سخی کنند
تا سه روز و چون خورند که استعمال کنند قصب را بکدره و در شرب بالند تا سرخ شود و باب کرم می
شوند و میمالند تا نازک شود انگاه بالند **موج** و بیکر که قصب را قوت دهد **م** در شصان را با
شیرینشان بسایند و مستویا بالند بر صبح و شب باب کرم بشویند **موج** و بیکر که قوت تمام دهد **م**
بیکر خراطین که از و بان می افتد بشارب ساید به بالند و بعضی خراطین ندکود و با و بخان بری
بزرگ بکدره که کور جو وانه یک جنبه میگیرد و میسایند و مقدار زیره بزرگ شیا فهایم زنده و در اصل
می نهند و قدری بر چهار می کنند و باب و بان ساید به بر قصب میمالند قوت عظیم میدهد و قوه بران قسم
می نهند **م** مویساید الیک سفید و یک مایه و قنصل و کا فور جو وانه و خراطین که اجزا سوا بسیار
بسایند و در شیریه با و بخان بر شیا فهایم زنده چون زیره و بوی را و بورخ ذکر اند و چون جاسک
کنند در قصب شیا ف را در و آورده مباشرت نمایند تا مغز نرسد و قبل از کدشتن شیا ف از کد روغن آرد
در اجلیل چکانند شیا ف را بپزند و بعد از آن خفیه را در و غن کا و با با دم با است که از نده و لطف طبعان

سبیل این ضعیف البصافه و منطوقه بیان میکند **نظم** این سهال باشد چهارده چیزای جویند و چیست
بر طبعی که نمیداند بدان ضعیف قلب معده و امعاء و پر و سپر الشح و فربه و لا غنم در است تا توان عضلهها
بطن اگر در و تهر از طعم خویش امتلا خون در ضعیف و سستایم که توان **سبیل خوردن در بلاد جنوب** که
بسیار کم باشد به سهال حاجت نباشد زیرا که درین بلاد قوتها ضعیف باشد بجهت اینکه عرق بسیار
آید و که مایه را با ندر و نکت و فعل هر دو برابر افتد پس مفرتها تواند کند **سبیل خوردن در بلاد شمال**
که بسیار سرد باشد سبیل خوردن ممنوع باشد و نا خوردن صواب بود و ناممکن باشد مرکب نشود و
میگوید که بعد از طلوع شمس و غروب وقت طلوع و قبل آن مرکب بدو ای سبیل نشود **ترک عادات**
هر که عادت بوده و ترک آن کرده اگر در آن هنگام سبیل نخورد البته بیمار نشود که عادت
بنوده نافرور شود سبیل نخورد و هیچ وجه استفراغ نکند **سبیل قوی** سه طایفه را میتوان و در اول و دوم
شهر کم را در شهر کم و دوم و شک مزاج را و این را در وی نرم چون فلو س قیصر خشت و سبیل
در و اول استفراغ کنند و ثلثات مناسب است سبیل کم که معده بدو نباشد و سه که در وی
قوی باید و اول در دوم شهر سرد را و شهر سرد و دوم که آب استاده خورد سبیل مطول
و اطفال را بهیچ وجه و در وی سبیل نباشد زیرا که هنگام بروردن و بالیدن ایشان باشد نه هنگام مایه
پرون آوردن و اگر ضرورت باشد از آب میوه و زنده **در سبیل و سبیل** واجب است که طبیب
با خط کوشد که مخالف صحت باشد و از آن بیمار خیزد زیرا که اگر بیماری از صفرا باشد و طبیب با خط
سبیل بیمار نباشد که دره باشد زیرا که سردی و تری بلغم که در بدن باشد با کمر خشک صفرا با کوش
تری از آن شکسته و در و هر گاه بلغم را پروان کند تری صفرا و بیمار از آب و باوت کرده باشد و خوف
هلاک باشد **در سبیل و سبیل** جالبیوس میگوید که در هر مرض بطور سبیل صفرا و اخلاط را منظور دارند و این چهار
اطباء امر می نمایند که در امر اخلاط سبیل که امر اس جاده گویند نیز محتاج به استفراغ باشد خاصه اگر
خلط غلیظ متحرک باشد و اگر رفیق باشد باید شفاقت و استفراغ باید کرد و بر وی خصوص اگر خلط
در عروق باشد و در در یک عضو باشد جوکت نه باشد تا بجهت شود و بقرطاط میگوید که سبیل بعد از استفراغ مایه

مایه باید و در مایه خام است هنوز آغاز بیماری است و در آغاز سبیل نتوان داد و مگر بیمار که بسیار
انفصه باشد جالبیوس میگوید بدین شفاقت است که در بعض در اول مرض سخت بفرور باشد و مایه بیمار
در حرکت باشد و در عضو بعضی منتقل میشود و هر گاه چنین باشد استفراغ در اول بیمار را باید و غیر
ازین جاره دیگر نباشد شروط سبیل در تبها و بیمارها و مایه و در مایه است که تا بجهت نشود و نمونای کفایت
و جوحت کرد و در حرکت بیمار و بخت مطلق سبیل نتوان داد و قصد و جی امت نتوان کرد و در خلط
را نباید جنبانید و اگر بر ضرورتی اول تر باشد بجهت آنکه خلط متحرک میل بیلا دارد و هر سبیل که از حد
اعتدال بیرون باشد ضرر عظیم دارد و در و هم هلاک بابت طریق بر غیر فیل از سبیل پیش از سبیل در
باید کرد و اطباء و اشتریکه میگویند که سبیل بدو خورد و نباشد و هر چه بکورد و در بارز اینخ دارد و خود تهای آنرا
ضعیف کند بنا به پیشید و در صوم و در سبیل و بیخ و جماع و هر چه قوت را ضعیف کند یا جال را بکورد و از آن
نمونه فانون شربت سبیل واجب است که اگر بعض سبیل را کاره باشد و در خوردن فی غشیان و توی
آید ورق عناب را بخورد و در اول باط خون را و در پر خوردن سبیل چنان است که اگر در دوم ضعیف کوب
ضعیف معده کم مزاج را سبیل حاجت افتد فیل از سبیل یک عت سبیل از کتاب یا آب نارین
بنوشند و قد چهار کم دارند و اندک جوکت کنند و گاه آب کم جوعه جوعه بنوشند و این بعد از
جوب سبیل است که زود کند و در و یکس طبع که آب کم قوت مطبوع را باطل کند و بعد از آن هم فعل کند
آب کم بنوشند تا معده و در و در از باقی اخلاط بتوبه و جوبه که بجهت تقیقه دماغ است بزرگتر سازند
تا در معده بماند و قوت آن بدماغ بر شود و دماغ و معده را پاک کند و هر گاه اخلاط در طراف معال
باشد که بکتر سازند تا زودتر بکند از و اگر اخلاط خام باشد مفرط سبیل عظیم باشد و در اکثر امر فی عناب
طبیب بدماغ بیشتر باید که باشد و شمای طبیب که مقوی فم معده باشد ضرر سبیل از دبل سازد چون
مقطعی و سبیل و نبیون و کل سبیل و غیر آن غافل نشود و اگر اخلاط در بدن برانگنده باشد
چون سبیل باید استفراغ از هر جانب کنند هم سبیل و هم قریه و هم با و در و هم بقرق و همچنین در برقیان
ببین شیده را منظور دارند اما بر قوت و در و در و جنس باط خام و اگر خواهند که سهال باز گیرند آب کم شربت خام بخورند

روح است اگر چه با آب و بیکبار چگونگی نکند که روح با اخلاط نیز میخیزد و چنانچه پیشتر از آب میگوید
 یا از خراج بزرگ ریم بسیار میرود و وقت ساقط میشود و در بعضی بلاد میگوید و همچنین است هرگاه در بعضی
 منصف میزند مسلط فوی اخلاط لطیفه را دفع میکند و غلیظ کثیف میماند و در غیاثیه میگوید که در بعضی بلاد
 از دست طبیعتی سبیل خورده بوده و در آن ده سال بود که بر سر راه افتاد و در پای رقت و نیست و نه پاری
 سخن گفتن نه گفتن بدان میسر شد و نه گفتن بکمان می چید و معالجه از اسودی نداشت از خراج
 اخلاط مقصوده بافته هرگاه در بعضی بلاد و کوه باشد و طاقت مسلط شده باشد و با و در و
 نواز خورون و با کوه طبعش باشد یا بخور و فوی میکند سه مثال هم حفظ ساییده با قدر چنانچه
 و با مالند و تمام شب بسته و در نیمه غلیظ روی را به سبیل دفع کند و اگر در بعضی بلاد غلیظ و کثیف باشد
 بعضی و سلیم و هر از الاطباء و سبیل خراج کنند و اخلاط را در مغز و نفوخ و دفع سازند
 منقش طهر است چنانچه در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 را در افراط و انست و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 طبیعت از قوت مسلط ضعیف میشود و مسلط غلیظ را که بان مخصوص است از طبیعت میماند و چون آن غلیظ
 نیاید با خون و گوشت میگوید که تا اگر از آن چیز برستاند و در طبایع و در وی نیز از مسلط میگوید چنان
 هم حفظ و خونی سیاه و ترید و وجود و دیگر بار طبعش نامند و طلاق مسلط برین نیز جاریست چنانچه در
 ذخیره سید جرج و باقی کتب معتبره و ایراد یافته و بعضی از مسلط است و فک که قلیا با منجم رسیده و بسیار
 سیرج العمل در فرست نیز بیان میشود و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 مذکور است زیرا که در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 او قادر بود و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 او و به قوی مسلط هر آینه در میرسد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 بر طبیعت و چون مرض من و ثابت باشد معالجه است بدوی فوی العمل و همچنین نزد ایشان و در
 قلیل الکفیه بطور العمل و معالجه اعتدالی و غلبه بر نبات و در ایشان بر او و به قوی را حقیقه انبوهی

و انبوهی و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 مزاج سیم نفویه اعضا و این هر سه فعل درین ادویه موجود است و بیشتر در آن نیست و در بعضی بلاد
 و ریش و چوب است که خدر کنند هرگاه در جگه بعضی فوی یا جوی باشد و قبل و بعد آن چنان کنند
 از قصد و بعد از طعام تا سه ساعت بگذراند و بعد از شرب آن تا سه ساعت بگذراند و چنانچه
 هرگاه در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 همچنین کف که در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 نو قدر بسیار است و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 کرد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 و جمیع عقیقه روید و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 فرسوم قتله و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 انکه که از بپوشند پس در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 و تریاق فاروقی شده و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 بگذرد و اوقیه بعد از ساییده بمیخسند و چنانکه هر یک چون لوبیایه **زجاج** و **انیمون** بقیه بپزد
 و بکون نون بر وزن انیمون سنگیت زرد رنگ مفتت چون در آن کش بگذراند و بکند از زرد ماند
 سرب و بر قالی که در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 و بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 بسیار میشود چون سرب و براق و خطوط بسیار در آن است چون سوزنهای باریک و در دم خوش
 چشم که در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 آموخته اند بکیرند از آن هر چه خواهند و ایند و قبل آن شوره و آتش در ظرف خفی نهند و آتش کنند
 تا سوزد و شوره و طهر آن نماید پس سر کنند و چیز سفید شده نماید و اگر سوزد در آن باشد مگر
 کنند تا سفید بپزد شود و علامت کاش آنست که چون آتش نهند دو و بکند و با و بپزد کنند و بپزد

بشد پس در قبه کردن و درازی گذارند و سرش را به پنبه بسته و در یک گرم شست روز بگذارند و بسوی معده
میشود و در اطراف شیشه و ثابت آن میماند و در فصل فرغ هر دو بین است پس شیشه را نکست بر درازند و گذارند
که خیر از معده با آن نیامیزد و الکاه سحر نه به عارض است و بسوی معده باطل است و مخلوط نموده و روغن
که برین آلوده بقدر که مذکور شد مکش و عمل میکنند بجان دستور با کلاب میرسد و قوی با نفقه مخلوط میکنند عمل
میان و در علامت کاش آنست که چون بر طلا مالند سفید کنند و آن مخلوط نشود و بعضی روح نوره حل
میکند و قوی روح نک و بر خرمیاه حاره و طایفه بروغن زاج و بعضی دیگر جصه مسیحی و بطول زمان
و طریق اول نافه و برتر است مگر اینکه اندک نشو تر است **مسئل دینق مر با شیرین** من صنفه بر کله مسیحی
ارباب بده الفقه تا نافع است چنانچه ادرخی را که ذکر شد در اول خصوصاً در سقا و آله و نیک قدر شیش
تجربه جبهه **مسئل** دینق یک طبل باب آهک و خاکستر مکرر بپزند و بعد از آن نیک و سرکه چندین بار تا پاک شود و در
سواد و بکیرند مثل آن نیک اندازند صاف و برابر هر دو زاج سوخته بسایند و با سرکه مقلط و طرفی چون پس
در قرح معتدل القاد مطین بکل حکمت گرفته بر فاستر کم کنند تا بشیرج دن آید پس آتش را اندک کنند
یکش با آله و تصفیه کرد و الکاه اینک شیشه را صاف و صاف و صافان را در درازند و خیر سیاه و در زیر قرحه
بماند پس بپزند از صاف و مثل آن نیک اندازند و شعله شرب و قوی و با هم مخلوط نموده با آبیکه خارج شده در
تقطیر بپایانند و بگذارند در قرح و قطع کنند رطوبت را پس بپزند آتش را تا تصفیه شود و در درازند صاف
اجم و صفر را بشیند از در باقی را که در کفحه زیر قرحه است و صفر را در بوتنه کنند و بر آتش نشاند و بدینند تا
آن نیز سرخ شود پس با اول بپایانند و بشیند بپایان المود با بوق چند بار الکاه الکاه بپزند **مسئل دینق**
و بیکه مستعمل است نزد ارباب صناعت و فوائد و قدر شیش دستور مذکور است **مسئل** بکیرند از دینق تقطیر
یک خوراک بر روح زاج و بار و اجرام و بپایانند از آن روح را و نیک کنند بعد از آن آتش را حتی
تصفیه شود و سفید و شفاف چون چوب بلور و این نیز با مسهل است با باد وید و بیکه که خواهند بپایانند **مسئل**
دینق لکیات نافع است چنانچه ادرخی را که ذکر شد در اول خصوصاً در سقا و آله و نیک قدر شیش

از سه جبهه تا چهار جبهه بکشدند یا بخیره بپخته یا بشیراب یا بصفا البیض بپشت و جهت کسی را که استعمال میکند
باید و در آن روز حرکت نکند و بر بالایش و از ده پیچیده نیم بپشت و قدر شیش اب بیاض مد و بعضی اصحاب
صناعت بکیرند ازین قدر و باطلای جدول مس و مس را نیز در استعمال میکنند و بشیرج و زینق سیاه
معده بکیرند و بسایند و در مایل از قبه نشاند و بروی رمل جار بگذارند و بنا بر معتدله بپایانند آب سفید
بر میانه بد و هرگاه و دهان اینق را بشیند و می استند آب قاطر و نزدیک کنند آتش را و آن باز میشود و گذارند
که مبارک اینق بکشد پس بر بالای آب قاطر آب کم بریزند و تشین میشود و در صورت خاک سفید بریزند
آب مذکور را بشیند باب و بیکه چندین مرتب تا باقی نماند از تندی آن و خشک کنند و بر درازند **مسئل دینق**
نافع است همه ادرخی را که حقیقت است بهمال و مسهل بغیر ضرر و خد و شیش زینق جبهه ناده جبهه **مسئل** محموده مذکور
بصیرالورد و با محمود خام هر چه خواهند بپایانند صاف و صاف و صافان را در درازند و خیر سیاه و در زیر قرحه
و صاف کرد و بپزند بقدر که چهار انگشت از بالایش بگذرد و سه چهارم در و در جام ماریه نشاند پس حرق را از آن
صاف کنند و بیکه حرق بریزند و بیکه میکنند تا بیکه رنگ در آن نماند الکاه حرق را جمع کنند و در جام تا
بآتش مشتال بپایانند تا باقی با باد محمود و در زیر قرحه مانند غسل بهر یک و قیحه محمود و یک و قیحه خیر
چهار و قیحه صیرج حل و باز بپزند در جام ماریه صیرج از آن و خشک کنند محمود و در بیکه قیحه ازین محمود
بکرم طح اللو و شعله طح لهر جان و خل کنند و در از جام با آتش نبل است و جام ماریه با آتش یک عمیق
است که بر کور و نصب کرده به پایه از چوب در آن گذاشته طرف مخصوص حل را بر سر به پایه نصب کنند
و آب افتد و در یک ریزند که چهار انگشت فاصله آن تا تحت طرف با باد و سر پوس و یک را با آله و خمیر سیکم
کنند تا بخار آب بیرون نیاید و شیش مر از شیش بپزند و مثال آن در زیر شیش بر افروزند بکدی که در آب
نیاده بخار کند و با بد و وزی یکدفعه سر پوس را بر داشته اکبرم بقدر یکم خلیل رفته باشد و صافه نماید
و دستور سر پوس را نصب نمایند و سنگ کران بر روی سر پوس گذارند تا در قرحه و سه هفته حل کرد و
هرگاه منظور بریدن مایعات باشد سر پوس را لخته و خمیر و بشین سر و یک خرد و نیت و عجمان را بگذارند
تا طوبتر که در آن است بر و در جام ماریه که نزد اهل عشق و نیک مدوح است آتش که و بیکه را بپایانند

و در دهن و یک صافی می نهند و در میان صافی سبوس چشمت می زنند پس قینه را در آن می گذارند اگر در
بر سر قینه است بالایش را نیز چشمت می زنند و بالای آن می زنند به سرش تا منع نفوذ نجاست کند پس در
زیر سبوس آن می زنند تا جای زدن شود و بوی قینه و قطنین و تخم انیس که سینه را در زیر سبوس می زنند
و آن چنان است که چای می کشند بعد از دفع کمر و پسترد آن را در زیر لیل می کشند و سینه را در
در میان آن می نهند تا نیکو شود و بعد از آن که می کشند چای و در زیر آن سر کین است می زنند
بعد از چهار گشت و ظرف را نهاده بعد از دو گشت آهک زنده پس چهار گشت دیگر زین و دو گشت دیگر
آهک تا چاه پر شود و پس سینه را در آن می نهند و بر بالایش زین می زنند و آهک تازه می زنند تا تمام آن چاه پر
و هر روز قدری آب بر آن می کشند اندک و چون بعد از یک هفته تغییر باید لای شراب عوض آن کنند
و در حیت که سینه را بسیار سخته بکلی حکمت با روج حکمت ساخته بعد از آنکه بموم که سخته
حکم می بندند اما مدت قطنین و آن مختلف است حسب استعداد مستحق اگر تر باشد سه روز با چهار روز
تا پنج روز و اگر خشک باشد چون افادیه از دو هفته تا سه هفته و حل بعضی معنیات را گفته اند که تا یک هفته
حل می شود و بعضی دیگر که در خرد و یک چون خود می کشند که زود حل شود چند قطره سرکه با آب بر آن نشاند و با این
طریق مرجان و زعفران که در طایفه راجل کنند **مسئله** و دیگر حب کنند یا شراب و در مکر به بند چای
صفرا کنند بغیر قنب و به امر نفس صفرا ویران پس از آنکه سینه را به جبهه تاده جبهه است **مسئله** و در دهن
بعضی در دهن می کشند و چند قطره روح زاج بر آن افشانند و در آفتاب یا مکان که گرم نشاند خشک شود
و چنین مکر می کشند تا چند مرتبه بعضی نفوس چنین می کنند و هر چه بیشتر عمل آورند نیکوتر باشد **مسئله** که شوره
چهار گشت آب روی و آنرا با روج امر نفس صفرا ویران می کشند **مسئله** که سینه را سوزی بخار را که
منقال است و در قدر آب بجای نهد که از بالایش بگذرد و صافی کشند و است منقال شیر خشک که در دهن
کلاب کرده باشند اضافه نموده نیکو می باشد **مسئله** از ذخیره که صدراع صفرا ویران باشد **مسئله** که
و شیرین هر چه خواهند بگیرند و پوست باز کنند و با تخم آن بگویند و بغل زنده و صدوم با سر دم کلاب یا شیر
نوشند **مسئله** که اخلاط مختلفه را پاک کند **مسئله** صیرق و طر کوفته و خسته نیم منقال غایق و کبک یک ظرف صیرق و طر

و در منقال نیم سرشته و غلو با سخته فرو برند **مسئله** که دفع اخلاط سودا و غلیظ حرقه و صفرا می کشند
و چون بکندم محمود و موی را چشمت آن ضم و مخلوط نموده بغیر حل و آب لیمو بر سینه بکندم و نیم سبوسین در
دهن چرخ صفرا می سخته باشد و بنایت معده را اجزای سودوی بود **مسئله** رب بلبله سیاه ده درم و نیم
بکندم رب تربد و درم و نیم به رسا بیده غسل بر سینه و ازین هر سببت بکندم باشد تا در دم و کلاب
مسئله از مرجم بهاء و الله و نه به طبع و فیتونج سه سال سودا و دفع اخلاط راجع کند و سه سال است
از مسملات عامه تر متشدد و درم باشد و با رو بکندم صفرا و حب کنند با رو بطبع شیرین حل نموده
نوشند **مسئله** سنگ سیاه که در حواله کاشان می کشند و از اجزاء آن کوبند و کاسه را بدان زنک می کشند و اندک
بلایور و مانده درم قیده سیاه بکندم هر روز را کوفته و جسته در روغن بادام بالند چنانچه مدیون شود و
بازی هر منقال از آن بکند و نه حب السطین مدبره قینه آن آنچه بعضی شیر بر سینه و در بلاد قطنین
در دهن که ابلی کبیر غره و سکوچ تخته زنج لایم و کبر کاف عرب و سکوچ تخته زنج کوبند و کوبی سرفی است
بر آن و سنگ آن کوبد و دست و این ضعیف است بده نموده که درم آن و به سنگها را می کشند و از رو
کود و میان و صلهای سنگ کلی کوبد و زنک از زین بسیار کمتر در زنک و در وزن از آن سنگین هر روز
و تر و در آن از ایشان بر گرفته ببلاد دیگر می زنند و زنک لاجوردی کاش را که سرکان از آن می سخته اند
و بر بقید نبات که این نیز جراحی می باشد و این ضعیف و در شام لاجورد طلبیدم رب زهای سنگ در دهن
لاجورد اما سرخ انتفت و در کما داشت از دهنه فونکی و بعضی دیگر بهیم جوشیده و بهیم متصل و باز که در دهنه
در آن موجود از معدنش بکندم گفتند معدنش معید مذنب قریب به حدین زرد و ظاهر از جراحی می باشد
آن **مسئله** دیگر که خارش و جوب را زینل سازد و اگر بکل سرخ بخورند و با کلاب بنظم زنج و آب و دود
بسهولت بر آرد و به کبیر است **مسئله** حب لیسین مندر شتا و دهنه شب در روغن بادام شیرین بخورند
و عا اقب نام است و یکدک تخم لیسین و دو انگ ریزند چشمت و نیم کمل سرخ بیده باب نیکم نبات مندر **مسئله** که
از اطباء می نهند و بهیل شاسته ضعیف از اجزاء آن را در ابدال طعام و بهر و در اعلی الرقی یا وقت خواب
ترتیب از بکندم تا در دم و برین نیز آیند و از این بهد و دهنه بر دهنه بکندم خراب است به خور است **مسئله** که خست لکد

و باد آورده و اسطوخودوس که در پوست کل کاو زبان و باد و ریخته بکند سه مثقال آلودی بخار است
مویز منقح یا نروده دانه سناریک چهار مثقال فستق کینا و فافت یا شکوفه آن که قیطوس
بکند و مثقال سافرج بندر قنصل بکند مثقال ماورنجویه بذر فنجک تر بد مخلوک بکند مثقال
و نیم زنبون بادیهان بکند مثقال خرفه غار قنصل بکند نیم مثقال صبر زرد بکند دم نک لفظ لا جود
خبر مخلول بکند و دانه نیم لفظ و آنک و نیم سفاک و مثقال شکر سفید هفت مثقال اگر خون صفر آید
منظور باشد پنج مثقال بلبه و دانه یک خموده متوی بیاض بکند **مطبوع فستق** که در مارا پلین منحل است
در طار محمد در رسم طبع ذکر شد **مطبوع فستق** نافع است سده و جگر را و فایده میدهد و تباهی مختلفه
بارده با غلبه سودا و ید را جزا شش جزو است **فستق** بذر الکوفش زنبون بادیهان از خون
آسارون بکند جزو پنهان و صافی کنند و یک کچین بذر و در جلاب بنوشند **مطبوع فستق** در صفه
معدده نافع باشد جزا چهار است **فستق** بکند کل سرخ چهار دم سبیل الطیب دم ترنجبین ادم
مطبوع فستق و بکند معدده گرم و صیف را نافع باشد **فستق** بکند کل سرخ کدو ترنجبین است دم ترنجبین
سر دم کل فستق را بکند و صافی کنند و ترنجبین را در آن حل کنند و بکند دم ابارج فیقر جاب
ساخته در برنده این مطبوخ را از حق آن بنوشند و جالینوس میگوید که بسیار که از آن معدده است
گرم بود و طبایا فستق علاج کردند و بکند **مطبوع فستق** معدده و ابارج بکند و در هر دم و در هر دم
نافع است **از سه مثقال** بایخ مثقال از اجلیا کند و بکند و صافی آنرا باد و زرده مثقال
بایختر مغز فلووس یا خیار شیر و روغن بادام بیاض **مطبوع نقاب** او جابح مفاصل و نفوس و فایده
را نافع باشد **مطبوع نقاب** بکند و باد و پچین زنده دست و پایش بسته در یک بزرگ کنند و شبت و نک
در آن کنند و بکند تا خمر شود و سه روز هر روز گرم کرده در آن در آیند **مطبوع خلیقا** ناسده
مقصر کبد را بکند و بکند و معدده را قوت دهد جزا ابارج روغن بادام شش جزو است نه شش چهل دم
بادین **مطبوع خلیقا** نای نیکوب چهار دم اکلیل الک بکند **فستق** و در صفه دم مویز مغز چل و دم
بجز است دانه **مطبوع چهار گوش** بکند خایت دارد و بکند طریق نقاب از آن در نه بنشیند **مطبوع خلیقا**

خشت بسیار از آن نافع و بهتر است و جمع ادرش بکند که در مفاصل و بدن بکند زایل کند پنجه
فایده و شش و غیره حتی قوی را زایل کند **مطبوع خیار شیر** آردند **مطبوع خیار شیر** اخلاط سوخته را
از بدن بکند یک بکند جزا است بکند بکند روغن بادام **مطبوع** بلبه زرد و ترنجبین بکند و زرد
غتاب آلودی را بکند است دانه مویز مغز است دم کل سرخ بکند نیم مثقال به دم به را در یک و نیم من
آب بکند نند تا نیمه آید صافی کنند و است دم مغز فلووس یا خیار شیر در روغن بادام چوب کرده
مدر صافی کرده بیاض **مطبوع خیار شیر** و بکند که از اخلاط جاره کند جزا است **مطبوع**
زرد و مثقال آلودی بخار غتاب بکند است دانه مویز بیدانه ترنجبین بکند و زرد و دم کل مغز
کل سرخ و نیمه بکند دم در سه رطل آب بکند نند تا یک رطل بماند و باد و زرده مثقال خیار شیر و روغن
بادام و و مثقال در آن حل کرده بیاض **مطبوع خیار شیر** از قویا این ش بود **مطبوع** بلبه زرد و کدو
آلودی و بکند غتاب ترنجبین مویز مغز بکند بکند بکند در چهار صند دم آب شیرین بکند تا ریح بماند بالند
و صافی کنند و باد و زرد و دم مغز خیار شیر در آن حل نموده و باد و صافی کرده و یک اوقیه شکر و یک اوقیه
روغن بادام اضافه نموده بنوشند **مطبوع خیار شیر** و بکند که اخلاط رقیق و صفر جاده رافع کند جزا
هفت جزو است **مطبوع** بلبه زرد و صفه دم ترنجبین مویز طافی مغز بکند باد و زرد و دم آلودی سیاه غتاب
بکند دانه کل سرخ بکند خیار شیر یا نروده دم **مطبوع در و صفتان** در و معدده بارده ما بوسل
نافع است **مطبوع** هر روز و و مثقال از اکوفه و جوشانده بانبات بنوشند **مطبوع ذات الحجب** و لفظ
الدم و مخرج را سودمند باشد جزا نه جزو است **مطبوع** سناریک بکند نیم مثقال بکند چهار دم غتاب
سپستان بکند است دانه تخم کاسه و خیار بکند به دم شیر خشت ترنجبین بکند باد و زرد و دم در آن حل
کنند و بیاض **مطبوع ذات الحجب** که ذات الحجب و ذات الریه و سه رطل رافع و در جزا و از آن
مطبوع نیمه نیمه خیزی اصل السوس مخلوک بکند به دم ساق الاسود زرد و کدو و دم غتاب شش
بکند است دانه تخم خنجر دم مویز بیدانه و دم جزا را جوشانده و صافی نموده و ترنجبین و فلووس بکند
و دم اضافه نموده بیاض **مطبوع ذات الحجب** و سینه و او جاب از او صافی را سودمند است

اجزاء و از زده جزو است **مسئله** که بخورم غناب و ده درم سبب است ای عدو ایخیر سفید عدد و موثر است
 باز زده درم اصل السوس مجکوک به درم پرسیاوشان تخم خنجر زوفا خنجر زوفا یک چهار درم و موثر
 بکوفته ده درم به را در یک مصل آب بچوشانند و در خرد درم شکر در آن بپاشند و صاف نموده
 بنوشند **مطبوعه** زوفا مفعول است احباب سودا و رولور که از حرارت باشت و ضیق النفس و حال کسسه
 که از نوازل باشد و او جاع جنب و حجاب را بخورم سبب است **مسئله** که بخورم سبب است سبب است
 باز زده درم جو مقشره درم خنجر سفید چهار درم کل بقیه تخم خنجر و بقیه و پرسیاوشان
 اصل السوس و سبب زوفا یک درم و خنجر زوفا یک درم و بقیه تخم خنجر و بقیه و پرسیاوشان
 باندلس سبب طرز و سببیده ده درم و یک مصلقه روغن بادام و از کوفته و پاشانند **مطبوعه** سبب
 که سبب است و صمدی کرم و تب مطبوخه را نافع باشد اجزاء جزو است **مسئله** که بخورم بقیه تخم خنجر و بقیه
 چهار درم تخم کاسر درم آلوئی بخار احباب سبب است یک درم و آنه فلوس ترنجبین یک درم و درم
مطبوعه سورجیان بخان خاصیت و به که مطبوخه و با به **مطبوعه** سورجیان او جاع مفاصل و نفوس و حق
 الشرب و و منند به اجزاء و از زده است **مسئله** که بخورم بادبان اینون فلفله و یون و قیق
 یک درم و درم کل سرخ پوست بلبله کباب یک چهار درم سورجیان بخورم پرسیاوشان با در پنجویه یک
 سه درم جوشاننده و صاف نموده ده درم کلقتند و است درم ترنجبین اضافه نمایند **مطبوعه** سورجیان
 دیگر افلاطون حرقه و بلغم لاج را دفع کنند و از اجزای کرم را نافع باشد و مفاصل و نفوس کرم را سود و دود
 زمان کرم نیز توان و از اجزای از زده جزو است **مسئله** که بخورم اصل السوس مجکوک سورجیان
 مهر غناب الشعلب یک درم ترنجبین سفید بادبان یک درم ترنجبین یک درم تخم کاسر
 بقیه یک درم و خنجر و غناب یک درم و آنه سبب است و آنه کلقتند ترنجبین خنجر سبب است
مطبوعه سورجیان او جاع مفاصل و نفوس و حق الشرب را نافع باشد اجزاء چهار درم است **مسئله** که بخورم
 کل سرخ پوست بلبله زده یک چهار درم سورجیان بادبان پوست بادبان اینون فلفله و یون و قیق
 یک درم و درم پرسیاوشان کاز و بلغم با در پنجویه یک درم و درم جوشاننده و صاف کرده و درم شغال

شغال کلقتند و از زده شغال مفعول است و است مفعول ترنجبین و در آن حل کرده و صاف نموده و صاف
 بعد از نفع نام بنوشند **مطبوعه** سورجیان که مفاصل و نفوس جاع را نافع باشد اجزاء سبب است
 بلبله زده است درم بقیه کل سرخ یک درم تخم کاسر به درم سورجیان یک درم و درم بود و درم
 شخ در سه رطل آب بپزند تا ثلث بماند پس ثلث آن را نودا و قیده شکر سودا و پاشانند
 اگر بود نه باشد یک درم مصلی کنند **مطبوعه** سورجیان دیگر که نفوس و سبب او جاع مفاصل که سبب
 آن بقیه باشد از آن کنند و مجموع آن یک شربت قوی است اجزاء است جزو است **مسئله** سورجیان بود
 یک درم و درم نایبتر به یک درم ترنجبین چهار درم فو و بقیه کفش اینون پوست خنجر یک درم و درم
 در یک مصل و نیم آب بپزند تا ثلث بماند و صافی کنند و پاشانند **مطبوعه** سورجیان دیگر که بلغم کل کنند
 اجزاء جزو است **مسئله** سورجیان سر درم تخم لفظل ده درم و از زده رطل آب بپزند تا به رطل آید
 صافی کنند و هر روز نیم رطل بپاشانند **مطبوعه** سورجیان خنجر خنجر خنجر خنجر خنجر خنجر خنجر خنجر
 پاشانده است **مسئله** پوست بلبله زده ده درم سبب است سبب است یک درم تخم کاسر به درم غناب سبب است
 یک درم و آنه کل سرخ اینون سبب است یک درم و درم بقیه ترنجبین باز زده درم **مطبوعه** صبیح العجا
 در مفاصل و در نفوس و شخ و امراض بارده را حجب است **مسئله** در طبع کشت **مطبوعه** غار یقون
 مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد اجزاء بقیه از اینون و از زده جزو است **مسئله** پوست بلبله زده و سیاه
 یک درم بقیه بلبله و آنه یک چهار درم و خنجر و بلغم و درم آلوئی سیاه ده دانه کاز و بلغم با لنگوفا
 اسطوخودوس یک درم و درم بقیه یک کوفته ده درم غار یقون یک درم اینون ده درم **مطبوعه** غاف
 نافع است برای بقر و مختلف و ریح را جزا شش جزو است **مسئله** بلبله سیاه ده درم و خنجر شش
 شکر بادا و در غاف یک درم **مطبوعه** غاف دیگر که همان فایده دارد و از زده و بلغم و ریح را
 زایل سازد **مسئله** پوست بلبله زده و سیاه یک درم بقیه ترنجبین بلغمی ده درم با و درم و خنجر
 غاف شش بقر یک درم و درم خنجر رطل آب بچوشانند تا رطل بماند و هر روز بپاشانند
مطبوعه غاف که حیات جاعه را نافع باشد و صفا را دفع کند و از زده جزو است **مسئله** سبب است که بخورم

۱۰۶

انیمون چهار دم مامیرال چیز دو دم استین به دم کل سرخ بسفایج میده جوش نند و پازده دم
 ترنجبین اضافه نمایند **مطبوع برقان سیاه** و یک که خدایه در برع را سود دارد و مسهل سودا و بلغم غلیظ
 باشد جزو است جودیت **ص** بلبله کابله و زرد بکند دم انیمون افنددم آتوی سیاه ببت خدشتن
 روم چهار دم اطلو خورس به دم شاد که بخورم نوید بیدانه ببت دم جوش نند و صاف کنند و انیمون
 را بدستور که ذکر شد در لکه کتان بسته در خرمیند از نکه چند جوش بجوز پس غار بپوش و یک قطره
 بکند دم صبر زرد بکند یک و نیم خرق سیاه بکند یک کوفته و نیمه و حب نموده و در نند و مطبوخ را از عقب
 آن بیاش نند **مطبوع** که صفا و بلغم و سودای سوخته را دفع کند و ادراس سودا و پازده دم و پازده دم
 ببت جزو است **ص** شاد که بخورم کل سرخ چهار دم پوست بلبله زرد و سیاه بکند دم بسفایج
 فستق اصل السوس محکوک بادبان بکند دو دم اطلو خورس پرسیاوشان شانه که در زبان
 باد بگوید بپوشه انیمون نینو فر بکند دم نوید منقر و غلیظ بکند هر دانه در سه رطل آب جوش نند
 تا بپزد آید و انیمون در کتان بسته را در خرمیند از نکه از شش بر دارند پس بکشد آفتاب و فلوس ج
 بروغن بادام چوب کرده بپزند و ترنجبین پاک بچاک بکند پازده دم در آن حل نموده و با صاف کرده
 بنوشند **مطبوع** و یک که ضیق النفس و سرفه بپوشد و رانفع و بدن را از خلط غلیظ پاک کند جزو است زرد
 جزو است **ص** شاد که بخورم اصل السوس محکوک به دم انیمون یک دهه و نوید بیدانه پازده دم و پازده دم
 خبازی پرسیاوشان بپوشه خشک نینو فر و زودا بکند دم غناب پستان بکند ببت دانه و سه رطل
 آب بپزند تا رطابانند صاف کرده بخورم ترنجبین و بکشد بکند ده دم در آن بالند و مکر صاف
 کنند و بکند روغن بادام اضافه کرده شربت بخورم بنوشند **مطبوع** که سودا و مزاج بکند و پزیر کم
 را سود دارد و بسته ببت بد و برقان را نافع باشد جزو است **ص** بلبله زرد و شانه نیم کافه شاد
 بکند دم کل سرخ دو دم غناب بخورم آتوی بخار پازده دم و زرد بپزند و دم ترنجبین پازده
 دم در رطل آب بپزند و دم ترنجبین در آن حل کنند و بنوشند و آنچه مجرب است بر قاراج بخورم
 است چون بیاش نند و در افتاب بنشینند و از روند تا بپزد آید و نشسته شود انگاه مطبوعات

مطبوعات پرسیاوشان و فود و لغناج بیاش مدور سحت شفا می باید بدوزد و قیصر و خراطین
 خشک هم نافع است چون مقدار یکدم بشراب بیاش نند و غذا از بر با جات و قریص متخذه از مای
 و بزغال و معوص با گوشت و جاج و دراج و زغب و ماست ترش و نار ترش شفا لود که و خبای
 و غناب الثعلب و سباج مای و بطون البی جیل و امل بگوشت کا و و بسیار نافع و سودمند است
 برقان سدی را زربا جات و افرانج و اصل و بصل و بصل و اللبلاب و کشمش و بادام و ما و بصل و لبلاب و خبای
 و ترب و کلم و گوشت خادیت و درین برقان البته احمر از کنند از نان و خرمای کم و سرخ
 الف و چون شیر و خرمیند **مطبوع** که ذات الجنب و ذات الریه و در و سینه و سرفه را نافع است
 از زرد جزو است **ص** غناب ببت دانه غلیظ سی و دانه انیمون زرد و نوید بکند ده دانه اصل السوس محکوک
 و منقل پرسیاوشان خبازی تخم خنجر بکند سه مثقال و شش مثقال و در چهار رطل آب جوش نند
 تا بپزد و صاف نموده هر روز نیم رطل از آب باروغن بادام بنوشند **مطبوع** و یک که معوق است و مطبوخ
 زودا منقول از ارشاد نافع است سرفه و در و سینه و شعله و ضیق النفس را جزو است **ص** اصل السوس
 محکوک بکوب ده دم پرسیاوشان به دم زودای خشک و دو دم خبازی به دم غناب سرفه و دانه
 زربب ببت دم بپزند و صاف کنند و بنوشند و اگر ماده غلیظ باشد بخورم انیمون زرد و دانه بکشد
مطبوع که کم و خشک و قلیل غذا است موافق است احباب رطوبت و بلغم و آرد و قی و مضر باس مزاج
 و سودای و چون سرکه در آن اضافه نمایند لطیف تر میشود و در مزه و زرد و بپزند و آنچه در روغن
 زیت بر بان می کنند سبکتر است و یا با بازیر جاده و موی بسیار کم میشود و در مزه کم و خرمی
 سرکه کنند و گویند برای سودای نیز نافع است **ص** گوشت را شاد که بخورم بکشد پس در آب بپزند
 باز در روغن بر بان کنند و قدری پیاز و زیره و در چمن اضافه نمایند **مطبوع** که جوع بفران نافع
 و قوت را باری دهد **ص** کبک با کبوتر بچهره خورم بنوشند و در نکه زرد و چون نیم بپزند
 قدری زیت انفاق بر سر آن کنند و خود خام بکوفند و در چمن و خنجان در وی بپزند تا بپزد و در دو
 آبش با نکه باز آید پس قدری کاه و آب آید ترش سبب ترش چکانند و بپزند و به جوش بپزند

غناب ببت دانه

اول خند نموده بوی که در چهارم اول مذکور شد درجه از معلوم نایم پس نظر کنیم در باقی اگر مکی
آن مرکب است که درجه از معلوم نموده ایم بطریق مذکور ترکیب نموده درجه از معلوم نایم اگر اکثر از
مرکب مثل مرکب بار دیگر از آن اخذ نموده تحقیق درجه آن نایم تا آنکه مکی باقی ماند اگر مساوی
باقی ماند بطریق همان است که مذکور شد و اگر اقل باقی ماند مثل آن مرکب که تحقیق درجه آن نموده ایم
اخذ کنیم و بطریق مذکور شد تحقیق درجه نایم چنین مرتبه عمل باید کرد و در هر مرتبه تفاوت کمتر شود
و تحقیق اقرب کرد و چنانچه در خارج سید بیان کرده اما اگر اجزا بسیار باشد چنانچه در اکثر ترکیب
مستدلوله مشهوره واقع است با این طریق عمل نمودن خلأ از کماله نخواهد بود و در خارج آن ترکیب تحقیق معلوم
خواهد شد و هرگاه بقاعده که خارج امواته ذکر کرده و نسبت آن قاعده جذاقی اطلبا و او عمل شود
بغایت سهیل و آن میگرد و در آن قاعده است تحقیق نموده سهیل الاستعمال خارج درجه نایم
و معرفت درجه مرکب این قاعده تحقیق معلوم نموده **قاعده ثانی** اینست که در دایره عظمی را دو نیم نموده
فرض کنیم بقدر شربت آن پس مرکب از سه دو که یکی چهار شربت باشد و دیگری سه و دیگر سه
پانزده و او فرض کنیم استخراج درجه خارج آن نماید که در چهارم اول که عدد شربت است آن نسبت
بود **مثلاً** خواهیم که تحقیق درجه نایم که معلوم کنیم که ما مذکور کردیم در ورق سداب زنجبیل فلفل سیاه که
پنج است که هر یک درم و نیم است تخمیناً بوزن درم اول تحقیق شربت هر جزوی نموده و بوزن
شربت از آن دو درم است سداب شربت سه درم زنجبیل شربت دو درم فلفل سیاه شربت یک درم
بوزن شربتی قدر درم پس بوزن شربت شاد و شربت است سداب ده شربت و نیم زنجبیل شاد و
شربت فلفل سیاه سی و یک شربت و نیم بوزن شربت شربت مجموع شربت بود و چهار اجزا از آن تحقیق
در خارج درجات اجزا نموده با این طریق که مذکور شد درجه دوم خشک است در درجه سیم سداب
خشک است که در خشک است در درجه سیم زنجبیل که در خشک است در درجه سیم خشک است در درجه دوم
فلفل سیاه که در خشک است در درجه سیم بوزن اینی که در خشک است در درجه دوم پس بوزن که
و بوزن هر جزوی که در درجه دوم و در درجه شربت این هر دوی شربت چون در درجه دوم که

در درجه سیم
در درجه سیم
در درجه سیم
در درجه سیم
در درجه سیم

کمند ضعف آن که بقا دو جزو باشد اجزای چار وین و جزو خواهد بود و سداب زنجبیل
فلفل سیاه هر سه که در درجه سیم و عدد شربت این سه جزو پنجاه و شربت چون در درجه سیم
کمند مثل آن که یکصد و هفتاد و چهار شربت اجزا چار وین هر سه جزو خواهد بود پس مجموع اجزا
چهل و چهار است بر عدد شربت که بود و چهار است نسبت که بود خارج نسبت و نیم شد پس این نسبت
چار باشد و در درجه دوم و یکصد و هفتاد و چهار شربت تحقیق درجه آن در رطوبت و بویست زنجبیل و بوزن که در
درجه دوم و عدد شربت این هر دو سبب و شربت ضعف آن که بقا دو جزو باشد اجزای چار وین هر
دو جزو خواهد بود و در درجه سداب و فلفل سیاه خشک است در درجه سیم و عدد شربت این
هر سه جزو پنجاه و شربت و نیم مثل آن که یکصد و هفتاد و چهار شربت اجزای چار وین هر سه جزو خواهد
بود مجموع اجزا چار وین و یکصد و چهار و نیم بر عدد شربت که بود و چهار است نسبت که بود خارج
نسبت و نیم شد تخمیناً پس خشک است در درجه دوم و در درجه و نیم **معرفت شربت مرکب** مقدار شربت هر
مرکب بعد از تحقیق و تشخیص وزن و عدد شربت جزوی از وزن مرکب نایم که نسبت آن مجموع وزن
مرکب چون نسبت واحد است بعد و شربت است وزن مجموع مرکب سیم است و عدد شربت
چون واحد است نسبت بود که عدد شربت است نسبت شربت از سبب که وزن مرکب است خنثی نمودیم
که آن سه درم است و اگر فرضاً عدد شربت سی باشد و وزن مرکب ده درم شربت آن مرکب ثلث
درم خواهد بود که نسبت ثلث درم بود درم چون نسبت واحد است بعد و شربت که سبب خنثی نمودیم
حضرت علامی قیام مظهر انوار علی نقیر الدین محمد بن صدر الدین علی جعل الجنة مضجعه و مشواه در میزان
الکلیب بیان فرموده اند این ضعیف نیز تمیماً بکلامه الشیخه اختصار نمود چون مزید بر آن متعذر
بنود است درم علیه و طایفه شیح الهدی **بجوت ابو ما هر طبیب** و این را تریان ابو ما هر کویند مانع است و
کرده و مشاهد و مجای بول و حبس از آن و جزو ابول کنند و اکثر ارض را و مذبول و حیض میکنند
در دمای معضای متبیل مانع شود و اجزای است بدین و مقور اعصاب است اجزای چار وین که در خشک است
زمان او در کس بعد از دو ماه شربت در اول علت کشفال با سه اوقیه شیر خرد و هفت درم مایه و در درجه

بسیار جادوگر است به وزن خورده و در میان علت و متقال با هفت متقال آب برک بارنگ
 مخلوط و بخورم مارا پس در آخر علت که چو پاک شده باشد و خوب آید به متقال و برنج به شربت موز
 باریت خورده و مانند آن و جهت او را در حوض آب و خوب و منقوع و امثال آن از دوی به مدینه حوض
من کل غنوم تخم خمر و خبازی و تخم خرفه و تخم خیارین و خربزه و کدوی شیرین و دم الاغین و کدو
 به متقال کل قریبی با دوه متقال کل اهنی منقول و ده متقال و درع سوخته شامه بزکوه هر چو یک
 کدو به متقال و نیم حصاره و جبهه ایست قطار ابون زوفا خشک صخره کفش اینون یک چهار متقال
 صحنه الوکتران است حب القیت حب المصنوب کبار خوب و خمر مغربا و دم کوه مغربا و دم شیرین
 هر دو و قشر کدو متقال سماق منقوع و خمر خشک ملین فاسر که کل شیرازی است و بوندر را که طلق
 محمول خشک سیاه و سفید و بذر اینج کدو به متقال حب که چو چل عدو اینون رب البوس کدو و
 غسل کف که فیه با نصد و هفتا و متقال با تبه وزن آن به شند **بجون** **ابو سید** که قبل از زمان اینون
 ساخته اند مستعمل هم بودند و است و فواید رس نیز مانند غده و مسکن درد است از هر بار و شامه است
 جمیع در و دار که غالب شده و به بر مزاج و دوسر از ابل میکند و معال و نیمه او جاع و زوفا نشد و قبل
 از خروج ماده عرق مدی را به هم میزنند و در ابتدا ی ظهور ماده جبهه را منتقل میکنند و حرارت قریبه
 به دم را که من بدن دفع میماند و جراثیم نه جزو است و زوفا نشد و متقال مزاجش معتدل است در گرمی و
 سردی خشک است در دود و به نیم قوتش تا دو سال مان او را کش بعد از ششماه و نیم به شش ماه
 نیم متقال و صنف مزاج و اطفال را که یک **من** اینون بذر اینج سفید کدو به متقال و اینون و عرق
 سبیل عا و قوچا سو و جان فاقه و در فلفل کدو به متقال اجوار کوفته و بخته با آن مقدار غسل که کفایت کند
بجون **مبا** زنده **بجون** **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده
 تا دو سال زمان او را کش بعد از ششماه و نیم به شش ماه نیم متقال باریت به باریت موز و آب سرد
 با آب سماق **من** چند بیدستر به سیده بذر اینج اینون و عرقان مدیکه اسارون کفش سیده سینه
 کل از شکر کل را فاسر اینون که دیا صحنه خوب با نویه به وزن او دوی به شند **بجون** **ادوار** **من** که کدو

354
 که کدو نامند مبدل مزاج است از مردم غیر مومن قطع عادت اینون کند و نافع است به شرفا و فایده
 و مراض بار و در مفاصل و عرق الب را و سلس البول و نافع است از اینون پس چهارده و خورده
 نیم به شش ماه و متقال تا دو متقال **من** کدو بذر شیر و پوست آن کدو به متقال و نیم سیده و سطل و پوست
 کل کدو زبان تا چیل متقال کثیر از زبان کدو به متقال اینون و متقال عود هندی یک متقال و فلفل
 شند مبدل سفید کدو متقال و کدو مقرر سیده سیاه کدو به متقال غسل دو وزن او دوی به **بجون** **ادوار** **من**
 دیگر که در و کدو از انو و سبب بران از و با و متلا و صنف ها صنف و جماع و ضیق نفس نافع است از شش
من کدو بذر شیر و پوست کدو و نیم کدو خشک کرده و کدو به سلس البول و نافع است از اینون کدو به
 متقال تا چیل است متقال و در فلفل سیاه ده و دم از اینون بخورم چون بعل بخورن کنند و هر روز نیم متقال به شند
 است و در دوی بار و دوی پراخ و در و مزاج از اینون بخورم تا یکدم **من** از اینون فلفل شبت با نویه
 پس بخورن کنند و فلفل سیاه ده و دم از اینون بخورم چون بعل بخورن کنند و هر روز نیم متقال به شند
 بعد از تقیه بک کبریت کمر از سی روز شامه و بذر کدو و کدو به متقال و نیم کدو به متقال و نیم کدو به متقال
 شند و این شامه از جراثیم از این صنف است **بجون** **ادوار** **من** **ادوار** **من** **ادوار** **من** **ادوار** **من** **ادوار** **من**
 و اینون دوی زدن را و قوچ که اندرون آنها به بید و خون و نیم بر آمدن و آماس عضله های سینه
 و عضله های دم زدن را و صاحب بیمنه و سه سال را و خداوند علتهای مشابه و خشتاق رحم و تبری
 گفته را سو و در و مفرتهای از هر دوی جانوران زهر دار را با زهر و اجزای شست جزو است از این
 است و وقیه مزاجش گرم است و در کدو به نیم خشک است در دود و به نیم قوتش تا هفت سال زمان
 او را کش بعد از ششماه و نیم به شش ماه نیم متقال باریت به باریت موز و آب سرد
 قند چند بیدستر اینون فلفل سیاه در فلفل میخ ساید یکدیکه و وقیه غسل یک قطره با زهر را و غسل
 کدو از دود و دار و با بدان به شند **بجون** **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده **مبا** زنده
 سیزده و دم و نیم به شش ماه نیم متقال با الیلاب یا کاسه و غلبه شطب **من** حصاره عافت را و نذر عرق
 کدو و نیم حصاره شستن فقاخ از خربزه و خیار و خرفه کدو یکدم بذر کدو و کدو به شند **بجون** **ادوار** **من**

بعل برشته **مجون اسطوخودوس** و است حبیب جرب و شیخ در قانون میگوید که نافع است در حبیب
سینه و نفث الدم و ریش سینه و قروح المعانی و یمنه و سعال مزمن و تنقاع رجم و هر ضربه
و جیمات و زردی و کزیدن خشرات را و این یعنی نسخه اول است بکم و زیاد و در بعضی نسخ مجون
اسطوخودوس گفته اند و در بعضی کتب مجون در اسطوخودوس **مجون اسطوخودوس** نافع است که فلفل بول و در وشت
و ضعف کرده و مثانه را و سنگ را از آن بریزند جز اینها و یک جوهر است بغیر عسل و روغن و زرش
بفصل دونه و در و دانه که در حبیب کرم و خشک در یکدرد و نیم تو ش تا سه سال زمان او را کس
از چهل و زتا و ماه شربتش از یکدرد و نیم تا دو و نیم باب یکدم **مجون اسطوخودوس** تخم کندنا شربت کفش
تخم کوس و کاهو و کاسر و خرفه و بهمنین و لک اوصافیر تخم بید بخیر کیلان تخم ریحان تخم مزکوش و تخم
کابل فلفل سیاه تربید حب الرشاد بذر کدو و اشنة اثنی قنار تخم چندر کیترا بذر الخضر صغری زرب
افنج حب انیسون قطا کر و یا بذر قطونا و بیل رسن کندر خیری سیف تخم کتان نک هندی سداب
تخم خطر سرخ تخم خطر سفید زیره که ماده فلفل تخم فلفل کثافت سنا که سورجان آیتمون اینون
تخم سمنه سرخس قل یکدرد و در و درین ناخواه زربا و بادبان و از چمنر بلبل زرد و بلبله کابل سینه
حب الایس شده اند که چند مقشر حلیه تخم کز یکدرد تخم زنجبیل تفلفل یکدرد چهار درم مصطفی فلفل
سفید و فلفل سبیل شکوفه جنا قاقوز یکدرد و نیم محمود و دانه که تخم خربزه و کدو یکدرد و درم
روغن کچل و درم عسل و در طل و دویه را کوفته و پنجه عسل و روغن کچل مجون سازند **مجون اسطوخودوس**
نفع همه و سکون سین مملد بار مملد الف و نیم را مملد نانه و سکون لام و نفع همه و کس مملد با
موجده شده و از طلا مولا مملد شیخ الزمان سمس لاله و الدین بن بول رو بیل است نوافه
مقد و غایت آن بسیار است اما مخصوص بچند چیز اول باه را زیاده کند و جماعت را و دل و دماغ را و
و بدو نش طرازیاده کند و قصبه را شکم کرد و اندو کونه را نیکو کند و چون بعد از جماعت استعمال کنند
از عرق لب و نفوس نقصان جماعت نقصان منور از جمله امراض عصبیه المین پسند و آنچه مذکور شد
از موده و جرب است از این گیاه پنج جوهر است زرش صد و چهل و هفتد مفرجش کرم است در اول درم

درجه و نیم خشک و در سه ربع و درجه تو ش تا سه سال بیشتر زمان او را کس بعد از چهل و زتا و دوماه
شربتش درم تا سه مثقال **مجون اسطوخودوس** تفلفل خولجان خضیه الثعلب بهمنین تو وین لک اوصافیر یکدرد
درم سده مقفوره مثقال حب البان حب بلبل فلفل سفید مخم خربزه و جرجیر و تخم پیاز و کز
و سقم و کس خنک سفید مخم کدو تخم تره بزرگ حببت کز کمر که دو تو کوبند تخم بلبل و کندنا
و شک مر با یکدرد و درم با جیل مخم با و درم مغزیه مغزیه الصوب کبار مغزیه مغزیه القطن کچل
سفید مقشر یکدرد و درم و از چمنر بلبل سبیل الطیب اسرون بسا به کبابه چمنر سفید قوفه و در فلفل
جز الطیب نازک و خام مغزیه سبیل زعفران یکدرد مثقال شک تره و نیم زنجبیل بوزیدانه
قطا سیرین مغزیه الزلم و روغن عقیقه یکدرد و درم لبوب را با هم کوبند و ادویه را با هم و غنیه و شک
و زعفران را با هم بپزند و با سه وزن آن عسل کف کوفته سرشته و در ظرف چمنر یا کاسر کنند و در شربت
بست مثقال جوهر عظم است **مجون اسطوخودوس** نافع فلفل و دونه سودا و جیم عسل بار و در از اینها سر و نه جوهر
و زرش بزرگ و دونه است و درم مفرجش کرم است و خشک در یکدرد و سه ربع تو ش تا دو سال
زمان او را کس بعد از شش ماه شربتش قوی مزاج را سه درم و ضعیف مزاج را یکدرد و درم و در بعضی را که بانه
محتاج باشد بقدر یک فلفل **مجون اسطوخودوس** تخم جمل صد و ست و درم جا و سیر بهشتا و درم کونیز با زرق و قنار یکدرد
شفت و درم و ج کسج اثنی زرا و نطویل و دوجج خول مقل زرق و عرق بچ کاسر تخم خطر جند
بیکس کبریت مغزیه جرجیر فنجکست سداب حیل یکدرد و درم افیون و فینون رخ فلفل ابیض کنند
نک هندی سرخ یک فلفل سیاه رخ قنار اصل البیخ عا قرق و حاصاف صبه لبان و کس طریح یکدرد
سبیل مصطفی زربا و روغن یکدرد و درم زعفران سه درم آنچه خشک کوفته و پنجه و صغری را و در
قطران شمر القدر که حاجت باشد بخوب سازند و بعد از آن نرم ساخته با ادویه مخلوط نموده و در کاه
دفن کنند تا دو ماه بعد از آن با آوده استعمال نمایند **مجون اسطوخودوس** نافع است زنجیر و سعال کنند
بنیت تو ش تا دو سال زمان او را کس بعد از شش ماه شربتش نیم مثقال **مجون اسطوخودوس** جند بید تر افین
نبغه ساید بذر البیخ حاصاف اسرون زعفران کندر ناخواه با تویه بعل برشته و در اکثر نسخ

و جبارین

هین به جزوست و در کمال چهار جزو اضافت است و آن چهار گل رشتی تخم کرفس سیاه است **بجون**
سیاه بفتح سیم و سكون سا و ممله و فتح فا و راء ممله و فتح سین ممله و کلام و سکون تجماع
کوبند سیم سیم که مخترع اوست و این سیم وکیل عبدالقدیر ابن ابی بکر بود و او را به
وکیل بود هر کدام سیم نام داشتند و صغریون زعفران دار و بعضی گفته اند چون زعفران
داخل این ترکیب است بدین نام خوانند نافع است اما در اثر سودا و باد های غلیظ و خفای
و اوجاع صلیبا و اوجاع رحم را جزا بغير روغن بن و آب کافور و نعنع جزوست مزاجش گرم است
در کبد و در بروج خشک و در دود و نیمه او زارش بفساد و بکدرم و قش قش است سال شربش
بقد مزاج **من** نفع فیضه و تجبیل نک بندی قطره بکشد درم ایون و فیون جدید بستر
و نفع زعفران مصطکی فاقه و جاک بکشد درم فاسقا سه سین بعد از نهار و در بروج زراوند طویل
بکشد و درم روغن بن و آب کافور بکشد چهار درم جمل بقدر حاجت **بجون** **مطهر** **مطهر** معناه منقی الا
الباردة نافع است تباهی مزاج و در دود و نعنع از اسود و در اجزایست جزوست وزن
آن عدد و است درم مزاجش گرم است در اول درجه و نیم خشک در اول درجه سیم و قش است
سال مان اگر پس بعد از چهل روز نادر و ماه شربش درم **من** قطره حماما سنبلیط سیاه
مصلحا بکشد و از درم زراوند طویل نفع سیاه تخم شبت کرفس ایون ناخاره زیره که با دود
قطر اس ایون کاسم اسارون استین روم از آن سیاه بودند و سستی نفع بکشد چهار درم
بسیار بسترند **بجون** **سیاه** معده دل و دماغ بکشد و باقی اعصاب و باه را قوت دهد و بدن
را قوت کند جزا بغير روغن بن و آب کافور و نعنع جزوست مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است
مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است
کحل غنوم مسندل سفید سکه صیدا نای رویان در بروج زراوند تخم جز و سلف و ترب و یونجه
و بنین و خشک مزاج و در بین بعد بکشد مثقال **من** در بروج زراوند تخم جز و سلف و ترب و یونجه
و در مثقال این چهار جزو را بچوشانند و صافی کنند و صندل سرخ در چتر و نفع زنجبیل جزو بود

جزو البسباسه بود و آن سورجان کب به چتر و نایان قط شیرین حشاش سفید تخم خربزه و تخم
خیارین و تخم کاسر و خرفه بکشد و مثقال نرم ساییده و در باب مطبوخ شیر و کفته اضافه نماید مثقال
و در مثقال خضبه الشعلب و مثقال ورق منطاب پس جزا بغير روغن بن و آب کافور و نعنع جزوست
بکشد مثقال مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است
درم مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است
چتر را بچوشانند و آب از آن جمل بقوام آورده در افعال قوی تر باشد **بجون** **سیاه** و دیگر
و نفع از آن سودا و نیمه و تقویت عظیم نافع است جزا بغير روغن بن و آب کافور و نعنع جزوست
طبیب **من** چوب چتر و مثقال نور بود بکشد درم از آن چهار مثقال لاجورد شسته و در بروج تباعج بفتح
نورین بکشد و مثقال خضبه الشعلب چهار مثقال نفع بکشد درم از آن چتر و نفع با در بنوبه کشته
بوزمان بکشد و مثقال جزو البسباسه بکشد و در بروج زراوند طویل بکشد و در بروج زراوند طویل
خود قاری شک زعفران بکشد چتر مثقال کل سرخ چهار مثقال خسل سه وزن او و به **بجون** **سیاه** **بجون**
سیاه و دیگر که نفع باه است و معده متعده ضعیف را نافع باشد و لون را صافی و سرخ کند
و آن م امرض بغير روغن بن و آب کافور و نعنع جزوست مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است
جزوست وزن آن است بخت تو شربش و مثقال **من** چوب چتر و از درم نوله غیر شربت طعم
مفر بعد کوفه در چتر سیاه و نفع جزو بود فاقه صفار و از نفع زنجبیل چتر بکشد یک نوله بکشد
سیاه چهار نوله جمل مصغیر بسترند **بجون** **سیاه** و دیگر از حکیم عماد الدین محمود که با نخل و بوسه
و امرض سودا و بروج نافع باشد جزا بغير روغن بن و آب کافور و نعنع جزوست مزاجش گرم است در اول درجه سیم و قش است
من زراوند و جد و زراوند و حرج خولجان ما بستر حرج بکشد چتر ایتون بکشد سیاه از درم
سه زراوند سفید و از چتر سنبلیط مصطکی جزو بود زعفران بسباسه و نفع بکشد و مثقال
چوب چتر و نفع کوفه و چتر چتر جمل بسترند **بجون** **سیاه** و دیگر که نافع است آنک
کنند را و اوجاع مفصل و نفع معده و نفع باه و در امرض با روده و ستر کرده و نماند را که از بروت

چون حافط را قوت دهد و نسیان مانع باشد از اجزای چارده جوهر شش کیم
بلور افیتون بکده و درم صبر شست مثقال غار بقون بست و چهار مثقال سیخ و ج زرد و زرد
در چتر مصطکا بکده شش مثقال قطنج تخم سداب فلفل سفید بکده شست مثقال خسل به چار یک بطریق
معمول چون سازند **چون** **بهر** سیاه اجزایش چهار است مزجش گرم است و در ندره خشک است و در ورم
و نیم قوتش است که شش شل که کافیه **بهر** سیاه بلیله سیاه بلیله اند افیتون اجزایش
کوفته و پخته بمیز منقریست **چون** سازند **بهر** سیاه مانع است قوی صعب را و نفی میکند
و امعاء را و سهل قویست و ستوده اطباء است اجزای بازده جوهر شست و شش مثقال و نیم قوتش
بسیار مانع از کشتن وقت حاجت شش است و درم **بهر** سیاه قوی است فلفل و درم
زنجبیل بزرگ کافیه مقشر و فلفل بکده شست مثقال اند مقشر کفش سبیل زعفران مصطکا بکده شست مثقال
ترید سفید محمود بکده و مثقال خسل به وزن او و **چون** **بهر** که تن را از گرم پاک کند و به کمان
را خراج نماید و چهار است شش شست درم باب گرم **بهر** که کافیه مقشر بلیله زرد بلیله کافیه بکده
خیزم ترید سفید ترشیده و دوازده ورم فانیند بخوری به وزن اجزای **چون** **بهر** که طبع را نرم کند و
فولجراکت بدخا و در جوهر است بغیر فانیند و شش و دوازده ورم مزجش گرم است در خرد و در ورم
خشک در سه و ربع و ربع شش شست **چون** **بهر** که در مضمغه و درم زنجبیل و درم فانیند و دوازده ورم
بفایند مقوم بپرسند و خوب بر هم زنند **چون** **بهر** که حجوری مزاج را مانع باشد از اجزای هفت
جوهر است و در آن هفت و چهار ورم و نیم به زنجبیل و مجموع ده شربت است **چون** محمود شوی
و درم نیم ترید و درم مغزانه کدو و خیزه ورق کل و طباسیر بکده خیزم زنجبیل چاه ورم بقوم
آورند **چون** **بهر** که کیم در قانون و کرم و منسوب بخود ساخته و صاحب ذخیره نیز ذکر کرده
بیش منسوب بخود دل را قوت میدهد و باه را زیاد میکند و جرب است و منافع بسیار دارد و در
بست و هست جوهر است و در آن آن قوی بهشتا و یکدم مزجش گرم است در اول درجه و درم
خشک اول به درجه قوتش چار سال زمانه از کشتن بعد از شش شست کیمثال **چون** **بهر**

شور اتج خطیانا و صفای جیب بلسان ورق باور بخوبیه و تخم آن تخم فرخنگ زرد نما و در ورم
بکده چهار ورم ششک غنبر بکده کیمثال عود هندی و مثقال کافور ریاحی نیم مثقال فلفل و در ورم
و زعفران نارون نسبتین بکده و درم قود و قود فطراس بیون بکده و درم و نیم تخم کدو و نسیم
جز جبرک انحصار جیب الفلفل بکده و درم افیتون به ورم خسل و درم و نیم او و به **چون** سازند **چون**
بهر که این نیز شش است و در قانون و ذخیره مذکور است اجزایش ده جوهر است و در بعضی
فلفل و مرکب و هست بنابر آن به جز و خواهد بود و مزجش گرم است در ورم و نیم خشک است و در ورم
و قوتش ناخیز است شش شست نیم **چون** **بهر** که فلفل خطیانا در چتر فلفل سفید عود
هند و فطراس بیون بکده و ششک شست جز و چند به شرب جز و اجزای کوفته و پخته ما و درم نیم
ان خسل به شست **چون** **بهر** که از دستور این بیان مانع است قوی و ریاحی محصنه و چهار اجزای جوهر
و زشت هفت و درم شش شست درم **چون** **بهر** که خدای حقایق خواجه ورم محمود سداب خشک بکده و درم
کوفته و پخته به هم مخلوط کرده به وزن خسل به شست **چون** **بهر** که با نواحه و در جوهر شست کدو شست **چون**
بهر که مواد با دوده را دفع کند و مانع باشد از با و باران کند اجزای هفت و درم شش شست
به شش شست و درم **چون** **بهر** که این ناخود کند و ربع در چتر عسل به شست **چون** **بهر** که در ریاحی
اشتهای مرقوم شد **چون** **بهر** که بسند معتبر و است از ریحه الجواهر و ان الله تعالی علیم که روزی
و خون بی سیریل منسیافت کرد و هر دو طعام ایشان انداخت که ایشان را هلاک کند و حسی
و قال ابن دوار که حضرت موسی علیه السلام فرستاد و چون خوردند از هر سببی بایشان
رسید و فرمودند که نه است لقوه کشته و تازه را و در و اندر و در و سرف کشته و نور او کسی را که
سرمه زده باشد و برای سبیل خشم و در دباها و ضفصه و صرخ و خشی اطفال ترشید زنان
و در خواب و در آب خورده و زبانه و نیم و رفع کزیدن مار و عقرب و فرمودند که چون بکاه بران
بکند و برای و در دندان و امراض مغیر بقدر نصف جوز به شست بخورند و بعد از و ماه مانع است
از و در راهی چشم را و چون به ماه بکند و برای صفرا و نیم سوخته و جیح مضمای صفراوی را مانع است

و باید تا پنج مناسب بآن باشد بخورند و بعد از سه ماه نافع است صفرا و بلغم سوخته و بجمه و مرض
صفراوی و بعد از چهار ماه نافع است تا یکی چشم و ضیق نفس و بعد از پنجاه نافع است صفرا
بلغم راجون بقدر نیم عدس بار و غن بنفشه مخروب کرده و در بنبر بکافور از هر جانبی که در و میکند
در اول روز بار و غن کل سرخ مخروب و در همکام خواب و در گوش بکافور و بعد از شش ماه بآب
خوردن نافع است و چون نه ماه بگذرد نافع است برای غلبه خواب و هیزان گفتن و در خواب
نرسن بهم و چون همکام خواب بار و غن ترب مقدار یک عدس بنفشه خورده شود و بعد از ده ماه
برای غلبه صفرا و بنهای رند و زنده و اختلاط وین بقدر عدس با سرکه بخورند و برای سفید چشم
علایق و در وقت خواب بخورند و بعد از یازده ماه از برای سودا و یک که مردم را ترس و سوس
میانه از و بقدر یک تخم و در و غن کل بنفشه و مقدار یک تخم و در و غن در وقت خواب بخورند و بعد از
یک سال برای فلب کشته و ثوباب مرزنجوش بوزن یکجهه بار و غن زیت و نمک بر سر مالند و در وقت
خواب و از سر و دست و مایه ای بچسباند کنند و بعد از سیزده ماه نافع است برای درد اندرون
و خندیدن به سبب بارش بازی کردن و بعد از چهارده ماه برای دفع خر سبب و سوزش
اگر کسی از هر خورائیده باشد تخم بادجان را بکوبند و بچوشند و صاف کنند و یک تخم ازین و در آن
بخورند و در عقیقش آب نیم گرم بیاش منده شب با چهار رب بعد از پانزده ماه برای دفع سحر
در پنج میند است و نیز بعد از پانزده ماه بقدر نیم عدس باب بار سرخ حل نموده و دیده کسی که بپند
کم شده باشد و یا بد او دشام و وقت خواب با چهار رب و اگر بر طرفی نشود و داشت روز بکشد
و بعد از هفده ماه برای دفع خوره یک غلله بار و غن با چاه کافور و شام و وقت خواب با همان روغن
بخورند و قدر یکجهه بر بدن مالند و اندک را در روغن زیت و در بنبر بکافور و در آخر روز بجام روند
و بعد از هزده ماه برای دفع بوق آن موضع را بوزن بنفشه و خون در آید و مقدار یک تخم و بار و غن
با دم تخم بار و غن صندوبر اندک در بنبر بکافور و یا نمک بر آن موضع مالند و بعد از نوزده ماه نافع است
برای سودا و فراموشی و بلغم سوخته و بنهای کشته بلغم باب نار سرین یک تخم ازین و یک جواز خنظل

خنظل بنفشه بیاش منده و بعد از بیست ماه یک عدد باب کند و جل کنند برای سنگینی گوش
در گوش چکانند و اگر نفخ ظاهر نشود مکر کنند و اندک بر کله و سرش بریزند و سرهم را باب از آن
بهند انگاه جبرئیل علیه السلام بکبیر الله علیه السلام گفت اجزا آن **س** یک سیر بنفشه و یک سیر نم
بکوب و در پانزده کن و آنقدر روغن کافور که آنرا بپوشاند و آنقدر آنش نرم در زیر پانزده بسوزان کن
آن سیر بار و غن را بخور و پس همان مقدار سیر کافور و نازه بر آن ریز و بانش نرم بچوشان تا از آن
نیم هم جز نماند انگاه همان مقدار عسل مصفر بر آن ریز و آنش ملایم میکند تا آنهم نماند پس سیاه و در
ده درم فضل از بچوشش بکند بخورم بکیر و نرم بکوب و در پانزده ریز و بر هم زن تا مخلوط شود و ظرف
را بکیر و در و نش را بر و غن کافور که واجب کن و این دو را در آن ریز و در میان جویا خاسته چهل روز
بنهال کن که هر چند کشته تر میشود بهتر میشود **و چون** **نوم** و یک که بسنج از حضرت صادق علیه السلام
عنه که رویت است که مثل این دو را جبرئیل علیه السلام برای طبیب علت کینه حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه و آله آورده فرمود **س** یک سیر چهار رطل سیر مقشر و در پانزده کنند و چهار رطل
سیر کافور بر سر آن کنند و بپزند تا سیر نماند باز چهار رطل روغن کافور بر آن ریزند و آنقدر بچوشند
که روغن هم نماند پس مقدار دو درم با بونه بر آن پاشیده بر بپزند تا مخروب شود و در کوزه کرده پس
بپزند و در میان جویا خاک پاک چنان کنند با در ایام زیستان و تابستان بیرون کنند و هر
صبح بقدر یک جویا بخورند برای هر روز نافع است **و چون** **نوم** و یک که بشهره فی القربا و نبات کشت
القدیة و لا علم مولده و او جلیل بمقدار خطیله منافع مناسل میکند بلغم راجون از آن شیا فایز از نوزده رطل
میت زو رطوبات را دهنه امراض بار و در نافع است و بیجان باه و الفاظ میکند بعد از یاس و عا و آن
می نماید بعد از آنکه طبع بریده باشد و میگوید عظم من استقو و نافع است فایز و لیس و سکه و عسل و بنفش
النفس و سرخاز زبان و سر فتر و روف و صوت و بکافور و یاج و سه و ضعف معده و حر و مرض و غن
النواح از او جراح بار و در هم را با در حر و در و در یک سرخ میکند و مغز و مغز و شیا فایز از او
الاجراق را و اکثر آن مولد مرض است و بچوشش بچین و شراب عذاب است و کوبند کرم است در در جویا

است صلابت سده و در و جگر و در و معده و سپرز و تبها که در اجزای کس خرد است و درش
 نسبت به درم مزاجش کم است و خشک در اول درجه سیم و شش یکدم باطوبت و درم مزاجش
 خنطی نای در و فضل یکدم درم قسط پنج و پنج بندی سبیل ریوندر چتر یکدیگ اوقیه احوار گفته
 و بخت با نقد غسل که کفایت کند بر شند **مجنون** چوب چتر در فصل هفده مذکور شد **مجنون** جافط الکلی
 تا یضرم جوم هر چه موین نافع است انواع سده و سار بقا و جگر و شفا و برودت از او در امراض
 معده و سوء الهیقه را اجزایش یک چهارده خرد است نسبت به شش یکمقال **مجنون** در چتر یکدیگ یکمقال غوا
 و وارده شقال تو و مو یک چهارم شقال سبیل الطیب شش شقال اینون دو قوه صافی یکدیگ
 شقال رب الوسن عصا رة غافث جده یکدم به شقال روغن بلبلان چهارم شقال و آن
 عدم فیدل ریت البیوق غسل بقدر کفای **مجنون** حب العنوبر **مجنون** جلفوزه است **مجنون** حب الفارادی
 غلیظ را غلیظ می بود نافع است استقا طبعی و قولنج ریجی و جمیع علل و بی را و فایده میدهد در و بهلول
 معوض قدوی که در شکم باب اجزایش یازده خرد است وزن آن یکصد و بیست و هفت درم مزاجش
 گرم است و در او خرد و سیم خشک در دو درجه و سه ربع شش از دو درم باب یکدم **مجنون** حب الفارادی
 صد درم کاسم قطرا سیون با دو م پنج فضل و در فضل و پنج فوج یکدم درم چند بدست جاشیر
 سنگ یکدم و درم یکمین بر شند **مجنون** حب القطن از یکب جالیوس است اعاده شهوت
 باه میکند بعد از تا امید و او از اوصاف میکند و سنگ کرده و شانه را میریزد و اندوختن نفس
 و ربور اسود میدهد اجزای از ده است قوتش با سه سال شش شقال و در شقال **مجنون** حب القطن است
 شقال در چتر فضل حب العنوبر اجزه یکمقال شقال غلیظ یکدم درم شقال و در شقال شفت
 شقال قط شیرین تخم کتان مقطوعه یک چهارم شقال با سه وزن او و جیل صافی بر شند
مجنون حب الیود سنگ کرده را بریزد و پاک کند اجزایش پنج خرد است وزن شش و دو درم مزاجش
 سرد است در یکدرجه و نیم خشک در یکدرجه و سه ربع قوتش در سه سال زمان او در کس با نرور
 ترکیب قدر شش یکدم **مجنون** تخم خیار زرد که و و خربزه و کاکج یکدم درم جریه و خیار و درم یکمین

یکمین بر شند بقاوت موافق هر مزاج که مصلحت دانند تا سه درم هم توان داد **مجنون** حب الفارادی
 است از جای یک نافع است برودان و مطوبان را جزا چهار است و از آن است درم شش یکمقال
مجنون حب الفارادی ناخواه یکدم درم شش یکمقال کاکج یکدم درم یکمین بر شند **مجنون** حب الفارادی و یکدر
 کند است و نافع است اجزای از دو خرد است تخم خرفه دو درم و یکدم یکدم کاکج و چوب کند و جیل
مجنون با زرد **مجنون** حب الفارادی یکدم که نافع است اجزای از آن سو شش یکمقال **مجنون** حب الفارادی
 سده و خورج جیل مصفی بر شند **مجنون** حب الفارادی نافع است ربع را و قنطیر سده میکند و با در جیل
 میبرد و نافع است با هم را جزا چهار است مزاجش گرم و خشک در دو درجه و سیم شش یکدم
مجنون حب الفارادی فضل مرصاف سداب اجزای از آن کوفته و بخت یکمین **مجنون** با زرد مذکور شد
 پیش از نوبت یکم است بدیند یکمین و از جهت دفع مغز زهر با شرب با اصل در جاد
 و یکمیفه یکدم مزاجش گرم است در دو درجه و نیم خشک در دو درجه و ربع و در دو درجه و یکدم یکدم
 که شند و خورجی و از اجزای آنها هم رسیده است یکدم کاکج باشد و کاکج با هم موافق میزد و **مجنون**
مجنون حب الفارادی بسیاری بول را که از سردی با شرب بود و در اجزای شش قوتش چهار خرد است شش
 با دوا سه درم سداب یکدم درم شرب حب **مجنون** حب الفارادی شش یکدم درم شش یکدم درم شش یکدم
 یکش از و خشک کرده کوفته و بخت یکدم طبایع چهار درم کشنده درم شش یکدم درم شش یکدم
 میسب با درم **مجنون** حب الفارادی شش یکدم درم شش یکدم درم شش یکدم درم شش یکدم
مجنون حب الفارادی منی را میفریزد و آلت جماع را سخت سازد و نوحه آور و شش جماع را یکدم
 و بخت بهتر و مقوی است اجزای از ده است قوتش با سه سال شش شقال و در شقال **مجنون** حب الفارادی
 معر و وارده درم مغزینه و زنده درم حب العنوبر یکدم مقطر با جویه در فضل یکدم مقطر با
 الا حایه تخم زردک شقال مغزیه مقطر زردک در وقت بیجان گرفته باشند و قنطیر کاکج یکدم
 با سه وزن آن جیل **مجنون** حب الفارادی یکدم که بخت مقوی و بهر آلت جماع است و در
 منی و جگر شهوت باه است و درین باب امتحان کرده اند اجزایش است و نوبت است قوت و زمان

محمود بکرم کوفته و بخت و بر و غن با و هم جرب کرده پس وزن آن عسل و قند بر شند **موجن سبز**
 مایه است سلاطین جگر و در معده را اجزایش باز و جودت و زشتی سر و بکرم جیس کرم است
 و شک و در اول درجه سیوم قوتش سه سال زمان او در کس بعد از چهل روز قدرش بیش بکرم
موجن سبز الطیب قطنج ففاج او در قصب الذریره مؤثر و بکرم چهار درم زعفران در صاف
 اینون زعفران فلفل بکرم مقل از رقی و دو درم سبزه بکرم کوفته و بخت مقل مؤثر و در شک
 بکرم سبز و جودت را و عسل مفرح و ساند **موجن سبز** ترکیب شش ابو علی است و مشهور است
 بخص سبزی و مایه بسیار دارد و مؤثر باه است و جگر و معده و دل را قوت دهد و طام را در شک
 و مایه را زیاد کند و قوت سبزه و بکرم را اجزایش و بخت جودت شش و در متقال **موجن**
 سبز و در متقال جودت با سبزه مایه سبزه در چهل روز فلفل زعفران بهمن سبزه
 جودت و مصلح مصلح مایه سبز بکرم متقال سبزه قوتش مصلح مایه سبز بکرم سبزه مایه سبز
 بکرم مایه سبز بکرم متقال مایه سبز بکرم سبزه مایه سبز بکرم سبزه مایه سبز بکرم
 مؤثر و بکرم سبزه بکرم متقال عسل مفرح و وزن او و **موجن سبز** صفت سبزه سبزه
 و این بخت است که علاج میکند با آن بخت شش بن جیس و بن جیس و بن جیس و بن جیس و بن جیس
 الف و مصلح و نفوس و بخت سبزه و سبزه در عصاب و بخت سبزه و سبزه در عصاب و بخت سبزه
 این مایه سبزه کوبد قوتش تا شش سال است و در بعضی چهار سال زمان تخمیش بعد از شش ماه
 و جایز نیست خوردنش و در اول درجه سبزه در چهل روز استقال آن مایه سبز کرم است و در درجه
 سیوم و کوبد شک و در درجه دوم و نیم شش در شش سال زمان بکرم متقال **موجن سبز** مایه سبز
 غار بقون شش در معده سبزه عاقر قرقا قند بکرم سبزه قاشق اکمل مضمون فلفل غر زوت
 صبر مصلح کبیر بکرم چهار درم مقل از رقی و در قصب فلفل سبزه سبزه بکرم سبزه
 صاف بوزن او و **موجن سبز** کشتن سبزه مایه سبز کرم و در درجه سبزه و در درجه سبزه
 غلیظ میکند اجزای معده جودت قوتش چهار سال زمان او در کس بعد از چهل روز شش بکرم متقال

بکرم متقال باب کرم و اگر کرم است کشتن و در متقال و نیم **موجن سبز** سبزه سبزه سبزه
 بکرم متقال بوزیدان پوست مایه سبز بکرم کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
 صغیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
 عسل کف
 است بکرم متقال نفوس و حق الف و قوت سبزه بکرم متقال کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
 قوت و زمان او در کس بکرم متقال سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 زود بکرم متقال کف
 زبید بکرم متقال کف
 صاف
 مایه سبز بکرم متقال سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 و عاده میکند قوتی سبزه و در کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف
 سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 نفوس و مصلح و در بعضی متقال سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 او در کس سبزه و در متقال سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 تا شش سال زمان او در کس بعد از شش ماه قدرش بیش و در متقال سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 و برای تقویت باه سبزه و بخت سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 و در بخت سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 شک سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 بکرم متقال بعد از سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 بکرم متقال و آب سبزه و آب سبزه و آب سبزه و آب سبزه و آب سبزه و آب سبزه و آب سبزه و آب سبزه

او اضافی کرده و آنرا جزا و جزیه است **چون خودی** قوت میدهد و جگر و معده سرد را که غالب شده باشد
بر جمیع بدن و میسر میکند طعام را و نفی بلت معده مینماید و رطوبات از آن میزداید و از آن جهت است که
قدیم که از رطوبت فصلیه باشد و آن نافع است مشیخ را نفع بلخ و قوت میبخشد قوی این است از او
جوانان و بزرگسالان و خفقان از او سود فراوان دارد و از او جزا و جزیه قلب الذیله و زرده
جزو است شربش از یک مثقال تا دو مثقال **سین** سبب مندرجین قلیط و هو الی آخر تخم کرفس و تخم
منطقه یکدیگر درم خود عال بخورم فلفل سیاه به قوه یک کس یکدوم و نیم به یک کس مقوق
در شراب و خشک کرده سه درم زرد درمنوع الاقحاق قلب الذیله یکد مثقال کوفته و پخته نشسته
آن میل بسترند **چون خودی** و یکدیگر همان سود دهد از جهت است روزان بفرده و درم قوت و زان
او را که و قدر شربش استور باقی **سین** زنجبیل منطک سیاه به زرد باد یکدوم و درم و از چرخش درم
خود عال بخورم زعفران یکدوم شکر طرز درمنوع و درم یا بیشتر شکر را در شراب ریخته و حل کنند و بعد
قوام آید و به را بد آن بسترند **چون خودی** که همان فعل کند از چرخ جزو است روزان درم و نیم
خود عال نبوت ترخ یکدوم درم و از چرخش آن بکدوم زعفران یکدوم و نیم شکر کبیت منطقال
کوفته و پخته باشد آن میل در بای بید **چون سبب** سبب نافع است در دوسه کس را چرخ
با شراب مزوج چسب و آب یکدوم نبوشند و مخرج را بسیار و مندرج است و نافع است بندان و درم
صلب و قطع فصول میکند که متوجه شمس است جزا و جزیه است و زان صد و ششاد و بخورم است مزجش کرم
درشت و درجه اول خشک و درجه دوم شربش آب کرم مقدار یکدوم بر شست **سین** در صاف سیاه و در
سبب ایوس چنانچه چهار درم زعفران بخورم سبب نقارح او خور یکدوم و زرده ایون بازده درم
تخم کرفس چلی سبب و نیمون و کرفس یکدست درم فلفل سرد و شستادیم بشی قطره آب و درم
یکدوم چسب بقدر حاجت آنچه تر است بشرب نقارح کنند و خشک را کوفته با هم مخلوط کنند **چون**
غیا این نسخه از حکیم غیاث الدین سبب است و در و بوی و دهان خوش کند و حفظ را زیاده
کند و سراز زیاده که در آن جزا و جزیه است روزان علامه به قوتش تا چلی از آن کس بعد از شستادیم شربش

شربش درم **سین** زعفران عاقر قرحا بذربنخ فریون خولجان قالمین و در فلفل چند بستر
یکدوم کوفته و پخته باشد چنان میل بسترند **چون نافع** که فلفل و شربش و زرد و درم شربش را
زایل کند با آن الله تعالی اجزا و جزیه است قوتش به سال شربش بخورم بعد از شستادیم **سین** چای
حلیث عاقر قرحا یکد مثقال آن یکدوم فریون بخورم بسترند بعد از آنکه صمغ را با آب
حل کرده باشند **چون قیوم** لطیف نافع است و مزاج و درم یکدوم و قوی معده است و زان
و در و صافی میکند اجزای آن جزو است و زان یکدوم بخورم مزاجش کرم است و در اول درم
سیدم قوتش سبب با حمار سال مان او را کس بعد از دو ماه شربش دو درم باب یکدوم **سین**
منطک یکدست و بخورم زنجبیل و از چرخش یکدوم درم فلفل سفید چهار درم طالیفیه و درم خولجان
و درم نازک شکر درم خولجان شربش با آب کس یکدوم شربش با آب کس یکدوم شربش با آب کس یکدوم
فلفل **چون قیوم** سبب است **چون نافع** صنعت اندر و شمس قدیم صاحب تریاق
بسیار است فصلهای بنفش را یکدوم و شربش طعام آورد و قوت با ضمه را زیاده کند و تر و تر
دفع نماید و با ضمه را باری دهد و جاف را بفراید و عقل را اضافی کند و درم راقوت جو از او و درم
سلس البول اسود و در و درم زیاده که در اند و درم شربش است و در و درم و درم و درم
سازد از چرخش چهار درم جزو است و زان بازده و نیم که قریب بسد و شربش و درم
رغبت است و چسب درم یکدست شربش و یکدست بخورم مزاجش کرم است در و درم و درم
خشکست در یکدوم و سه ربع و مخصوص پیران و بزرگان است و مخرج و انان و حور و درم و درم
صداع و حرق و خلاط مصلح لبین حلیث و عینین و کفین تا چهار سال زمان او را کس یکدوم
دو ماه شستادیم قدر شربش با چهار مثقال در شستان و در جای سرد **سین** فلفل در فلفل زنجبیل
و از چرخش زان و درم و درم با بولنه آینه بید سبب بسترند و درم و درم و درم و درم و درم و درم
بزرگ یکدوم و نیم با بولنه نیمه او قیه موی منقرع او قیه موی را بکوبند چنانچه پوست از آن جدا شود
در و درم و یکدیگر با آن بکوبند و در و درم او و درم چسب بخورم **چون نافع** با و درم شربش

از نرم سازد و در دما را فرو نشاند خواب آورد و جوش باز دوزخ و است منجبت منحل است و گرمی
و سردی خشک در آخر درجه سیوم قوتش زیاده از ده سال زمان او در کس بعد از ششماه تا یک
قدش بیش کمشقال **من** فضل ناخواه ورق سد آب فوینج زیره چند بیدستر حب الفار افیون میر
بدر اینج جوشهای مجوده ثلث جزو اجزا را کوفته و بخته بعمل مقدار او و به چون سازند **بحون فلوینج**
و یک این ترکیب سهل نیست بلکه در دما را فرو نشاند و بادای غلیظ را می کشد اجزایه جزو است و ثلث
نه او بقیه منجبت منحل است و در کمر سردی خشک در دو درجه و نیم قوت و زمان او در کس پست و اول
نیز بیش نیم درم وقت حاجت باب **کرم** **من** فضل ناخواه تونیز حب الفار چند بیدستر افیون زیره
بدر اینج پیر و ج که یکو بقیه عمل چهار او بقیه **بحون فلوینج** **روغن فلوینج** باب الفار و فصل فایح اللام
بیان یافته **بحون فلوینج** این ترکیب از یک کبار حکما رهند است و خاصیت بسیار دارد و
و نافع است فایح و القوه و خشه و نسیان و عرق است و مفاسل مغز و جمیع اعضاء را برده و حفظ را برده
می کشد و معده را قوت میدهد و باه را بر سر می کشد و سرعت انزال و سلس البول را نافع باشد و پیر از
موافق و مرکبات سهل مهند اکثر جاد و بهیمت است و چون بلا و ایشان کرم است و بسبب تقشیر و
عرق بیشتر جگرهای ایشان سرد و غریب ایشان نیز بار و لطیف او و به جاد و در طبایع آنها مؤثر
و نافع است و در بلا و ایشان زمین بخت برودت بود و استدیسم از اجزاء و جگرهای کرم او و به
جاده بسیار بخت است و هرگاه برودت بر مزاج غلبه کند از کثرت بلغم یا قضا و سس یا بسبب حرارت کبد
نفع که مطلوب است بجل خواهد آمد مگر جاد و مزاج هر دو سرد باشد و باید این دقیقه را طیب منظور نظر دارد
و درین غافل نشود و اجزای این مرکب شصت شش جزو است قوتش ده سال بلکه زیاده از ده سال و در کس
ششماه نیز بیش نیم درم **من** **روغن فلوینج** در فضل در جوشن جگر و مغول باب بیدستر به کرده کباب
ایمون مصطفا نای سقوف را به سبیل و فضل مندل کون کرش متخیم خربزه کاسر و خنجر و خنجر و خنجر
بهینین بیدستر به کباب در جهان نود و یک کربل احصا فیکر کفش مغز است و بهینه دانه و جزوهای نای هر گرفته
بر بیان کرده خطیانا نایه شرا عا به زنجبیل مؤثر کجک مؤثر خوس کجده مفسر کننده نای رومر با بونه

با بونه جزو بود آمله فاقه کبار بنید شیطرج ناخواه نازجیل بلبلون سبج شبلوز از هر یک ده مثقال
شتر غار مغز چغزود بهار کوان حب النسیل خصیه الثعلب از نیار با و بیان بید در هر کوفته بر بیان
کرده و نیمون در او اند طویل غصیل در او اند کوان شتره بید شغال افیون مصر جاد و مثقال
غیر شش ششک نیز بید شغال و ورق طلا و نقره بید بیا به عدد بازی هر صد مثقال و دوز دوز فول
ملک کنند و آن جهان است که می کشد فولا و جود و در او بید و براده می کشند و بونش ککو و
فارس بهم بسا بند و در بونه کرده و در کور و سرشند و شش می کشند تا کور و بنام بسوز و باید سر
بونه را بونه و دیگر حکم کنند بکل حکمت تا دوز آن بر نیاید و همچنین مگر می کشند و باب صبر و سرکه کینه
بکشته صلا به کنند و بعد از آن خشک سازند و باب ترب صلا به کنند چند از کبک چون در آب بریزند تا نیم
روز بینه آب نرود و بچنان بر بالای آب استاده باشد **بحون فلوینج** ششوات رویه چون کل شش
و نمک و غیره را نافع باشد و این اکثر جاد و اعضاء میشود و اجزای شش و شش است و در کس است و در کس
کرم است و یک درجه و ثلث خشک در دو درجه و ثلث شش به درم تا چهار درم بطنج بودنه **من**
با بارج فقا و از ده درم پوست بید کباب بید آمله بلج لفظ بکده درم کوفته و بخته بعمل مصفی
بیرشد و بعد از چهل روز شش ل نایند **بحون فلوینج** نافع است اوجاع مفاسل و نفوس
و عدا و اندنهای کینه و در و سپر و با و دای غلیظ و سهقه و ضیق النفس و قوح امار که از بلغم باشد و
صاحب در و جسم و در و کور و اندر سر را بر درم نکا بهار و اجزای شش و شش و شش و شش و شش
سرمشقال و نیم منجبت کرم است در آخر درجه و نیم قوتش ده سال زمان او در کس بعد از ده ماه
نیز بیش نیم درم **من** تخم سد آب و شتر و نیمون افیون کما قیطوس جاد و به خطیانا
اسطوخودوس قرومانا به ساید بید شغال مرصاف زعفران قطنج فضل سفید از خوشنبل و فوینج
پوست فایح شش بودنه با و بیان تخم کزبر بر سر شش حب بک بکده شغال در جوشن شش
مثقال سینه یکو بقیه عصاره فافت و کاسم و تخم خندو و صحنه با درم بید جاد و مثقال افیون و بلنج
بکده شش مثقال صحنه و عصاره را به شرب یا مایه غسل حل کنند و در او دای خشک را کوفته و بخته بکن

مثقال

روبان بکده متقال زرد و پخته مع مغز بکجک بکده است عدواضافه نمایند **بجون** مس که کم مده
و شک است در امراض سرد و دوشاخ اجزایش و زوده است شربتش و دوم **مس** و نقل جوهر و نقل
و در نقل و در چمن و بخیل قاقه نارسک زعفران کبابه بکده بکده و در آنجا زاده الفله بکده و دوم کوفته
و پخته بوزن او و به غسل بپزند **بجون** شربتش بکده **مس** و بخیل و در چمن
و در قاقه کباب با تو به غسل بپزند **بجون** شربتش بکده **مس** و بخیل و در چمن
است و بکده به دوشاخ شک است و بکده به دوشاخ شک است سال زمان او که پس بعد از چمن و در شربت
مثل که کافه **مس** و ناخواه کند رکنا ز پوست برون بسته بکده و دوم اجزا کوفته و پخته به بوزنی که با
کوفته به شند مخلوط سازند **بجون** سه مال صفا و بکده کند جزایش هفت است بکده وزن آن
بخانه و بکده و دوم و در آن جزایش کم است و در خود و درجه شکست و در اول و درجه سیم و فوشن
زمان او که پس هر وقت که خواهند شربتش از بکده تا چهار شغال بکده **مس** و بکده
حکوک نرم کوفته و پخته است درم لباب و طعم و شکر سیاه بکده و درم محمود و بکده **مس** و بکده
باوم مقشر بکده و دوم زعفران و در آنجا کوفته و پخته به غسل کف کوفته بپزند **بجون** **مس**
بکده و صفا به که است طبع شایسته است و برای کسیکه او به مسهل را مکروه میدارد و جزایش هفت
است شربتش بکده **مس** محمود و شکر و بکده و باوم هر دو مقشر و کافه بکده متقال نبات
متقال زعفران و دوم به غسل بپزند **بجون** **مس** و بکده و صفا است
اویت و شفت اجزایش هفت است شربتش چهار شغال **مس** و بکده و صفا است
بکده و مجموع را مخلوط نموده و پخته تا قوی به قوام آید پس این رو به ساییده و با بدن مخلوط نموده
بجون سازند مصطکی خود و در چمن بکده چهار و دوم و در چمن بکده و دوم و در چمن بکده و دوم
که در رطوبات است از مصل و بکده را از مده پاک سازند و صفا را از خلط اجزایش چهار و دوم
وزن آن است و هفت و دوم و نیم و پنج شش و نیم از هفت شش بکده کم است و در خود و درجه و دوم
شکست و در اول و درجه سیم و شربتش و دوم باب بکده **مس** و ایا راجع فیقرا و فیقرا بکده و در چمن

عاریون سفید نیم اوقیه نیم خط بکده و نیم کوفته و پخته به غسل بپزند **بجون** **مس** که کم مده
و جب الفرج را خارج کند قبل از دوا به روز پر بپزند و پیش از خوردن این یک است مقدار
و اوقیه شکر تازه بیاض شده و در روز اول نیم شکر و شکر بیاض شده و در چهار جزو است و در آن
شند و در چمن یک شربت **مس** شربت بکده بکده و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده
بپزند **بجون** **مس** که به غسل همه اخلاط جاره و مجزعه و مواد و درم و ماده حیات و طشت است اجزا
جزو است شربتش بکده **مس** الوی بخار از بکده می شود از پوست و در آنجا بکده شربت نبات
موز و مقشر بکده شغال بکده زرد شکست افشیتن پخته بکده با نوده و درم کل سرخ و ده متقال نیم خط و چمن
و با دکان و شند زرد و بکده چهار شغال در آب بپزند و صفا کنند و بپزند مثل به بکده و در آنجا
بشغال اضافه نمایند و چون خواهند که غلش فوی تر شود و بپزند را و در آنجا بکده و در چمن بکده
مس و در چمن بکده **مس** و در چمن بکده **مس** و در چمن بکده **مس** و در چمن بکده **مس** و در چمن بکده
اول و در شربت بکده و بکده است و بقول سید که مایه است چهار و دوم جزایش کم است و در خود و درجه شکست
و در چمن بکده و در شربت بکده و در شربت بکده و در شربت بکده و در شربت بکده و در شربت بکده
و شکر الکا و بیاض شده **مس** و شفت جو خندم به چمن سرخ و سفید کینه که با شفتش سفید بکده و درم
به را کوفته و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده
بکده و شفت حقیق و ضعف قلب را که از برودت است و تقویت اعصابی است که کند و شربتش
با و در دو و شش و در آنجا بکده و در آنجا بکده و در آنجا بکده و در آنجا بکده و در آنجا بکده
بکده و شفت **مس** و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده
بکده و نبات به اوقیه شکست و شغال کوفته و پخته به وزن آن غسل صفا بپزند **بجون** **مس**
بجون و بکده اجزا با نوده جزو است و در آنجا بکده و در آنجا بکده و در آنجا بکده و در آنجا بکده
بکده و شفت سبیل قاقه شند و نقل بکده شغال از بکده خام بکده و نیم و بخیل نقل بکده و درم
شک خالص نیم شغال به وزن او و به غسل بپزند **بجون** **مس** و در چمن بکده و در چمن بکده و در چمن بکده

۷ دُونِ سَوَدِ

[illegible]

بیشتری رسیده باشد و دخل آن کنند و بچوتانند اندک تا شیره بر نیمه آید و گویند بهتر است که
شیر کاه و کرکم کنند و عصاره خوب شامی در آن ریخته و این ضعیف و شام خوب تازه را ویم
که از جزیره قبرین بضم قاف و راه مملکت و کجای موجد و سین مملکت را آورند و در نوحه شام مطلقا بجم
بهرسد و چون اول بام می آورند مشهور است که در وقت شام با طراف میزند **مقصد** بضم میم
و فتح قاف و سین مملکت و پوست باز کرده شده **مقصد** بضم میم و فتح قاف و سین مملکت و پوست باز کرده شده
ای مفید و بام که که اخراج فضل کند از طریق می **مقصد** بضم میم و فتح قاف و سین مملکت و پوست باز کرده شده
اشنا و طراف و بهتر است که آنجا که ضرر شود و در بعضی اوقات هیچ غذا را نرسد
در پنده است زیرا که معده و بدن را از خلط غلیظ پاک میکند چنانچه بقول طریکوید که من استغفر
فی را پسندیده ام و بچوتانند اندک تا شیره بر نیمه آید و گویند بهتر است که
اگر یکبار کند و در روزی یکبار تا غلط که روز اول چشیده و برنجاده باشد روز دیگر کند و شود
ترکیب را که در او من فاضل من نذر ستر آن که هم و بعضی وقت و بار و روز من نذر کفنه اند و هم
حکیم و بفرمودی که **مقصد** بضم میم و فتح قاف و سین مملکت و پوست باز کرده شده
اسفل فرج بهر امر فاضل عالم است و حال مواضع این ضعیف و منقطه که **مقصد** بضم میم و فتح قاف و سین مملکت و پوست باز کرده شده
علت اندک و در وی فی مکن و بچوتانند اندک تا شیره بر نیمه آید و گویند بهتر است که
و باغ مرض مند و لا غم و لا و آنکه با یک بسی سمن و فراخ بعد از قصد تا سه روز فی نباید که
فایده اگر هم معده ضعیف باشد و مرطوب را ناشناخته است و باید پیش از طعام فی کند تا رطوبت
را بکشد و اگر نتواند اندک مایه های شور و تر و آب یکم که شربت و لوبیا و خردل تا کوفته و اندک
نک و در آن چینه باشد و نبات من و بچوتانند اندک تا شیره بر نیمه آید و گویند بهتر است که
آن یکبار و در روزی یکبار تا غلط که روز اول چشیده و برنجاده باشد روز دیگر کند و شود
بر بدن مایه و در بهتر از کنگاب بار و غن با و هم نشا میده باشد و بعد از چهار ساعت مایه های
خور و مردم فرجه را در بستان فرجه باشد اگر هم غن باشد اما در نیمه بالا هرگاه فضل بیشتر باشد

باشد سه سال باید کرد و آنجا که فی زیر که درین حال اگر فی کنند فضل بیشتر کرد و در وقت حاصل آید
اول آنکه فضل بسیار بیکبار از منفذ با بیرون نتواند آمد و بهم خنق باشد و یک فضل اندک
و یک روز و بیالانده معده که درگاه فضل کرد و در وقت بدماغ باز دهد و چون سهل قدر فضل
کمتر کرده باشد و قوت اخلاط بدست شده باشد ضرر کمتر باشد و طبیعت بر دفع آن توانا کرد
این مایه که یکدیگر را که از شرب سهل منس کشتن و تا به خیزد و در پیش از آن سه روز قوت کند
زیر بچ این باشد و وجهی که تا از فرغ شرب شود و چشم نکشید و بعضا به بسته و در روز و باید
بشینه و ایستاده بهتر است تا اخلاط را که بر آید و هیچ گونه بد و هلو نکند و بعد از فراغ
چشم و در آب سرد بشوید و بچین منضمه نماید و چون و از آبشوند قدر کفنه با طریض
خورد و بصل یا آب سبب یا شرب سبب و بعد از طعام و شرب بخورد و در روز و بچام رود و
خورد آبشوند و بچام بیرون آید و اگر از طعام چاره نباشد طعام خورد که زود و کوار و خوش طعم
باشد و اندک بخورد و اگر سوزش در فم معده پیدا آید نوشیدن سوزهای مرغ از ازل کند
نواق آمدن و فی چون نواق عارض کرد و جرحه آب گرم دهند و عطسه آورند و بچطاعت
خفیف و اگر در در سینه و پهلو جاذب شود و روغن بایونه و روغن گل باشد و باب کم کا
کنند و اگر خون آید بعد از فی شیر تازه دهند و در اکثر اعراض شیر تازه سخت سودمند است
علامت خوب آنست که بعد از فی در خود قوت و خفت باید و خوشش و رغبت بطعام و شرب
بیشتر شود و نبض و نفس با عذال باشد و همه قوتها قوی تر گردد و علامت بدی آنست که چیزی
نعم بر نیاید و چشمها بر خیزد و سرخ شود و عرق بسیار روان گردد و نواق پیدا آید هرگاه این
اعراض ظاهر شود و طبیب در نیا بدیض بملک شود و علاج در منقوت حقه باید کرد و باب یکم
بار و غنایا که قوت تر با قیه دارد و چون سوسن و جند کنند تا خلط بر آید از خنق این کرد
منقتهای فراتست که معده را پاک کند و اگر که در سر و دماغ است بر و چشم را روشن کند و بعد
فی طعام بهتر کرد و در معده که از آرزوی طعام رسیده باشد آرزو بدان باز آید و شهورات رویش

مبطل

پذیرمیکرد و در هر یک در مکانش گفته شد است **مندی** که چون بر قصبه مالند باعث لذت طریقت
کرد و **من** که با چشمت حلیت و روایت گیرند ایشان را بر قصبه مکرر بالند **مندی** و بیکر که موجب لذت
فعل و مفعول شود **من** فلفل زنجبیل و محمود و غسل بالند **مندی** و بیکر که همان نفع و بهر جزو نیست
است **من** بعد کباب به عاف و قرقا زنجبیل صبح بهظم و کثیرا تا سوبه باز هر دو ماکیان سبزه چیهان
وزهره ماکیان سبزه به نهامی چون دوسه مرتبه بالند و خشک کنند انگاه جاج کنند
فایده دهد **مندی** و بیکر که همان منفعت دهد **من** بنور منقر زهره کا و پیاز زکس عاف و قرقا مای
پیش از جاج بر قصبه بالند **مندی** که هر دو بسیار مستند شوند اجزایش **من** و از چشمت
عاف و قرقا بنور ج بکد و مشتاق مشک بنور قوری کوفته و خفته و چون غبار سبزه غسل زنجبیل
در بالبر کنند و وقت حاجت قدری از آن بلعاب دهان بر ذکر بالند **مندی** و بیکر **من** موی سر
آدمی را بیک بسیند و بر دهن با سین آینه زدن و وقت حاجت قدری بر قصبه بالند و بیکر
فلفل را چون با فلفل بسیند و بالند لذت بسیار و **مندی** که زن را عاشق و فریفته مکرر
من بکیند دل به در خشک کنند و بیکر بنور منقر زهره کا و پیاز زکس عاف و قرقا مای
آن مرد شود **مندی** و بیکر **من** که هر سر خرس است که در ابا مریح در بند و ستان بر روی ریکی پند
بسیار کوچک و چون غل موی سرخ در در و دروغن کا و پیاز کنند چنانچه در دروغن بکد از دو
وینش از جاج اندک بر ذکر بالند **مندی** و بیکر که زن فریفته مفتون مکرر **من** موی سر زن
که در وقت نشانه کردن میریزد بکیند و بسوزانند و غسل بر ذکر طلا کنند و بان زن نزدیکی
کنند و باید موی از همان زن باشد و زهره خراب سبزه را غسل مخلوط نموده بالند همان
عمل کنند **مندی** و بیکر که همان فایده دهد **من** سیاهاب زعفران کا فور با و زهره کا و پیاز بشیره و قی
چون با غسل سبزه بر ذکر بالند **مندی** که لذت نام آورد **من** عاف و قرقا زنجبیل و از چشمت
کوفته و خفته در آب که اندک صبح حریه در آن حل نموده بشند بر سبزه چیهان زن و وقت حاجت
در دهان گیرند و چون حل شود بالند **مندی** و بیکر که زن را مستلا کند **من** خراجم مکرر طرز

طرز بسیار نرم سوده غسل بالند **من** و بیکر که سبب سکون لام نک است و از جمله نک خمیر و
در فعل چون نک لفظ است ظاهر آنک کباب باشد و چون نک از جمله او و به چشمت و خراجم
اغذیه است و بعضی طالع جواهر تقیه از کتب چکا و فک که دلخواه نفس خاطر خواه آفاق و فصل
ترکیب و بهترین مکرر است چنانچه بر ذوی الالبصار پوشیده نیست ذکر آن لازم و بدوین
فصل مبین مکرر دانست و اندک عاف **من** و بیکر که سبب سکون لام نک است و از جمله نک خمیر و
کوبند و کوبند اندران و بهر است از دوات مصر و این نک از آنجا خیزد و در نشا بوزیر بیا میرسد
که بهر است و خشک و بسیم و بهترین قلم و در او و به چشمت استقیال غیر آن جایز نیست و عرق
نک که دوسه بار تقیه کرده بوق و این بکشد بیا ترش و خوش طعم و محقق رطوبت معده و معالجه
در دفع استسقا و سبب و کثرت آن باشد از آنجا که تا آب آن رسیده میشود و کثرت
اکثر آن سبب و در عمل مانند نک سیاه است **من** و بیکر که سبب سکون لام نک است و از جمله نک خمیر و
با کمال سبب و جرب بیاض را بر و دروغن است خفکان و بیرقان و ضعف معده را در سبب مکرر چشمت
و کرده **من** بکیند و بسوزانند و بیکر که سبب سکون لام نک است و از جمله نک خمیر و
بر طرف شود و کدو فایده که در دوسه و باره بسیند و بوزنش بار و بسوزانند پس باب کرم بشوند
تا طوختن ابل شود و انگاه در قنبه کنند و غسل مصعد انقدر که از آب پوشت شود و دم حرکت میدهند
تا عقد شود و بکند از دنا جل شود پس بچکانند از آن سر که را و بر و از دنا چنه در زیر قرعه است بچکانند
از آن آب قراج را بعد از تصفیه چندین مرتبه انگاه بر و در **من** و بیکر که سبب سکون لام نک است و از جمله نک خمیر و
از قونهای حمام میگیرند چون سخی کنند آب سداب و غرغره کنند علق که در حلق باشد بر آورد
و بعد از تقیه بار و غن کل بشرط و دم بهی و بر من را ز بل کنند و بیاض و ناخن را نافع باشد و بل
سازد و قسم دیگر است که در این سبب و بل و جستان در معدن بهم میرسد و در سبب
از آن مشا به میشود و در روز و دو بر سر آید و کس نزدیک میشود و رفت و بار جها با و در چون
خی آید و بدو سرافند و مردم حج میکنند و بر اطراف مریزند و نوش در کاف نامند و در نفا

روز منقح باید داد و نیم فاسد بخت که در زیر که بخت در روز منقح می باید جز آن مؤثر منقح و زاده
دانه با دیان نیکوب و دو دم یا نیون اصل السوس به دم نکا خرو و دم بر سیاه و شان
چندم زنجیر و چندم کل سرخ به دم کلقتند و چندم و چندم کلقتند بعضی از منافذ میکنند
منقح سودا سودا در پا زده روز منقح می باید و بعد از پا زده روز منقح می باید که در پا بخت که
از منقح فروزیت و هر چند بیشتر خورده شود بهتر است **سیستان** است دانه غناب و زاده
دانه کا و زبان با در نجو به اسطوخودوس بر سیاه و با دیان شاهانه و دو دم اصل السوس
خلوک به دم بقند با کلقتند یا ترنجبین شیرین کنند **منقح نیر** آلات صدر و نعال را نافع باشد
من غناب سیستان یک چهارده دانه تخم خنجر و خبازی و کل بفتنه و کل بنوفه یکده دم
اصل السوس بختقال بر سیاه و شان کف با دیان یکدم **منقح** که نافع است بخت بخت سودا و **منقح** تخم
کفش و با دیان و نیون اصل السوس خود صلیب یکدم یکدم مؤثر منقح انجیر یکده دم کل
سرخ و خنجر و تخم خنجر یکده دم کزبه یا یک کف **منقح** که التهاب سینه و ذات
الصدر و نه های مجرعه و اورام ملتحمه را نافع است **منقح** موم سفید را در روغن گل یکده زنده و آب
برک که در و خنجر و آب برک خورده صاف کرده تقیه کنند و اگر ترطیب بیشتر فرو شود و حوض
روغن گل روغن بفتنه کنند و آب برک بید و برک خبازی تقیه نمایند **منقح** که او دم
معدده و جگر را چون از حرارت است سودا دهد **منقح** سندلین و رقی کل سرخ یکده چهار دم کل
چندم زعفران و دو دم کافور چندم موم سفید ده دم روغن گل نیمه طل اجار را بغیر از کافور در آب
پخته پس صاف نموده با موم و روغن مخلوط کرده بچون کنند و آب برود انگاه کافور را ساییده بود
فرو آوردن در آن بر نوبسیند چون مریم شود **منقح** که بدن را فربه و با صفا و طراوت
دارد چون مکرر باشد **منقح** مده در خطا به بکلاب ساییده بود و نجاب خود صلیب و مویک کافور
یکده دم پیر شتر و بط و روغن پنبه دانه یکده دم بستورب از **منقح** که بدن را نرم
و خوشبود با طراوت دارد **منقح** روغن گل بفتنه با دم و زنبق و زکس و زعفران یکده دم

و دو دم موم سفید و پیر مرغ و روغن دانه و مسکه میش و روغن پنبه دانه یکده چندم لوب
خطب است و دم در هم بیا میرند و پیرند و بندرم مسکه سوده و یکدم غناب آن در آخر داخل
سازند **منقح** که بوسه و شقاق مقدر را زایل کند با لیدن اجزایش **منقح** روغن کزبه
شتر و روغن خسته زرد الو و مغز ساق کا و پیر مرغ و روغن کرات یکده جز و با هم یکده زنده **منقح**
منقح که تر قیدن دست و پا را که از سر ما باشد نافع باشد **منقح** آب برک کلکم و آب برک کلکم
یکده یکده موم سفید و پیر مرغ و روغن با لونه و دانه یکده استار با هم بیا میرند و دست
و پا را بدان چوب سازند **منقح** که خشک دست و پا را بر طرف سازد **منقح** لوب خطی
و حله و کتان و آب برک ساق یکده نیم من پیر مرغ و روغن با لونه و دانه یکده یکده یکده
تیس ملایم بچون کنند با موم اید و که مقطر خورده مسکه و کلاب قدر و داخل سازند **منقح** روغن
که خورون و مالیدن در سینه خشکی سینه و کفک آرد از نافع است **منقح** روغن بفتنه با دم مسکه
میش و لوب خطی حله و دانه و آب کلکم و سنگ و پیر مرغ و **منقح** که خورنی
و مالیدن آن تحلیل و تبیین اورام صلب کنند که در طاهر باطن است مجموع آن چهارده جز
است **منقح** حله با لونه بوی مادران از خنجر خاش زرد و دانه و صمغ حله یکده یکده
مجموع را بنگرفته کرده در و در طل آب و نیمه طل روغن کج و پا زده دم روغن بید انجیر و عسل
اجار را بچون کنند تا آبها رفته روغن با ند پس موم سه دم پیر مرغ و روغن دانه یکده دم
در آن حل کنند و با بند ما نند هم شود **منقح** که زبش خشک پیر را سودا دارد اجزا
شش جز و است **منقح** روغنای تر پیر با و پیر مرغ و مغز ساق کا و موم زرد و قدر عسل با هم
یکده زنده **منقح** که شقاق لب را زایل سازد بعد از آنکه هر شب تا ن و مقدر را بر روغن
بفتنه نه بین کرده باشند و از هر چه خشک آورد پیر مرغ کنند اجزایش جز و است **منقح** پیر مرغ
خاککی روغن ماز و سفید اب فکرت است که کبر اسادی ربع اجزا پیر مرغ و می روغن
کل ترکیب کنند **منقح** که شقاق و در شتر که در دست و پا باشد نافع بود و اجزا

پنج جزو است **موم** که از زوای تر بکشد موم سفید در آب شلیم جوشیده ده درم روغن
 بادام سرد درم **موم** روغن که فایده در عیشت را زایل سازد از اجزاء هفت است **موم** روغن کوسن
 روغن قطار روغن و فیتون بکده درم موم زرد و چند میوه سبزه دو درم موم و میوه را در روغن
 بکدازند و چند قطره بکشد و درم کوفته و بخت در آن بیا میرند **موم** روغن دیگر که همان فایده
 دارد از اجزاء پنج جزو است **موم** مقل چند بیست میوه سبزه و پیله بطور روغن را از قریب تو به **موم** روغن
 که هر جگر دول و معده ساکن کردند **موم** سفید سه اوقیه روغن کل روغن بنفشه بکده و
 اوقیه و بریزند بر آن کلاب و آب برک حر العالم و آب خرفه و خل خمر و آب کشنیزه تازه و کاش
 تر و ترتیب کنند **موم** لفظ یونانی است بمعنی حافظ الاجزاء چون در قدیم ریس بود
 اموات حکما و پادشاهان و اهل دول را بموم میاید آلوده و در قبر میگذشتند تا از ایت بود
 ایشان رسد و تا قیامت جسم ایشان برقرار باشد و احوال هم در ممر میاید و جدا کنند
 از اجزاء اموات و آنرا بقوری گویند و استعمال آن اصلاح جزینست و در وقت شست
 بموم میاید البته در دو سرب آن بحث کورسوف و بدن و در ضمای بسیار است اما
 بموم میاید خالص است که از نو حشر پیمان که در آب گویند و در غار حشر دیش از این است و
 مقفل است بقفل فولاد و متعلق است بقومان و هر ساله فرب در زده و پانزده منقل
 بهم میرسد و متعلق است چنانست که بای مرغ هم شکستند و اند که بران میمانند و قیاس بخوروش
 میدهند و بعد از آب عسری میسند که صحیح و سالم است و معلوم نمیشود که جل مکرر کم است
 و چون قدری برایش مالند نه نیز بران می چینه و باندک رسته میسند و اگر ما بکد و برن با
 از موم میاید بهتر است و از سراط بس فموده که بکد کوفته در کمران که ده را با بریزه نشین کنند
 و اند که موم میاید بران مالند اگر خالص است البته می باید و گرم است در اول درجه خشک است
 و دریم معوی و مغز دل است و مقور عصای طرز طاهر و جعفر رطوبات و معین باه و
 حافظ ارواح بدست و بسیار لطیف و سیرج النفوذ و نافع فایده و قوه و عیشت و کز زوای و

در قریب

و قد و تشنج و فواق و سومات مشروب و در معده و وجع الفواق و ضعف معده و خستنی
 رحم و نفث الدم و جرح است مثله و سلس البول و ابتداء ای جزم و در الفیل و نقل زمان
 و کزیدن خوب است و شرب محلول آن در او بان نافع است کشک کشک و صندل و برنج و فستق
 مفصل و کوفته و باره شدن عضل و اعصاب را و شربش با کچین حقیقا را زایل کند و باب
 کشش سپر را نافع باشد و قطورش را روغن کل که با کوشش را بر طرف کند و باب مرزخوش
 و امثال آن نفیقه و صرع و امراض و مانی را نفع کند و غرغره است با رب شاه توت خنق
 و درم کلو و لوزین را دفع نماید و بار روغن کا و چون حل کنند کزیدن خوب را سود دهد
 و بار روغن زیتون یا زینق لقیط البول و سبب مقفد و قد یوطر را فایده دهد و عسل
 لکنت را بر طرف کند و با طنج صغره و با شیر تازه ریش نشانه را نافع باشد بار روغن
 نارجیل یا زکس و شباه آن چون بر قیظ و پیشین و حواله آن مالند جماع را قوت دهد
 و جمیع امراض بار و ده زانرا نفع بخشد کند و در کزیدن مار و عقرب با شراب صرف و
 جهمت اسک بول بطنج قطار لیون و ففاح از خود در ابتداء ای جزم و بر ص و در
 الفیل مفت روز متوال با طنج افیتون و برای ریح که در مطبوخ با و آورد و جهمت
 خنق رحم و مجموع علتهای که زانرا عارض کرد و باب س فوج هندی و با هر علت
 با معادن و مناسب آن بنوشند و خواص موم میاید بسیار است بهین قدر گفتا
 نمودیم و از جمله عرایب آنرا آن است که از سوط گوید که چون موم میاید را با پیله خاک غیر
 نمک و بیامیزند و در کوسن اصم مادر زاد قطور کنند شوا که در شربش در کسر عظام تا بدم
 و در سایر امراض از بکفراط تا بکد انک و بدش فقر الیه و است **موم** بضم میم
 و فتح و بار از جمله شده و نیک بخت و کد اخته **موم** هر چه بدن را لاغر کند و بسیار
 آن بسیار است چون کسک و تشنجی و غلبان کشیدن بسیار و بر زمار و خوردن
 سبز بها و اطعمه شور و قد بد و نان جو و زردن و نان خشک و کشت استقلاخ و دند

وحق آوردن و آتش میندن سر که در کجا به چون بر نشت باشد **منزل** که بسیار
 نافع است **ص** تا نخواد با دوان سداب زیره بکند و هر روز بخوش نوره در من
 بکند و بچ و کک منول و و جو و کوفته و پنجه هر روز بکشد و بخورد و عوض آب عرق
 زیره که مانده باشد **منزل** و بیک که هزال آورد **ص** تخم سداب است و فستق
 تازه آنرا چند روز بخورد **منزل** نوع دیگر **ص** طریقل صغیر سه درم ز بارب فیض
 بکند و سرکه و آب سرد و بکشد و هر هفته یکبار بخورد **منزل** و بیک که بدن را در و دلا
 کند **ص** کون که مانده در درم تخم کفس و تخم سداب و تا نخواد بکند چهار درم
 نوره سرخ و هر روز بخورد بکند و هر روز مقدار یکم شقال تا یکم شقال و نیم باب
 سر و بکشد **منزل** به مغز نافع که خست بار اطباء است و صاب رخت
 میکند و خفکان را نفع میدهد و هزال را آورد آنرا که بکند کرم باشد و اول شباب
 چون لاغر شود و باز زود و فریه میشود و مکرر نماید و بخورد و عادت کند بر غلیان
 کشیدن و با قفس سباب مذکوره تا یک **ص** سندر و سبک پاک را کوفته و پنجه
 تا دو درم بکشد و آب سرد و هر روز بر نهار باشد **منزل** که خفیه را لاغر کند
 و نافع رو بیدان مو سرشت ز بار کرد **ص** قنوب یا سفید اب قنوبی ای باب پنج تازه
 بر سنده و ضاوس زنده و اگر ورق آن نبات بذر اینج را جوشانده باب آن باشد
 و هرگاه مویر از عضو بر سزند و بالند منخ رو بیدان آن کند و رغنش درین باب نافع
 موثر است **باب** بفرس فرغ نامند و این اختراع حکیم دروس باب است که جهت
 حمل بن مغیره ساخته بود جهت بنای معده او که هر چه بخورد و بفرغ میشد و سب و داید
 و غذای با موافق بود و ازین غذا صبح کردید کرم است و تر نافع ریزش سودا بعد است
 و مانجولیا و جنون و سوس و اوجاع بسیار و در سیکه از شکم باشد و خون صالح از آن
 تولد کند و در ششین بدن سح و داید بان نمیرد با نرسیدن و در شش رنگ و روی **ص**

یا شسته

پنج سفید بکند و راجه با میوه نیندس شک میکند و بدو وزن آن شیر جوشانده باشد ملائم و نکند
 حل کرده را کم کم بخورد آن میند و قدری روغن زرد یا بادام داخل میکند و آنچه معمول این ارم
 پنج را میوه نیندس شک میکند و میوه نیند چنانچه آرو میوه و پس بر نهد و روغن و باید هر دو نوع را
 بسیار است کنند و تیر بزنند و ظاهر قسم اخیر بهتر است و اگر قدر کتاب و میل بدستور مشهور داخل سازند
 نیکوتر میشود و سرع در تخم میرسد **منزل** در اثر بکشد **باب** در باب بن مجربین شد **باب** نیز در سیم
 مذکور شد **باب** اسم تیر است که پسین نندرتیست فیه **باب** **باب** **باب** و از از نیمه جوشانده باشد
 و درل جبال از هر هوای که خاز خلا و تیرت تیرت بیدند و هر یک خاصیتی است بهترین آن مانجکند
 بکند و آفت زرسیده که اندک درشت تر باشد و در متورجینه باشد و با دوان و تا نخواد و شویز در آن خمر
 باشد و آنچه با سر و روغن و زرده بضم بر نهد و بر بضم و غلیظ است مکرر بکند و راقوت میدهد و مانج کم
 زود از معده میکند و دمانج سرد و بدن را تیرطیب میدهد و خشک آن در بضم میشود و باعث تشنگی است و آنچه با
 خشک است بر نهد خواب بیاورد و در آنچه سبوس از آن گرفته اند و در بضم میشود و سده غر و زود و نیم سبوس از آن
 گرفته باشد و بکند و بر بضم و پخت سده است و عجین فطرات همان حکم دارد و همان سبک که شویز
 به تیرمید است بسیار در معده بکشد میکند و سده مراد و و احداث سنگ کرده و شانه و سده بکند
 مصلحت این دمانج و شویز و تا نخواد است و سکر و قمر از جویان ضعیف در ولایت کوشند و بدم
 لنگش میگفتند بفتح لام و سبکون نافع و فتح کاف فایز را با قلا فریه تر و بزرگتر اما مثلث شکل با این زردی
 و بزرگ که جمع کثیر است سیم از آن خورند و آنچه جوانان و نوزادان بچ بودند از پا و دست افتادند و بزرگ
 این کور شد و میگفتند ما این خیره را ندیده بودیم و تخم آنرا از همد و سبک آورو و بوند و بچ پنج بسیار
 میکند و دست ظلمه از آن کور است پسندیدیم و نمیدانستیم که این ملائمت است و بفرغ و پس هر یک در سیم
 خیر کد است **باب** **باب** و الف و کسر طامعه حلو است و فستق آنچه غسل زنده کرم و تر باشد و صند
 و مولد صفر ابو و مغز این و کرم مزاجان و موافق شلیخ و سرد مزاجان و آنچه از بادام و سبک زنده حار است
 کرم باشد و حال طوبی را نفع کند و صاحب مزاجها کرم و جوارین و کول و موافق باشد و جوی خشن سازند

با شرو قند

قلب قابض بهتر از غلیظ است و در این معده است و لیکن خشونت سینه آرد و سنگ را بنده و بول را بقوت
و صلاح بسکون کند و موافق طبعین باشد و از آنکه کاه کاه سبب حال عارض گردد و در معده جفت و کثرت
معه را دفع کند و معده مخصوص است در دفع فضول و اخراج آن از معده بدن و در نیمه اطرافه اما سود در نیمه صفاق
که در نیمه بطرف الاغده از غیر الاغده صاف و روی است معده را خصوصاً غلیظ آن غذا بیشتر دهد و در معده غلیظ شود
ناله کند و از آنکه املا عارض شود و در بیشتر کند و همچنین اصحاب سود را از سده جگر بیدار کند و در سکر آورد اما
موافق است اصحاب که در بافت را از آنکه سبب حال مراد در او و مبر و بین و لاخبر بداند و بدن را فربه سازد
و جوانان را بدست از جهت ضعیف کردن معده و جگر مشرق شقایق صاف شود و معده را در این اوقات مطلقاً
و موافق است با اکثر احوال و در معده صاف شود و در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
خسب بکثرت ناله خون صاف باشد و بدن را فربه سازد و اما در بعضی حرات و برودت کثرت و لطیف تر و در
النفوس و تر است موافق معده است از برای کثرت غذا و سرعت اخراج از روی و دفع سده و در بول است و دفع
میدهد اصحاب که در ریاضت را و معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
و اسهال را و معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
و همچنین در در عرق را و باید که در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
خصوصاً در تابستان و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
و مبر و بین و ضعیف مزاج را از خصوصاً گفته آن و صرف آن موافق است که در اخراج برنج نماید از آن و طعام را
بمضم کند اما معده است بسیار جهت معده و از آنکه در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
و نیز از آن و با و قطع کند از برای دور کردن حرارت که بان حرکت جماع تمام میشود اما عطر و آن را بماند
است و خوشبو و شیرین مزه و با ناله که در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
ضعیف قلب را از جهت کثرت تغذیه آن دل را و قوت میدهد معده و بدن را و اسهال میکند و خصوصاً
و نیز میکند رنگ و روی را و غذا را بیشتر دهد و وجودت بهمین باشد و منقرض خلط است اما خون منتن
بیدار کند و بخار را بکشد از جهت سرعت معده و آن بدماغ و آنچه بود سبب میدهد فضل آب

فصل آب است موافق تر است و موافق تر است و موافق تر است و موافق تر است و موافق تر است
آن بود سبب ناله با ناله بود و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
و خشک و سخت سکر دارد و موافق است مبر و از آنکه در معده است و کسر که کاه صاف عارض میشود
با در معده میکند و در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
کافور و گلها میسر و در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
مخرب و معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
کند اما منتن آن و در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
همگی و اکثر از معده ناموافق و در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
و جفت است و سوزنده و در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
شرب خمر و نموده اند و گفته اند که شرب در معده مفید است که میشود و در معده را در سینه کوبیده
و آرد و تقویه معده میکند و نفی بلت آن مینماید و کاه و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
خوب و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
اما مطبوخ بهتر از کثرت و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
است و نافع است در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
مدفون در زمین غلیظ و غرض و گفته اند که در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
نافع است اصحاب ثقیل ریاضت را اما صرف روی است اعضا است که در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
را بیره کند که ناله نافع است کسر که در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
او چون در کس که نبشتند و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
کند و با ناله بیشتر را بکشد و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده
نیک است اصحاب مرص و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده و در معده را در سینه کوبیده

باب کا زبان و باری قوت الی سده بکلاب و کاه بخت رفیع غنی و ضعیف و امثال آن بحرف فراج و ذر
 ارج و کوشش حیوان و مانند آن و کوبند اکثر آن در حلو معده و کسکرت رب رفیع فلفل و سقوط قوت
 حاد و کشت در طعام مثلا معده فواق و در و مفصل حدیث کنند از جهت نفوذ آن و آب طعام
 در جاری عروق اما کدر آن بسیار قریب است بخلط باز یا زرد و دلت و پیدا کردن سده با سنگ
 و یک در کده و منانه و کوبند کدر و صرف و مراد بود و بخراب و طبع نریز و یکند بهم و مفرند مزاج سودا و برا
 اما صاف مندر کد است و خواستش خواص تبق است اما ثقیل بسیار روی و بد فهم باشد اما خفیف لطیف
 و لغایت نفوذ و نیز باشد اما خفیف پخته کم و خشک است و لذیذ است جزه و بخارش کمتر است و موافق
 مبر و دین و مطوبین است بخ و صاحب معده و جگر و دماغ قوی را اما مضر است بخا و صاحب و خنج
 صلیح بر سوزاند و جگر و جوب و نافض پیدا کند و دماغ را از نفوذ و بخار بکند و برای حفظ صحت معتدل
 بهتر است و نیز این آن نافع است از جاجات و اورام چون پارچه باشد و نیز تر کنند و بر جوت نهند
 و همچنین بر زرد فروج خفیه و اکه و نفوذ نمایند و در از رقیق بسوی آنها باز دارد و شربش نافع است
 عمل کرده و منانه را و رقیق بنفید آن مضر است و اکثر آن مضر معده مگر اینکه اما حدیث بخارش از
 ریخته کمتر است و همچنین جوارت و مطوبین بدن را و به سار و خون منقش پیدا کند و صاحب اعصاب
 کم و خشک اما وافی باشد اما سرخ و هم و مولد نفخ و خوراک پختن و در سرد و سده و خلط خشک و ریخ و فراق و انواع
 صده و در و جاف مفصل حدیث کنند اما متوسط در آن هر دو نیک است معده را و باب نفوذ کنند و بر منافق آنرا ذکر نمود
 قدر شرب آن به که شرب با فم و فطما صحت بخ و مقدار معتدل است میبند شود و سوزا و است شارب را که به جز
 دما کند اول مقدار که شارب را کن کنند بنوشد و بدقت غذا شود و برین قدر بخوراند و این حد و در از صحت و ایست
 مطبوعه برین را و هر که شربش بخورد و بیم انقدر بهایش که سده و نفوذ و نشا حاصل شود و لغایت است همین قدر صفا
 مزاج مندر کد و بهر دو آنم رسوم آنکه انقدر بس که که حرف جبار شود و کد و در جوس غلبت خود را و نماید و بنفید
 بس که از بدنی فریه و صاحب دعت و خلط از بدنی و ازین حدیث و کد و در کد است که آن مطهر کلال است و آنکه
 در این و منطاب در جاکات و فاق و تخم و ملال و نشین و میل بخلط بدن و کثرت خواب و در و درین حد و در دلت

در بول است

است و رخصت نداده اند لاسیبا و دمان او که بر آینه مودت چهارهای صعب است چنانکه گفته شود
 و در مقدار شرب آن اختلاف است بمقدار زمان سن و عادت و قوت شرب تا بهفت و دو و مختلف
 و گفته اند که مزاجان را تا یک رطل و دوی مزاج را یک رطل و نیم و بنفر مزاج را دو رطل و سوداوی مزاج
 جازا تا سه رطل اما در تابستان صد و دهم بس باشد و در خریف صد و پنجاه و دهم و در زمستان دو صد
 و دهم و در بهار صد و دهم و اطلبان مقدار شرب آنرا گفته اند بیکه بس شارب حکم کرده اند
 بغير برای طفل اند که برای میان میانه و برای بچه هر چه طبعش در است کند و برین اصل بزرگ است
 نر و ازین آن و کوبند شرب وی طفل را تا یک و دین ضعیف کرکین نام مردی که جگر دیدم که مردی
 گفتند و زور خود شرب شربم که در یک سیمین بوزن تریز شارب است امیده بود و از هر چه مر
 نکده بود و مردی بود و غریبه و عظیم جسته و در جنال و در وزن شربش از چهل من تریز نمیرفت **فصل** شارب
 خمر که در ضرر است اگر نیست که به نقصان و از آن به تن و جان دارد سکه و فایده شربم جمل و خمر به
 زبانها بر شارب است و ندان دارد و در و بهر زجک شربش بر قان ففقان و قرض جان و دارد و نبرد
 نام پید شربش جام بنشد مگر کسی که نه اسلام نه ایلاج دارد و سبب کثرت شرب است این مبتد است
 و احتمال کثرت شرب آن ندارد اما سود مزاج عضو و ضعف دماغ دارد و نیز قوت قدر اندک از شرب حرفا
 از اکافر است و مزاج با ضاف کردن مقوی سکه در وی نیست سته هر که خوراند که زودیت سونا بکند
 و غیر اطعمه و و قیراط صمغ و به قیراط نفقه در است در شارب جل ساخته بنوشند فایده مقام به رطل
 شارب میشود و چون آب با شرب نیم و دهم شارب حرف بیات مندر برابر پنج رطل شارب سکه آورد
 و همچنین کبکقال عود بندی و و قیراط مسک و سه مثقال زعفران و نیم رطل عسل و سه رطل شارب و از ده
 رطل آب شربین با هم تخم بخت نمند تا به نیمه آید و در از دهم و کنند اند که ازین نایب مناب شارب
 بسیار شود و تغیر و نفق بسیار آورد و در مزاج با صلاح نباشد قلت سستی چون بیاد منج کوشش با
 تخم بوسه نماید و دهم شربین نقل نماید قبل از شرب سکه منج کنند و تخم قبط یا نسون همان عمل کنند و به
 خوره و غذا کم خوردن و فالوده شکری و بوبیدن نهل و همچنین و آنچه در تر سکه و در و نقل مودم بخور

بوست که در شراب خوب بنده باشند و خود پنداری و شکر و برک انکسور و زعفران و بنه انبیا
مسکند مفرد و مرکب مسکرات قوی به بذر النخ و بجزایح انکسور انکسور هر یک را که خواهند در بعضی قویا
که شراب سکر قویا و در داخل میکنند و اول ترک او است مطلقا زیرا که ضرر بسیار در آن مطلق است
درغ بوی شراب خاییدن کسینه خشک است یا خوردن طریقه با اندک کلم یا این یاد در جنبه عطف و تخمین
همین را بر آب کرده بسنگ گرم اندازند و بخار آنرا بدان میگیرند و چون باب طبع جلیبه غرض نمایند
نافع باشد یا کلاب مزاج یا نیت یک ساعت در دهان گیرند و مضغه نمایند و خاییدن پوست فوفل و فوفل
و فوفل و زرنبا و سیر و پیاز بوی آنرا هر پوست منافع آن غرض از بیان این آن از حبس ورم کلب
و آن الف و که سر ما به صد هزار کوف و نفاق و غیره و اینها هر از شرک و نفاق است منفعت و طریقی و مبالغه
در شراب آن نیت بلکه از جهت تبعیت که عادت اطباء جاری شده است که هر چه متعلق به ناعت این
فن است از نظرات و عملیات بیان میکنند حشر تخم و طعم و درجیه خناب و کلاب را با وجود معرفت
بجاست و فواید آن و در عجب میباشد که ساقیان و شمشیر این میخانه و ساقیان هستند
چنگ و چنانکه نازکان دین و ایمان و شکران اسلام و ابقانند با چندین ترهات و ترانه مجلس
ابلیس بر بنیاد شراب کوثر که دجست آتی است تاویل نجاسات نامتنبی کنند و این عجب
تر که قاریان کلام الله که در نزد خلق اهل الله اندیت اهل دنیا از کین و زمین لغت الله علیه
اجمین چون شاربان و مشرب و جاهلان بد مذیب و اکثر منافع آن غلو دارند و از بسیاری
خریش خیر نشینند اند اما قومی که از غدا بپرور و کار ترسند از ضرر این شراب هر در که خدر کنند
و چون منظور درین رساله منافع و مضار آن است مبتنی میگرد و هرگاه بیانش مندر بار عایت جد
نموده ظاهر کرد و از آن منافع نفسی و بدنی از تخمین بدن و غایب و بستره وجود و فوفل و کلاب
و دهن و جوس و زایل شدن کوشش و بدفکری و مایه و پدید شدن سرد و نفس و باز داشتن از
شیب غیر طبیعی و مزاج آن تشنگی را کن کند و در چشم بفرماید و مقوم معده و جگر و دل و اعضا
زیه باشد و جودت بهضم و فریب بدن آورد و قوت تمام از آن حاصل آید و نفوذ کند در آب و بقا و کاه

و کاه در حوق بزرگ و کوچک شریه نفوذ نماید در بن صورت نشا ط آور و بکمال لذت و حجت مزاج و صفای
قوت جوس و زایل شدن روح و خوب تغیر و شجاعت و طیب اخلاق و پاک مجاری بدن و تفتیح سدها
و تحلیل فضول کند و هر چه غلبه است بر او و در قی و لطیف آنرا بد و عرفی و بول خارج کند و همچنین
صفرا و سود را بر آورد و دفع شہوت کلیه و جوع بقوی و خشی نماید و باه را بر آید و سهال سکیم و اوراد
و مفاد و سموم نماید و در شراب شوکران و افیون و هر در سنگ و فطران و اوویه بارده سببه
که معده را است که در اندک کردن سودمند است و چون آدم صفر الله علیه اسلام حکیم آبی جلش نه و غم
نواله که انکسور از جوس و طیب ط و سول آورد و در ج آن فوج نمود و چون آن آب داد و چون
برک کرد و چون بوزینه آب داد و چون خوره است بخون سیری آب داد و چون ترش و شیرین شد
خاک را کشت و چون خاک آب داد و از نیت است که شراب خمر زکات عن بر طلاس سیخ و طوم
میشود و چون مست شد مانند میمون سوخته و بازی میکند و چون سستی زیاد کند چون شیرین شود
و عده کند و هر بان کوید و چون از حد کشت مثل خاک سرد پیش اندازد و بخوابد مفرتهای آن
اول چیزیکه در انکسور آن عارض کرد و زوال عقل است که او با و شاه ملک بدن است پس حال چون
حال دیوانه باشد چربا و کوبید زردان و که خوردن و دیوانه شدن و بچنان جاها را بکشد و بچنان
باطل و بوج و هرزه گوید و حدوث اخلاق روئیه بهیمیه بهر ند چنانچه مادر و خواهر و دختر و زن را
فوق کند و بطلان جوس ستم لطفه عقلیه نماید تا یکدیگر بهوش و بشنود و بد بصارت کرد و بوج و بد
نموده که در دفع مضار و جلب منافع بخور و بعد از آن خمار تولد کند و این از جمله مفرتهای عاجل و
سبیل العلاج است که با تقلب نفس و بر و اطراف و غشبان و توج و عراض بون که بد نفسی و
جلالت فهم و کلال جوس و ضعف بهضم و سوء استرا و نفور شہوت طعام و حدوث نیت روی و کلاب
بدن میباشد و غیره از عراض روئیه مملکه چون مرک مفاد و خفاق و امراض و غای چون سکه و صرع
و فاج و جنون و سرم و نفوذ و رخنه و تشنج و فوفل و خناب و کلاب و جگر و دل و اعضا
آن در کوشش و در چشم و چشم و دهن و دندان و زبان و سهال و مور و درم جگر و سپر و فوفل

وینق النفس و بطلان باه و دوماهی خطرناک و اکله و خوره و جو شسته و ف و مضم و ضعف قوت های دماغ
و حیوانه و طبع و تمهای حرق و در کینه و جگر خسته و سست و کله و شک مشانه و کوه و حرقه
البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات که حدی ندارد و این قلیا از مضرات است که ازین نفس
بیشتر است اما گنایش نیز از نفی آن بیشتر است چنانچه حکیم خفاری و علیم قمار جل شانه و عظیم و هانی
در حکم تریل میفرماید بگوید قله و از غما که من نفی و بازمیفرماید جل ذکره جس من علی شیطان یا
لعلکم تغفلون چه بسیار چوب میاید اگر کسیکه اقرار بوجدانیت خدای عزوجل و شسته باشد و نفس را بن
جس جینت یکسب از دوزخک سلام نموده از خدا و پیغمبر بزرگوار شود قله قتل الا ان ما کوفه
اما درک هر نفس کسی را که در معده آن شراب فاسد شود و جگر ترش و خنده و غشیاں یا صداع
عارض گردد و در حوض و مزاج باشد باید قبل از شرب آن آب بنزد و چون خورده و گاهی که بویا باشد
و بعد از شرب آن غناب و کشیز و بهر و اندک که بویا بهر که بار بوب ترش بکند یا میوه های ترش مثل
کنده و کافور بپزد و اگر حس نفی در معده و کله و در جوش و ترش و مزه و هان یا بد و سرد مزاج
باشد قبل از شرب آن بخیل بوفل یا داجین بپزد و بعد از شرب آن نان ترش خمر تناول نماید چو
الاس خاصیت چینه است و همچنین خندق ترش کرده و اگر فوفل و فوفل و در خور و یا بد و شرب نو
باشد آب انبوت بپاشد و در معده و کله و کشیز بپاشد و اگر کید که ویزی و سوزش در خور و یا بد و شرب
کنه باشد با خدی و شربه ترش میل کند و شرب قوا که و خود با شستن باغ انفع است و اگر حدان رجه و از
در وقت شرب خورق بکباب و کافور بر کرده بپزد و در سر نه و وقت خواب استساق بر
و غن کل با بوییدن بپشته و بنویز نمایند و اگر از در چشم خورق باشد بعد از شرب بخیل شیرین بپزد
سرد کرده بپاشد و در خورق غشیاں بعد از شرب شرب با نموم بپاشد و اگر معده ضعیف باشد بعد از
شرب بخیل بپزد و شرب نماید و در خورق غشیاں مایه با صندل سرخ و فوفل و کل و فی با هر که و
کباب برشته و در پشته و شقیقه و پشته چشم باله و پیش از خواب با قدری کافور بهر و چشم قطره زد و
قطره نفی ساق بکباب بهتر است و اصحاب قوی الا بدان را فصد و حجامت و سهال مفر در اند و غذا

غذا عصبه و بلام و فیس نمایند و اگر در جگر کمر یا بد قنوه را مخرج باب سرد بنوشند و نقل باب را
کند و غذا های سرد و میل نماید و اگر نقل در جگر حس کند تنگ نفس نباشد رقیق خستبار نماید و غلیظ
و کدر را جگر نماید و نقل بپزد و هر با یا کز لیم که با کبر غلغل با حرق کند و قطعا جلویات را هر یک شود و اگر
بفعل تب ضیق نفس باشد بزدوی فصد کند و اگر درم در جگر حس نماید رخت از کند از غلیظ و سیاه
و کدر و جلوی و زرد و خورق و رقیق قلیل المزج بنوشد و این نیز نه بر غذا نه بر شانه و نه سکیم سرد و بعضی
نه کفایت کند و اگر مواردی را بدینجام بهتر و الا که فواف و کرب جادش که در جلاب باب نیکم بپاشد
و میل شود و اگر در فصد بلیق از دست چپ کند و اگر حس نفی در معده کند حقیقه نیز نرم
و نماید و اگر در جگر بلیق طبع و ضعف مضم عارض شود شراب زرد و رقیق بپاشد و در نقل بپاشد
ناید و اوراق مطبوعه با توایل و از غذا سازد و هر که ابلات و فین و جوش و سستی قوت و دماغی و
اعصاب و عینه و شنج و ضعف بصر و سوء الهضم و ذوق الامعا و ق و سوزش سودا و اهرض آن عارض
شود و خصوصاً شنج را با بچه ذکرش و هر چه رانق آن مرض است ندای نمایند و اگر انفی در ول و نفس در
خفقان و تنگ نفس که از بیماری های رویه و مندر بیک معاجات است و تقدم آن اختلاج پیدا شود و
اگر صاحب سکب که بپزد و چون سکر متواتر کرد و علا جش فصد است از دست چپ و در ک افدی
غلیظ کند که مولود خون باشد و شراب را زک کند و سهال او و به مایه غیر شسته و در جمیع اهرض متولد
از شراب ترک اوست و با بچه مفر و موده اند از معالجه آن مرض و احد اعلم با صواب **بینه و فوفل**
نافع است قوی امخا و در و دهای جگر و کوماهی و غمر البول را و مقوی معده است **دانه اس و کله**
و بهر و از دانه عدویه و بهر بطش خضیر و سی روز بنهند پس صافی کنند و بنهند و اگر آب از آن گرفته و
بهر و از دانه فطاین که قطعه حل کنند و بکند از بد و قوی تر است **بینه و فوفل** نافع است بهر فاعده
و ضعف از اوقاف و رواج و میر دست و باید بعد از یک سال استعمال کنند **خوره خام و افان** بنهند
تا بمرده شود **بینه و فوفل** باید در دانه و بکند و بستر بنهند و حل بپزد و از دانه و بنهند از غلظت و غلظت
و بهر و اوقاف و رواج و میر دست و باید بعد از یک سال استعمال کنند **خوره خام و افان** بنهند

فستقین مزخوش بطور خود شکسته عصاره جوده خشک اهل نظر است لیون سیم خنجر
 کافیتوس دار عرقان سوسن بود نه دستور نطول کنند و اگر مجموع یافت نشود بعضی آن اکتفا نمایند
نطول که تربیب اعضا و رفع بخار و صداع جاده کند **نقشه** بر یک بید خبازی از جو خبازانه
 کدوی تازه در آب بپزند تا مهر آرد و آنکه عصاره آن در آب آن عصاره بشویند و نقل
 بماند **نقشه** حقیقی بید خبازی سسبان کاکوتی غم سبوی بویان قطون بود و شتی **نقشه** که خروج مرقه را
 اجزای است **نقشه** کل بار پوتار بطور مودتر کل ماز هر کدام قدر که مرقه بخوش و در آن نشیند **نقشه** که سر ماز با جود
 اجزای است **نقشه** که کاهو بید خبازی پوت خشی کل مرقه و مینو ترانه کدو و سر ماز با جود
 کاهو بید خبازی آب جوشانند تا به نیمه آید سر ماز با جود و در آن در آب کاهو بید خبازی
 و بیکر که سر ماز کرم را سود و در **نقشه** و مینو ترانه کدو و سر ماز با جود در آب کاهو بید خبازی
 بسته و در آن در آب کاهو بید خبازی بسته و در آن در آب کاهو بید خبازی بسته و در آن در آب کاهو بید خبازی
 و پیش روی چهار روز تا بقیه به مایه بر آید و آن از با قدری روغن گل آمیخته اندک اندک
 سر و زنده **نطول** که سر ماز صفرا و برانایع باسد و خواب آور و خشک و مایه را زایل سازد **نقشه**
 بر یک کاهو و کشید سبز و جوشانند و پوت خشی و بر یک مود و با جود و با طبع که کوه سفید جوشانند
 بر سر کدو زنده **نطول** که سر ماز و اقسام مایه لیا را سود و در آن در آب کاهو بید خبازی
 کل خطرات مرقه کک جو بر یک بید کل سرخ بیک کاهو با جود و بر یک غلبه بیک کف
 بر سر جوشانند و جاز آنرا به مایه بپزند و آبش را اندک بر سر بپزند **نطول** که سنگ کرده و مثانه را بر
 آورد و بول براند و جاز آنرا به مایه بپزند **نقشه** با جود کل سرخ اکلیل الک خطرات بیک کدو در دم پوت
 خبازی خشک بر سبب ایشان حب القلیت بیک هفتدم اصل السوسن شان پنج بادیان بیک هفتدم
 کاکج و جله بیک چهارم **نقشه** و بر جانیف بیک دوم و دوف و بر یک مینو بیک دوم و در ده من آب جوشانند
 تا به نیمه آید در آن نشیند و چون بر آید سه قطره روغن عقیق و در جلیل بپزند **نطول** و بیک کاهو
 نقل کنند و جاز آنرا به مایه بپزند **نقشه** با جود کل سرخ اکلیل الک خطرات بیک کدو در دم جلیله بادیان

۱۱۰
 بادیان غام سداب بیک دوم و در شب مزخوش خبازی بر سبب ایشان بیک چهارم پستور بیک
 ممول و در دم جلیله با جود **نطول** و بیک کاهو بید خبازی نقل کنند و لب با قوی الفل و سرب الاثر است جوشانند
 جود است **نقشه** با جود و در مرقه ترک غام مزخوش بر یک کلم سیرکین کبوتر سه را جوشانند و در آن نشیند
 و نقل از ابرغانه و مایه و جود مایه بیک در **نطول** و بیک کاهو بید خبازی نقل کنند و جاز آنرا به مایه بپزند
 ترک و در ق رب و سبت و سداب و فودنه و بر جانیف و سبیل و مزخوش و غام و خطرات و سبیل و با جود
 و سبت و کلم بیک در جوشانند تا نرم شود و در آب آن نشیند و نقل از ابرغانه و جود است **نقشه**
 و بیک کاهو بید خبازی جود است **نقشه** بر سبب ایشان خطرات بر یک رب و نقل و کلم و
 خبازی و بر یک سبیل و سبت و بوی مایه در آن علی السبب نطول سازند **نطول** که صداع با روبر طرف
 اجزای است **نقشه** با جود اکلیل الک غام مزخوش صفه ورق غار بر جانیف با جود جوشانند و سر
 بخار آن در آن در آب کاهو بید خبازی کدو سیرکین کبوتر سه را جوشانند و در آن نشیند و جود است
 را بر طرف سازد و جاز آنرا به مایه بپزند **نقشه** با جود و خرفه و پوت خشی و کل خشی
 و پنج لاف و نیم خطرات کدو و کاهو و بر یک بید و کل سرخ با جود **نطول** که صداع بر یک رب و جود
 سبت جود است **نقشه** با جود اکلیل الک بر یک کف و نیم با جود و در مرقه کبوتر سه و صفه و سبت
 جوشانند و پستور علی نماید **نطول** که صداع سود و بر سود و در جود است **نقشه** مینو ترانه
 الک با جود سوسن کک جوشانند و جود و نقل جوشانند و پستور ممول و در آن نشیند **نطول** که کاذب کوش از
 عقب سبیل افتد و سبب آن بخارات باسد و در جود است **نقشه** با جود اکلیل الک تبصوم بیک
 ده و در غام مزخوش از جود پوت خشی بادیان و بیک و کل سرخ بیک هفتدم و در ده من آب جوشانند تا به
 من آید پس سر و کوش را بخار آن در آن در جود و پستور ممول و بیک سبیل و سبت و در ده من آب جوشانند
 محافظت چنین کنند و جود است **نقشه** کل سرخ بیک هفتدم کاهو جاز مایه بیک هفتدم بر یک مود و جود
 سبت با جود پوت انار ماز و بیک دوم و در مرقه کبوتر سه را جوشانند و آبش را بیک سبیل نطول سازند **نطول**
 که مسکوت را سود و در آنرا به مایه بپزند **نقشه** با جود بر سر و مرقه کبوتر سه را جوشانند و جود است **نقشه**

چون بخت شود و جنب از آب کباب سج نموده آتش بر دوزند **بهر بخت** بصر نیم بخت نمون چفته مجموع
آن از زرد و سفید و شش غشیان و کلب و عطر و جوت بول و ف و آ و از و خونت شش و آنچه از خلط
سوخته جادوت شود و فون نذ با جیره باه را بر انگیزد و با کر سرفه را بر و با تخم کمان فیتون انفس را و فیر
آورده اگر نشما بخورند با نک و کند و غر زوت و با دم لاخون جوب را قطع کند و با طبا تیر و کبر با خون
ببند و سچ و کث و کوه و ق را ببند و و شفا دهد و این همه منافع و زینم برشت است **در آب** چون
اندر اند و صد مرتبه الله بگویند و باز زود آورند و در آب سرد اندازند و سید مرتبه بگویند و این قول جالبیوس
است یا در آب نیم برشت نموده در روغن زیت بریان سازند و با صخره و فلفل و در چنبر بخورند و بریان کردن
در خاکستر است و با شیر جین و بوی نیم برشت و در مضممت و مفه غذا و عودت سنگ مثانه و کد و سده
است مصلحتش کجین است و قدر شربش از پنجه و شش عودت و زینما ریفید از آن بخورند که مضر است و موله
سده و تها بر عده و بر دوت است و باقی منافع مفدا آن در باب موجوده مذکور است **باب الوان و جود**
وجود بفتح و او و سکون جیم و لغت اول و بفتح و او و ضم جیم و سکون و او و لغت ثانی و او و
را گویند که در دهان چهار یا طفل ریزند در وقتیکه عاجز است از خوردن آن چون مخرج و مغلوب
و اطفال **وجود** که اسم الصبی را نافع باشد اجواب جود است شربش در رضع از سه شیره و در بزرگتر بقدر
برداشت طبیعت **وجود** که مانع جذبید ستر و شیر مادرش حل کرده بگلویش ریزند **وجود** که سرفه
اطفال را نافع باشد از این است **وجود** رب السوس کثیرا صبح خوابت است فایند بکده و دم مغز
با دم و دو دم غسل سی دم زوغن با دم غنیم فایند را غسل بکند از دویگوش مند و صاف کنند و بر روغن
با دم مخروج سازند **وجود** ویکو که همان فایده دهد **وجود** لعاب سفزه و بهدانه را کوفته با ترنجبین پاک
از خاک **وجود** سازند **وجود** که سرفه خشک اطفال را سود دهد و خواب آوروی و با قود را شبر کم کرده و جود
سازند **وجود** که سرفه خشک و تر را که در هوا می عفن بهم میرسد و عام میشود و بمرتب شدت میکند که قروغی
و ضف مرآور و باعث هلاک اطفال و بزرگان نیز میشود و عوم سیاه سرفه گویند نفع کند و چون سه روز
بنوشند الوان معال را نفع نابد و در اطفال نجیب قوت و مزاج و سن ممول دارند **وجود** اصل السوس

فصل البوس مقشر و متقال بستان سی وانه گوشت را یکدم نشسته و درم زنجبیل یکدم فایند بخور
ده و درم هر سه دوار گرفته در پهل آب بچوشند تا به نیمه حل آید صاف کنند و فایند و نشسته در او حل
آن کرده جرید پزند و زنجبیل را با بید و بران ریخته حل کنند و که ما کم چون قوی نباشد و گوشت را با
بخشتر خالص را چون در کام ایشان مالند چند مرتبه مجرب است و ابل نبات با بید و سرکه شسته همان عمل کنند
و بر چشم کوفند را چون خشک کنند و نبات با بید و سرکه که به کشت در آید به منهد همان بسود و دهد
گوشت را خالص همان فایده کند **دوج** که مصروع را بهوش آورد و **دوج** چند بیدستر و جلیت هر دو برابر یکدیگر
عنصر حل کنند و جوهر با زند **دوج** که همان خاصیت دارد و با دیان آبنون و بیره که مانده بچوشند
و صافی کرده کلفند را در آن حل کرده به منهد **دوج** که مانع است غش را که بعد از اسهال پیدا شده باشد
منک و یک کوفته باب سفجل و حلق چکانند **دوج** در باب ریم در صفت مرایه و فصل همد که شست
در دبی که و فنه را زایل کند و آن ورم صلبی است و طبقه ملخی که به موق عظم که به موق صفرا و کاه و زیر
جفن و بعضی کوچک و بد و شکل مر و اید و آلودش نیز مختلف است بعضی سرخ و بعضی سفید **دوست** به منهد
ده ورم شایع غیر مغلول و درم و نیم و این ضعیف پوست بپند را مغر و ساید و بشجره زانک کرده این مرض
بر روی زایل کرده **در و مر** در باب جیم در رسم جلیخین ذکر شده و همچنین **در و انصاف** در باب
مر با نیزه کور شد **در و اطراف** که کفند کل را گوشت بپا بر سهال رافع کند و به زانغ نماید **بکیر** مذکور
کل را کین فند سفید و من بهم آنجه چهل و زبستور کفند در اقیاب بنهند **در نیم** بفتح و او و کسر از آنجه
سکون تخمنا و زدن لبیم گوشت قد به و مد و فیه بر گوشت را گویند **دسوخ** بضم و او و شن بجه و سکون و
و عین جلول بعضی جوهر است که مذکور شد **دشبق** بفتح و او و کسر سین بجه و سکون تخمنا و فنه قاف و سکون
گوشت که کچیس واده و خشک کرده با منهد بجهت توشه و راجله **دقیه** بفتح و او و کسر قاف و سکون تخمنا و فنه
عین ممل آب باران است **باب** **المانه** **در بیه** بفتح ها و کسر را و ممل و سکون تخمنا و فنه سین ممل
و سکون ها و لغت کوفته شده و مشتق است از هر سه و در مصلح اطباء طعایت مشهور و بعضی عرم حلیم

خوانند و بهتر است که با گوشت برده و کندم پاک کرده بپزند طبعش گرم و تر است و معتدل ترین غذا است
بدن انسان را خصوصاً معتدل را از اجزاء اجید البضم و کثیر الغذاء باشد البته و تولد کند از آن خون نوره و
شایسته باشد از آن که فواید بسیار دارد و در القوت و در لایحه که بهر لحظه باشند خصوصاً اصحاب کدور بافت
نفع بسیار دهد و هم نفع بسیار کند در اوقات سرد و در آن قبیل الطبع و ضعیف الخارج اما در بضم شود
محدود ضعیف را از سر کنند و در اوقات آن نفوس بسیار تولد کند و سنگ نشانه در یک کرده امداش
ناید و در بعضی بنهائی شده و در جمیع مفاصل و واجات و اورام و شد و ویدان شکم و آنچه باریج بپزند غذا
مکثر دهد و سیرج البضم باشد و شش را صالح باشد و در باه میفزاید و در سیرج نیز خصوصاً که با توایل گرم
بخنه باشند و با زیر غلظت و محله با سیرج و مکون و فانیند و مانند آن در خلل سازند پس این شنبه مصلح آن
تواند شد **هر چه عصفور** باه را قوت دهد و کرده و مثانه را نافع باشد و در که آموخت کنند جهت لغو
مجتاج بدوای این علت نشود هر که در هفته و و بار یا بیشتر بخورد **بکیرند کندم** و نخود و لوبیا و با قلا هر
چهار مفسر با توبه گوشت گنجشک برابر همه اول گوشت را بپزند پس حبوب را جدا انگاه و داخل بهم کرده
بپزند و کفچه بپزند تا گوشت میرا شود بلکه آب شود و اگر رقیق تر خواهند ترنجبین را پاک کنند و بقوم آورند
و در آخر با قدر سر و در چمن و قلیا از خوان مخلوط سازند **هر چه** دیگر که محذوران نفع کند **ص** گوشت کبوتر بچند و
تازه و کندم مفسر و لوبیا و نخود و با قلا همه با سر و خوش آب شیر کنند و دستور اول بپزند **باب** بضم
بالام و الف و موجوده گوشت یختر را گویند **بدم** بضم با بالام و الف صبیغ است که از گوشت کوبیده و برده و مسیخته
که در آب و نمک میزنند و بعد از آن بهر آردند و در جای پاک میکند از دانه آنگاه آبش تمام بچکد بعد از آن میچینند
در سرکه و سرانند از در آن گوشت و در اوهای گرم خوبسوار و اگر با بقوم بچشند و نمک از بقوم بقول با آب
نوعی از قریب خواهد بود **بلیله** **مر** در رسم مریا کدشت **هند** **دانه** **مر** در باب مریات و فصل موجوده دانسته
باب **ایا** **باقوت** عبارتست از مفر که تقویت عضایه کند و کنایت است از ترکیب که در آن
باقوت باشد یا بعضی جوهر دیگر و طبق ترتیب چنانست که آنچه با قوت است در بولته کرده باشد بر دانه خوب
سرخ شود انگاه در کلاب یا بید مشک سرد کنند تا نفیست با بدیس کوفته و بخنه و مسیحی سماق با کلاب یا بید

باید که بایستد مثل غبار شود و همچو که در شتی در آن نماند چنانچه در دندان محوس شود و بر پشت
مانی چون بهم ساینده مانع شستن شود و چون در آب ریخته اند تا به نه نشیند و عقیق و شب را نیز نمیند
و باقی جوهرات را چون زرد و اصل و مروارید و لعل و کهربا را چنان که گفته و چغندر یا قوت بایستد
که هر چه بیشتر ساینده شود نفع بیشتر کند و ترکیب نیکوتر آید اما حجر ارمی و لاجورد را چنانکه در مقدمه مذکور شد
نشیند و بعد از شستن بایستد و غیر را بهتر آنست که بار و غیر که مناسبت بحال آن ترکیب داشته باشد
نخوب حل شود پس غسل با نبات مقوم مخلوط خسته بپزند تا به هم یکی شود و بعد از آن دارو را بطریق معهود
بریزند با نبات و تسبیح فندک غسل هر که کم باشد و شیشه را در یک پر آب نهند یا قدر که گاه جو در آن دیکه
ریزند تا جارات آب غیر در آن حل شود و بر دارند و یا شیره مقوم خوب مذوج سازند اما سنگ را با سبزه
در آخر به دار و با کم کم بریزند و بر هم میزنند تا به هم اجزا برسد و آب ریشم را بعضی میوزا نهند و قوهر مفرغ میکنند
اجزایش خالص از عسفی و تهر از ضعف و بیوسر نمیشد و مفرغش معاف و خوش ساینده نمیشود و اگر اول بسیار
ریزه کنند و آنگاه با جوهر بایستد که غای خاطر ساینده میشود و موم یا یار اگر بدستور غیر حل کنند بهتر باشد
و بعد در باید که بختش باشد بر یک مثل آرزاب بند بر روی سنگ با کلاب عجنین صندلین را کلاب بایستد
و بر دارند و خشک کنند و آینه باید که مهر سفید مطبوع باشد و آنچه در شام و ایران دهند و تا به هم میزنند
بکار خمر آید از آنکه اندک آید بر آن بپسند تا کوفه شود و طبایع را با کلاب مانند جوهر بایستد و عجنین بر طلا
را نقد ریش میرند که متعفن نشود و باید شسته و پاک و پاکیزه باشد و بدیون باشد اگر در و سیم محلول باشد تا حال
با جوهر و حل کنند و باید که غفران سیریش انتخاب نمایند و بعد از سخی تمام داخل فندک با نبات مقوم سازند قبل
از دخول او و نه دیگر و بسیار به هم میزنند تا شیره مذکور را کمین شود اما ورق طلا و نقره در آخر و ورق و ریش
و بر هم میزنند تا اثری از آن نماند و نینو فرزند بسیار خوب سر که گشتایی را گرفته که واقف و بیستد و
کشیه خشک اول در ظرف ریخته سنگ بدست گرفته بر آن مالند تا پوستش جدا شود پس قشر آن را میا دهند و
مفرغش را داخل ترکیب سازند و هر جا که آید بکند و او آینه بزرگ است که بدبر کرده باشند پس آنرا میگویند و به شستن
بایستد قدر کلاب پس بسیار در هر وجه فندک شود از پشت غبار موین بگذرانند و آینه از آن بگذرد و کافور را بعد از سخی

کنند و شیشه

عذب کین غسل بقیه مصفون من نبات را در حقیقت بکند از زرد و سیاه و آب میوه بقیوم آرد و زرد و سیاه
مصفون را بدین آب بشوید **باب** صدق بقیه را باغ بخت و فلاح و لقوه و عرق این را سودمند است
در ورق کل باغ بقیه کین قند بقیه و من قند را بقیوم آرد و زرد و سیاه و آب میوه بقیوم آرد و زرد و سیاه
کرده و بهیم آنجسته بستیور کلقند چیل در زرد و سیاه **باب** بستیور کلقند چیل در زرد و سیاه و کثرت بخت و ظهور اثره
نافعت سنگ مشا زرد یک کرده را فلاح بقیه میکند و فایده عظیم میدهد چنانچه درین باب هیچ رود و سیاه
برابر نتواند کرد و چنانکه اولاد بقیه را میباید و چنانچه درین باب هیچ رود و سیاه
نیکو نشسته از گوشت مرغ یا کبوتر یا یکیک با دراج بخت بکند و اگر ممکن شود گوشت و شور بای کشتن
زرد و سیاه بقیه مشهور است باطراخ بقیه بقیه بخت بکند و اگر ممکن شود گوشت و شور بای کشتن
و سکون و او و کس لایم و سکون بخت بکند و اگر ممکن شود گوشت و شور بای کشتن
مهمه و زرد و سیاه بقیه بقیه بخت بکند و اگر ممکن شود گوشت و شور بای کشتن
و در حرا سان سوس لنگ و صغوه نامند مگر خاکستر یک دم در از مقدار صغوه و کثرت و کثرت
انهار و آبهای البتاده و در بعد او در ایام شتاب بیشتر بخت بکند و چون مرگشند دم بر زمین میزند
و صدای میکند و بچنین در وقت طیران صدای میکند و هرگز است نمیتواند رفت بلکه چربش بقیه
و شیب است و اکثر غذایش خا طین است و شمره دارد و زرد و سیاه که در وقت خواب به پشت مرغ خوابد
که اگر آسمان میفتد بیا بر دارد و شیب در چاههای خوابد و در کاه بیا چاهها شبانه میگذارد و بسیار حجب
است و تخلف نمیکند و بچنین را دوش از زرد و سیاه بخت بکند و اگر ممکن شود گوشت و شور بای کشتن
بخاری بول با بخاری قیظ آن بندش باشد قدر از زرد و سیاه چون بر سر جلیل گذارد و کثرت از
یک ساعت بقوت جاذبه سنگ ریزه را بیرون میآورد و گوشت و شور بخت بچنین نافع است و سودمند
سنگ در یک را بشکند و با بول بیرون آورد و هرگاه ممکن باشد که غذا گوشت سوس لنگ و سیاه و او
بد الله در چند روز صفای کل میبخشد باذن الله تعالی و مقدار شربت از بد الله بکشفه است باب فی
رتب یا کشف **باب** بکند بخت بیا رساله را در اول وقت که انگور رنگ میزند بخت و خون اول و آخر

و آخر آنرا بکند از زرد و سیاه و در ظرف سنگ بکند و بعد از بسته شدن ریزه کنند
و بر روی گاه خود با خبال در آفتاب خشکانند و بار چوب روی آن پوشند و از گرد و غبار نیکو
محافظت نمایند تا خشک شود پس در شیشه کرده نیکو محافظت نمایند و بکم حاجت ساییده بیا
مذکوره با مناسبه بنوشند و از منافی مرض احتمالی لازم دارند و اگر بعد از شرب آن طولی سازند
از او به مدینه پستور که در طولات گذشت در حمام یا خانه بهتر باشد و زرد و سیاه و او
سوده بکند و بیشتر و مسکه مالیده و در این نشسته بسیار قوی باشد و عودک زرد و سیاه
را باره باره کند اما چست با نام دهند و آنقدر خورده شود که ضرری بهم نرسد و مشا زرد و سیاه
کنند و شایع کوزن سوده بعد بر دشت طبیعت فایده عظیم کند و جب الفلت را بچین
شب در آب رب نقوع کنند و عطا الفلت با جود بید ناهل شود و غذا
تیز از آن سازند و زایل کند و کبوتر بیا هرگاه بار خرم بخت بخت بخت
بویزند و بخورند در حال اخراج سنگ مشا کند و چون
سکون تران را جب الفلت و کاکلیان تعریف
کنند و خورند آنرا که فعه هر روز بنفشه
با نیمه شغال شکر طرز
بیاض منبج
عکس کند

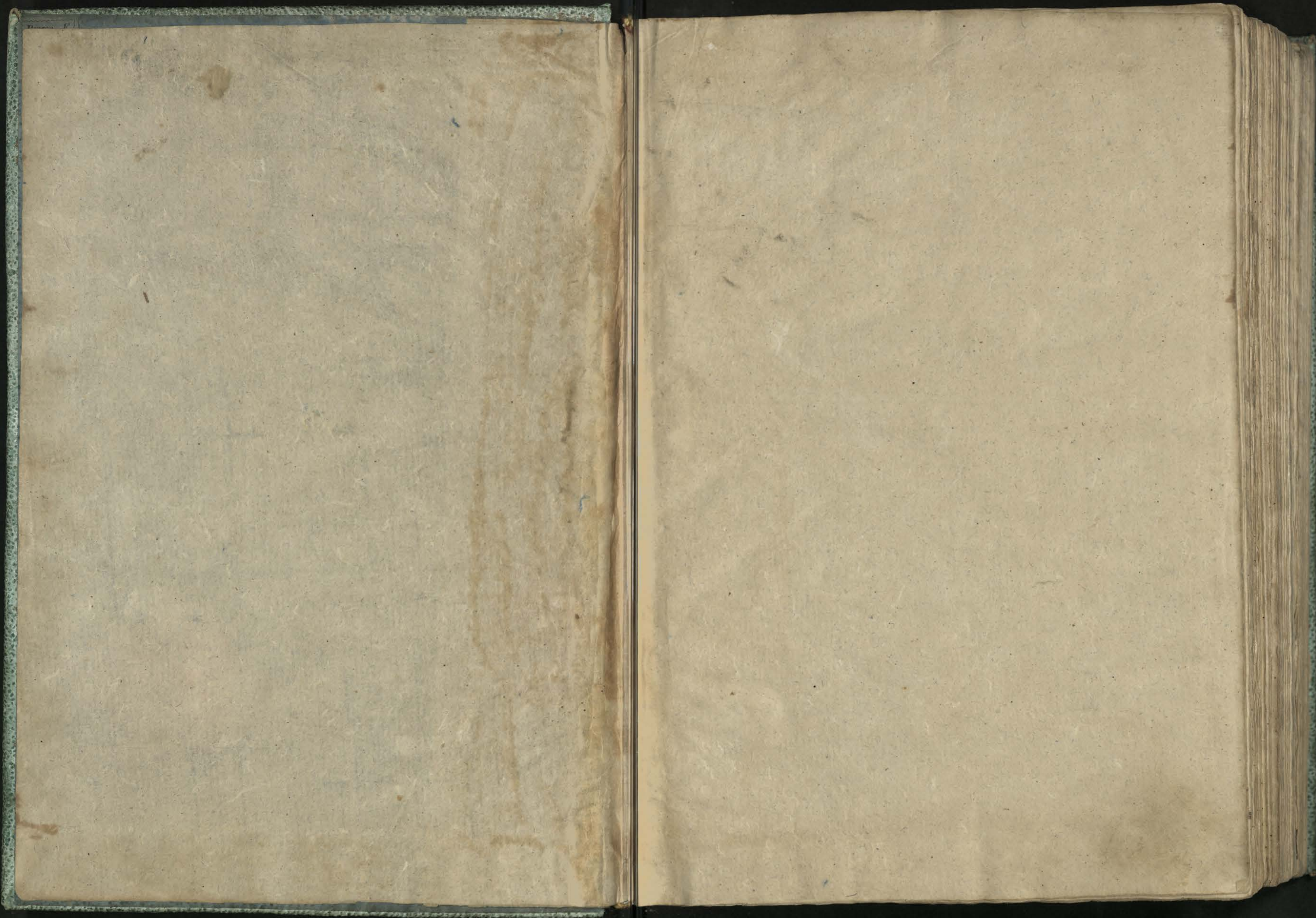
الحمد لله على الاتمام والصلوة والسلام على خير الانام وآله واصحابه بررة الكرام والسلام
باتمام رسیدن نسخ طبعیه صالحیه با مزیدة الامراء العظام و عمة الکبراء النجاشی
از تعریف و مستغنی از تو صیف از دست محبت و رویشان و از جان دل خاک قدم ایشان
ملا عوض بدل با عدم قابلیت محل در نهم رجب در سال هزار و صد هفتاد و چهار
اللهم اغفر له لمن نظرفیه بحرمت محمد وآله الطیبین الطاهرین آمین و رب العالمین

Handwritten text in a script, likely Arabic or Persian, arranged in two main sections separated by a horizontal line. The text is enclosed within a rectangular border. A red diagonal line is drawn across the middle of the page, intersecting the text.

[Faint handwritten text in Arabic/Persian script, mostly illegible due to fading and the diagonal line.]

**MUSEUM
MUSEUM**

[Faint handwritten text in Arabic/Persian script, mostly illegible due to fading and the diagonal line.]



Per. 280. F.

13.

